
واقعه عاشورا
و پاسخ به شبهات
علی اصغر رضوانی


بسم الله الرحمن الرحیم

واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی، علی اصغر

عنوان و نام پدیدآور : واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات تالیف علی اصغر رضوانی

مشخصات نشر : قم مسجد مقدس صاحب الزمان (جمکران ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : ۳۴۴ ص.

شابک : ۱۶۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۸۴۸۴-۲۷-۹ ؛ ۲۲۵۰۰ ریال (چاپ سوم)

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۵.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- سوگواری ها -- پرسش ها و پاسخ ها

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق -- نظر اهل سنت

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

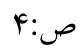
رده بندی کنگره : BP۴۱/۵/ر۶۶و۲ ۱۳۸۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴

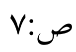
شماره کتابشناسی ملی : م ۸۳-۳۸۲۱۱

ص:۱

اشاره







پیشگفتار

مکتب تشیّع، عوامل و سوژه های مهمّی برای پیروزی در جهان دارد به همین جهت نه تنها توانسته با وجود دشمنان بسیار، خود را از گزنـد آنان حفظ نمایـد، بلکه روز به روز نیز پیشـرفت کرده و توانسـته جوامع دیگر اسـلامی را نیز از خواب غفلت بیـدار کند. یکی از این عوامل، برخورداری از عاشورا و فرهنگ آن است.

قیـام حسـینی و فرهنگ عاشورا جرقه خوبی برای بیـداری ملت ها و انقلاب و ستیز آن ها در برابر ظالمان است، زیرا با ملاحظه شعارهای حسـینی علیه السـلام که با حماسه و عاطفه همراه است، ماننـد: «هیهات منّا الذلّه» و «مثلی لا یبایع مثله»، «إنّی أُرید أن آمر بالمعروف وأنهی عن المنکر» و غیره، بشـر را نیرو بخشـیده و در برابر ظالمان به حقوق دیگران و تحریف کننـدگان اسـلام نـاب، قیـام خواهنـد کرد. مـا نمونه آن را در انقلاـب اسـلامی ایران و جنگ ایران و عراق و حتی در کشورهای اسـلامی و غیر اسلامی می بینیم.

در دسامبر ۱۹۸۴ (۱۳۶۵ ه.ش) در دانشـکده تاریخ دانشـگاه تل آویو با همکاری مؤسـسه مطالعاتی شـیلوهه - که یک مؤسسه مطالعاتی غیر انتفاعی و مرتبط با صـهیونیسم است - کنفرانسـی با حضور سیصد شیعه شناس درجه یک جهان برگزار شد و در آن ظرف مـدت سه روز سـی مقاله ارائه گردید. به قول مارتین کرامر، یکی از شـیعه شـناسان جهان که دبیر این کنفرانس بود، هدف اصلی از برپایی این کنفرانس، شناخت مفاهیم محوری در تمدن شیعه اثنا عشری و بعد شناسایی انقلاب اسلامی

به سـال ۵۷ در کشور ایران بود. افراد برجسته ای در این کنفرانس شـرکت داشـتند، امثـال: دانیـل برومبرگ، مـاروین زونیس، مایکل ام جی فیشر، برنارد لوییس و خود مارتین کرامر و دیگر شیعه شناسان و شرق شناسان.

مقالاتی که در این کنفرانس ارائه شد صد در صد تفصـیلی، تحقیقی و مبتنی بر پیچیده ترین متن تحقیق و عمیق ترین روش ها در بررسی دین و مکتب و تمدن بود. در سخنرانی مقدماتی این کنفرانس – که آقای «مارتین کرامر» ارائه کرد – هدف اصلی، شناسـایی مفاهیم محوری در تمـدن شـیعه، به دلیل شـناخت انقلاب اسـلامی ذکر شـد. در این کنفرانس بعـد از بحث و تحلیل بسـیار، دو مفهـوم مهم، محـور بحث و بررسـی و شـناسایی واقع شـد. از دیـد این شـیعه شـناسان، مفهوم محوری اوّل: آن نگـاه سرخی است که شیعیان به صحرای کربلا دارند و قدر مسلّم، خون شیعه در قیام های متعدّد، مستقیماً از صحرای کربلا در سال ۶۱ هجری الهام گرفته.

در این کنفرانس مسائلی درباره امام حسـین علیه السـلام ذکر شـد که از آن جمله مقاله ای است با عنوان «تشیّع به روایت امام خمینی». نویسـندگان این مقاله دو نفر به نام های «ماروین زونیس و دانیل برومبرگ» بودند. در بخشی از این مقاله آمده است: «تأکیـد بر شـهادت در عقیده امام خمینی، نشان می دهد که شـهادت نقش مهم و ویژه ای در تشیّع ایفا می کند. اگر چه تفکّر سنی با مفهوم شـهادت بیگانه نیست، امّا این مفهوم در این تفکّر دارای مقام محوری نیست، زیرا اسـلام سنّی از یک شخصیت مـذهبی،ماننـد امام حسـین علیه السـلام که در راه عقیـده خود فـدا شده باشد الهام نمی گیرد. امّا در تشـیع اثنا عشـری موضوع شهادت امام حسین علیه السلام و تا حدّی شهادت سایر ائمه علیهم السلام یک موضوع محوری است. امام حسین علیه السلام با قربانی کردن جان خود در راه اسـلام، تکلیف نسل های بعدی شیعیان را مشخص کرده است. همه ساله در ماه محرّم و در روز عاشورا؛ یعنی سالروز شهادت امام حسین علیه السلام با برگزاری مراسم پرشور و شرح وقایع جانگداز کربلا، خاطره شهادت او گرامی داشته می شود. این موضوع به آیین های تشیع مضمونی فوق العاده و احساسی می بخشد.»

در میزگرد دیگری که افرادی چون: میشل فوکو، کلر بریر، پیر بلانشه – که دو نفر از روزنامه نگاران برجسته فرانسوی بودند – حضور داشتند، درباره قیام امام

حسین علیه السلام و نقش آن در تمدن شیعی مطالبی بسیار ظریف بیان شد؛ از آن جمله کلربریر گفت: «در ایران تظاهرات به معنای واقعی آن است و بهتر است از واژه «شاهد» استفاده کنیم. در ایران مردم از حسین حرف می زنند، باری، این حسین کیست؟ ... ».(۱)

همان گونه که گفته شد دشمنان با پی بردن به اهمیّت واقعه کربلا و فرهنگ عاشورا و تأثیرات آن در شیعیان درصدد برآمده اند تا از هر راه ممکن جلوی تأثیر آن را گرفته و آثار آن را خنثی کنند. یکی از فعالیت های آنان ایجاد شبهه و تشکیک در رابطه با واقعه کربلا و امور مربوط به آن است. لذا جا دارد تا این شبهات مورد بررسی دقیق قرار گرفته، با دلایل محکم پاسخ داده شود. ویژگی طرح حاضر که بر همین اساس شکل گرفته است، بررسی مسائل مربوط به آن از دیدگاه کلامی - تاریخی است و سعی شده اصول اساسی این بحث به صورت شفاف با دلایل مختلف به ویژه دلایل قرآنی، روایی و عقلی ارائه، و قلمرو بحث طوری ترسیم شود که زمینه بسیاری از شبهات پیرامون این واقعه عظیم، از بین برود.

امید است این حرکت مورد توجه حضرت اباعبداللّه حسین علیه السلام قرار گرفته و برای طالبان حق و حقیقت سودمند باشد.

از همه خوانندگان، به خصوص علما و اندیشمندان می خواهم تا کاستی ها را بر من ببخشایند و عیوب این نوشتار را متذکر شوند.

در پایان از کلیه کسانی که مرا در آماده سازی این کتاب یاری دادند، قدردانی می کنم و پاداش همه را از خداوند متعال خواستارم.

علی اصغر رضوانی

ص:۱۱

۱- ۱. تهاجم یا تفاوت فرهنگی، حسن بُلخاری.

امام حسین علیه السلام در کتب اهل سنت

اشاره

ص:۱۳

امام حسین علیه السلام در کتب اهل سنت

با مراجعه به کتب حدیثی و تراجم اهل سنت پی می بریم که امام حسین علیه السلام از احترام و تجلیل ویژه ای برخوردار است.

اینک به بخش هایی از تاریخ ایشان اشاره می کنیم:

ولادت امام حسین علیه السلام

۱ – ابن عبدالبرّ می نویسد: «حسین بن علی بن ابی طالب، مادرش فاطمه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله، با کنیه اباعبداللَّه. او در پنجم ماه شعبان سال چهارم یا سوم هجرت متولد شد. این نظر واقدی و طایفه ای از همراهان او است».(۱)

۲ – در کتاب «اخبار الدول» آمده است: «هنگامی که حسین علیه السلام متولد شد پیامبرصلی الله علیه وآله را از این قضیه مطّلع ساختند. حضرت به خانه زهراعلیها السلام آمد و او را در بر گرفت و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت. جبرئیل نازل شد و دستور آورد که او را حسین علیه السلام نامند، همان گونه که درباره حسن علیه السلام چنین کرد».(۲)

۳ – سبط بن الجوزی می گوید: «کنیه او ابوعبداللَّه، و ملقب به سید وفیّ، ولیّ، سبط و شهید کربلا است».(۳)

۱– ۲. الإستیعاب، ج ۱، ص ۱۴۳.
۲– ۳. اخبارالدول و آثار الاول، ص ۱۰۷.
۳– ۴. تذکره الخواص، ص ۲۳۲.

عبادت امام حسین علیه السلام

۱ – ابن عبدربّه روایت کرده که به علی بن الحسین علیه السلام گفته شد: چرا اولاد پدرت اندک است؟ حضرت فرمود: تعجّب من آن است که چگونه او بچه دار شده است در حالی که در هر شبانه روز هزار رکعت نماز به جا می آورد، پس چگونه می توانست که فارغ برای زنان شود؟(۱)

۲ – ابن صباغ مالکی روایت کرده: هنگامی که امام حسین علیه السلام به نماز می ایستاد رنگش زرد می شد. به او گفته شد: این چه حالتی است که شما را هنگام نماز عارض می شود؟ حضرت می فرمود: شما نمی دانید که من در مقابل چه کسی می خواهم بایستم.(۲)

۳ – زمخشری روایت کرده که حسین بن علی علیه السلام را مشاهده کردند در حالی که مشغول طواف خانه خدا بود. آن گاه به طرف مقام اسماعیل آمد و نماز به جا آورد. سپس صورتش را بر مقام گذارده، شروع به گریه کرد و عرض نمود: بنده کوچکت به در خانه توست، خادم کوچکت به در خانه توست، سائلی به در خانه توست. این جملات را مکرّر تکرار می نمود. آن گاه از آن جا بیرون آمد و گذرش به مساکینی افتاد که مشغول خوردن تکه نان هایی بودند. حضرت بر آنان سلام کرد و آنان حضرت را به طعامشان دعوت نمودند. حضرت نزد آنان نشست و فرمود: اگر این ها صدقه نبود من با شما تناول می کردم.آن گاه فرمود: برخیزید و به سوی منزل من آیید. حضرت آنان را غذا و لباس داد.(۳)

۴ – از عبداللّه بن عبید بن عمیر روایت شده که گفت: حسین بن علی علیهما السلام بیست و پنج مرتبه حج را پیاده انجام داد در حالی که اسبان نجیبش به همراهش بودند.(۴)

۵ – ابن عبدالبر می گوید: «حسین علیه السلام مردی فاضل و دین دار بود. نماز و روزه و حج بسیار انجام می داد».(۵)

ص:۱۶

۱– ۵. عقدالفرید، ج ۲، ص ۲۲۰.

۲– ۶. الفصول المهمه، ص ۱۸۳.

۳– ۷. ربیع الابرار، ص ۲۱۰.

۴– ۸. صفه الصفوه، ج ۱، ص ۳۲۱؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۰، ط مصر.

۵– ۹. الإستیعاب، ج ۱، ص ۳۹۳.

۶ – طبری به سندش از ضحاک بن عبداللَّه مشرقی نقل کرده که گفت: «چون شب – در کربلا – بر حسین علیه السلام و اصحابش رسید تمام آن شب را به نماز و استغفار و دعا و تضرّع به سر بردند ... ».(۱)

حلم امام حسین علیه السلام

۱ – از امام علی بن الحسین علیهما السلام روایت شده که فرمود: از حسین علیه السلام شنیدم که فرمود: «اگر کسی مرا در گوش راستم دشنام دهد و در گوش دیگرم عذرخواهی کند از او قبول خواهم کرد، زیرا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام مرا حدیث کرد که از جدم رسول خداصلی الله علیه وآله شنیده که فرمود: «لایرد الحوض من لم یقبل العذر من محقّ او مبطل»؛(۲) «وارد حوض [کوثر نمی شود کسی که عذرپذیر نباشد چه حق داشته باشد چه نه»

۲ – یکی از غلامانش جنایتی انجام داد که مستحق تأدیب بود، حضرت دستور داد تا او را تنبیه کنند. غلام عرض کرد: ای مولای من! خداوند متعال فرمود: { وَ الْکاظِمینَ الْغَیْظَ }. حضرت فرمود: او را رها کنید، من خشمم را فرو بردم. باز گفت: { وَ الْعافینَ عَنِ النَّاسِ . حضرت فرمود: از تو گذشتم. غلام ادامه داد: { وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ . حضرت فرمود: تو در راه خداوند متعال آزادی. آن گاه دستور داد تا به او جایزه ای نیکو دهند.(۳)

فضایل امام حسین علیه السلام از زبان رسول خداصلی الله علیه وآله

۱ – بخاری به سندش از نعیم نقل کرده که از ابن عمر سؤال شد: شخص مُحرم مگسی را به قتل می رساند، حکمش چیست؟ در جواب گفت: اهل عراق از مگسی سؤال می کنند در حالی که فرزند دختر رسول خداصلی الله علیه وآله را به قتل رسانده اند. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «حسن و حسین دو ریحانه من از این دنیایند».(۴)

۱- ۱۰. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۲۱.

۲- ۱۱.]. نظم درر المسطین، زرندی، ص ۲۰۹،

۳- ۱۲. وسیله المآل، حضرمی، ص ۱۸۳.

۴- ۱۳. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۳، کتاب فضائل الصحابه، باب مناقب الحسن و الحسین.

۲ – حاکم نیشابوری به سندش از سلمان نقل کرده که از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «الحسن و الحسین ابنای، من احبّهما احبّنی، و من احبّنی احبّه اللّه، و من احبّه اللّه ادخله الجنه، و من ابغضهما ابغضنی، و من ابغضنی ابغضه اللّه، و من ابغضه اللّه أدخله النار»؛(۱) «حسن و حسین دو فرزندان من هستند، هر کس آن دو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد خدا او را دوست می دارد و هر کس خدا او را دوست بدارد، او را داخل بهشت خواهد کرد. و هر کس این دو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته، و هر کس مرا دشمن بدارد خدا او را دشمن داشته و هر کس خدا او را دشمن بدارد خداوند او را داخل در جهنم خواهد نمود.»

۳ – و نیز به سندش از ابن عمر نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن و الحسین سیّدا شباب اهل الجنه و ابوهما خیر منهما»؛(۲) «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند و پدرشان از آن دو بهتر است.»

۴ – ترمذی به سندش از یوسف بن ابراهیم نقل کرده که از انس بن مالك شنیدم که می گوید: از رسول خداصلی الله علیه وآله سؤال شد: کدامیك از اهل بیت شما نزدتان محبوب تر است؟حضرت فرمود: حسن و حسین. و همیشه به فاطمه علیه السلام می فرمود: دو فرزندم را نزد من آور. آن گاه آن دو را می بویید و به سینه می چسبانید».(۳)

۵ – یعلی بن مره می گوید: با پیامبرصلی الله علیه وآله از منزل خارج شدیم و به میهمانی دعوت بودیم. پیامبرصلی الله علیه وآله در راه مشاهده کرد که حسین علیه السلام مشغول بازی است. حضرت با سرعت به جلوی جمعیت آمد و دو دست خود را باز کرد تا حسین علیه السلام را بگیرد، ولی او به این طرف و آن طرف می دوید، هر دو می خندیدند تا آن که حضرت او را گرفت. یکی از دو دستش را زیر چانه او و دست دیگرش را بین سر و دو گوشش قرار داد و با او معانقه کرد و او را بوسید.

۱– ۱۴. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۶.

۲– ۱۵. همان، ص ۱۶۷.

۳– ۱۶. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۳، رقم ۳۸۶۱.

آنگاه فرمود: «حسین منّی و أنا منه، احبّ اللَّه من احبّه، الحسن و الحسین سبطان من الأسباط»؛(۱) «حسین از من و من از اویم، خدا دوست بدارد هر کسی که حسین را دوست دارد. حسن و حسین دو نواده از نوادگان من هستند.»

در تفسیر جمله «حسین منی و انا منه» می گوییم:

جمله اول اشاره به این مطلب دارد که حسین از رسول خداست؛ زیرا اگر چه پدرش حضرت علی علیه السلام است ولی از آن جا که آن حضرت به نصّ آیه مباهله نفس رسول خداست، لذا امام حسین علیه السلام فرزند پیامبرصلی الله علیه وآله به حساب می آید.

در مورد جمله دوم می گوییم: پیامبرصلی الله علیه وآله بعد از تبلیغ رسالتش دیگر به عنوان یک شخص مطرح نیست بلکه یک شخصیت رسالی به حساب می آید. ایشان رمز و نمونه ای است که در او رسالتش به تمام ابعاد تحقق یافته است. پس حیاتش همان رسالتش و رسالتش همان حیاتش می باشد.

از طرف دیگر می دانیم که سعی هر پدری آن است که فرزندی داشته باشد تا جانشین شخصیت او بوده و حافظ رسالت او و ادامه دهنده راه او باشد. در مورد امام حسین علیه السلام از آن جا که او با قیام و شهادتش رسالت پیامبرصلی الله علیه وآله را زنده کرده است، لذا پیامبرصلی الله علیه وآله در شأن او می فرماید: «من از حسینم». یعنی شخصیت رسالی من و ادامه و استمرار آن به وجود حسین علیه السلام وابستگی دارد. و لذا گفته شده: «الاسلام محمدی الحدوث و حسینی البقاء است».

۶ - یزید بن ابی یزید می گوید: پیامبرصلی الله علیه وآله از حجره عایشه بیرون آمد و گذرش بر خانه فاطمه علیها السلام افتاد. صدای گریه حسین را شنید. فرمود: (ای فاطمه!) آیا نمی دانی که گریه او مرا اذیت می کند؟(۲)

۷ - حاکم نیشابوری به سندش از ابوهریره نقل کرده که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله را مشاهده کردم، در حالی که حسین بن علی را در بغل گرفته و می فرمود: «اللهم انّی احبّه فأحبّه»؛(۳) «بار خدایا! من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار.»

۱- ۱۷. المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۲۷۴؛ کنزالعمال، ج ۱۳، ص ۶۶۲؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۵۰.

۲- ۱۸. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱.

۳- ۱۹. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۷.

گفتار صحابه درباره امام حسین علیه السلام

۱ - انس بن مالك می گوید: «بعد از شهادت حسین بن علی علیه السلام سر او را نزد ابن زیاد آوردند. او شروع کرد به زدن با چوب به دندان های حضرت ... من در دلم گفتم: چه کار زشتی می کنی! من مشاهده کردم که رسول خداصلی الله علیه وآله همین موضعی را که چوب می زنی می بوسید».(۱)

۲ - زید بن ارقم می گوید: «من نزد عبیداللَّه بن زیاد نشسته بودم که سر حسین را به نزد او آوردند ابن زیاد چوب دستی خود را برداشت و بین لبان حضرت کوبید. به او گفتم: تو چوبت را به جایی می زنی که بارها رسول خداصلی الله علیه وآله آن جا را بوسیده است. ابن زیاد گفت: برخیز! تو پیرمردی هستی که عقلت را از دست داده ای».(۲)

۳ - اسماعیل بن رجاء از پدرش نقل می کند که گفت: «در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله در میان دسته ای بودم که در میان آنها ابوسعید خدری و عبداللَّه بن عمر نیز بود. حسین بن علی علیه السلام از کنار ما عبور کرد و سلام نمود. آنان او را جواب دادند. عبداللَّه بن عمر سکوت کرد تا مردم فارغ شوند. آن گاه صدای خود را بلند کرد و گفت: و علیك السلام و رحمه اللَّه و برکاته. آن گاه رو به قوم کرد و گفت: آیا شما را خبر دهم به کسی که محبوب ترین اهل زمین نزد اهل آسمان است؟ گفتند: آری. گفت: آن شخص این مرد هاشمی است. بعد از جنگ صفین با من سخن نگفته است. اگر او از من راضی گردد برای من خوشایندتر است از اینکه شتران قرمز داشته باشم.(۳)

۴ - جابر بن عبداللَّه انصاری می گوید: «هر کس دوست دارد نظر کند به مردی از اهل بهشت، باید به حسین علیه السلام نظر کند، زیرا از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که چنین می فرمود».(۴)

هیثمی نیز در «مجمع الزوائد» این حدیث را نقل کرده و در پایان می گوید: «رجال این حدیث صحیح است غیر از ربیع بن سعد که او ثقه است».(۵)

۱- ۲۰. ذخائر العقبی، ص ۱۲۶.

۲- ۲۱. کنز العمال، ج ۷، ص ۱۱۰؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۱.

۳- ۲۲. اسدالغابه، ج ۳، ص ۵.

۴- ۲۳. نظم درر السمطین، زرندی، ص ۲۰۸؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۲۵.

۵- ۲۴. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷.

۵ – عمر بن خطّاب، به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «آن چه که بر سر ما روییده شده (یعنی اسلام) توسط شما خاندان بوده است».(۱)

۶ – عبداللَّه بن عباس رکاب اسب امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفت. برخی او را از این کار سرزنش کردند و گفتند: سن تو از این دو بیشتر است؟! ابن عباس گفت: این دو، فرزندان رسول خداصلی الله علیه وآله هستند، آیا سعادت من نیست که رکاب این دو را به دست بگیرم؟(۲)

امام حسین علیه السلام از دیدگاه تابعین

۱ – معاویه به عبداللَّه بن جعفر گفت: تو سید و سرور بنی هاشم می باشی! او در جواب معاویه گفت: بزرگ بنی هاشم، حسن و حسین اند.(۳)

۲ – ولید بن عتبه بن ابی سفیان – والی مدینه – هنگامی که مروان بن حکم پیشنهاد کشتن امام حسین علیه السلام را داد، گفت: «به خدا سوگند ای مروان! دوست ندارم که دنیا و آنچه در آن است برای من باشد در حالی که حسین علیه السلام را کشته باشم. سبحان اللَّه!آیا به جهت بیعت نکردن حسین، او را بکشم؟ به خدا سوگند! من یقین دارم شخصی که حسین را به قتل برساند او در روز قیامت میزان عملش سبک است.(۴)

۳ – ابراهیم نخعی می گوید: «اگر من در میان قاتلان حسین علیه السلام می بودم و وارد بهشت می شدم از نظر کردن بر صورت رسول خداصلی الله علیه وآله حیا می کردم».(۵)

امام حسین علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت

امام حسین علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت

با مراجعه به کتب تاریخ و تراجم اهل سنت پی می بریم که امام حسین علیه السلام مورد مدح و ستایش آنان از جمله افراد ذیل بوده است:

ص:۲۱

۱– ۲۵. الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۳.

۲– ۲۶. همان.

۳– ۲۷. کامل سلیمان، حسن بن علی علیهما السلام، ص ۱۷۳.

۴– ۲۸. همان، ص ۱۴۷.

۵– ۲۹. الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۵.

۱ – ابن حجر عسقلانی

«حسین بن علی بن ابی طالب، هاشمی، ابوعبداللَّه، مدنی، نوه رسول خداصلی الله علیه وآله و دسته گل او از دنیا، و یکی از دو بزرگوار جوانان اهل بهشت است».(۱)

۲ – زرندی حنفی

«حسین، نماز و روزه و حج و عبادات بسیار انجام می داد. او مردی با سخاوت و کریم بود. بیست و پنج بار پیاده به حج مشروف شد».(۲)

۳ – یافعی

«دسته گل رسول خداصلی الله علیه وآله و نوه او، خلاصه نبوت، محل محاسن و مناقب و بزرگواری، ابوعبداللَّه حسین بن علی علیه السلام ... ».(۳)

۳ – ابن سیرین

«آسمان بعد از شهادت یحیی بن زکریا بر کسی جز حسین علیه السلام نگریست و هنگامی که کشته شد آسمان سیاه گشت، و ستارگان در روز، روشن شدند، به حدی که سیاره جوزاء در وقت عصر دیده شد، و خاک قرمز فرو ریخت، و آسمان تا هفت شبانه روز به مانند لخته ای خون بود».(۴)

۴ – عباس محمود عقّاد

«شجاعت حسین علیه السلام صفتی است که از او غریب نیست؛ زیرا صفتی است که از معدنش سرچشمه گرفته است. و این فضیلتی است که از پدران خود به ارث برده و به

۱- ۳۰. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۹۹.

۲- ۳۱. نظم دررالسمطین، ص ۲۰۸.

۳- ۳۲. مرآه الجنان، ج ۱، ص ۱۳۱.

۴- ۳۳. تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۳۹.

فرزنـدان بعـد از خود به ارث گـذارده است ... و در بین بنی آدم کسـی شـجاع تر از او دیده نشده، آن هنگام که حسـین علیه السـلام در کربلا چنین اقدامی را انجام داد ... و این افتخار برای او بس است که در تاریخ این دنیا تنها او در طول صدها سال، شهید و فرزند شهید و پدر شهیدان است ... ».(۱)

۵ – دکتر محمد عبده یمانی

«حسـین علیه السلام مردی عابد و متواضع بود. همیشه او را روزه دار مشاهده می کردند. شب ها را بیدار و مشغول عبادت بود. همیشه در امور خیر از دیگران سبقت می جست و در نیکی از دیگران سرعت می گرفت ... ».(۲)

۶ – عمر رضا کحاله

«حسین بن علی، بزرگ اهل عراق در فقه و حال و جود و بخشش بود».(۳)

شهادت امام حسین علیه السلام

سیوطی نقل می کند: « ... شهادت و قتل او در روز عاشورا بود. در آن روز خورشید گرفت و افق های آسمان تا شش ماه بعد از شهادتش سرخ شد. و این سرخی دائماً مشهود بود، در حالی که قبل از شهادت او یافت نمی شد و گفته شده که در آن روز هیچ سنگی در بیت المقدس جابه جا نشد جز آن که در زیر آن خون تازه وجود داشت ... ».(۴)

ص:۲۳

۱– ۳۴. ابوالشهداء، ص ۱۹۵.

۲– ۳۵. علّموا اولادکم محبّه آل بیت النبی صلی الله علیه وآله، ص ۱۳۳.

۳– ۳۶. اعلام النساء، ج ۱، ص ۲۸.

۴– ۳۷. تاریخ الخلفاء، ص ۱۶۰، ترجمه یزید بن معاویه.

امام حسین(ع) سرور جوانان بهشت

امام حسین علیه السلام سرور جوانان بهشت

امام حسین علیه السلام سرور جوانان بهشت

یکی از فضایل امام حسن و امام حسین علیهما السلام که از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ابلاغ شده این است که این دو بزرگوار، سرور جوانان بهشت اند. فضیلتی که برای هیچ کس به جز این دو نرسیده است. اینک به بررسی این حدیث می پردازیم:

احادیث

از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وارد شده که فرمود: «حسن و حسین علیهما السلام دو سید و آقای جوانان اهل بهشت اند». شهرت این حدیث به اندازه ای است که به تواتر رسیده است. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

ص:۲۴

۱ – خطیب بغدادی به سندش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنه، و ابوهما خیر منهما»؛(۱) «حسن و حسین دو آقای اهل بهشتند و پدرشان از آن دو بهتر است.»

۲ – متقی هندی به سندش از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله خطاب به فاطمه علیها السلام فرمود: «ألا ترضین ان تکونی سیّده نساء اهل الجنه، و ابنیک سیدا شباب اهل الجنه»؛(۲) «آیا راضی نمی شوی که تو سرآمد زنان اهل بهشت باشی و دو فرزندت سرآمد جوانان اهل بهشت باشند!»

۳ – ابن عساکر به سندش از ابن عباس نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنه، من احبهما فقد احبّنی و من ابغضهما فقد ابغضنی»؛(۳) «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت اند، هر کس آن دو را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس آن دو را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.»

راویان حدیث

الف: از اصحاب پیامبر

این حدیث شریف را بسیاری از صحابه از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده اند؛ از جمله:

۱ – امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام.

۲ – امام حسین بن علی علیه السلام.

۳ – عبداللَّه بن عباس.

۴ – ابوبکر بن ابی قحافه.

۵ – عمر بن خطاب.

۶ – عبداللَّه بن عمر.

۷ – جابر بن عبداللَّه انصاری.

۱– ۳۸. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷.

۲– ۳۹. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۸۱.

۳– ۴۰. ترجمه امام حسین علیه السلام از تاریخ دمشق، ص ۴۵.

۸ – عبداللَّه بن مسعود.

۹ – حذيفه بن يمان.

۱۰ – جحم.

۱۱ – مالك بن حويرث ليثى.

۱۲ – قرّه بن أياس.

۱۳ – اسامه بن زيد.

۱۴ – انس بن مالك.

۱۵ – ابوهريره دوسى.

۱۶ – ابوسعيد خدرى.

۱۷ – براء بن عازب.

۱۸ – على هلالى.

۱۹ – ابو رمثه.

۲۰ – بريده.

ب: از علماى عامه

اين حديث شريف را بسيارى از علماى عامه نيز در كتاب هاى خود نقل كرده اند؛از جمله:

۱ – خطيب بغدادى.(۱)

۲ – ابن عساكر.(۲)

۳ – طبرانى.(۳)

۴ – متقى هندى.(۴)

۵ – محبّ الدين طبرى.(۵)

۱- ۴۱. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲- ۴۲. تاریخ دمشق، ترجمه امام حسین علیه السلام، ص ۴۱.

۳- ۴۳. المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۳۵و۳۶.

۴- ۴۴. کنز العمّال، ج ۱۳، ص ۹۷.

۵- ۴۵. ذخائر العقبی، ص ۱۲۹.

۶ – هیثمی.(۱)

۷ – ابونعیم اصفهانی.(۲)

۸ – ابن حماد حنبلی.(۳)

۹ – وکیع.(۴)

۱۰ – ابن ماجه.(۵)

۱۱ – حاکم نیشابوری.(۶)

۱۲ – گنجی شافعی.(۷)

۱۳ – ترمذی.(۸)

۱۴ – احمد بن حنبل.(۹)

۱۵ – ذهبی.(۱۰)

۱۶ – ابن حجر.(۱۱)

۱۷ – بغوی.(۱۲)

۱۸ – ابوالقاسم سهمی.(۱۳)

۱۹ – نهبانی.(۱۴)

۱– ۴۶. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۲.

۲– ۴۷. حلیه الاولیاء، ج ۴، ص ۱۳۹.

۳– ۴۸. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۸۵.

۴– ۴۹. اخبار القضاه، ج ۲، ص ۲۰۰.

۵– ۵۰. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴.

۶– ۵۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷.

۷– ۵۲. کفایه الطالب، ص ۳۴۱.

۸- ۵۳. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۰.

۹- ۵۴. المسند، ج ۵، ص ۳۹۱و۳۹۲.

۱۰- ۵۵. تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۹۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۶۸.

۱۱- ۵۶. الاصابه، ج ۱، ص ۲۵۶.

۱۲- ۵۷. معجم الصحابه، ص ۲۲.

۱۳- ۵۸. تاریخ جرجان، ص ۳۹۵.

۱۴- ۵۹. الفتح الکبیر، ج ۲، ص ۸۰.

۲۰ – ابن حجر هیتمی.(۱)

۲۱ – سیوطی.(۲)

۲۲ – دیلمی.(۳)

۲۳ – ابن ابی شیبه.(۴)

۲۴ – نسائی.(۵)

۲۵ – ابن حبان.(۶)

۲۶ – سمعانی.(۷)

۲۷ – سیوطی.(۸)

۲۸ – منّاوی.(۹)

۲۹ – البانی.(۱۰)

۱– ۶۰. الصواعق المحرقه، ص ۱۱۴.

۲– ۶۱. الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۷۹.

۳– ۶۲. فردوس الأخبار، ج ۵، ص ۷۶.

۴– ۶۳. المصنّف، ج ۱۲، ص ۹۶.

۵– ۶۴. الخصائص، ص ۳۶.

۶– ۶۵. صحیح ابن حبّان، ج ۱۵، ص ۴۱۳.

۷– ۶۶. الانساب، ج ۳، ص ۴۷۷.

۸– ۶۷. الجامع الصغیر.

۹– ۶۸. فیض القدیر، ج ۳، ص ۵۵۰.

۱۰– ۶۹. سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۲، ص ۴۲۴.

تصریح به صحت حدیث

جماعتی از علمای اهل سنت نسبت به صحت این حدیث تصریح کرده اند؛ از قبیل:

۱ – حافظ گنجی شافعی: «این حدیث، حَسَن و ثابت است ... ».(۱)

۲ – امام اهل حدیث، ابوالقاسم طبرانی در «المعجم الکبیر» در شرح حال امام حسین علیه السلام طرق این حدیث را از تعدادی صحابه نقل کرده است ... آن گاه اسامی جماعتی از آنان و طرق احادیث شان را نقل کرده و سپس می گوید: انضمام این سندها به یکدیگر دلیل بر صحت این حدیث است.(۲)

۳ – حاکم نیشابوری: «این حدیث با زیادی «و ابوهما خیر منهما» صحیح است ولی شیخین آن را نقل نکرده اند».(۳)

او در ذیل حدیث دیگر می گوید: «این حدیثی است که از راه های زیادی قابل تصحیح است و من تعجب می کنم که چگونه این دو آن را نقل نکرده اند».(۴)

۴ – ذهبی: «این حدیث صحیح است».(۵)

۵ – ترمذی: «این حدیث حسن و غریب از این وجه است».(۶)

او با سند دیگری نیز این حدیث را آورده و در ذیل آن می گوید: «این حدیث صحیح و حَسَن است».(۷)

۶ – البانی هم تصحیح ترمذی را قبول کرده و می گوید: «مطلب همان است که او می گوید». و نیز در حدیث حسن، ترمذی می گوید: «سند آن صحیح و رجال آن ثقه اند به نحو رجال صحیح؛ غیر از میسره ابن حبیب که ثقه است».(۸)

او نیز تصحیح حاکم و ذهبی را مورد قبول قرار داده است.(۹)

۱- ۷۰. کفایه الطالب، ص ۳۴۱.

۲- ۷۱. همان، به نقل از طبرانی.

۳- ۷۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷.

۴- ۷۳. همان، ص ۱۶۷.

۵- ۷۴. همان.

۶- ۷۵. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۰.

۷- ۷۶. تحفه الاحوذی بشرح صحیح الترمذی، ج ۱۰، ص ۲۷۲.

۸- ۷۷. سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۲، ص ۴۲۳-۴۲۶.

۹– ۷۸. همان، ص ۴۲۴.

۷ – هیثمی در «مجمع الزوائد» حدیث مورد بحث را از طریق ابی سعید خدری، صحیح دانسته است.(۱)

۸ – مصطفی بن عدوی.(۲)

۹ – حوینی اثری، در تحقیق کتاب «خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام» این حدیث را تصحیح کرده است.(۳)

۱۰ – الدانی ابن منیر آل زهوی.(۴)

۱۱ – حمزه احمد الزین محقق کتاب «مسند احمد».(۵)

۱۲ – ابن حبان این حدیث را در کتاب صحیح خود آورده است.(۶)

این حدیث در کثرت طرق به حدی است که سیوطی و سمعانی قائل به تواتر آن شده اند.(۷)

تحریفات

تحریفات

از آنجا که این حدیث دلیلی بر حقّانیت و بهشتی بودن و برتری امام حسن و امام حسین علیهما السلام بر سایر صحابه است، اهل سنت در صدد برآمده اند تا از هر طریق ممکن خود را از این وضع نجات داده و به فریاد بزرگان خود برسند تا از این دو امام عقب نیفتند. لذا دست به کار توجیه شدند به نحو حذف یا زیاده و یا تغییر یا جعل حدیثی دیگر شبیه آن برای اولیای خود. اینک به نقد هر یک از این تحریفات می پردازیم.

تحریف اول: استثنای عیسی و یحیی علیهما السلام

در حدیثی که طبرانی نقل کرده در ذیل آن، حضرت یحیی و عیسی استثنا شده اند. وی حدیث را این گونه آورده است که پیامبرصلی الله علیه وآله به فاطمه علیها السلام فرمود:

۱- ۷۹. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱.

۲- ۸۰. الصحیح المسند من فضائل الصحابه، ص ۲۵۷.

۳- ۸۱. تهذیب خصائص الامام علی علیه السلام، ص ۹۹، ح ۱۲۴.

۴- ۸۲. خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، تحقیق آل زهوی، ص ۱۰۷، ح ۱۴۰.

۵- ۸۳. مسند احمد با تحقیق حمزه احمد الزین، ج ۱، ص ۱۰۱و۱۹۵و۲۰۴و۲۵۹.

۶- ۸۴. صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۱۳؛ مؤسسه الرساله.

۷– ۸۵. تحفه الاحوذی، ج ۱۰، ص ۱۸۶؛ فیض القدیر، ج ۳، ص ۵۵۰؛ الانساب، ج ۳، ص ۴۷۷.

«واللّه مامن نبی الاّ و ولد الأنبياء غيری، و انّ ابنيک سيدا شباب اهل الجنه الاّ ابنی الخاله يحيی و عيسی»؛(۱) «به خدا سوگند! هيچ پيامبری نيست جز آن که فرزند انبيا است به جز من. و همانا دو فرزند تو سرور جوانان اهل بهشت اند مگر دو فرزند خاله؛ يحيی و عيسی.»

پاسخ

اولاً: طبرانی اين حديث را از حضرت علی عليه السلام به پنج طريق آورده که چهار طريق آن با يک لفظ «الحسن و الحسين سيدا شباب اهل الجنه» آمده و با هم متّفق است، و متن پنجم آن اين استثنا را دارد، لذا احتمال تحريف به زياده در آن داده می شود.

و نيز در روايت ابوسعيد خدری در برخی از طرق آن اين استثنا موجود و در برخی ديگر وجود ندارد.(۲)

اگر کسی اشکال کند که اين گونه زيادتی و نقصان در برخی روايات ديگر نيز وجود دارد، حال چگونه آن ها را اثبات می کنيد؟

در پاسخ می گوييم: آنها را می توان به جهت کثرت شواهد و تعدد سندها خصوصاً در روايات ديگر که به طور مستقل آمده است، تصحيح نماييم.

ثانياً: اين حديث که در آن، حضرت يحيی و عيسی استثنا شده از طريق امام علی عليه السلام و ابوسعيد خدری نقل شده است و هر دو سند آن نيز مشکل دارد:

الف - در سند حديث اميرالمؤمنين عليه السلام اسباط بن نصر وجود دارد که مورد قدح و سرزنش بسياری از رجاليين عامه است؛

ابوحاتم می گويد: از ابونعيم شنيدم که او را تضعيف می کرد.

نسايی می گويد: او قوی نيست.

ساجی او را در بين ضعيفان آورده و می گويد: او احاديثی را نقل کرده که مورد متابعت قرار نمی گيرد.

۱- ۸۶. المعجم الکبير، ج ۳، ص ۳۵و۳۶.

۲- ۸۷. همان، ص ۳۸.

ابن معین او را چیزی به حساب نیاورده است.(۱) و ابن حجر او را کثیر الخطا معرفی کرده است.(۲) از احمد بن حنبل درباره او سؤال شد، گفت: من از حدیث او درباره هیچ کس چیزی ننوشتم.(۳)

ذهبی او را در جمله ضعفا آورده است.(۴)

ب - در سند حدیث ابی سعید خدری، حکم بن عبدالرحمان وجود دارد که برخی از رجالیین عامه او را هم تضعیف نموده اند؛

ابن معین که تصریح به ضعف او کرده است.(۵)

ابن حجر او را بد حافظه معرفی کرده است.(۶)

تحریف دوم: قلب حدیث به نفع شیخین

تحریف دوم: قلب حدیث به نفع شیخین

برخی این حدیث شریف را وارونه کرده و برای ابوبکر و عمر ثابت کرده اند، و از آن جا که آن دو در اسلام جوان نبودند، لذا عبارت حدیث را عوض کرده و به جای شباب (جوانان) کهول (پیران)، قرار داده اند.

اینک به نقد و بررسی هر یک از این احادیث خواهیم پرداخت:

۱ - روایات ترمذی

ترمذی با سه سند این مضمون را نقل کرده است:

سند اول:

حدّثنا علی بن حُجر، اخبرنا ولید بن محمد الموقری، عن الزهری، عن علی بن الحسین، عن علی بن ابی طالب، قال: کنت مع رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله اذ طلع ابوبکر و عمر فقال رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله: هذان سیدا کهول اهل الجنه من الاوّلین و الآخرین الاّ النبیین و المرسلین، یا علی لاتخبرهما.

ص:۳۲

۱- ۸۸. تهذیب التهذیب، ج ۱،ص ۲۱۲.

۲- ۸۹. تقریب التهذیب، ص ۵۳.

۳- ۹۰. العلل و معرفه الرجال، ص ۲۴۸.

۴- ۹۱. المغنی فی الضعفاء، ج ۱، ص ۶۶؛ دیوان الضعفاء و المتروکین، ص ۱۶.

۵- ۹۲. الجرح و التعدیل، ابن ابی حاتم، ج ۱، ص ۱۲۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۳۱.

۶- ۹۳. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۹۱.

این حدیث از جهاتی اشکال دارد:

اولاً: ترمذی آن را حدیثی غریب دانسته است.

ثانیاً: او می گوید: ولید بن محمد موقری در حدیث تضعیف شده است.(۱)

برخی دیگر از علمای رجال اهل سنت نیز او را تضعیف کرده اند؛ از جمله:

بخاری درباره او می گوید: «در حدیثش منکرات است».(۲)

ابوحاتم او را «ضعیف الحدیث» می داند.

ابن حبان می گوید: او از زهری چیزهای جعلی را نقل کرده که زهری اصلاً آن ها را حدیث نکرده است ... لذا احتجاج به احادیث او به هیچ وجه جایز نیست.

ابن المدینی می گوید: حدیثش نوشته نمی شود.

ذهبی او را در دیوان ضعفا و متروکین آورده و می گوید: یحیی او را تکذیب کرده و دارقطنی او را ضعیف پنداشته است.(۳)

ابن خزیمه می گوید: من به حدیث او احتجاج نمی کنم.

نسایی او را «متروک الحدیث» دانسته، می گوید: یحیی بن معین او را تکذیب کرده است.

حدیثِ با چنین وضعیتی را چگونه می توان به آن استدلال کرد.

ثالثاً: زهری کسی بود که از ارکان حکومت بنی مروان به حساب می آمد و همیشه در رکاب آنان بود. پس چگونه می توان به او اعتماد نمود. به همین جهت حتی خواهرش او را تفسیق نموده است.(۴)

هم چنین شافعی و دار قطنی او را متصف به تدلیس کرده اند و ابن حجر او را در مرتبه سوم از مدلّسین برشمرده است.(۵) تدلیسی که نوعی دروغ به حساب می آید.

۱- ۹۴. تحفه الاحوذی، ج ۱۰، ص ۱۴۹و۱۵۰.

۲- ۹۵. الضعفاء الکبیر، ص ۱۶۶.

۳- ۹۶. دیوان الضعفاء و المتروکین، ص ۳۳۲.

۴- ۹۷. تاریخ ابن عساکر، ترجمه امام علی علیه السلام، ج ۲، ص ۶۵.

٥- ٩٨. طبقات المدلسين، ص ٢٧.

رابعاً: این حدیث مطابق دیدگاه اهل سنت مشکل انقطاع سند دارد، زیرا امام زین العابدین علیه السلام در زمان حیات حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در سنّی نبوده که عادتاً بتواند از آن حضرت حدیث نقل کند گر چه در مکتب ما این اشکال قابل حلّ است ولی از دیدگاه اهل سنت اشکال دارد.

خامساً: در بهشت، همه مردم جوانند و پیرمرد وجود ندارد.

سادساً: چه جهتی دارد که پیامبرصلی الله علیه وآله در این حدیث از نشر این خبر جلوگیری کرده است؟

سند دوّم:

ترمذی همین مضمون را از حسن بن صباح بزار، از محمد بن کثیر، از اوزاعی، از قتاده، از اَنس از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده است. که این سند نیز اشکالاتی دارد:

اولاً: ترمذی آن را غریب دانسته است.

ثانیاً: در سند آن محمد بن کثیر مصیصی است که عده ای از علمای عامه او را تضعیف نموده اند، از قبیل:

احمد بن حنبل می گوید: نزد پدرم نام محمد بن کثیر برده شد، او را جداً تضعیف نمود و منکر الحدیث دانست.

صالح بن احمد از پدرش نقل کرده که او نزد من ثقه نیست.

به ابن المدینی گفتند: محمدبن کثیر از اوزاعی، از قتاده، از انس این حدیث را نقل کرده است. او گفت: من قبلاً دوست داشتم که این شیخ را ببینم ولی الان دوست ندارم او را ملاقات نمایم.

ابو داود می گوید: او فهم حدیث را نداشت. ابواحمد حاکم او را نزد اهل سنت قوی نمی داند. نسایی هم او را کثیر الخطاء معرفی کرده است.(۱)

ثالثاً: در سند این حدیث قتاده وجود دارد که سرکرده تدلیس کنندگان برشمرده شده است.(۲)

۱- ۹۹. ر.ک: میزان الاعتدال، تهذیب التهذیب و لسان المیزان ترجمه محمد بن کثیر.

۲- ۱۰۰. نصب الرایه، ج ۳، ص ۱۵۵؛ تحقیق الغایه، ص ۳۰۹؛ طبقات المدلسین، ابن حجر، ص ۱۶.

سند سوّم:

ترمذی همین مضمون را از یعقوب بن ابراهیم دورقی، از سفیان بن عیینه، از داود، از شعبی، از حارث، از علی علیه السلام از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده است.

این سند نیز اشکالاتی دارد:

اولاً: بنا بر تصریح نسایی و دیگران، سفیان بن عیینه موصوف به تدلیس است. ابن حجر نیز او را در مرتبه سوم از مدلّسین برشمرده است، ولی لهجه خود را تخفیف داده و می گوید: او تنها از افراد ثقه تدلیس کرده است.

ولی جواب این است که در این صورت چه ضرورتی بر تدلیس وجود دارد؟ تدلیسی که مطابق رأی برخی از علمای عامه از انواع کذب به حساب می آید.(۱)

ثانیاً: در سند این حدیث نیز داود بن ابی هند است که احمد بن حنبل او را «پر اضطراب نزد علماء رجال و کسی که اختلاف زیادی درباره او شده» معرفی کرده است.(۲)

ثالثاً: عجیب این است که چگونه شعبی از حارث روایت نقل می کند با اینکه او را کاذب می داند. همان گونه که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

۲ – روایت ابن ماجه

ابن ماجه این حدیث را با دو سند نقل کرده است.

سند اوّل:

وی در سند اوّل از هشام بن عمار، از سفیان، از حسن بن عماره، از فراس، از شعبی، از حارث، از علی علیه السلام از رسول خداصلی الله علیه وآله همین مضمون را نقل کرده است.(۳)

اشکالاتی که این سند دارد:

اولاً: در سند آن سفیان بن عیینه است که از مدلّسین به حساب می آید. و تدلیس آن است که راوی، حدیث را به کسی نسبت دهد که از او نشنیده است.

۱- ۱۰۱. الکفایه، خطیب بغدادی، ص ۳۵۵، به نقل از شعبه بن الحجاج.

۲- ۱۰۲. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۰۵.
۳- ۱۰۳. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۶-۳۸.

ثانیاً: در سند آن حسن بن عماره است که حال او در تدلیس از سفیان بدتر است. جمهور اهل سنت او را تضعیف نموده اند.از جمله: بیهقی می گوید: او متروک بوده، احتجاج به احادیثش نمی شود.(۱)

دارقطنی او را تضعیف کرده است.(۲) و ابن حبّان او را در کتاب مجروحین ذکر کرده است.(۳) یحیی بن معین هم او را بی ارزش برشمرده است.

ابن حبّان از شعبه نقل کرده که گفت: ما باکی نداریم که از حسن بن عماره روایت نقل کرده یا در اسلام زِنایی انجام دهد. یعنی گناه این دو برابر است.

ثالثاً: شعبی کسی است که به دستگاه خلافت بنی امیه راه یافته و استاد اولاد عبدالملک بن مروان بود و قاضی آنها در کوفه در ایام ولایت حجاج و بعد از او به حساب می آمد.(۴)

نقل شده است که احنف به او گفت: بین دو نفر به رأی خدا قضاوت کن. او در جواب گفت: من به رأی پروردگارم قضاوت نمی کنم، بلکه به رأی خودم حکم می کنم.(۵)

ابن ابی الحدید نقل می کند که جمیله دختر عیسی بن جراد که زنی زیبا بود با دشمن خود نزد شعبی - قاضی عبدالملک - آمدند، شعبی به نفع جمیله حکم نمود. ابن ابی الحدید سپس شعر هذیل اشجعی را نقل می کند که در آن تصریح به قضاوت ظالمانه شعبی شده است.(۶)

رابعاً: شعبی روایت را از حارث نقل کرده است، در حالی که شعبی او را همیشه تکذیب می کرد.

مسلم در مقدمه صحیح خود به سند خود از شعبی نقل کرده که گفت: حدیث کرد برای ما حارث اعور همدانی و او کذّاب است.(۷)

۱- ۱۰۴. سلسله الاحادیث الضعیفه، البانی، ج ۳، ص ۶۶.

۲- ۱۰۵. همان.

۳- ۱۰۶. کتاب المجروحین، ج ۱، ص ۲۲۴.

۴- ۱۰۷. وکیع، اخبار القضاه، ج ۲، ص ۴۲۱-۴۲۶.

۵- ۱۰۸. همان، ص ۴۲۷.

۶- ۱۰۹. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۶۶.

۷- ۱۱۰. صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱، ص ۹۷.

ابن حبّان از شعبی نقل کرده که حدیث کرد برای ما حارث و من شهادت می دهم که او یکی از کذّابین است.(۱)

ابن حجر در شرح حال حارث می گوید: «شعبی او را در رأی خود تکذیب کرده است. او به رفض نسبت داده شده و در حدیثش ضعف وجود دارد».(۲)

نووی در «خلاصه» می گوید: «در ضعف او اجماع است؛ زیرا او کذّاب است».(۳)

فتنی می گوید: «حارث بن عبداللَّه همدانی اعور از بزرگان علمای تابعین است. شعبی و ابن المدینی او را تکذیب کرده اند ...».(۴)

سند دوم:

ابن ماجه در سند دوّم از ابو شعیب صالح بن هیثم طائی، از عبد القدوس بن بکر بن خنیس، از مالك بن مغول، از عون بن ابی جحیفه از پدرش از رسول خداصلی الله علیه وآله همین مضمون را نقل کرده است.

در بی اعتباری این حدیث وجود عبد القدوس کفایت می کند، کسی که ابن حجر در مورد او می گوید: «محمود بن غیلان از احمد و ابن معین و خیثمه نقل کرده که آنان بر روی حدیث او خط کشیده اند».(۵)

۳ – روایت هیثمی

همین مضمون را هیثمی به سندش از ابی جحیفه نیز از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده است.(۶) ولی در سند آن خنیس بن بکر بن خنیس است که صالح بن جزره او را تضعیف نموده است.(۷)

۱- ۱۱۱. کتاب المجروحین، ج ۱، ص ۲۱۶.

۲- ۱۱۲. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۴۱.

۳- ۱۱۳. تحقیق الغایه بترتیب الرواه المترجم لهم فی نصب الرایه، ص ۱۲۰.

۴- ۱۱۴. تذکره الموضوعات، ص ۲۴۸.

۵- ۱۱۵. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۶۹.

۶- ۱۱۶. موارد الضمآن الی زوائد ابن حبّان، ص ۵۳۸.

۷- ۱۱۷. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۶۶۹؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۴۱۱؛ المغنی، ذهبی، ص ۲۱۵.

۴ – روایت دولابی

دولابی به سند دیگری از ابی جحیفه از رسول خداصلی الله علیه وآله همین مضمون را نقل کرده که در سند این هم خنیس بن بکر بن خنیس وجود دارد که تضعیف شده است.

۵ – روایت عبداللّه بن احمد حنبل

عبداللّه بن احمد بن حنبل به سندش از رسول خداصلی الله علیه وآله این مضمون را نقل کرده است.(۱) ولی در سند آن عبداللّه بن عمریمانی است که ذهبی او را مجهول معرفی کرده است.(۲)

همچنین در سند آن حسن بن زید است که والی منصور در مدینه بوده و پس از آن از یاران مهدی عباسی شده است. ابن عدی می گوید: احادیثش معضل است.(۳) و نیز فتنی می گوید: او ضعیف است.(۴)

۶ – روایات خطیب بغدادی

بغدادی این مضمون را به چهار سند نقل کرده است:

سند اوّل:

بغدادی به سند خود از انس بن مالک این مضمون را نقل کرده است.(۵) امّا در تضعیف این سند همین بس که یحیی بن عنبسه در سند آن قرار گرفته است.

ابن حبّان او را در کتاب «المجروحین» ذکر کرده و می گوید: «شیخ دجال که وضع حدیث کرده و به ابن عیینه و داود بن ابی هند و ابی حنیفه و دیگر ثقات نسبت داده است، نقل روایت از او به هیچ وجه صحیح نیست».(۶)

دارقطنی او را دجّالی که وضع حدیث کرده معرفی می کند و ابن عدی می گوید: او منکر الحدیثی است که حالش معلوم است.(۷)

ذهبی او را در دیوان ضعفا و متروکین آورده است.(۸)

۱– ۱۱۸. مسند احمد، ج ۱، ص ۸۰.

۲– ۱۱۹. المغنی، ص ۳۵۵؛ دیوان الضعفاء، ص ۱۷۵.

۳– ۱۲۰. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۹۲.

۴- ۱۲۱. قانون الموضوعات، ص ۲۴۹.

۵- ۱۲۲. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۳۰۷.

۶- ۱۲۳. کتاب المجروحین، ج ۳، ص ۱۲۴.

۷- ۱۲۴. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۴۰۰.

۸- ۱۲۵. دیوان الضعفاء و المتروکین، ص ۳۳۹.

همچنین در این سند، حمید طویل واقع است که ذهبی می گوید: ما نمی دانیم او کیست.(۱)

سند دوم:

بغدادی همین مضمون را نیز به سندش از امام علی علیه السلام از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده است که در سند آن علاوه بر شعبی و حارث که قبلاً آن دو را تضعیف کردیم، بشّار بن موسی الخفّاف است که بخاری او را منکر الحدیث و ابن معین او را از دجّالین و غیر ثقه و ابوزرعه او را ضعیف معرفی کرده اند.(۲)

سند سوّم:

بغدادی در سومّین سند خود این مضمون را از ابن عباس به دو طریق نقل کرده است.(۳)

امّا در طریق اول، عبیداللّه بن موسی است که او را شیعه آتشی معرفی کرده اند.(۴) لذا هرگز احتمال داده نمی شود چنین حدیثی را نقل کرده باشد. خصوصاً آن که احمد بن حنبل، محدّثین را از نقل حدیثش منع کرده است.(۵)

و نیز در سند طریق اول، یونس بن ابی اسحاق وجود دارد که برخی او را تضعیف کرده اند. احمد بن حنبل او را ضعیف و مضطرب الحدیث معرفی کرده است.(۶)

و در طریق دوم آن، طلحه بن عمرو است که جمع کثیری از رجالیین او را تضعیف کرده اند؛ احمد بن حنبل او را لا شی ء و متروک الحدیث، و ابن معین او را ضعیف و جوزجانی او را غیر مرضی در حدیث و ابوحاتم او را غیر قوی و بخاری او را بی ارزش و نسائی او را متروک الحدیث و غیر ثقه و ابن المدینی او را ضعیف بی ارزش و ابن حزم او را رکنی از ارکان دروغ و متروک الحدیث معرفی کرده اند.

ابن حبّان می گوید: او از افراد ثقه روایاتی را نقل می کند که در احادیث شان وجود ندارد.(۷)

۱- ۱۲۶. المغنی، ص ۱۹۶.

۲- ۱۲۷. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۴۱.

۳- ۱۲۸. تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۱۹۲.

۴- ۱۲۹. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۶.

۵- ۱۳۰. همان.

۶- ۱۳۱. تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۴۳۴.

۷- ۱۳۲. تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۸؛ کتاب المجروحین، ج ۲، ص ۸؛ الاحکام، ابن حزم، ج ۷، ص ۱۰۱؛ المحلّی، ج ۱۱، ص ۲۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۴۰؛ تاریخ البخاری {الکبیر}، ج ۴، ص ۳۵۰.

سند چهارم:

و نیز این مضمون را با سندی از ابن عباس نقل کرده که در سند آن طلحه بن عمرو واقع است که شرح حال او گذشت.

بغدادی، این مضمون را در کتاب «موضح اوهام الجمع و التفریق» آورده است.(۱) امّا در سند آن عکرمه بن ابراهیم آمده که ابن حبان می گوید: او اخبار را قلب کرده و در غیر موردش به کار می برد، و نیز مراسیل را مرفوع می نمود و لذا احتجاج به احادیث او جایز نیست. و ابن معین و ابو داود او را بی ارزش معرفی کرده و نسائی او را تضعیف نموده است.(۲)

۷ – روایت ابن حجر

این مضمون را ابن حجر نیز در «لسان المیزان» (۳) از ابن عمر نقل کرده است. در سند آن عبیداللّه بن عمر وجود دارد. ابن حجر قول احمد را درباره او نقل کرده که ما مدّتی احادیث او را آتش می زدیم. جوزجانی هم او را ضعیف الامر دانسته و تضعیفات دیگران را درباره او ذکر کرده است.(۴)

۸ – حدیث ابن النجار

او در ذیل تاریخ بغداد به سندش از انس این مضمون را نقل کرده است که بین افراد سند آن محمد بن کثیر وجود دارد و ما قبلاً او را تضعیف نمودیم.

۹ – روایت ابن عساکر

وی این مضمون را به سندش از حسین بن علی علیهما السلام نقل کرده است که در سند آن محمدبن یونس قرشی کدیمی وجود دارد. دارقطنی او را به وضع و جعل حدیث متهم کرده است. ابن حبان می گوید: او جعل حدیث می کرد و به افراد ثقه بیش از هزار حدیث دروغ نسبت داده است. ابن عدی نیز می گوید: وی متهم به جعل حدیث است، لذا عموم مشایخ ما حدیث او را ترک کرده اند.

۱- ۱۳۳. موضح اوهام الجمع و التفریق، ج ۲، ص ۱۷۸، چاپ حیدرآباد.

۲- ۱۳۴. ر.ک: المجروحین، ابن حبان؛ میزان الاعتدال، ذهبی.

۳- ۱۳۵. لسان المیزان، ج ۳، ص ۴۲۷.

۴- ۱۳۶. همان.

۱۰ – حدیث ابن ابی شیبه

این مضمون را از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است، که در سند آن موسی بن عبیده ربذی است. احمد بن حنبل درباره او می گوید: حدیثش نوشته نمی شود. نسائی و دیگران او را ضعیف دانسته اند ابن عدی می گوید: ضعف در روایتش آشکار است. ابن معین او را بی ارزش معرفی کرده و یحیی بن سعید می گوید: ما از حدیثش پرهیز می کنیم.

همچنین در سند آن ابی معاذ وجود دارد که احمد بن حنبل از نقل روایت او منع کرده و ابن معین او را بی ارزش و جوزجانی او را ساقط و ابو داود و دارقطنی او را متروک معرفی کرده اند.(۱)

علاوه بر این خطاب «یا ابی الخطاب» که ابی معاذ از او روایت کرده، فردی مجهول و نکره است.

۱۱ – روایات طحاوی

او نیز این حدیث را با چهار سند در کتاب «مشکل الآثار» نقل کرده است:

سند اول:

در این سند از انس بن مالک این مضمون را نقل کرده که در آن محمد بن کثیر صنعاعی وجود دارد که قبلاً ضعف و مشکل او را بیان کردیم.

سند دوّم:

در سند دوّم، حدیث را از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که در طریق آن ابی جناب یحیی بن ابی حیّه کلبی وجود دارد که یحیی بن قطان، نقل روایت از او را حلال نمی شمرده است. فلاس او را متروک و نسائی و دارقطنی و عثمان بن ابی شیبه او را تضعیف کرده اند.(۲)

ابن حبان می گوید: او چیزی را که از ضعفا شنیده بود، به ثقات نسبت می داد ... و لذا او را یحیی بن سعید قطان واهی شمرده و احمد بن حنبل حمله شدیدی بر او نموده است.(۳) علاوه بر این شعبی نیز در سند آن واقع است که او را تضعیف نمودیم.

۱– ۱۳۷. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۹۶.

۲– ۱۳۸. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۷۱.

۳– ۱۳۹. کتاب المجروحین، ج ۳، ص ۱۱۱.

سند سوم:

سند سوم را نیز از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که در طریق آن شعبی از حارث وجود دارد که قبلاً آن دو را تضعیف نمودیم.

سند چهارم:

سند چهارم را از ابی سعید خدری نقل کرده است، ولی در سند آن اصبغ بن فرج قرار دارد که از موالیان بنی امیه بوده است.(۱) و نیز علی بن عابس قرار دارد که ابن حبان او را در کتاب المجروحین آورده و احتجاج به احادیثش را باطل دانسته است.(۲) مشکل دیگر وجود «کثیر النداء» در سند آن است که ذهبی او را در دیوان ضعفا و متروکین آورده است.(۳)

۱۲ - حدیث ابن ابی حاتم

او این حدیث را با سه سند نقل کرده، ولی هر سه سند را ابطال نموده است.(۴)

۱۳ - حدیث طبرانی

او نیز این مضمون را با دو سند نقل کرده است:

سند اول:

در این سند که از جحیفه از رسول خداصلی الله علیه وآله است(۵)، خنیس بن بکر قرار دارد که صالح جزره او را تضعیف نموده، و بویصری هم اشکال کرده است.(۶)

سند دوم:

در این سند که انس بن مالک از رسول خداصلی الله علیه وآله این مضمون را نقل کرده، محمد بن کثیر قرار دارد که قبلاً او را تضعیف نمودیم.

۱- ۱۴۰. تهذیب التهذیب، ترجمه اصبغ بن فرج.

۲- ۱۴۱. کتاب المجروحین، ج ۲، ص ۱۰۴.

۳- ۱۴۲. دیوان الضعفاء و المتروکین، ص ۲۵۶.

۴- ۱۴۳. علل الحدیث، ج ۲، ص ۳۸۲، چاپ سلفیه مصر.

۵- ۱۴۴. المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۸۵و۸۶.

۶- ۱۴۵. الزوائد، ج ۸، ص ۱.

۱۴ – حدیث ابن قتیبه

این مضمون در اول کتاب وی آمده است، ولی در سند آن نوح بن ابی مریم قرار دارد که ابن حبّان در شأن او گفته: که او سندها را قلب می کرده است. او از ثقات احادیثی نقل کرده که از حدیث اثبات نیست، لذا نمی توان در هیچ حالی به احادیثش احتجاج نمود.(۱)

مسلم و دیگران او را متروک الحدیث، و بخاری منکر الحدیث، و حاکم و ابن الجوزی او را اهل جعل حدیث دانسته اند.(۲) لذا ابن الجوزی احادیث جعلی او را در چند موضع ذکر کرده است. حاکم درباره او می گوید: همه چیز به او روزی داده شده است به جز راستگویی.(۳)

نتیجه

همه این ها احادیث سند داری بود که اهل سنت درباره این مضمون نقل کرده اند. امّا واضح شد که سند هیچ یک از آنها صحیح نیست. و برخی نیز این مضمون را به طور مرسل – که از اقسام حدیث ضعیف است – در کتاب های حدیثی خود آورده اند.

مشکل متن حدیث

اشکال اساسی که در متن حدیث وجود دارد این است که ابوبکر و عمر، دو سید پیران اهل بهشت معرفی شده اند در حالی که مطابق روایات، در بهشت پیری وجود ندارد، بلکه عموم مردم در سن سی سال هستند؛

۱ – ابوهریره از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: اهل بهشت در حالی که بلند قامت، بدون مو بر صورت، با موهای فری و سرمه کشیده و دارای سی سال هستند وارد بهشت می شوند. جوانی آن ها تمام نشده و لباس هایشان کهنه نخواهد شد.(۴)

۲ – ابی سعید خدری از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: هر کسی از اهل بهشت بمیرد چه کوچک و چه بزرگ، در بهشت سی ساله وارد می شود و هر گز براین سن افزوده نمی شود. اهل دوزخ نیز همین سن را دارند.(۵)

۱– ۱۴۶. کتاب المجروحین، ج ۳، ص ۴۸.

۲– ۱۴۷. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۷۹؛ الموضوعات، ابن الجوزی، ج ۱، ص ۴۱.

۳– ۱۴۸. تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۴۸۸.

۴- ۱۴۹. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۶۸۳؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۳۵؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۹۸.
۵- ۱۵۰. التاج الجامع للأصول، ج ۵، ص ۳۷۵.

ابوسفیان، جدّ یزید

اشاره

ص:۴۵



ابوسفیان، جدّ یزید

قبل از بررسی موقعیت یزید بن معاویه و اثبات جنایات او خصوصاً به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام جا دارد از شجره خبیث او ذکری به میان بیاید تا ثمره آن بهتر شناخته شود. اینک به بررسی مختصری از زندگانی جدش ابو سفیان می پردازیم.

آیین ابوسفیان

بیشتر عرب در جاهلیت بت را می پرستیدند تا توسط آن به خداوند تقرّب جویند، قرآن از زبان آنان می فرماید: { ما نَعْبُدُهُمْ إِلاَّ لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللَّهِ زُلْفى ؛(۱) «این ها را نمی پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خداوند نزدیک کنند.»

لکن با وجود پرستش بت ها به خالقیّت خداوند معتقد بودند، خداوند متعال هم می فرماید: { وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَواتِ وَ الْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ؛(۲) «و هر گاه از آنان بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخّر کرده است؟ می گویند: خدا.»

ولی ابوسفیان در عصر جاهلیت، دهری و زندیقی بود که به هیچ چیزی اعتقاد نداشتند.

۱- ۱۵۱. سوره زمر، آیه ۳.

۲- ۱۵۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۱.

مقریزی می گوید: «ابوسفیان پناه منافقین بود. و در زمان جاهلیت، زندیق به حساب می آمد».(۱)

دشمنی ابوسفیان با پیامبرصلی الله علیه وآله

ابوسفیان در رأس هرم دشمنان پیامبرصلی الله علیه وآله و اسلام قرار داشت. او با جماعتی از رجال قریش به نزد ابو طالب آمد و گفت: پسر برادر تو خدایان ما را سبّ می کند و بر دین ما عیب می گیرد و افکار ما را سفیهانه و پدران ما را گمراه می داند، یا جلوی حرف های او را می گیری و یا کنار می کشی تا ما خود به حساب او برسیم ... (۲)

ابو سفیان از کسانی بود که در دار الندوه برای قتل پیامبرصلی الله علیه وآله نقشه کشیدند و قرار گذاشتند از هر قبیله ای جوانی را انتخاب نموده، به آنان شمشیری دهند تا به خانه پیامبرصلی الله علیه وآله حمله کرده، او را از پای درآورند.(۳)

ابوسفیان در جنگ احد، چهل پیمانه طلا خرج کرد که هر پیمانه چهل و دو مثقال طلا داشت و خود نیز در آن جنگ شرکت نمود؛ جنگی که هفتاد نفر از اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله از جمله حمزه بن عبدالمطلب، به شهادت رسیدند.(۴)

او کسی بود که در جنگ احد برای تحریک مشرکان به جهت جنگ با لشکر اسلام فریاد: «زنده باد هُبل، زنده باد هُبل» سر می داد. و بعد از آنکه مسلمانان جواب او را به «اللَّه اعلی و اجلّ» دادند، بار دیگر فریاد برآورد: «ما عزّی داریم ولی شما عزّی ندارید». پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دستور داد در جواب او بگویند: «اللَّه مولانا و لا مولی لکم»؛(۵) «خدا مولای ما است و برای شما مولایی نیست.»

ابو سفیان بعد از شهادت حمزه با سرنیزه به حنجره او می زد و می گفت: بچش ای کسی که عاق شده ای.(۶) حتّی بعد از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله بر بالین قبر حمزه آمد و با

۱- ۱۵۳. کتاب النزاع و التخاصم، ص ۵۴.

۲- ۱۵۴. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۸۳ و ج ۲، ص ۵۸.

۳- ۱۵۵. همان، ج ۲، ص ۱۲۶.

۴- ۱۵۶. النزاع و التخاصم، ص ۵۲و۵۳.

۵- ۱۵۷. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۹۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۳، ص ۴۴۴، رقم ۲۸۴۹.

۶- ۱۵۸. السیره النبویه، ج ۳، ص ۹۹.

پای خود قبر او را لگدکوب کرد و گفت: ای ابا عماره! امری را که بر سر آن با ما جنگیدی، امروز به دست جوانان ما افتاد و با آن بازی می کنند.(۱)

روزی ابوسفیان دید مردم پشت سر رسول خداصلی الله علیه وآله گام بر می دارند بسیار ناراحت شد و با دلی پر از حسد ... گفت: اگر بتوانم دوباره لشکری را بر ضدّ این مرد جمع خواهم کرد!

حضرت مشتی بر سینه او زد و فرمود: در این هنگام خداوند تو را خوار خواهد کرد.(۲)

اسلام ابوسفیان

اسلام ابوسفیان از روی اختیار و رغبت نبود بلکه از روی ترس و اضطرار بود.

هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله برای فتح مکه حرکت نمود، عباس بن عبدالمطلب را پشت سر خود قرار داد و به نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آورد. چون بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شد از حضرت خواست او را امان دهد. حضرت فرمود: «وای بر تو ای اباسفیان! آیا وقت آن نشده که بدانی جز اللَّه کسی دیگر به عنوان خدا نیست؟»

او گفت: پدر و مادرم به فدای تو! چقدر کریم و جلیل شده ای! ...

باز حضرت فرمود: «ای اباسفیان! آیا وقتش نشده که بدانی من رسول خدایم؟ ابوسفیان باز جمله سابق را تکرار کرد و در آخر گفت: هنوز در نفس من این موضوع ثابت نشده است. عباس به او گفت: وای بر تو! به حق گواهی ده، قبل از آن که گردنت زده شود.

او در این هنگام بود که از روی اجبار و ترس گواهی داد و اسلام آورد.(۳)

فتنه گری ابوسفیان بعد از اسلام

هنگامی که با ابوبکر بیعت شد، ابوسفیان به جهت فتنه گری گفت: همانا من آشوبی می بینم که آن را به جز خدا خاموش نخواهد کرد. ای آل عبدمناف! چگونه

۱- ۱۵۹. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۳۶.

۲- ۱۶۰. الاصابه، ج ۲، ص ۱۷۹.

۳- ۱۶۱. الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۴، ص ۸۶؛ النزاع و التخاصم، ج ۳، ص ۳۵۶.

ابوبکر می تواند عهده دار امور شما باشد؟ کجایند آن دو مستضعف؟ کجایند آن دو نفری که خوار شده اند، یعنی علی و عباس؟ ... آن گاه به حضرت علی علیه السلام عرض کرد: دستت را بده تا با تو بیعت کنم. به خدا سوگند! اگر بخواهی برای تو میدان را پر از سواره و پیاده خواهم کرد.

ولی حضرت از بیعت با او خودداری نمود و فرمود: «واللّٰه ما اردت بهذا الّا الفتنه، وانّک واللّٰه طالباً بقیت للاسلام شرّاً، لاحاجه لنا فی نصحک»؛(۱) «به خدا سوگند! تو از این کار جز فتنه را دنبال نمی کنی، همانا تو به خدا سوگند! مدّتها است که در طلب شر برای اسلام هستی و ما احتیاجی به نصیحت تو نداریم.»

انکار معاد

یکی از بدترین کارهایی که ابوسفیان بعد از اسلام آوردن ظاهری خود کرد، انکار معاد بود.

ابن عبدالبر نقل می کند: ابوسفیان روزی بر عثمان در ایام خلافتش وارد شد و به او گفت: بعد از تیم و عدی، خلافت به تو رسید، آن را همانند توپ بگردان و میخ های آن را در بنی امیه بکوبان، همانا این همان سلطنت و پادشاهی است، و من بهشت و دوزخی نمی شناسم. عثمان فریادی بر او زد و گفت از نزد من دور شو! خداوند تو را عذاب کند.(۲)

و در تاریخ طبری چنین آمده که به عثمان گفت: ای بنی عبدمناف! همانند توپ، خلافت را به هم پاس دهید، زیرا هیچ بهشت و دوزخی نیست.(۳)

مسعودی نیز، داستان را چنین نقل می کند: ابوسفیان گفت: ای بنی امیه! همانند توپ، خلافت را نزد خود داشته باشید، قسم به کسی که ابوسفیان به آن سوگند می خورد، من همیشه آرزوی آن را برای شما داشتم، و باید آن را برای فرزندان خود به ارث گذارید.(۴) و این در حالی است که عثمان دویست هزار دینار از بیت المال به او داد، در همان روز صد هزار دینار نیز به مروان بن حکم عطا نمود.(۵)

۱- ۱۶۲. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۱، حوادث سال ۱۱ هجری.

۲- ۱۶۳. الاستیعاب، رقم ۳۰۰۵.

۳- ۱۶۴. تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۵۸، حوادث سال ۲۸۴ هجری.

۴- ۱۶۵. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۰.

۵- ۱۶۶. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹۹، خطبه ۳.

ابن عساکر از انس نقل می کند که ابوسفیان بعد از آن که کور شده بود، روزی نزد عثمان آمد و به او گفت: آیا کسی از اغیار نزد تو است؟ گفت: خیر. آن گاه گفت: بار خدایا! این امر را همانند امر جاهلیّت قرار ده ... (۱)

لعن پیامبرصلی الله علیه وآله

پیامبرصلی الله علیه وآله ابوسفیان را در هفت مورد لعن کرده است که کسی نمی تواند آن را انکار کند:

۱ - روزی که رسول خداصلی الله علیه وآله از مکه به طرف طائف می رفت تا قبیله ثقیف را به دین اسلام دعوت کند ابوسفیان متعرّض حضرت شد و او را سبّ و شتم نمود. او همچنین ضمن تکذیب و آزار پیامبرصلی الله علیه وآله،وعده انتقام داد که خدا و رسولش او را در آن هنگام مورد لعن قرار دادند.

۲ - هنگامی که قافله تجارتی مکّه از شام برمی گشت، مسلمانان جلوی قافله را گرفته بودند، خبر به ابوسفیان رسید و مانع از به غنیمت گرفتن قافله توسط مسلمین شد. در این هنگام بود که پیامبرصلی الله علیه وآله او را لعن و نفرین کرد و همین واقعه منجرّ به جنگ بدر شد.

۳ - در روز جنگ بدر ابوسفیان پایین کوه قرار داشت و رسول خداصلی الله علیه وآله بر بالای کوه بود، او مکرّر فریاد می زد: زنده باد هبل، که در این هنگام رسول خداصلی الله علیه وآله با مسلمانان ده بار او را لعنت کردند.

۴ - یکی دیگر از موارد، روزی بود که با احزاب قبیله غطفان و یهود به مدینه یورش بردند، که در این هنگام نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ابوسفیان را لعن فرمود.

۵ - روزی که ابوسفیان در میان جماعتی از قریش نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و ایشان را از وارد شدن به مسجدالحرام بازداشتند. آن روز حدیبیه بود که حضرت او را لعن نمود.

۶ - روز شتر قرمز.

ص:۵۱

۱- ۱۶۷. تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۳، ص ۴۷۱، رقم ۲۸۴۹.

۷ - روزی که عدّه ای در عقبه به کمین نشستند تا شتر رسول خداصلی الله علیه وآله را رم دهند. آنان دوازده نفر بودند که یکی از آنان ابوسفیان بود و حضرت آن ها را لعن و نفرین کرد.(۱)

ابوسفیان از دیدگاه حضرت علی علیه السلام

در حدیثی امام علی علیه السلام درباره معاویه و ابوسفیان می فرماید: «معاویه طلیق ابن طلیق، حزب من هذه الاحزاب، لم یزل اللَّه عزّوجلّ و لرسوله و للمسلمین عدوّاً هو و ابوه حتی دخلا فی الاسلام کارهین»؛(۲) «معاویه آزاد شده، فرزند آزاد شده، و حزبی از این احزاب است. او و پدرش همیشه دشمن خدا و رسولش و مسلمانان بودند تا این که با اکراه وارد اسلام شدند.»

در جای دیگر، حضرت در نامه ای به معاویه چنین می نویسد: «ای فرزند صخر! ای پسر ملعون ... ».(۳)

گویا حضرت اشاره به لعنی دارند که رسول خداصلی الله علیه وآله بر او و دو فرزندش معاویه و یزید فرستاده است. آن جا که ابوسفیان بر مرکبی سوار بود و یکی از فرزندانش از جلو و دیگری از عقب، آن را می راند. هنگامی که حضرت آنان را دید، فرمود: «اللهم العن الراکب و القائد و السائق»؛(۴) «بار خدایا! سواره و کشاننده و راننده این مرکب را از رحمتت دور فرما.»

حضرت علی علیه السلام در نامه ای دیگر به معاویه چنین می نویسد: «منّا النبیّ و منکم المکذّب»؛(۵) «از ما است پیامبرصلی الله علیه وآله و از شما است تکذیب کننده او.»

ابن ابی الحدید بعد از نقل این نامه می گوید: «مقصود از مکذّب، ابوسفیان بن حرب است؛ زیرا او دشمن رسول خدا و تکذیب کننده ایشان بود».

۱- ۱۶۸. شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۹۰و۲۹۱، خطبه ۸۳.

۲- ۱۶۹. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۸، حوادث سال ۳۷ هجری.

۳- ۱۷۰. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۸۲.

۴- ۱۷۱. تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۵۸، حوادث سال ۲۸۴ هجری.

۵- ۱۷۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۹۶.

امـام حسن مجتبی علیه السـلام خطاب به معاویه فرمود: «و انّک یا معاویه! و اباک مِن المؤلّفه قلوبهم، تسـرّون الکفر، و تظهرون الاسـلام و تستمالون بالاموال»؛(۱) «و همانـا تو ای معـاویه و پـدرت از جمله کسـانی هستیـد که از سـهم زکات به جهت تألیف قلوب تان استفاده می شد، شما کفر را پنهان کرده، اظهار اسلام نمودید و مردم را با اموال خود جذب می کردید.»

۱- ۱۷۳. همان، ج ۶، ص ۲۸۸و۲۸۹.

معاویه پدر یزید

معاویه پدر یزید

معاویه، قبل از اسلام آوردن

در تمام جنگ هایی که قریش بر ضدّ اسلام و مسلمین تدارک دید، ابوسفیان و پسرش معاویه در رأس مشرکین قرار داشتند. اگرچه معاویه در مکه صدای قرآن را شنید و مشاهده کرد که مسلمانان فوج فوج داخل اسلام می شوند ولی تا هنگام فتح مکه بر شرک خود باقی ماند. و بالاخره همراه پدرش نه از روی رغبت بلکه به جهت ترس اسلام آورد. در این مدت برای هر فرد منصف و عاقلی کافی بود اسلام اختیار کند، ولی معاویه مسلمان نشد. و اگر فتح مکه نبود او بر شرک خود باقی می ماند و جنگ با مسلمانان را ادامه می داد.

دشمنی معاویه با اسلام!!

بنی امیه نزدیک یک قرن به نام اسلام حکومت و خلافت داشته اند. آن ها بخش عظیمی از قدرت و همّت و سیاست خود را برای نابودی اسلام و دور کردن میراث نبوت از دسترس جامعه اسلامی به کار گرفتند.

معاویه، سر دمدار این سلسله با عزمی جزم در نظر داشت همه مظاهر اسلام را نابود سازد.

ص:۵۴

زبیر بن بکار می نویسد: «مُطْرَف فرزند مغیره بن شعبه می گوید: من و پدرم در عصر خلافت و حکومت معاویه به شام رفته بودیم. پدرم هر روز به دیدن معاویه می رفت و هنگام بازگشت با شگفت زدگی او را مدح می کرد. یک شب پس از بازگشتن، از خوردن شام خودداری کرد و اندیشناک در خود فرو رفت. من گمان کردم حادثه ناگواری در زندگی ما پیش آمده است. ساعتی بعد از او سؤال کردم چه اتفاقی افتاده است؟ او گفت: فرزندم! من از نزد خبیث ترین و کافر ترین مردم آمده ام! گفتم: برای چه؟ گفت: امشب مجلس معاویه خالی از اغیار بود. من فرصت را غنیمت شمرده به او گفتم: ای امیرمؤمنان! تو به آرزو و آمالت رسیده ای. حال اگر در این کهولت سنّ به عدل و داد دست زنی و با خویشاوندانت (بنی هاشم) مهربانی پیشه کنی و صله رحم نمایی، نام نیکی از خود به یادگار خواهی گذاشت. به خدا سوگند! امروز اینان چیزی که هراس تو را برانگیزاند ندارند. معاویه در پاسخ گفت: هیهات! هیهات! این اصلاً امکان ندارد ... نام این مرد هاشمی (= پیامبر اسلام) را هر روز پنج بار در سراسر جهان اسلام (بر سر مأذنه ها هنگام اذان) فریاد می زنند و به بزرگی یاد می کنند. تو فکر می کنی در این شرایط چه عملی ماندگار است و چه نام نیکی باقی خواهد ماند ای بی مادر!؟ به خدا سوگند! آرام نخواهم نشست تا این نام را دفن کنم».(۱)

معاویه و گناهان کبیره

معاویه و گناهان کبیره

معاویه کسی بود که از انجام گناهان کبیره هیچ ابایی نداشت، و علناً در بین مردم و یا در بین خواص با تجرّی و جرأت تمام کارهای خلاف شرع انجام می داد؛ که به برخی از آنها اشاره می شود

۱ - معاویه و شرب خمر

احمد بن حنبل از طریق عبداللّه بن بریده نقل کرده که گفت: من و پدرم بر معاویه وارد شدیم. او ما را بر فرشی نشانید. آن گاه برای ما طعامی آوردند و ما تناول نمودیم.

۱- ۱۷۴. الاخبار الموافقات، زبیر بن بکار، ص ۵۷۶و۵۷۷؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۵۴؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۷۶، و ج ۵، ص ۱۲۹.

سپس برای ما شراب آوردند. معاویه از آن آشامید. پدرم را نیز دعوت به تناول کرد، ولی پدرم گفت: از زمانی که پیامبرصلی الله علیه وآله آن را حرام کرده نیاشامیده ام.(۱)

این در حالی است که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «شارب الخمر كعابد وثن»؛(۲) «خورنده شراب همانند عبادت کننده بت است.»

۲ – معاویه و ربا خواری

عطاء بن یسار می گوید: معاویه ظرف آبی از طلا- یا از ورق طلا به بیشتر از وزنش فروخت. ابو الدرداء به او گفت: من از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که از این کار نهی می فرمود جز آن که از حیث وزن یکسان باشد. معاویه به او گفت: من در این کار باکی نمی بینم. ابو الدرداء گفت: چه کسی مرا از معاویه معذور می دارد؟ من او را از رسول خداصلی الله علیه وآله خبر می دهم ولی او مرا از رأی خود خبر می دهد!! دیگر در سرزمینی که معاویه باشد ساکن نخواهم شد.(۳)

این در حالی است که خداوند رباخوار و ربا دهنده و دو شاهد و نویسنده آن را لعنت کرده است.(۴)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله همچنین فرمود: «از هفت عمل که عذاب بر آن مترتب است بپرهیزید ... عرض شد: ای رسول خدا! آن هفت عمل چیست؟ حضرت فرمود: شرک به خدا، سحر، کشتن نفسی که خدا آن را محترم شمرده جز در موارد حق، و خوردن مال یتیم و رباخواری.(۵)

بخاری به سندش از ابی جحیفه نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله رباخوار و ربا دهنده هر دو را لعنت کرده است.(۶)

ص:۵۶

۱- ۱۷۵. مسند احمد، ج ۶، ص ۴۷۶، ح ۲۲۴۳۲.

۲- ۱۷۶. الترغیب و الترهیب، ابن المنذر، ج ۳، ص ۱۰۲.

۳- ۱۷۷. موطأ، مالك، ج ۲، ص ۵۹.

۴- ۱۷۸. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۵۰۰.

۵- ۱۷۹. همان، ج ۱، ص ۲۷۱.

۶- ۱۸۰. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۲۱۹، ح ۵۶۰۱.

۳ – معاویه و بدعت در نماز عیدین

شـافعی در کتـاب «الأـمّ» از طریق زهری نقـل کرده که گفت: برای پیامبرصـلی الله علیه وآله و ابی بکر و عمر و عثمان در نماز عیـد فطر و قربان اذان گفته نشـد، تا آن که معاویه آن را در شام بیعت گذاشت، و حَجّاج نیز هنگامی که امیر بر مدینه شد این بـدعت را دنبال کرد. ابن حجر می گوید: در این که اول کسـی که اذان را در نماز عیدین بدعت گذارد چه کسی بوده است. ابن ابی شـیبه به سـند صـحیح از سـعید بن مسیّب روایت کرده که معاویه این بـدعت را گذاشت. و شافعی هم از فردی ثقه، از زهری همین را نقل کرده است.(۱)

این در حالی است که عدم مشروعیت اذان و اقامه در غیر نمازهای واجب از مسلّمات همه مذاهب فقهی است.

جابر بن عبداللَّه می گوید: روز عید در نماز پیامبرصـلی الله علیه وآله حاضـر بودم، او قبل از خطبه ابتدا نماز نمود بدون آن که اذان یا اقامه بگوید، آن گاه در حالی که بر بلال تکیه داده بود ایستاد و مردم را به تقوای الهی امر نمود و نیز آنان را بر اطاعت خداوند وادار کرده و موعظه و تذکّر داد.(۲)

ابن عباس و جابر می گویند: هرگز پیامبرصلی الله علیه وآله در روز عید فطر و قربان اذان نمی گفت.(۳)

۴ – معاویه و اتمام نماز در سفر

طبرانی و احمد بن حنبل به سـند صـحیح از طریق عباد بن عبداللَّه بن زبیر نقل کرده اند که گفت: چون معاویه به قصد به جای آوردن حـج بر مـا وارد شـد ما با او وارد مکه شـدیم. او با ما نماز ظهر را دو رکعتی به جای آورد. آن گاه به دار النـدوه رفت. عثمان نیز در آن جا نماز را تمام به جا می آورد، و وقتی که وارد مکه شد نماز ظهر و عصر و عشاء آخر را چهار رکعتی به جا آورد. بعـد از خروج از منی و عرفات نمازش را به قصـر خوانـد. و بعد از فراغ از حج و اقامه به منی نماز خود را تمام خواند تا این که از مکه خارج شد.(۴)

۱– ۱۸۱. فتح الباری، ج ۲، ص ۴۵۲و۳۵۳.
۲– ۱۸۲. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۹۳۵؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۸۴، ح ۴.
۳– ۱۸۳. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۲۷، ح ۹۱۷؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۸۵، ح ۵.
۴– ۱۸۴. مسند احمد، ج ۵، ص ۵۸، ح ۱۶۴۱۵.

مشاهده کنید که چگونه معاویه حکم خدا را به استهزاء گرفته و به دلخواه خود به هر طریقی که می خواسته عمل کرده است، با آن که می دانیم حکم نماز مسافر قصر است.

۵ – نماز جمعه خواندن در روز چهارشنبه

مسعودی نقل می کند: «اطاعت اهالی دمشق نسبت به معاویه به حدّی رسیده بود که معاویه هنگام حرکت به طرف صفین برای آنان نماز جمعه را در روز چهارشنبه به جای آورد».(۱)

و این در حالی است که مسلم از سلمه نقل می کند که گفت: ما با پیامبرصلی الله علیه وآله در روز جمعه نماز به جا می آوردیم در حالی که دیوارها سایه ای نداشت که از آن استفاده کنیم.(۲)

بخاری از انس بن مالک نقل کرده که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله نماز جمعه را هنگامی می خواند که خورشید مایل شده بود.(۳)

۶ – معاویه و جمع بین دو خواهر

ابن منذر از قاسم بن محمّد نقل کرده که گفت: قبیله ای از معاویه در مورد دو خواهر از کنیزان سؤال کردند که نزد شخصی است و با آن دو وطی می کند؟ معاویه گفت: اشکالی ندارد.(۴)

و این در حالی است که خداوند متعال در قرآن کریم به طور صریح از جمع بین دو خواهر در ازدواج منع کرده است: { وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ ؛(۵) «و [نیز حرام است بر شما] جمع بین دو خواهر کنید.»

۱- ۱۸۵. مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۲.

۲- ۱۸۶. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۶۶، ح ۳۲.

۳- ۱۸۷. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۰۷، ح ۸۶۲.

۴- ۱۸۸. درّ المنثور، ج ۲، ص ۴۷۷.

۵- ۱۸۹. سوره نساء، آیه ۲۳.

۷ – ترک تلبیه به جهت مخالفت با علی علیه السلام

نسائی و دیگران از طریق سعید بن جبیر نقل کرده اند که گفت: ابن عباس در عرفه به سعید گفت: چه شده که من صدای تلبیه مردم را نمی شنوم؟ سعید گفت: مردم از معاویه می ترسند. ابن عباس در این هنگام از خیمه خود خارج شد و گفت: لبّیک، اللهم لبّیک، گرچه بینی معاویه به خاک مالیده می شود. بار خدایا! آنان را لعنت کن، زیرا سنّت را به جهت دشمنی با علی علیه السلام ترک نمودند.(۱)

ابن کثیر به طریق صحیح از ابن عباس نقل کرده که یادی از معاویه شد و این که او در عشاء عرفه «لبّیک» می گفت. ولی همین که فهمید علی علیه السلام نیز در عشاء عرفه لبیک می گفته است آن را ترک کرد.(۲)

این در حالی است که فضل می گوید: من با پیامبرصلی الله علیه وآله از عرفات کوچ کردیم، حضرت دائماً تلبیه می گفت تا آن که جمره عقبه را رمی کرد، و با هر سنگ ریزه ای تکبیر می گفت، آن گاه با آخرین سنگ ریزه تلبیه را قطع نمود.

و نیز جابر بن عبداللَّه و اسامه و ابن عباس نقل کرده اند که رسول خداصلی الله علیه وآله دائماً تلبیه می گفت و آن را قطع نمی کرد تا آن که جمره عقبه را رمی می نمود.(۳)

۸ – ترک حدّ الهی

ماوردی و دیگران نقل کرده اند که چند نفر دزد را نزد معاویه آوردند، به جز یک نفر از میان آن ها دست همه را قطع نمود ... معاویه گفت: با تو چه کنم؟ من دست اصحابت را قطع نمودم. مادر دزد گفت: ای امیر! این را از گناهانی قرار بده که از آن ها می گذری. معاویه او را رها کرد. و این اوّلین حدّی بود که اجرای آن در اسلام ترک شد.(۴)

این در حالی است که طبق نصّ قرآن، مرد و زن سارق باید دست هایشان قطع گردد.

۱- ۱۹۰. السنن الکبری، ج ۲، ص ۴۱۹، ح ۳۹۹۳.

۲- ۱۹۱. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۳۹، حوادث سنه ۶۰ هجری.

۳- ۱۹۲. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۰۵، ح ۱۶۰۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۰۱۱، ح ۳۰۳۹.

۴- ۱۹۳. الاحکام السلطانیّه، ج ۲، ص ۲۲۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۴۵، حوادث سنه ۶۰ هجری.

آنجا که خداوند در قرآن می فرماید: { السَّارِقُ وَ السَّارِقَهُ فَاقْطَعُوا أَیْدِیَهُمَا}؛(۱) «مرد سارق و زن سارق، دست هایشان را قطع کنید.» و کسی حق ندارد از حدود الهی گذشته، در صورت کامل بودن شرائط آن را اجرا نکند.

خداوند متعال می فرماید: { وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ؛(۲) «و هر کس از حدود خداوند تجاوز کند به خود ظلم کرده است.»

۹ – معاویه و پوشیدن لباس حرام

ابو داود از طریق خالد نقل می کند که گفت: مقدام بن معدی کرب و عمرو بن اسود و مردی از بنی اسد از اهالی قنسرین بر معاویه بن ابی سفیان وارد شدند. معاویه به مقدام گفت: می دانی که حسن بن علی وفات کرده است؟ مقدام کلمه استرجاع { إِنَّا للَّهِ ِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ را به زبان جاری ساخت. مردی (معاویه) به او گفت: آیا مرگ او را مصیبت می دانی؟ مقدام گفت: چرا آن را مصیبت ندانم در حالی که رسول خداصلی الله علیه وآله او را در دامن خود گذاشت و فرمود: «هذا منّی و حسین من علیّ»؛ «حسن از من است و حسین از علی.»

عمربن اسود گفت: آتشی بود که خداوند آن را خاموش کرد. مقدام گفت: امّا امروز نمی گذرد تا من تو را به غضب در خواهم آورد و به تو خبری می دهم که کراهت داری. آن گاه گفت: ای معاویه! اگر من راست گفتم مرا تصدیق کن، و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب نما. معاویه گفت: خبر ده.

مقدام گفت: تو را به خدا سوگند می دهم آیا می دانی که رسول خداصلی الله علیه وآله از پوشیدن حریر منع کرده است؟ معاویه گفت: آری. او گفت: تو را به خدا سوگند! آیا می دانی که رسول خداصلی الله علیه وآله از پوشیدن پوست درندگان و سوار شدن بر آن ها نهی کرده است؟ معاویه گفت: آری.

۱- ۱۹۴. سوره مائده، آیه ۳۸.

۲- ۱۹۵. سوره طلاق، آیه ۱.

مقدام گفت: به خدا سوگند! من تمام این ها را در خانه تو دیدم ای معاویه! معاویه گفت: من می دانم که از دست تو نجات نمی یابم ای مقدام.(۱)

۱۰ – ملحق کردن زیاد به پدرش ابوسفیان

معاویه، زیاد را به پدر خود ابوسفیان ملحق کرد به ادعای این که او در زمان جاهلیت با سمیه که همسر عبید بوده زنا کرده و از او زیاد متولد شده است. و در این ادعا به شهادت ابی مریم استشهاد نمود که تاجر شراب و دلال زنا بوده است.(۲)

این در حالی است که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «الولد للفراش و للعاهر الحجر»؛(۳) «فرزند برای صاحب فراش است و برای زانی، ترک و منع است.»

و به سند صحیح از پیامبرصلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود: «من ادّعی أباً فی الاسلام غیر أبیه فالجنّه علیه حرام»؛(۴) «هر کس ادعای پدری در اسلام کند که پدر او نباشد بهشت بر او حرام است.»

و نیز فرمود: «لیس من رجل ادّعی بغیر ابیه و هو یعلم اِلاّـ کفر، و من ادّعی ما لیس له فلیس منّا»؛(۵) «هر کس ادعای غیر پدر خود کند در حالی که می داند این گونه نیست، کافر شده است و هر کس ادعای چیزی کند که برای او نیست از ما نمی باشد.»

به این مضمون روایات بسیاری در کتب معتبر اهل سنت وارد شده است.

۱۱ – معاویه و بیعت برای یزید

از جمله کارهای خلاف شرع و عقل و عرف معاویه، بیعت گرفتن برای فرزندش یزید است. بیعتی که با مخالفت اهل حلّ و عقد روبه رو شد و به رغم مخالفت باقی مانده مهاجرین و انصار و اعیان صحابه انجام گرفت. بیعتی تحت

۱- ۱۹۶. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۶۸، ح ۴۱۳۱؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۱۸، ح ۱۶۷۳۸.

۲- ۱۹۷. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۲۰؛ العقد الفرید، ج ۳، ص ۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵، ص ۴۰۹.

۳- ۱۹۸. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۴۹۹، ح ۶۴۳۲؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۲۵۶، ح ۳۷.

۴- ۱۹۹. مسند احمد، ج ۶، ص ۱۷، ح ۱۹۸۸۳ و ح ۱۹۹۵۳؛ سنن بیهقی، ج ۷، ص ۴۰۳.

۵- ۲۰۰. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۹۲، ح ۳۳۱۷؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۳، ح ۱۱۲.

بارقه های زور شمشیر و تهدید و ترور از طرفی، و تطمیع و رشوه برای شکم پرستان و اهل شهوت از طرف دیگر.

ابن کثیر می گوید: «در سال پنجاه و شش، معاویه مردم را به بیعت با فرزندش یزید دعوت کرد تا او ولیعهد خود بعد از مرگش باشد.(۱)

ابن عبدالبرّ و دیگران نقل کرده اند که معاویه برای اهل شام خطبه ای خواند و در ضمن خطبه خطاب به آنان گفت: ای اهل شام! سنّ من زیاد شده و مرگم نزدیک است،می خواهم عقد خلافت را برای کسی قرار دهم که برای شما ایجاد نظم و انضباط کند. همانا من یکی از شما هستم، رأی خود را بگویید.

آنان اجتماع کرده و بعد از مشورت با یکدیگر گفتند: ما به عبدالرحمن بن خالد بن ولید - که از صحابه بود - رضایت می دهیم.

این پیشنهاد بر معاویه گران تمام شد ولی در دل خود مخفی داشت تا این که روزی عبدالرحمن مریض شد. معاویه طبیبی یهودی به نام ابن أثال که نزد او بود و پیش او آبرویی داشت را خواست تا نزد عبدالرحمن رود و با یک آشامیدنی مخصوص او را به قتل برساند. یهودی نیز آمد و با آن آشامیدنی که به خورد او داد شکمش پاره شد و از دنیا رفت ... (۲) و این بدان جهت بود که او قصد داشت فرزندش یزید را به جانشینی خود برگزیند.

۱۲ - معاویه و خروج بر خلیفه مسلمین

از جمله مطاعن معاویه خروج بر امام مسلمین است. امامی که قریب به اتفاق مسلمین از روی اختیار با او بیعت نمودند، غیر از آن که از جانب خداوند متعال نیز منصوب و منصوص بر خلافت بود. معاویه کسی بود که به خیال دروغین انتقام خون عثمان که مظلوم کشته شده در جامعه اسلامی آشوب ایجاد کرد و به قصد تصرّف قدرت و انتقال آن از مدینه به شام، جنگ صفین را به راه انداخت.

۱- ۲۰۱. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۸۶، حوادث سال ۵۶ هجری.

۲- ۲۰۲. الاستیعاب، رقم ۱۴۰۲، ترجمه عبدالرحمن؛ الاغانی، ج ۱۶، ص ۲۰۹.

این در حالی است که مطابق روایات اهل سنت، پیامبرصلی الله علیه وآله مردم را شدیداً از خروج بر امام مسلمین منع کرده است.

مسلم به سندش از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من خلع یداً من طاعه لقی اللّٰه یوم القیمه و لاحجّه له، و من مات و لیس فی عنقه بیعه مات میته جاهلیه»؛(۱) «هر کس خود را از اطاعت خلیفه مسلمین بیرون کند، خدا را در روز قیامت ملاقات می کند در حالی که دلیل و حجتی ندارد. و هر کس بمیرد در حالی که بر گردن او بیعت امامی نباشد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.»

۱۳ - جنایات معاویه بر شیعه در اواخر حکومت امام علی علیه السلام

از سال ۳۹ هجری، معاویه هجوم همگانی و گسترده ای را بر علیه شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام آغاز نمود و با فرستادن افرادی خشن و بی دین برای سرکوب شیعیان، حیطه حکومت حضرت را مورد تاخت و تاز قرار داد:

۱ - نعمان بن بشیر را با هزار نفر برای سرکوب مردم عین التمر فرستاد.

۲ - سفیان بن عوف را با شش هزار نفر برای سرکوب مردم هیت و از آن جا به انبار و مداین فرستاد.

۳ - عبداللّٰه بن مسعده بن حکمه فزاری را که از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام بود با هزار و هفتصد نفر به تیماء فرستاد.

۴ - ضحاک بن قیس را با سه هزار نفر به واقعه برای غارت هر کس که در طاعت امام علی علیه السلام است فرستاد. که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز حجر بن عدی را با چهار هزار نفر برای مقابله با او فرستاد.

۵ - عبدالرحمن بن قباث بن اشیم را با جماعتی به بلاد جزیره فرستاد، که امام علی علیه السلام هم کمیل را برای مقابله با او فرستاد.

۶ - حرث بن نمر تنوخی را نیز به جزیره فرستاد تا با هر کس که در اطاعت امام علی علیه السلام است مقابله کند که در آن واقعه افراد زیادی کشته شدند.(۲)

۱- ۲۰۳. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۶، ح ۵۸، کتاب الاماره.

۲- ۲۰۴. ر.ک: الاغانی، ج ۱۵، ص ۴۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۰، ص ۱۵۲؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۶۵؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۳۴؛ الکامل، ج ۲، ص ۴۲۵.

۷ – در سال ۴۰، بُسر بن أرطاه را با لشکری به سوی مکه و مدینه و یمن فرستاد او هنگامی که به مدینه رسید، عبیداللّه بن عباس که عامل مدینه از طرف امام علی علیه السلام بود، از آن جا فرار کرده و در کوفه به حضرت ملحق شد ولی بُسر هر دو فرزند او را به شهادت رسانید.(۱)

یکی دیگر از مناطقی که سر راه «بُسر» مورد غارت قرار گرفت منطقه ای بود که گروهی از قبیله هَمدان و شیعیان حضرت علی علیه السلام در آن جا سکونت داشتند. بُسر با حرکتی غافلگیرانه به آن ها حمله کرد. بسیاری از مردان را کشت، و تعدادی از زنان و فرزندان آنان را به اسارت برد. و این اولین بار بود که زنان و کودکان مسلمین به اسارت برده می شدند.(۲)

مسعودی در مورد بسر بن ارطاه می گوید: «او افرادی از خزاعه و هَمدان و گروهی را که معروف به «الانباء» از نژاد ایرانیان مقیم یمن بودند کشت. و هر کسی را که مشاهده می کرد میل به علی دارد یا هوای او را در سر دارد، می کشت».(۳)

ابن ابی الحدید می گوید: «بُسر به طرف اهل حسبان که همگی از شیعیان علی علیه السلام بودند، آمد و با آنان سخت درگیر شد و به طور فجیعی آنان را به قتل رسانید. و از آن جا به طرف صنعا آمد و در آنجا صد نفر از پیرمردان را که اصالتاً از فارس بودند کشت، تنها به جرم این که دو فرزند عبیداللّه بن عباس در خانه یکی از زنان آنان مخفی شده است. بُسر در حمله هایش حدود سی هزار نفر را به قتل رساند و عدّه ای را نیز در آتش سوزاند».(۴)

ابن ابی الحدید همچنین می نویسد: «معاویه در نامه ای به تمام کارگزارانش نوشت: به هیچ یک از شیعیان علی و اهل بیتش اجازه گواهی ندهید. و در مقابل، شیعیانِ عثمان را پناه داده و آنان را اکرام کنید ... و نیز در نامه ای دیگر به کارگزاران

۱- ۲۰۵. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۳۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲۵؛ تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۱۵۲؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۵۶.

۲- ۲۰۶. العقد الفرید، ج ۵، ص ۱۱.

۳- ۲۰۷. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۲.

۴- ۲۰۸. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۱۶-۱۲۱.

خود نوشت: هر کسی که ثابت شد محبّ علی و اهل بیت اوست اسمش را از دیوان محو کرده و عطا و روزی اش را قطع نمایید. و در ضمیمه این نامه نوشت: هر کس که متّهم به ولای اهل بیت علیهم السلام است او را دستگیر کرده و خانه او را خراب کنید. بیشتر مصیبت بر اهل عراق بود خصوصاً اهل کوفه ... ».(۱)

۱۴ – جنایات معاویه در عهد امام حسن علیه السلام

هنگامی که امام حسن علیه السلام مجبور به مصالحه با معاویه گردید، یکی از خطراتی که امام علیه السلام احساس می کرد، امنیت شیعیان حضرت علی علیه السلام بود. ازاین رو در قرارداد خود با معاویه تصریح کرد که باید به اصحاب امام علی علیه السلام امنیت داده شود. معاویه نیز آن را پذیرفت. ولی در همان روز اوّل اعلام کرد که آن تعهدات را نمی پذیرد و زیر پا می گذارد.

ابن ابی الحدید از ابی الحسن مداینی روایت می کند: «معاویه در نامه خود به والیان چنین نوشت: من ذمه خود را از هر کسی که روایتی در فضیلت ابوتراب و اهل بیتش نقل نماید، بری کردم. بعد از این دستور خطبا در هر منطقه بر منابر شروع به لعن علی علیه السلام و تبرّی از او و اهل بیتش نمودند. اهل کوفه شدیدترین مردم در بلا و مصیبت بودند. زیرا آن هنگام در کوفه تعداد زیادی از شیعیان وجود داشتند. معاویه، «زیاد» را والی بصره و کوفه نمود. او شیعیان را خوب می شناخت، لذا بر اساس دستور معاویه هر جا که شیعیان را می یافت به قتل می رساند، و یا اینکه آنان را ترسانده، دست و پای آنان را قطع می نمود و چشمان آنان را از حدقه درآورده، به دار آویزان می کرد. همچنین عده ای را نیز از عراق تبعید نمود. لذا هیچ شیعه معروفی در عراق باقی نماند ... ».(۲)

ابن أعثم می نویسد: «زیاد، دائماً در پی شیعیان بود و هر کجا آنان را می یافت به قتل می رساند، به طوری که شمار زیادی را کشت. او دست و پای مردم را قطع و چشمانشان را کور می کرد. البته خود معاویه نیز جماعتی از شیعیان را به قتل رساند.(۳) معاویه خود، دستورِ به دار آویختن گروهی از شیعیان را صادر کرد.(۴) زیاد، شیعیان را در مسجد جمع می کرد، تا از علی علیه السلام اظهار بیزاری جویند.(۵) او در بصره نیز در جست و جوی شیعیان بود و آنان را به قتل می رساند.(۶) عده ای از صحابه و تابعین به دستور معاویه به شهادت رسیدند.

در سال ۵۳ هجری معاویه، حجر بن عدی و اصحابش را به قتل رسانید و او اولین کسی بود که به همراه اصحابش به شیوه قتل صبر در اسلام کشته شد.(۷)

عمرو بن حمق خزاعی، صحابی عظیم را که امام حسین علیه السلام او را سیّدالشهدا نامید، بعد از آن که معاویه او را امان داد، به قتل رساند.(۸)

۱- ۲۰۹. همان، ج ۱۱، ص ۴۴و۴۵.

۲- ۲۱۰. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴.

۳- ۲۱۱. الفتوح، ج ۴، ص ۲۰۳.

۴- ۲۱۲. المحبر، ص ۴۷۹.

۵- ۲۱۳. مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۸۸.

۶- ۲۱۴. همان.

۷- ۲۱۵. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۶۴۲.

۸- ۲۱۶. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۴.

مالک اشتر، یکی از اشـراف و بزرگان عرب و یکی از فرمانـدهان جنگ های امام علی علیه السـلام بود. معاویه او را در مسـیر مصر به وسیله سمّ، به دست یکی از غلامانش به قتل رسانید.(۱)

رشـید هجری، از شاگردان خواص امام علی علیه السـلام بود، زیاد دسـتور داد که از علی علیه السلام برائت جسته و او را لعنت کند، او امتناع ورزید. از این رو دو دست و دو پا و زبان او را بریده و به دار آویخت.(۲)

جویریه بن مهر عبـدی را به جرم پذیرش ولایت علی علیه السـلام دسـتگیر نموده و بعد از جدا کردن دو دست و دو پای او، بر شاخه درخت خرما به دار آویخت.

۱۵ – معاویه و سبّ امام علی علیه السلام

تا زمانی که رسول خداصـلی الله علیه وآله زنده بود، بنی هاشم و در رأس آنان حضـرت علی علیه السـلام عزّت و احترامی ولو در سطح محدود داشتند. ولی بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله

۱– ۲۱۷. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۹۱.

۲– ۲۱۸. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۹۴.

خصومت ها و دشـمنی ها بر ضدّ آنان به خصوص حضـرت علی علیه السـلام شـروع شد. اوج این خصومت و دشمنی در عصر خلافت بنی امیه و در رأس آنـان حکـومت معـاویه بن ابی سـفیان بود. او نه تنهـا بـا حضـرت علی علیه السـلام برای تصـاحب خلافت جامعه اسـلامی جنگیـد و عنوان ظالم را حتی در نزد اهل سـنّت برای حضـرت لقب گرفت، بلکه سبّ و لعن را بر ضـدّ حضـرت بر بالای مأذنه ها علنی و سـنت نمود. این روش تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت که وی دسـتور داد این سنت برداشته شود.

اهداف معاویه برای نابودی بنی هاشم

اهداف معاویه برای نابودی بنی هاشم

معاویه با از میان برداشتن بنی هاشم دو هدف را دنبال می کرد. از یک نظر برای نابود کردن اسلام به این کار دست می زد. و از طرف دیگر به خـاطر انتقـام گرفتن خـون پـدران و بزرگـان بنی امیه به این کـار همّت گماشـته بـود. به همین جهت بـود که حضـرت علی علیه السلام در جنگ صفین به هیچ وجه و در هیچ یک از مراحل و میدان های نبرد، به بنی هاشم اجازه ورود به میدان را نمی داد و از مبارزه تن به تن باز می داشت.(۱)

معاویه علاوه بر استفاده از روش های خشونت بار قتل و کشتار و جنگ و غارت از راه های دیگر نیز برای نابودی اسلام و اهل بیت علیهم السلام استفاده می کرد. اینک به برخی از این راه ها اشاره می کنیم؛

الف - جلوگیری از نشر فضایل اهل بیت علیهم السلام

علی بن محمـد عبداللّه مداینی (۲۲۵ - ۱۳۵) در کتاب «الاحـداث» می نویسد: «معاویه پس از به دست آوردن خلافت، فرمانی به همه عمّال و کارگزاران خویش صادر کرد که هر کس چیزی در فضایل ابوتراب و خانـدانش نقل کند، حرمتی برای جان و مالش نیست و خونش هدر است».(۲)

۱- ۲۱۹. ر.ک: واقعه صفین، نصر بن مزاحم، ص ۴۶۲و۴۶۳.

۲- ۲۲۰. شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۵.

ب – ایجاد بغض و لعن و سبّ نسبت به امام علی علیه السلام

شورشی که بر علیه عثمان پدید آمد، شورشی مردمی بود.(۱) مردم از تمام عالم اسلام به جز شام و حمص که تحت حکومت معاویه بود به مدینه آمدند. مردمی که از ستم و اجحاف کارگزاران عثمان به ستوه آمده بودند و همین امر آنان را به شورش واداشته بود. سرانجام این شورش باعث قتل عثمان شد. پس از قتل عثمان، نعمان بن بشیر انصاری پیراهن خون آلود او را به شام برد.(۲)

این پیراهن به دستور معاویه بر منبر مسجد اعظم شام آویخته شد و پیرمردانی سپید موی در کنار آن، مجلس عزا به پا کردند.(۳) عزاداری یک سال ادامه یافت. خبر این حادثه به تمام شهرهای مهم تحت حکومت معاویه رسید.(۴)

معاویه در اوّلین سخنرانی بعد از این حادثه کوشید که عثمان را شهیدی مظلوم و حضرت علی علیه السلام را تنها مسئول قتل او معرفی کند.(۵) از این به بعد سیاست معاویه بر این منوال بود و هر روز به شکلی طرح بغض و کینه نسبت به امام علی علیه السلام ایجاد می شد.

مسأله قتل عثمان و این که حضرت علی علیه السلام مقصّر اصلی در خون عثمان است مسأله ای بود که در شام و حمص با بمبارانی از تبلیغ به مردم القا می شد. مسأله ای که خود حضرت از آن تبرّی می جست. رنگ دینی مسأله و عنوان احساس برانگیز خلیفه مظلوم! احساسات و عواطف مردم را به صورت تند و آتشین بر ضدّ کوفه و امام علی علیه السلام بر می انگیخت.

معاویه و حکومت اموی در تبلیغ بر ضدّ امام، تنها به این مقدار بسنده نکرد، بلکه کوشید تا از هر طریق ممکن در ایجاد کینه و بغض در مردم این دو استان بزرگ سود جوید.

ص:۶۸

۱- ۲۲۱. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۹و۶۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۰.

۲- ۲۲۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۶۲.

۳- ۲۲۳. واقعه صفین، ص ۱۲۷.

۴- ۲۲۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۶۲.

۵- ۲۲۵. واقعه صفین، ص ۳۱و۳۲و۱۲۷و۱۲۸.

عامر پسر سعد بن ابی وقاص می گوید: «روزی معاویه پدرم را به نزد خود دعوت کرد و به او گفت: چرا ابوتراب را ناسزا نمی گویی؟! سعد گفت: تا هنگامی که من سه کلام رسول خداصلی الله علیه وآله را درباره او به یاد دارم سخنی به ناسزا در موردش نخواهم گفت، چرا که اگر یکی از آن سه برای من بود برای من محبوب تر از شتران قرمز می بود. رسول خداصلی الله علیه وآله در یکی از جنگ ها او را جانشین خود در مدینه قرار داد. به پیامبرصلی الله علیه وآله عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا مرا جانشین خود بر زنان و کودکان قرار می دهی؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: آیا راضی نمی شوی که نزد من به منزله هارون نزد موسی باشی جز آن که پیامبری بعد از من نیست. و نیز شنیدم که در روز خیبر می فرمود: پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. ما منتظر بودیم و سر می کشیدیم. آن گاه فرمود: علی را بگویید بیاید. او را در حالی که چشمش زخم داشت آوردند. حضرت آب دهانش را به چشمش مالید. و سپس پرچم را به دست او داد و خداوند به دست او فتح و پیروزی حاصل نمود. و نیز هنگامی که این آیه نازل شد: { فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ ... (۱)} رسول خداصلی الله علیه وآله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را دعوت نمود. آن گاه عرض کرد: بار خدایا اینان اهل من هستند».(۲)

علی بن محمّد مداینی می نویسد: «معاویه پس از به دست آوردن حکومت و خلافت، یک فرمان نامه به تمام عمّال و کارگزاران خود نوشت که هر کس چیزی در مورد فضایل ابوتراب و خاندانش باز گوید من ذمه امان خویش را از او بردارم و خون و مال او هدر است. خطیبان بر هر آبادی و بر سر هر منبر، علی علیه السلام را لعن می کردند و از او برائت می جستند و از او و خاندانش بدگویی می کردند ... ».(۳)

یعقوبی می نویسد: «برخی از شیعیان، از جمله حجر بن عدی و عمروبن حِمَق

۱- ۲۲۶. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۲- ۲۲۷. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰و۱۲۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۸و۱۰۹.

۳- ۲۲۸. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴.

خزاعی هر گاه می شنیدند که مغیره و امثال او از یاران معاویه، علی علیه السلام را بر منبر لعن می کنند به پا میخاستند و لعن را به خودشان باز می گرداندند».(۱)

بعد از شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام معاویه به جهت حج وارد مدینه شد و خواست که حضرت علی علیه السلام را بر بالای منبر رسول خداصلی الله علیه وآله لعن کند. به او گفته شد که سعد بن ابی وقاص در اینجا است و فکر می کنیم به این کار راضی نیست، کسی را به نزد او بفرست و از رأی او جویا شو. معاویه کسی را به نزد سعد فرستاد و مطلب را به او گوشزد کرد. سعد گفت: اگر چنین کنی از مسجد بیرون خواهم رفت و دیگر به آن بر نخواهم گشت. لذا تا سعد زنده بود معاویه از لعن حضرت علی علیه السلام خودداری می کرد.

بعد از وفات سعد دوباره شروع به لعن حضرت نمود، و به عمّال خود نامه نوشت تا او را بر منابر لعن کنند.

آنان نیز چنین کردند. ام سلمه همسر پیامبرصلی الله علیه وآله به معاویه نامه نوشت که شما خدا و رسولش را بر منابر تان لعن می کنید، و این به جهت آن است که علی بن ابیطالب علیه السلام و کسانی که او را دوست دارند لعن می کنید، و من شهادت می دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند.

معاویه به کلام ام سلمه هم اعتنایی نکرد.(۲)

جاحظ می نویسد: «همانا معاویه همیشه در آخر خطبه های خود می گفت: بار خدایا! ابوتراب در دین تو ملحد شده و راه به سوی تو را منع نموده است، پس او را لعن کرده و عذاب دردناکی بر او قرار ده. این کلمات را نوشت و به آفاق فرستاد. این لعن بر بالای منبرها تا ایام خلافت عمر بن عبدالعزیز ادامه یافت.

برخی از بنی امیه به معاویه گفتند: ای امیرالمؤمنین! تو به آرزوی خود رسیدی، چرا دست از لعن این مرد برنمی داری؟! معاویه گفت: نه به خدا، تا اینکه کودکان بر این لعن پرورش یافته و بزرگان بر آن پیر شوند، و هرگز کسی او را به نیکی یاد نکند.(۳)

۱- ۲۲۹. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۵.
۲- ۲۳۰. عقد الفرید، ج ۴، ص ۱۵۹.
۳- ۲۳۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۶و۵۷، خطبه ۵۶.

زمخشری می نویسد: «در ایام حکومت بنی امیه بر بیش از هفتاد هزار منبر به جهت سنت معاویه، لعن بر علی بن ابیطالب می فرستادند».(۱)

بلاذری می نویسد: «معاویه، مغیره بن شعبه را والی کوفه قرار داد. مغیره نه سال در آنجا حکومت کرد ... و هیچ گاه از ذمّ علی علیه السلام و توهین به او کوتاهی نمی کرد».(۲)

حاکم نیشابوری از عبداللّه بن ظالم نقل کرده که مغیره بن شعبه در خطبه اش به علی علیه السلام توهین می نمود، و خطبایی را نیز برای این کار گمارده بود.(۳)

و نیز از عبیداللّه بن ابی ملیکه نقل کرده که مردی از اهل شام نزد ابن عباس سبّ علی علیه السلام را نمود، ابن عباس گفت: ای دشمن خدا! رسول خدا را اذیت نمودی، زیرا خداوند متعال فرمود: { إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِیناً}؛(۴) «همانا کسانی که خدا و رسولش را اذیت می کنند خداوند آنان را در دنیا و آخرت از رحمت خود دور کرده و برای آنان عذاب خوار کننده ای را آماده کرده است.» اگر رسول خدا زنده بود تو او را اذیت نموده بودی.(۵)

عبدالرحمن بن بیلمانی می گوید: «من نزد معاویه بودم که مردی بلند شد و شروع به سبّ پیاپی علی علیه السلام نمود. سعید بن زید بن عمرو بن نفیل بلند شد و گفت: ای معاویه! آیا من باید ببینم که نزد تو علی علیه السلام را سبّ کنند بدون آن که تو تغیّری نمایی؟! همانا از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «هو منّی بمنزله هارون من موسی»؛(۶) «علی نزد من به منزله هارون نزد موسی است.»

احمد بن حنبل از عبداللّه بن ظالم مازنی نقل کرده: هنگامی که معاویه از کوفه بیرون رفت، مغیره بن شعبه را عامل خود در آن جا قرار داد. او خطبایی را گماشت تا نسبت به علی علیه السلام توهین نمایند. مازنی می گوید: من کنار سعید بن زید بن عمرو بن نفیل

۱- ۲۳۲. ربیع الابرار، ج ۲، ص ۱۸۶.

۲- ۲۳۳. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۵۲؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۵۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۸۸.

۳- ۲۳۴. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵۰۹، ح ۵۸۹۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱.

۴- ۲۳۵. سوره احزاب، آیه ۵۷.

۵- ۲۳۶. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۸، ح ۴۶۱۸.

۶- ۲۳۷. السنه، ابن ابی عاصم، ص ۵۸۸، ح ۱۳۵۰.

بودم، دیدم که او غضبناک شد و دست مرا گرفت و با خود به گوشه ای برد و گفت: آیا این مرد را نمی بینی که به خود ظلم کرده و امر به لعن مردی از اهل بهشت یعنی علی علیه السلام می کند؟!(۱)

ابن ابی الحدید نقل کرده که مغیره بن شعبه - والی و امیر کوفه از طرف معاویه - حجر بن عدی را امر نمود تا در میان مردم بایستد و علی علیه السلام را لعن نماید. او از این کار امتناع ورزید. مغیره او را تهدید نمود. حجر برخاست و خطاب به مردم گفت: همانا امیر شما مرا امر کرده تا علی علیه السلام را لعن کنم، شما او را لعن کنید. اهل کوفه گفتند: خدا او را لعنت کند. و مقصودشان مغیره بود.(۲)

نهی پیامبرصلی الله علیه وآله از سبّ امام علی علیه السلام

۱ - رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «لاتسبّوا عليّاً؛ فانّه كان ممسوساً فی ذات اللَّه عزّوجلّ»؛(۳) «علی علیه السلام را سبّ نگویید؛ زیرا او در راه خدا هیچ ملاحظه ای ندارد.»

۲ - و نیز فرمود: «من سبّ عليّاً فقد سبّنی، و من سبّنی فقد سبّ اللَّه تعالی»؛(۴) «هر کس علی علیه السلام را سبّ کند به تحقیق مرا سبّ کرده و هر کس مرا سبّ کند به طور حتم خدا را سبّ کرده است.»

۳ - و نیز فرمود: «عادی اللَّهُ من عادی عليّاً»؛(۵) «خدا دشمن بدارد هر کس که علی را دشمن دارد.»

۴ - حاکم نیشابوری از ابی عبداللَّه جدلی نقل کرده که گفت: من بر امّ سلمه وارد شدم، به من فرمود: آیا رسول خداصلی الله علیه وآله در میان شما سبّ می شود؟ من عرض کردم: پناه

۱- ۲۳۸. مسند احمد، ج ۱، ص ۴۰۰، ص ۱۶۴۴.

۲- ۲۳۹. شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۸.

۳- ۲۴۰. المعجم الکبیر، ج ۱۹، ص ۱۴۸؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۸.

۴- ۲۴۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۱.

۵- ۲۴۲. کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۶۰۱، ح ۳۲۸۹۹.

بر خدا یا سبحان اللَّه! یا مثل این کلمه. ام سلمه فرمود: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «من سبّ علیّاً فقد سبّنی»؛(۱) «هر کس علی را سبّ کند به طور حتم مرا سبّ کرده است.»

حکم بغض امام علی علیه السلام

۱ - ترمذی به سند خود از ام سلمه نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله همیشه می فرمود: «لا یحبّ علیّاً منافق و لایبغضه مؤمن»؛(۲) «علی را هیچ منافقی دوست ندارد، و او را هیچ مؤمنی دشمن ندارد.»

۲ - و نیز به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «لقد عهد الیّ النبیّ الأمیّ صلی الله علیه وآله انّه لایحبّک الاّ مؤمن، و لایبغضک الاّ منافق»؛(۳) «هر آینه پیامبر امّی صلی الله علیه وآله به من عهد نمود که هرگز به جز مؤمن تو را دوست ندارد و دشمن ندارد تو را مگر منافق.»

روایت به این مضمون نیز از مسلم رسیده است.(۴)

۳ - ترمذی از ابی سعید نقل کرده که گفت: «انّا کنّا لنعرف المنافقین - نحن معشرالانصار - ببغضهم علی بن ابی طالب»؛(۵) «همانا ما گروه انصار، منافقین را به بغض علی بن ابی طالب می شناختیم.»

۱- ۲۴۳. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰، ح ۴۶۱۵.

۲- ۲۴۴. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۵، ح ۳۷۱۷؛ مسند احمد، ج ۱۰، ص ۱۷۶، ح ۲۶۵۶۹.

۳- ۲۴۵. همان، ج ۵، ص ۶۴۳، ح ۳۷۱۷؛ مسند احمد، ج ۱۰، ص ۱۷۶، ح ۲۶۵۶۹.

۴- ۲۴۶. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶، ح ۷۸.

۵- ۲۴۷. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۵، ح ۳۷۱۷.

عدم مشروعیّت خلافت یزید

عدم مشروعیّت خلافت یزید

برخی از اهل سنت در صدد مشروعیت بخشیدن به خلافت و حکومت یزید برآمده و اصرار بر این دارند که بیعت مردمی با او را به اثبات رسانده، آن را موجّه و مشروع جلوه دهند. و از طرفی قیام امام حسین علیه السلام را بر ضدّ یزید غیر مشروع جلوه داده و آن را قیام در مقابل اراده ملّت بدانند.

ابوبکر بن العربی می نویسد: «بیعت با یزید شرعاً منعقد شده است، زیرا یک نفر با او بیعت کرده است گر چه این یک نفر پدرش معاویه باشد».(۱)

محبّ الدین خطیب می نویسد: «یزید اهل عدالت، مراقبت و مواظبت بر نماز و به دنبال کارهای خیر و پیوسته مجری و ملازم سنت بود ... ».(۲)

۱- ۲۴۸. العواصم من القواحم، ابوبکر بن العربی، ص ۲۲۲.

۲- ۲۴۹. الخطوط العریضه، محبّ الدین خطیب، ص ۲۳۲.

ابن العربی همچنین می گوید: «هیچ کس در جنگ با حسین وارد نشد و او را نکشت مگر به تأکید اقوال و احادیث فراوانی که از جدّش رسول خداصلی الله علیه وآله رسیده بود. می گویند: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس خواست بین امت متّحد تفرقه بیندازد هر کس که می خواهد باشد او را با شمشیر بکشید».(۱)

ابن خلدون می گوید: «حسین با شمشیر جدّش به قتل رسید».(۲)

محمّد ابو الیسر عابدین - مفتی شام - می گوید: «بیعت یزید شرعی بوده، لذا هر کس بر او خروج کرد یاغی است».(۳)

ابوالخیر شافعی قزوینی می گوید: «یزید امام و مجتهد بود».(۴)

اینک به بحث و بررسی بیعت با یزید و مشروعیت یا عدم مشروعیت آن می پردازیم.

ادله عدم مشروعیت خلافت یزید

ادله عدم مشروعیت خلافت یزید

طرفداران بنی امیه و پیروان یزید از اهل سنت در صدد برآمده اند تا موضوع خروج امام حسین علیه السلام بر ضدّ یزید را خروج بر خلیفه ای معرّفی کنند که بیعت او کامل و خلافتش صحیح بوده است، و در نتیجه حضرت را یاغی بر امام زمانش بدانند و این که یزید با این کار در صدد دفاع از موقعیّت خود بوده است. در حالی که امر بر عکس است، این امام حسین علیه السلام است که امامت و خلافت او از جانب خدا و رسول اوصلی الله علیه وآله ثابت بوده و این یزید بوده که خلافتش غاصبانه و بدون بیعتِ مشروع بوده است، لذا خروج امام حسین علیه السلام بر ضدّ او مشروع بلکه واجب و معقول است. اینک این مطلب را اثبات می کنیم؛

۱ - امامت حسین بن علی علیه السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حدیثی صحیح و متواتر، امامان و خلفای بعد از خود را دوازده نفر معرّفی کرده است:

۱- ۲۵۰. الصواصم، ص ۲۲۲.

۲- ۲۵۱. فیض القدیر، مناوی، ج ۱، ص ۲۶۵ و ج ۵، ص ۲۱۳؛ مقدمه ابن خلدون، ص ۱۸۱.

۳- ۲۵۲. اغالیط المورخین، ص ۱۲۰.

۴- ۲۵۳. تراجم رجال القرنین، السادس و السابع، ص ۶.

جابر بن سمره نقل می کند: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «همیشه اسلام عزیز است تا آن که دوازده خلیفه بر آنان حاکم شود. آن گاه کلمه ای گفت که من آن را نفهمیدم. به پدرم گفتم: حضرت چه فرمود؟ گفت: فرمود: همه آنان از قریشند.(۱)

بخاری نیز به سندش از جابر بن سمره نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «دوازده امیر خواهند بود. آن گاه سخنی گفت که من آن را نشنیدم. پدرم گفت: پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: همه آنان از قریشند».(۲)

و با مراجعه به حدیث ثقلین پی می بریم که این دوازده نفر از اهل بیت و عترت پیامبرند. و نیز با مراجعه به حدیث غدیر پی می بریم که اوّل آنان علی بن ابیطالب علیه السلام است، زیرا این سه دسته روایت همگی در یک برهه از زمان از جانب رسول خداصلی الله علیه وآله صادر شده است. و لذا می توانند یکدیگر را تفسیر نمایند. خصوصاً آن که مطابق برخی از روایات، این دوازده نفر از جانب رسول خداصلی الله علیه وآله مشخص شده اند.

حموینی در «فرائد السمطین» به سندش از ابن عباس نقل می کند که شخصی یهودی به نام نعثل خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله شرفیاب شد و عرض کرد: ای محمّد! از تو درباره اموری سؤال می کنم که در سینه ام از مدّت ها نهفته است، اگر به آن ها جواب دهی به تو ایمان خواهم آورد. حضرت به او فرمود: سؤال کن ای ابا عماره. از جمله سؤال های او این بود که مرا از وصیّ ات خبر ده که او کیست؟ زیرا هیچ پیامبری نیست جز آن که برای او وصیّ ای است، و همانا نبیّ ما موسی بن عمران به یوشع بن نون وصیّت کرد. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «همانا وصیّ من علی بن ابیطالب است و بعد از او دو سبطم حسن و حسینند و بعد از این دو، نه امام پیاپی از صلب حسین امام خواهند بود.

او عرض کرد: ای محمّد! نام آنان را برای من بازگو کن.

حضرت فرمود: بعد از حسین فرزندش علی، و بعد از او فرزندش محمّد، و سپس فرزندش جعفر، و بعد فرزندش موسی، آنگاه فرزندش علی، و بعد از او

۱- ۲۵۴. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳، کتاب الاماره.
۲- ۲۵۵. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۲۷، باب الاستخلاف، ح ۷۲۲۲.

فرزنـدش محمّـد، و بعـد از او فرزنـدش علی، و بعـد از او فرزنـدش حسن و بعـد از حسن فرزنـدش حجّت محمّـد مهـدی امـام خواهند بود. اینانند دوازده نفر.(۱)

در روایاتی دیگر نیز به اسامی این دوازده نفر اشاره شده است.(۲)

و نیز در روایتی پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن و الحسـین اماما امتی بعد ابیهما»؛(۳) «حسن و حسـین دو امام امّت من بعد از پدرشان می باشند.»

حال اگر امام حسین علیه السلام امام و خلیفه بر حقّ و منصوب از جانب رسول خداصلی الله علیه وآله بوده، در نتیجه خلافت یزید باطل است؛ زیرا دو حاکم در اقلیمی نگنجند.

۲ – عصمت امام حسین علیه السلام

امام حسـین علیه السـلام از جمله افرادی است که مشـمول آیه تطهیر بوده، لذا از هر گونه گناه و اشـتباه و خطا و نسیان مبرّا می باشد.

مسـلم به سند خود از عایشه نقل می کند: پیامبرصلی الله علیه وآله صبح گاه از حجره خارج شد در حالی که پارچه ای از پشم خیاطی نشده بر دوش او بود. حسن بن علی و حسـین و فاطمه و علی علیهم السلام هر کدام به ترتیب بر حضـرت وارد شدند و پیامبرصـلی الله علیه وآله آنان را داخل آن پارچه نمود، آن گاه این آیه را تلاوت کرد: { إِنَّما یُرِیـدُ اللَّهُ لِیُـذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْـلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً}؛(۴) «خداونـد فقط می خواهـد پلیدی و گناه را از شـما اهل بیت دور کند و کاملاً شـما را پاک سازد.»

حال که امام حسین علیه السلام معصوم است پس قیام او بر حق بوده و حکومت یزید نیز بی اعتبار بوده است.

۳ – رضایت پیامبرعلیه السلام

طبرانی به سـند خود از ربعی بن حراش از امـام علی علیه السـلام نقل کرده که فرمود: «من بر رسول خداصـلی الله علیه وآله در حالی که پارچه ای را گسترده بود وارد شدم. پیامبر و فاطمه و من و

۱- ۲۵۶. فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۳۲، ح ۴۳۱؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۸۱-۲۸۲.

۲- ۲۵۷. همان.

۳- ۲۵۸. فرائد السمطین، حموینی، ج ۱، ص ۵۵.

۴- ۲۵۹. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰.

حسن و حسین بر روی آن نشستیم. آن گاه پیامبرصلی الله علیه وآله کناره های آن پارچه را گرفت و بر روی همه انداخت. سپس فرمود: «اللّهم ارض عنهم کما انا راض عنهم»؛(۱) «بار خدایا! از اینان راضی باش همان گونه که من از آنان راضی هستم.»

این حدیث را هیثمی در «مجمع الزوائد» نقل کرده و می گوید: طبرانی آن را در «الاوسط» ذکر کرده در حالی که رجال آن، رجال صحیح است به جز عبید بن طفیل که ثقه می باشد».(۲)

حال اگر پیامبرصلی الله علیه وآله از امام حسین علیه السلام راضی است و با پذیرش دعای قطعی پیامبرصلی الله علیه وآله از جانب خداوند متعال، خدا هم از او راضی است در نتیجه قیام و خروج حضرت بر علیه یزید مورد رضایت خداوند بوده و مشروعیت و بیعت یزید به زیر سؤال می رود.

۴ - امام حسین علیه السلام سید جوانان بهشت

ابوسعید خدری از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «الحسن و الحسین سیّدا شباب اهل الجنّه»؛(۳) «حسن و حسین دو بزرگوار جوانان اهل بهشت اند.»

ترمذی این حدیث را حسن و صحیح دانسته و البانی نیز با او موافقت نموده است.(۴)

اگر امام حسین علیه السلام به نصّ رسول اکرم صلی الله علیه وآله سید جوانان اهل بهشت است پس تمام کارهای او در دنیا مورد رضایت خداوند است که از آن جمله خروجش بر ضدّ یزید بن معاویه است، و در نتیجه خلافت یزید از مشروعیت برخوردار نبوده است.

۵ - قوام دین پیامبرصلی الله علیه وآله به خروج امام حسین علیه السلام

ترمذی به سندش از یعلی بن مره نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «حسین منّی و أنا من حسین»؛(۵) «حسین از من است و من از حسینم.»

ص:۷۸

۱- ۲۶۰. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۹.

۲- ۲۶۱. همان.

۳- ۲۶۲. مسند احمد، ج ۳، ص ۳و۶۲و۶۴و۸۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۴و۱۶۶و۱۶۷.

۴- ۲۶۳. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۱؛ سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۲، ص ۴۲۳، رقم ۷۹۶.

۵- ۲۶۴. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۴.

امـام حسـین علیه السـلام از رسول خداصـلی الله علیه وآله است؛ این امری واضـح و روشن است زیرا نوه دخـتری حضـرت می باشـد. امّـا رسول خداصـلی الله علیه وآله از امـام حسـین علیه السـلام است چه معنـا دارد؟ جز آن که بگوییم: امـام حسـین علیه السـلام با خروجی که بر ضدّ یزید داشت و شـهادت خود و جوانان بنی هاشم و اصحابش دین پیامبرصلی الله علیه وآله را زنده نمود. و لذا بقای دین و آیین و شخصیّت پیامبرصلی الله علیه وآله در گروی خروج امام حسین علیه السلام بود.

این حدیث را ترمذی «حَسَن» دانسـته(۱)، و حـاکم نیشابوری هم بعـد از نقل آن صـحیح الاسـناد معرفی کرده و ذهبی نیز با او موافقت نموده است.(۲)

بوصیری نیز در «مصباح الزجاجه فی زوائد ابن ماجه» سند آن را حسن و رجال آن را ثقه معرفی کرده است.(۳)

هیثمی نیز بعد از نقل آن، سندش را «حسن» معرفی کرده است.(۴)

۶ – شروط صلح و عدم مشروعیت خلافت یزید

شروطی را که معـاویه بن ابی سـفیان در صـلح نـامه خود بـا امام حسن مجتبی علیه السـلام امضا کرد، جای تأمّل و دقّت بسـیار دارد.

معاویه در صلح نامه خود شروطی را ذکر کرد که امام حسن علیه السلام به آن شروط دیگری را اضافه نمود.(۵)

از جمله آن شـروط این بود که حضـرت خلافت را به معاویه واگـذار کنـد به شـرط این که اگر برای او اتفاقی افتاد خلافت به حضرت منتقل شود و اگر او نبود به برادرش امام حسین علیه السلام برسد.(۶)

و لذا امام حسین علیه السلام به مجرد شنیدن خبر مرگ معاویه به عبداللّه بن زبیر فرمود:

۱- ۲۶۵. همان.

۲- ۲۶۶. مستدرک حاکم، با تلخیص ذهبی، ج ۳، ص ۱۷۷.

۳- ۲۶۷. مصباح الزجاجه، ج ۱، ص ۸۵.

۴- ۲۶۸. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۱.

۵- ۲۶۹. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۴.

۶- ۲۷۰. عمده الطالب، ص ۶۷.

«من هرگز (بایزیـد) بیعت نمی کنم، زیرا امر خلافت بعد از برادرم حسن برای من است. و معاویه آن چه را خواست انجام داد، و نزد برادرم حسن قسم یـاد کرد که خلاـفت را برای هیـچ کس از اولاد خود بعـد از مرگش قرار ندهـد. و در صورتی که من زنده بودم به من بازگرداند ... ».(۱)

این مطلب در بسیاری از مصادر اهل سنت تصریح شده که امام حسن مجتبی علیه السلام بر معاویه شرط نمود که عهد خلافت را بر کسی بعد از مرگش قرار ندهد.(۲)

بـا این معاهـده و شـرط که مـورد قبـول طرفین بـود، تعیین خلاـفت یزیـد از طرف معـاویه از هیـچ گونه مشـروعیت ظـاهری نیز برخوردار نبود.

۷ - عدم مشروعیت خلافت معاویه

اهـل سـنت گرچه عهـد خلیفه سـابق بر کسـی را به عنوان خلافت و امامت، یکی از موارد اثبات خلافت می داننـد ولی این در صورتی است که مشروعیت خلافت و امامت خلیفه سابق اثبات شده باشد که در مورد معاویه این چنین نبوده است زیرا؛

اولاً: معاویه کسـی بود که با خروج بر امام به حقّ مسـلمین؛ یعنی امام علی بن ابی طالب علیه السلام بر کشور اسلامی غلبه پیدا کرد، و لذا خلافتش از مشروعیت و وجاهت عقلایی و شرعی برخوردار نبوده است.

ثانیاً: در موارد صـلح نامه حضـرت امام حسن علیه السـلام با معاویه آمـده بود که خراج دار ابجرد را باید به او واگذار نماید، و این دلاـلت دارد بر اینکه امـام حسن علیه السـلام معـاویه را امام و خلیفه به حقّ بر مسـلمین نمی دانسـته است. زیرا این منطقه با صلح فتح شده بود، نه با زور لشـکر،(۳) و لذا مخصوص امام مسـلمین است و حضـرت سهم خراج آن را برای خود که امام به حقّ است طلب می کند.

۱- ۲۷۱. الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۲.

۲- ۲۷۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲؛ الفتوح، ج ۴، ص ۲۹۱؛ تاریخ دمشق، ج ۱۳، ص ۲۶۵.

۳- ۲۷۳. فتوح البلدان، ص ۳۸۰.

ثالثاً: از جمله شروطی که امام حسن علیه السلام در صلح نامه گنجاند این بود که معاویه خود را امیرمؤمنان نخواند، و این اعلانی است از طرف امام علیه السلام که برای حکومت معاویه مشروعیت قائل نیست.

۸ – عدم بیعت برای یزید

برخی در صدد آنند که بیعت مردمی برای یزید را به اثبات رسانند، در حالی که با مراجعه به تاریخ و تأمّلی در آن پی می بریم که این چنین نبوده است؛ زیرا:

اولاً: یزید در نامه ای به والی خود در مدینه می نویسد: از جماعتی که دارای شأن و منزلت خاص هستند، امثال امام حسین علیه السلام و عبداللَّه بن عمر، عبدالرحمن بن ابی بکر و عبداللَّه بن زبیر با هر طریقی که ممکن است بیعت بگیرد و در غیر این صورت آنان را به قتل رساند.(۱) در حالی که بیعت اکراهی از مشروعیت برخوردار نیست.

ثانیاً: اهل عراق در نامه ای که به امام حسین علیه السلام نوشتند، اعلام داشتند که ما امام نداریم و با کسی جز تو بیعت نخواهیم کرد.(۲)

ثالثاً: شبراوی شافعی بعد از نقل کلام غزالی و ابن العربی در تحریم سبّ و لعن یزید و مبالغه آن دو در این مطلب می گوید: «کلام هر دو مردود است، زیرا این مطلب مبتنی بر صحت بیعت یزید – لعنه اللَّه – در رتبه سابق است در حالی که نظر محققین بر خلاف چیزی است که این دو می گویند».(۳)

مؤیّدان قیام امام حسین علیه السلام

اکثر قریب به اتفاق اهل سنت با اکرام و تعظیم از حماسه امام حسین علیه السلام یاد می کنند.

ص:۸۱

۱- ۲۷۴. الفتوح، ج ۵، ص ۱۰و۱۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱.

۲- ۲۷۵. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۵۱-۱۵۲.

۳- ۲۷۶. الإتحاف بحبّ الأشراف، ص ۶۸.

بعد از واقعه کربلا ـ خط مخالف اهل بیت علیهم السلام یا بی طرف از مخالفت دست برداشته یا حالت بی طرفی را کنار گذاشتند و اکثر آنان به صورت های گوناگون اعلام موضع کردند.

۱ – عبیداللّه بن حرّ جعفی که حاضر به یاری امام نشده بود، پس از واقعه عاشورا در صف معاندان حکومت اموی قرار می گیرد و بر شهدای کربلا مرثیه سرایی می کند و مردم را به عصیان و نافرمانی علیه حکومت یزید فرا می خواند.(۱)

۲ – زید بن ارقم که به شیوه زاهدانه، امام را به انصراف از ادامه مسیر نصیحت می نمود، مجبور به تسلیم در برابر حقانیّت آن حضرت شد. او هنگامی که اسیران و سرهای شهیدان و رفتار بی شرمانه ابن زیاد را نسبت به آنان می بیند، می گرید و از ذلّت مسلمانان پس از آن واقعه غمبار سخن می گوید: «ای مردم! ... شما بعد از این روز بردگانی بیش نیستید. شما فرزند فاطمه را کشتید و تحت امر پسر مرجانه قرار گرفتید. به خدا سوگند! او خوبان شما را خواهد کشت، و بدان از شما را به بردگی خواهد کشید. پس وای بر کسی که به ذلّت و عار رضایت دهد».(۲)

۳ – ابو العلاء معرّی می گوید: «قتل حسین علیه السلام و بر خلافت نشستن یزید، از زشت کرداری روزگار و مردم بوده است».(۳)

۴ – شیخ محمّد عبده از جمله کسانی است که یاری حکومت عدل و دینی را در برابر حکومت ظلم و جور بر مسلمانان واجب می شمارد و قیام امام حسین علیه السلام را از باب خروج بر امام ظالم و طغیانگر می داند.(۴)

۵ – عبداللّه علائلی می نویسد: «امام حسین علیه السلام نه بر امام، بلکه بر فردی متجاوز که خویش را بر مردم تحمیل کرده بود – یا به تعبیری دیگر پدرش او را بر مردم تحمیل

۱– ۲۷۷. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۶۹و ۴۷۰.

۲– ۲۷۸. همان، ج ۶، ص ۲۶۲.

۳– ۲۷۹. لزوم مالایلزم، المعرّی، ص ۳۱۰و۳۱۱.

۴– ۲۸۰. تفسیر المنار، ج ۱، ص ۳۶۷.

کرده بود - خروج کرد ... شاید اگر این حرکت از سوی شخصی دیگر و در برابر حاکمی غیر یزید انجام می گرفت، دستگاه ناپاک تبلیغاتی حکّام به راحتی می توانست در لوث آن و تحریف اهدافش موفّق گردد، ولی حسین علیه السلام با پیشینه معروفش نزد مسلمانان و وصایای پیامبرصلی الله علیه وآله درباره اش و اخبار فراوان پیرامون قیامش یک سوی ماجرا است و یزید خبیث و خاندان بنی امیه، در سوی دیگر. این امر، نهضت امام حسین علیه السلام را مثل روز درخشان کرده است، به گونه ای که اگر مواضع مخالفین خروج امام حسین علیه السلام هم در کتاب های اهل سنت ذکر می شود به این علّت است که آن را نفی و محکوم نمایند».(۱)

۶ - عباس محمود عقاد، تحلیل و سنجش قیام امام حسین علیه السلام را با مقیاس های کوچک و تنگ بشری، غیر منصفانه دانسته و می گوید: «خروج حسین از مکه به عراق حرکتی نیست که بتوان با مقیاس های روزمرّه بر آن حکم نمود، چرا که از نادرترین حرکت های تاریخی در زمینه دعوت دینی یا سیاسی به حساب می آید ... تنها اشخاصی به چنین حرکتی دست می زنند که برای آن خلق شده اند. این گونه خود را به خطر انداختن، حتّی به ذهن دیگران خطور هم نمی کند ... بلکه حرکتی منحصر به فرد است که اشخاصی منحصر به فرد را می طلبد ... ».(۲)

او نیز مستشرقان را به باد انتقاد گرفته و در مورد عدم درک شرایطی که امام در آن قرار داشت در اعتراض به آنان می گوید: «چقدر خوب بود اگر این گروه، مسأله عقیده را در وجود حسین علیه السلام متذکّر می شدند که یک امر موقّتی و سازش بردار نبود. او انسانی بود که محکم ترین ایمان به احکام اسلام را دارا بود و به شدّت معتقد بود که تعطیلی حدود الهی بزرگ ترین بلایی است که دامن گیر او، خانواده اش و به طور کلّی امت عربی در حال و آینده خواهد شد ... ».(۳)

۱- ۲۸۱. الامام الحسین علیه السلام، علائلی، ص ۳۳و۳۴.

۲- ۲۸۲. العبقریّات الاسلامیه، عقاد، ج ۲، ص ۲۲۲.

۳- ۲۸۳. همان، ج ۲، ص ۲۲۸.

یزید، عامل اصلی قتل امام حسین علیه السلام

یزید، عامل اصلی قتل امام حسین علیه السلام

یکی از خلفای بنی امیه که در عصر حکومت کوتاه خود جنایات بسیاری را انجام داد، یزید بن معاویه بود. او در سه سال حکومتی که داشت، در سال اول آن دستور قتل امام حسین علیه السلام فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله و یارانش را صادر نمود. این عمل آن قدر شنیع بود که قیام هایی را به دنبال داشت و نیز تا به امروز اعتراضاتی حتی از بسیاری از علمای عامه را در پی داشته است. ولی متأسفانه عده ای از متعصبین عامّه و نواصب و پیروان یزید در صدد دفاع از یزید برآمده و کتاب ها در مدح و منقبت دروغین او تألیف کرده اند. اینک این موضوع را مورد بررسی قرار خواهیم داد و ثابت خواهیم کرد که شواهد و ادله تاریخی هر کدام به نوبه خود گواه بر این است که عامل اصلی کشته شدن و شهادت امام حسین علیه السلام یزید بوده است.

ص:۸۴

دفاع ابن تیمیه از یزید

دفاع ابن تیمیه از یزید

ابن تیمیه به جهت خصومتی که با اهل بیت علیهم السلام داشته، درصدد دفاع از جنایات یزید برآمده و با هر حیله و توجیهی قصد تبرّی او از کشتن امام حسین علیه السلام را دارد.

ابن تیمّیه می نویسد: «یزید راضی به کشتن امام حسین علیه السلام نبود و حتی از این امر اظهار نارضایتی کرد».(۱)

او همچنین حرکت دادن سر امام حسین علیه السلام به شام را مردود می داند.(۲) و در جایی دیگر به اسارت رفتن اهل بیت امام حسین علیه السلام را انکار کرده است.(۳)

وی در جایی دیگر می گوید: «یزید به کشتن حسین علیه السلام امر نکرد، سرها را نزد او نیاوردند، و با چوب بر دندانهای او نزد، بلکه عبیداللّه بن زیاد بود که این کارها را انجام داد.» (۴)

ما در این مبحث درصدد اثبات این مطلب خواهیم بود که کشتن امام حسین علیه السلام توسط ابن زیاد به امر مستقیم و ارشاد یزید بن معاویه بوده است، و برای اثبات این امر شواهد و ادلّه ای اقامه خواهیم کرد.

۱ - یزید و نصب ابن زیاد به ولایت کوفه

با بررسی تاریخ پی می بریم این یزید بود که ابن زیاد را والی کوفه کرد در حالی که قبل از آن در ایام معاویه والی بصره بود. و این به نوبه خود می رساند که یزید در این کار هدفی جز آماده شدن برای رویارویی با امام حسین علیه السلام را نداشته است و لذا تنها کسی را که برای این کار لایق می دیده عبیداللّه بن زیاد بوده است.

۱- ۲۸۴. رأس الحسین علیه السلام، ص ۲۰۷.

۲- ۲۸۵. همان، ص ۲۰۶.

۳- ۲۸۶. منهاج السنه، ج ۲، ص ۲۲۶.

۴- ۲۸۷. سؤال فی یزید بن معاویه، ص ۱۶.

از طرفی یزید با ابن زیاد رابطه خوبی نداشت و حتی درصدد بود که او را از ولایت بصره عزل کند، امّا از آن جا که نعمان بن بشیر را برای مقابله با مسلم بن عقیل و رویارویی با امام حسین علیه السلام لایق نمی دید لذا دست به دامان ابن زیاد شد و نه تنها اعلام رضایت از او نمود بلکه ولایت کوفه را همراه با ولایت بصره به او سپرد. و لذا در نامه ای به او چنین نوشت: مسلم را دنبال کن و اگر به او دسترسی یافتی او را به قتل برسان.(۱)

این در حالی است که مسلم بن عقیل به عنوان پیک و فرستاده امام حسین علیه السلام به کوفه آمده بود تا مردم را از حرکت امام علیه السلام به کوفه مطّلع سازد.

۲ – مشاوره ابن زیاد با یزید

از تاریخ استفاده می شود هنگامی که یزید ابن زیاد را والی کوفه کرد او را امر نمود، که در تمام کارهایی که مربوط به قضیه امام حسین علیه السلام است با او مشورت کند. لذا می توان تمام کارها و جنایات ابن زیاد از جمله کشتن امام حسین علیه السلام را به امر و مشورت یزید دانست.

طبری می نویسد: «عبیداللّه بن زیاد بعد از آن که مسلم و هانی را به شهادت رسانید، سر آنان را از تن جدا کرده، به همراه نامه ای به سوی یزید فرستاد ... یزید در جواب نامه بعد از تذکر به نکاتی اشاره می کند: «به من خبر رسیده که حسین بن علی به سوی عراق حرکت کرده است. جاسوسان و افراد مسلّح را بگمار و به هر گمان و تهمتی افراد را دستگیر کرده و محبوس نما، و هر خبری که اتفاق افتاد بر من گزارش کن. و السلام علیک و رحمه اللّه و برکاته».(۲)

از این خبر استفاده می شود که نه تنها یزید امر کوفه و مقابله با امام حسین علیه السلام را به ابن زیاد تفویض نموده است، بلکه خود به شخصه در جریان امر بوده و مسؤولیت را بر عهده گرفته و فرماندهی می کرده است. لذا ابن زیاد هم تمام اموری را که انجام می داد به یزید گزارش می نمود.

۱– ۲۸۸. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۶۸؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۶۴.
۲– ۲۸۹. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۵.

شاهد دیگر بر مشارکت یزید در کارهای ابن زیاد این است که در این نامه یزید عملکرد ابن زیاد را تمجید کرده و او را مدح و ستایش کرده است.

۳ – دستور یزید به بیعت یا قتل

از تاریخ استفاده می شود که قصد یزید آن بوده که در صورت بیعت نکردن امام حسین علیه السلام او را به قتل برساند.

یعقوبی در تاریخ خود می نویسد: «یزید در نامه ای به ولید بن عقبه بن ابی سفیان عامل و والی خود در مدینه چنین نوشت: هرگاه نامه من به دست رسید، حسین بن علی و عبداللّه بن زبیر را احضار کن و از آن دو برای من بیعت بگیر، و در صورتی که امتناع کردند گردن آن دو را بزن و سرهایشان را نزد من بفرست ... ».(۱)

از این سند استفاده می شود که یزید در صورت بیعت نکردن امام حسین علیه السلام قصد کشتن آن حضرت را در سر داشته است.

اشکال

اگر کسی بگوید: برخی از مورّخین نامه یزید را طور دیگری نقل کرده اند.مثلا " طبری می گوید: یزید بر ولید چنین نوشت: حسین و عبداللّه بن عمر و عبداللّه بن زبیر را برای بیعت با تمام شدّت دستگیر کن و هرگز به آنان رخصت مده تا اینکه با من بیعت کنند. والسلام.(۲)

در این نامه سخن از کشتن امام حسین علیه السلام و دو نفر دیگر به میان نیامده است.

پاسخ

اولاً: بین این دو نصّ تاریخی منافاتی وجود ندارد؛ زیرا در نص طبری منعی از کشتن امام حسین علیه السلام در صورت عدم بیعت نیامده است. نهایت امر در این نصّ تاریخی سخنی از کشتن حضرت نیست. لذا ممکن است که یزید دو نامه به ولید نوشته باشد: اوّلی را طبری و دوّمی را –که شدیدتر است– یعقوبی نقل کرده است. و با این بیان هر دو را با هم جمع می کنیم.

۱– ۲۹۰. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۰و۱۱.

۲– ۲۹۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۰.

ثانیاً: در نامه ای که طبری نقل می کند تعبیر «اخذ شدید» و با نهایت شدت دستگیر کردن به کار رفته به طوری که در آن هیچ رخصتی نباشد. و در این تعبیر سه احتمال است:

الف - اینکه مقصود از «اخذ شدید» برخورد لفظی تند و اصرار بر بیعت بدون اثر عملی است.

ب - مقصود از آن تحت فشار قرار دادن حضرت علیه السلام به جهت بیعت است تا حدّی که به کشته شدن منجر نشود.

ولی هیچ یک از این دو احتمال، صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا یزید از سیره امام حسین علیه السلام آگاه بود و می دانست به هیچ نحو ممکن امام تن به بیعت با او نمی دهد.

ج - احتمال سوّم که مطابق با واقع است این که مقصود از «اخذ شدید» آن است که با این تعبیر، یزید در صدد اعطای صلاحیّت تام و کامل به ولید است تا مسأله امام حسین علیه السلام را به هر نحو ممکن حلّ نماید هر چند در صورت عدم قبول بیعت، مجبور شود که امام علیه السلام را به قتل برساند.

این احتمال را قراینی نیز مورد تأیید قرار می دهد:

۱ - این که مروان بن حکم هنگامی که به ولید امر کرد تا امام حسین علیه السلام را در صورت بیعت نکردن به قتل برساند، ولید از او عذر نخواست که این پیشنهاد با امر یزید در نامه اش منافات دارد؛ بلکه تنها چنین گفت که کشتن امام حسین علیه السلام حرام است و شرعاً جایز نیست.(۱)

۲ - هنگامی که ولید امام حسین علیه السلام را به دارالاماره دعوت کرد، حضرت می دانست که در صورت بیعت نکردن، ولید مأمور به کشتن اوست، لذا با جمعی از جوانان بنی هاشم به دارالاماره ولید رفت. و به عبداللّه بن زبیر همین پیشنهاد را اعلام نمود.(۲)

---

۱ - ۲۹۲. ر.ک: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۶۴؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۵۷و۱۵۸؛ الاخبار الطوال، ص ۲۲۸.

۲ - ۲۹۳. همان؛ المنتظم، ج ۵، ص ۳۲۳؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۵-۱۸.

۳ - یزید همان سالی که به خلافت رسید در ماه رمضان ولید بن عقبه را از امارت مدینه عزل نمود.(۱) و این در حدود دو ماه بعد از رسیدن او به خلافت است، با این که تمام والیان پدرش را در پست هایشان ابقا نمود. و جهت آن این بود که می دانست ولید از عهده آن چه درباره امام حسین علیه السلام می خواهد انجام دهد برنمی آید، و لذا همان کاری را که با عامل خود در کوفه (نعمان بن بشیر) کرد و او را از امارت آن دیار عزل نمود - چون مطابق نامه ای که برای او نوشته بود او از عهده مقابله شدید با مسلم بن عقیل بر نمی آمد، لذا او را عزل کرده و ابن زیاد را به جای او گماشت.- با ولید بن عقبه هم انجام داد. از این جا استفاده می شود که یزید از ولید مقابله با حضرت را تا سرحدّ کشتن او می خواسته ولی او راضی به این کار نبوده است و لذا او را از کارش عزل نمود.

۴ – نامه دوم یزید به ولید

ابن اعثم نقل می کند که ولید بن عقبه در نامه ای به یزید، از اتفاقی که بین او و امام حسین علیه السلام و ابن زبیر افتاد باخبر ساخت. یزید از این واقعه غضبناک شده و در نامه ای به او چنین می نویسد: «هر گاه نامه من به دست تو رسید بیعت مجدّدی از اهل مدینه با تأکیدی از جانب تو بر آنان بگیر. و عبداللَّه بن زبیر را رها کن، زیرا تا او زنده است از دست ما نمی تواند فرار کند، ولی همراه جوابی که برای من می فرستی باید سر حسین بن علی باشد! اگر چنین کردی برای تو اسبان نجیب قرار می دهم و برای تو نزد من جایزه و بهره ای زیادتر است ... ».(۲)

۵ – در معرض کشتن قرار دادن

ابن عساکر می نویسد: «خبر خروج حسین علیه السلام به یزید رسید، او نامه ای به عبیداللَّه بن زیاد که عاملش در عراق بود نوشت و به جنگ و مقابله با حسین علیه السلام امر نمود و دستور داد که اگر به امام حسین علیه السلام دسترسی پیدا کرد او را به سوی شام بفرستد».(۳)

ص:۸۹

۱- ۲۹۴. همان.

۲- ۲۹۵. الفتوح، ابن اعثم، مجلّد ۳، جزء ۵، ص ۱۸.

۳- ۲۹۶. تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۰۸.

ابن اعثم می نویسـد: ابن زیاد به اهل کوفه گفت: «یزید بن معاویه نامه ای را با چهار هزار دینار و دویست هزار درهم برای من فرستاده تا آن را بین شما توزیع کنم و شما را به جنگ با دشمنش حسین بن علی بفرستم، پس به دستور او گوش فرا داده و او را اطاعت کنید».(۱)

سیوطی می گوید: «یزید در نامه ای به والی خود در عراق - عبیداللَّه بن زیاد - دستور قتال با حسین را صادر نمود».(۲)

ابن اعثم می نویسد: «چون ابن زیاد امام حسین علیه السلام را به قتل رسانید، یزید برای او یک میلیون درهم جایزه فرستاد».(۳)

سلم بن زیاد برادر عبیداللَّه بن زیاد هنگامی که بعد از شـهادت امام حسـین علیه السـلام بر یزید وارد شد، یزید به او گفت: «هر آینه محبّت و دوستی شما بر آل ابی سفیان واجب شد ای بنی زیاد».(۴)

هنگامی که ابن زیاد به نزد یزید آمد، یزید به استقبال او رفت و بین دو چشمانش را بوسید و او را بر تخت پادشاهی اش نشاند و بر زنـانش وارد کرد و به آوازه خوان دسـتور داد تا برایش بخوانـد، و به ساقی گفت: ما را از شـراب سـیراب کن ... آن گاه یک میلیون به او و عمر بن سعد جایزه داد. و تا یک سال خراج عراق را به او واگذار نمود.(۵)

۶ - خبر دادن امام حسین علیه السلام از قتل خود در مکه

طبری نقل می کنـد که امام حسـین علیه السـلام رو به جمعیّت کرد و فرمود: آیا می دانید که ابن زبیر چه می گوید؟ ما گفتیم: نمی دانیم، خدا ما را فدای تو گرداند. حضرت فرمود: می گوید: در این مسجد بمان، من جمعیت را به سوی تو دعوت خواهم کرد. آن گاه حضرت فرمود: «به خدا سوگند! اگر من یک وجب بیرون از مکه کشته شوم برای من

۱- ۲۹۷. الفتوح، ابن اعثم، مجلّد ۳، ج ۵، ص ۸۹.

۲- ۲۹۸. تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۳.

۳- ۲۹۹. الفتوح، ابن اعثم، مجلّد ۳، ج ۵، ص ۱۳۵.

۴- ۳۰۰. همان، ص ۱۳۶.

۵- ۳۰۱. تذکره الخواص، ص ۲۹۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.

بهتر است از آنکه یک وجب داخل آن به قتل برسم. و به خدا سوگند! اگر به غارها هم پناه ببرم آنان مرا از داخل آن بیرون کشیده تا در مورد من به مقصد خود نائل شوند ... ».(۱)

از این نصّ تاریخی استفاده می شود که امام حسین علیه السلام از نیّت شوم دولت بنی امیه که در رأس آن یزید بن معاویه قرار داشت، آگاه بود و می دانست آنان هدفی جز کشتن و به شهادت رساندن او را ندارند.

۷ - دستور قتل امام حسین علیه السلام هنگام حرکت به طرف عراق

یعقوبی می نویسد: «حسین علیه السلام از مکه به طرف عراق حرکت نمود در حالی که یزید، عبیداللّٰه بن زیاد را والی عراق کرده بود. یزید به او چنین نوشت: خبر به من رسیده که اهل کوفه به حسین نامه ای نوشته و از او دعوت کرده اند تا بر آنان وارد شود، و او نیز از مکه به طرف کوفه در حرکت است ... اگر او را به قتل رساندی که هیچ و گرنه تو را به نسب پدرت باز خواهم گرداند. پس بپرهیز که زمان از دست تو فوت نشود».(۲)

از این نصّ تاریخی به خوبی استفاده می شود که یزید، عبیداللّٰه بن زیاد را مأمور کشتن امام حسین علیه السلام کرده و خود نیز او را در صورت نافرمانی تهدید کرده است.

۸ - نامه ابن زیاد به امام حسین علیه السلام

ابن اعثم و دیگران نقل کرده اند که حرّ بن یزید با اصحابش در مقابل امام فرود آمدند. او در نامه ای به ابن زیاد خبر فرود آمدن امام حسین علیه السلام را در سرزمین کربلا داد. ابن زیاد در نامه ای به امام حسین علیه السلام چنین نوشت: «اما بعد؛ ای حسین! به من خبر رسیده که در کربلا فرود آمده ای، امیرالمؤمنین - یزید - در نامه ای به من نوشته که بر چیزی تکیه ندهم و از نان سیر نگردم تا آنکه تو را به لطیف خبیر ملحق کرده یا به حکم خود و حکم یزید باز گردانم».(۳)

۱- ۳۰۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۷۶.

۲- ۳۰۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۲؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۱۹.

۳- ۳۰۴. الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۵۰؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴۰.

از این نصّ تاریخی به خوبی استفاده می شود که یزید، عبیداللَّه را - در صورت بیعت نکردن امام حسین علیه السلام- مأمور به قتل آن حضرت کرده است.

۹ - نامه ابن عباس به یزید

از جمله ادلّه دخالت یزید در قتل امام حسین علیه السلام نامه ای است که عبداللَّه بن عباس به یزید بن معاویه نوشته و او را بر این کار سرزنش کرده است. او در بخشی از نامه اش می نویسد: «از عبداللَّه بن عباس به یزید بن معاویه، امّا بعد ... و تو بودی که با دو دست زیر خاک رفته ات حسین را کشتی، ای بی پدر! گمان مبر که من فراموش کرده ام که تو حسین علیه السلام و جوانان بنی عبدالمطلب را که چراغان ظلمت و ستارگان هدایت بودند به شهادت رسانده ای ... ».(۱)

و ابن عباس کسی نیست که جرمی را به شخصی نسبت دهد در حالی که او مرتکب آن نشده یا نقشی در آن نداشته است.

۱۰ - افتخار یزید به قتل امام حسین علیه السلام

ابن اثیر نقل می کند: «آن گاه یزید اجازه ملاقات عمومی داد تا بر او وارد شوند در حالی که سر مبارک امام حسین علیه السلام در مقابل او قرار داشت، و در دستان او چوبی بود که با آن به گلوی آن حضرت می کوبید. آن گاه مشغول قرائت اشعار حسین بن حمام شد که دلالت بر افتخار و تکبّر او در موضوع کشتن امام حسین علیه السلام دارد».(۲)

اگر یزید بر شهادت امام حسین علیه السلام و کشته شدن او راضی نبود چرا با چوب به گردن و بنابر نقل دیگر بر لب و دندان حضرت زد؟ و چرا بر این کار با خواندن اشعار افتخار کرد؟!

سیوطی می نویسد: «هنگامی که حسین و فرزندان پدرش کشته شدند، ابن زیاد سرهای آنان را به سوی یزید فرستاد. یزید در ابتدا از کشته شدن آنها خوشحال گشت،

ص:۹۲

۱- ۳۰۵. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۸؛ ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۱۸.

۲- ۳۰۶. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۸.

ولی چون مشاهده کرد مسلمانان بدین جهت او را دشمن داشته و بغض او را بر دل گرفته اند، اظهار پشیمانی نمود. و جا داشت و مردم حق داشتند او را دشمن بدارند».(۱)

سبط بن جوزی نقل کرده: هنگامی که سر حسین علیه السلام را به نزد یزید گذاردند، اهل شام را دعوت کرد و شروع به کوبیدن چوب خیزران بر سر حضرت نمود. آن گاه اشعار ابن زبعری را قرائت نمود که مضمون آن این است: که ما بزرگان بنی هاشم را در عوض بزرگان خود که در بدر کشته شدند به قتل رساندیم و لذا در این جهت اعتدال و تعدیل برقرار شد».(۲)

۱۱ - عزیز شدن ابن زیاد نزد یزید بعد از کشتن امام حسین علیه السلام

ابن اثیر می نویسد: «هنگامی که سر امام حسین علیه السلام به نزد یزید رسید، ابن زیاد نزد او بلند مرتبه شد و لذا به او عنایات فراوانی کرده، هدایایی به او داد و از او خشنود شد. ولی مدّتی نگذشت که به او خبر رسید که مردم از این امر به خشم درآمده و او را سبّ و لعن می کنند. لذا بر کشتن امام حسین علیه السلام ابراز پشیمانی نمود ... ».(۳)

طبری می نویسد: «هنگامی که عبیداللّه بن زیاد حسین بن علی علیه السلام و فرزندان پدرش را به قتل رسانید سرهایشان را برای یزید بن معاویه فرستاد. یزید در ابتدا از این امر خشنود شد و مقام و منزلت عبیداللّه نزد او عالی گشت ... ».(۴)

۱۲ - اعتراف حاضران بر مشارکت یزید

طبری نقل می کند: «آن گاه یزید به مردم اجازه داد به دیدار او بروند. مردم داخل دارالاماره یزید شدند در حالی که سر حسین علیه السلام مقابلش بود و با چوب دستی خود بر گلوی حسین علیه السلام می کوبید ... شخصی از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله به نام ابو برزه اسلمی خطاب به یزید گفت: آیا با چوب دستی ات بر گلوی حسین علیه السلام میکوبی؟ آگاه باش! تو

۱- ۳۰۷. تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۸.

۲- ۳۰۸. تذکره الخواص، ص ۲۳۵.

۳- ۳۰۹. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۰.

۴- ۳۱۰. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۸و۳۸۹؛ تذکره الخواص، ص ۲۳۸.

چوبت را بر جایی میکوبی که من دیدم رسول خداصلی الله علیه وآله آن جا را می بوسید. ای یزید! در روز قیامت خواهی آمد در حالی که شفیع تو ابن زیاد است. ولی حسین علیه السلام در روز قیامت خواهد آمد در حالی که شفیعش محمدصلی الله علیه وآله است، آن گاه برخاست و بر او پشت کرد و از مجلسش بیرون رفت».(۱)

۱۳ – در جریان قرار داشتن یزید

از تاریخ استفاده می شود که یزید از تمام کارهای ابن زیاد در مورد مقابله با امام حسین علیه السلام آگاه بوده است:

ابن اثیر می نویسد: «اهل بیت (امام) حسین علیه السلام هنگامی که به کوفه رسیدند ابن زیاد آنان را حبس نمود و خبر آن را به یزید فرستاد ... آن گاه نامه ای از طرف یزید به ابن زیاد ارسال شد و در آن امر نمود اسرا را به طرف شام بفرستد ... ».(۲)

از این نصّ تاریخی استفاده می شود که ابن زیاد هیچ اقدامی را بدون اجازه یزید انجام نمی داده است.

۱۴ – اعتراف فرزند یزید به دخالت پدر

یعقوبی از معاویه بن یزید بن معاویه، پسر یزید نقل می کند که بعد از آن که به جای پدرش یزید نشست در خطبه ای گفت: «امّا بعد از حمد و ثنای الهی ... آگاه باشید که جدّم معاویه بن ابی سفیان در امر خلافت با کسی به نزاع پرداخت که سزاوارتر به آن از جهت قرابت بود ... سپس پدرم قلاده حکم را به دست گرفت در حالی که دارای اخلاق نیک نبود، لذا سوار بر هوای نفس خود شد ... آن گاه شروع به گریه کرد و سپس گفت: از سخت ترین امور به ما آن است که می دانیم او به چه مصیبتی گرفتار آمده و چه آینده بدی را برای خود رقم زده است. او کسی بود که عترت پیامبرصلی الله علیه وآله را به قتل رسانید و حرمت آنان را مباح کرده و کعبه را به آتش کشید ... ».(۳)

۱- ۳۱۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۸.

۲- ۳۱۲. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۴.

۳- ۳۱۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۴.

این نصّ تاریخی بهترین شاهد و دلیل بر دخالت تامّ یزید در به شـهادت رساندن امام حسـین علیه السلام است؛ زیرا هیچ کس نزدیک تر به او از فرزندش نبوده است.

۱۵ – توبیخ نشدن ابن زیاد

اگر کشـتن امام حسین علیه السلام به امر و ارشاد یزید نبوده، بلکه کاری سر خود از ناحیه ابن زیاد بوده است - آن طوری که برخی می گوینـد و یزیـد از این عمـل ناراضـی بوده است بایـد در مقابـل عمل ابن زیاد جبهه گیری می کرد و شدیـداً با او به مقابله می پرداخت و با تناسب عمل زشـتش او را توبیخ می نمود - حتی با وجودی که یزید از امام حسـین علیه السلام راضـی نبوده ولی از آن جا که به نظر برخی ابن زیاد بدون اجازه کرده است لذا باید مورد توبیخ و سرزنش او قرار می گرفت؛ زیرا از وظیفه خود تعـدّی کرده و تمرّد نسـبت به دولت مرکزی داشـته است - ولی از آن جـا که مشاهـده می کنیم نه تنها هیـچ گونه توبیخی از جانب یزید به او نشد بلکه او را تشویق نیز نمود، این خود دلالت دارد بر این که عملکرد ابن زیاد با دسـتور مسـتقیم و ارشاد یزید بن معاویه بوده است.

۱۶ – ابقای عبیداللّٰه بر ولایت

از تاریخ اسـتفاده می شود که یزید عبیداللّٰه را حتی بعد از کشـتن امام حسـین علیه السـلام بر ولایت و امارت کوفه و بصره ابقا نمود. و این دلالت بر رضایت او بر عملکرد ابن زیاد دارد، و گرنه باید او را از امارت و ولایت عزل می کرد.

ابن اثیر می نویسد: «چون یزید از دنیا رفت خبر به عبیداللّٰه بن زیاد رسـید ... ندا به نماز جماعت داده شد، مردم اجتماع کرده، عبیداللّٰه بر بالای منبر رفت و خبر مرگ یزید را به مردم رسانید».(۱)

بـا توجّه به این سـند تـاریخی ابن زیاد تا هنگام مرگ یزیـد والی کوفه و بصـره بوده است. و اگر ابن زیاد از جانب خود کاری کرده بود که مورد رضـایت یزیـد نبود، به طور حتم یزیـد او را عزل می کرد، همان گونه که نعمان بن بشـیر را از کوفه و ولید بن عقبه را از ولایت مدینه به جهت نارضایتی از آنان عزل نمود.

۱- ۳۱۴. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۱۹و۳۲۰.

۱۷ – ارسال جوایز برای ابن زیاد

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام یزید بن معاویه جوایز بسیاری برای ابن زیاد فرستاد و نزد او اجر و قرب خاصی پیدا کرد.

۱ – ابن اثیر می نویسد: «چون سر حسین علیه السلام به یزید رسید، مقام و درجه ابن زیاد نزد یزید بالا رفته، هدایایی به او عطا نمود و به جهت آن چه انجام داده بود او را مسرور ساخت».(۱)

۲ – طبری نقل می کند: «چون عبیداللّه بن زیاد، حسین بن علی و فرزندان پدرش را به قتل رسانید، سرهای آنان را به سوی یزید بن معاویه فرستاد. در ابتدا یزید از این عمل خشنود شد و عبیداللّه منزلت و مقامی نزد یزید پیدا کرد».(۲)

۱۸ – جلوگیری از توبیخ ابن زیاد

یزید نه تنها ابن زیاد را به جهت کشتن امام حسین علیه السلام توبیخ نکرد، بلکه از توبیخ او نیز جلوگیری نمود.

طبری و دیگران نقل کرده اند: «هنگامی که اسرا را بر یزید وارد کردند یحیی بن حکم با خواندن دو بیت شعر، ابن زیاد را بر این عمل توبیخ و سرزنش کرد ... ولی یزید مشت محکمی به سینه او زد و گفت: ساکت باش!».(۳)

این حرکت یزید و دفاع سرسخت او از ابن زیاد نه تنها دلیل بر رضایت از عمل ابن زیاد دارد بلکه امضای بر عمل او بوده و در حقیقت این جنایت به امر او صورت گرفته است.

۱۹ – ابن زیاد، ندیم یزید

مسعودی و دیگران نقل کرده اند که: «یزید همیشه اهل طرب بود ... روزی در مجلس شراب نشسته و در طرف راستش ابن زیاد قرار داشت – و این بعد از کشتن حسین علیه السلام بود آن گاه رو به ساقی کرده و گفت:

---

۱ – ۳۱۵. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۰؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۸؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۵۴؛ کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۲۵۲.

۲– ۳۱۶. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۸.

۳– ۳۱۷. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۲؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۰۹.

اسقنی شربه تروّی مشاشی

ثمّ مل فَاسقِ مثلها ابن زیاد

صاحب السرّ و الامانه عندی

و لتسدید مغنمی و جهادی(۱)

«مرا شرابی ده که سراسر وجودم را سیراب کند. آن گاه روی کن و به مثل آن، ابن زیاد را سیراب کن.

او که صاحب سرّ و امانت نزد من است. و به جهت تأیید غنیمت ها و جهاد من چنین نما.»

سبط بن جوزی می نویسد: «یزید ابن زیاد را به سوی خود طلبید و اموال بسیار و تحفه های بزرگی به او عطا نمود، و او را به خود نزدیک کرده و منزلتش را رفیع گردانید. حتّی بر زنان خود داخل کرده و هم پیاله شرابش گردانید. آن گاه به آوازه خوان گفت: غنا بخوان. آن گاه خودش آن دو بیت سابق را انشاء نمود».(۲)

ابن اعثم نقل کرده که یزید به ابن زیاد یک میلیون درهم جایزه داد.(۳)

۲۰ – اختیار یکی از دو راه

ابن اثیر در «الکامل فی التاریخ» نقل می کند که ابن زیاد به مسافر بن شریح یشکری گفت: «اما این که من حسین را کشتم به این جهت بود که یزید با اشاره به من فهماند که یا باید حسین را بکشم و یا خودم کشته شوم، و من کشتن حسین را بر کشته شدن خود ترجیح دادم».(۴)

یعقوبی می نویسد: یزید در نامه ای به ابن زیاد چنین نوشت: «به من خبر رسیده که اهل کوفه به حسین نامه نوشته اند تا به سوی آنان بیاید، و او الآن از مکه خارج شده و به طرف آنان در حرکت است. کشور تو از بین کشورها و روزهای تو از بین روزها مورد امتحان قرار گرفته است. اگر او را کشتی که هیچ، وگرنه تو را به نسب پدرت عبید باز خواهم گرداند. پس بر حذر باش که فرصت از دست تو خارج شود».(۵)

۱– ۳۱۸. مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۷.

۲– ۳۱۹. تذکره الخواص، ص ۲۶۰.

۳– ۳۲۰. کتاب الفتوح ج ۵ ص ۲۵۲

۴– ۳۲۱. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۲۴.

۵– ۳۲۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۲.

۲۱ – تصریح امام سجادعلیه السلام

در موارد مختلفی امام سجادعلیه السلام به قاتل بودن یزید تصریح نموده است:

۱ – هنگامی که امام سجادعلیه السلام را به مجلس یزید آوردند، خطاب به حضرت گفت: تو فرزند کسی هستی که خداوند او را کشت؟!

حضرت به او فرمود: «من علی هستم، فرزند کسی که تو او را به قتل رساندی. آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: { وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزآؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فيها}؛(۱) «و هر کس مؤمنی را از روی عمد به قتل رساند، پس جزایش دوزخی است که در آن دائماً به سر خواهد برد.» (۲)

۲ – امام سجادعلیه السلام همچنین فرمود: «ای یزید! بس است تو را از خون های ما ... ».(۳)

۳ – ابن اعثم می نویسد: «امام سجادعلیه السلام به یزید فرمود: «اگر تو بدانی که چه انجام دادی و چه کاری در حقّ پدرم و اهل بیتم و برادرم و عموهایم مرتکب شدی، در آن هنگام به کوه ها فرار می کردی و سنگ ریزه ها را برای خود میگستردی، و صدا به وا ویلا و فریاد برمی آوردی. چگونه ممکن است که سر حسین پسر فاطمه و علی بر دروازه شهر آویزان باشد در حالی که او ودیعه خدا در میان شما بود؟».(۴)

۴ – و نیز حضرت خطاب به یزید در خطبه معروف خود در دمشق فرمود: « ... این محمّد جدّ من است یا جدّ تو؟! اگر گمان کنی که جدّ تو است که به طور حتم دروغ گفته ای و کافر شده ای، و اگر می گویی جدّ من است پس چرا عترت او را به قتل رساندی؟!».(۵)

۲۲ – رضایت یزید به کشتن امام حسین علیه السلام

با توجّه به اسناد فراوان که یزید به کشته شدن امام حسین علیه السلام راضی بوده و لذا از این امر خشنود شده است، و مطابق روایات، «هر کس بر عمل قومی راضی باشد از

۱- ۳۲۳. سوره نساء، آیه ۹۳.

۲- ۳۲۴. تذکره الخواص، ص ۶۳، به نقل از غزالی.

۳- ۳۲۵. مقاتل الطالبیین، ص ۱۲۰.

۴- ۳۲۶. الفتوح، ابن اعثم، مجلّد ۳، ج ۵، ص ۱۳۲.

۵- ۳۲۷. همان ص ۱۳۳؛ مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴۲.

جمله آنان خواهد بود.» اینک به شواهدی بر این مطلب اشاره می کنیم:

۱ – یزید به نعمان بن بشیر گفت: «ستایش خدای را که حسین را کشت».(۱)

۲ – یعقوبی می نویسد: «زمانی که خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به یزید رسید، او در باغ خضرای خود بود، در آن هنگام تکبیر بلندی گفت ... ».(۲)

۳ – و چون اسیران به شام رسیدند، یزید بزرگان اهل شام را دعوت کرد تا بر او وارد شده و به او جهت این پیروزی تبریک بگویند.(۳)

۴ – مقریزی و دیگران نقل کرده اند که چون سر امام حسین علیه السلام را نزد یزید گذاردند، با قضیب شروع به کوبیدن به دندان های حضرت نمود و شعر خواند ... آن گاه دستور داد تا سر شریف آن حضرت را بر در قصر تا سه روز به دار آویختند.(۴)

و مطابق نصّ دیگر تا سه روز در دمشق سر را بر دار زد و سپس آن را در خزینه اسلحه خود قرار داد.(۵)

۵ – سیوطی می نویسد: «خدا لعنت کند قاتل حسین علیه السلام و ابن زیاد و با او یزید را».(۶) ۶ – از ابن جوزی درباره لعن یزید سؤال شد؟ او گفت: احمد لعن او را جایز دانسته است و ما می گوییم: یزید را دوست نداریم؛ به جهت آن کاری که با فرزند دختر رسول خداصلی الله علیه وآله انجام داد، و آل رسول خداصلی الله علیه وآله را به اسیری به شام بر روی هودج های شتران فرستاد».(۷)

۷ – ذهبی می گوید: «یزید مردی ناصبی و غلیظ القلب بود، مسکر می آشامید و منکرات انجام می داد. دولتش را با کشتن حسین علیه السلام شروع کرد و با واقعه حرّه ختم نمود».(۸)

۱– ۳۲۸. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۵۹.

۲– ۳۲۹. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۲.

۳– ۳۳۰. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۹۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۰۹.

۴– ۳۳۱. الخطط، مقریزی، ج ۲، ص ۲۸۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۹.

۵– ۳۳۲. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۲۲.

۶– ۳۳۳. تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۷.

۷– ۳۳۴. مرآه الزمان، ج ۸، ص ۴۹۶؛ صواعق المحرقه، ج ۲، ص ۶۳۴.

۸– ۳۳۵. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۹.

۸ – ابن خلدون درباره کشتن امام حسین علیه السلام می نویسد: «همانا کشتن او از کارهای یزید به حساب می آید که تأکید کننده فسق او به حساب می آید، و حسین در این واقعه شهید در راه خدا بود».(۱)

۲۳ – تناسب عمل با شخصیت یزید

با مراجعه به تاریخ و بررسی شخصیّت ذاتی یزید که دارای خباثت باطنی بوده از کشتن شخصی مثل امام حسین علیه السلام هم ابایی نداشته و چنین کاری برایش آسان بوده است.

مسعودی نقل می کند: «یزید اهل طرب و دارای کنیزان و سگ ها و بوزینه ها و یوز پلنگها و ندیمان بر شراب بود. و هر کار زشتی که خود انجام می داد نزدیکانش نیز می کردند. در ایّام خلافت او غناء در مکّه و مدینه رواج یافته و آلات لهو و لعب استعمال می شد و مردم علناً شراب خواری می کردند ... ».(۲)

گروهی از اهل مدینه از جمله عبداللَّه بن حنظله و مردانی از اشراف اهل مدینه بر یزید بن معاویه وارد شدند، یزید از آنان پذیرایی کرد ... هنگامی که به مدینه بازگشتند،در میان جمعیت شروع به دشنام و سرزنش یزید نمودند، و اعلام داشتند که ما از نزد کسی می آییم که دین نداشته، شرب خمر می نمود و طنبور زده، خوانندگان نزد او غنا می خواندند و با سگ ها بازی می کرد ... ».(۳)

عمربن سبیئه می گوید: «یزید در زمان حیات پدرش حج به جای آورد و هنگامی که به مدینه رسید بر مجلس شراب نشست و شروع به انشاء شعر نمود ... ».(۴)

سیوطی می گوید: «سبب پس گرفتن بیعت اهل مدینه از یزید این بود که او در انجام دادن معاصی اسراف می نمود».(۵)

ص:۱۰۰

۱– ۳۳۶. مقدمه ابن خلدون، ص ۱۸۱.

۲– ۳۳۷. مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۷.

۳– ۳۳۸. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۷؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۳۸.

۴– ۳۳۹. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۱۷؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۲۴.

۵– ۳۴۰. تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹.

۲۴ – یزید از دیدگاه برخی علمای عامه

اکثر علمای اهل سنّت شدیداً یزید بن معاویه را به خاطر کشتن امام حسین علیه السلام و جنایات دیگرش مورد طعن و سرزنش قرار داده اند که به برخی از این افراد اشاره می کنیم:

۱ – آلوسی می گوید: «هر کس که بگوید: یزید با این عملش معصیت نکرده و لعنتش جایز نیست باید او را در زمره انصار یزید قرار داد».(۱)

۲ – ابن خلدون می نویسد: «ابن العربی مالکی غلط کرده که می گوید: حسین به شمشیر جدّش کشته شد. آن گاه بر فسق یزید ادعای اجماع کرده است».(۲)

۳ – تفتازانی می نویسد: «رضایت یزید به کشتن حسین علیه السلام و خوشحالی او از این عمل و اهانت به اهل بیت علیهم السلام از متواترات معنوی است گر چه تفاصیل آن ها اخبار آحاد است. ما در شأن او توقّف نداریم، بلکه در بی ایمان بودن او درنگ نمی کنیم. لعنت خدا بر او و بر انصار و کمک کاران او باد».(۳)

۴ – جاحظ می گوید: «جنایاتی که یزید مرتکب شد از قبیل: کشتن حسین علیه السلام، به اسارت بردن اهل بیتش، چوب زدن به دندان ها و سر مبارک حضرت، ترساندن اهل مدینه، خراب کردن کعبه، همگی بر قساوت و غلظت و نفاق و خروج او از ایمان دلالت دارد. پس او فاسق و ملعون است، و هر کس که از دشنام دادن ملعون جلوگیری کند خودش ملعون است».(۴)

۵ – دکتر طه حسین نویسنده مصری می نویسد: «گروهی گمان می کنند که یزید از کشته شدن حسین علیه السلام با آن وضع فجیع، تبرّی جسته و گناه این عمل را بر گردن عبیداللّه انداخته، اگر چنین است چرا عبیداللّه را ملامت نکرد؟ چرا او را عقاب نکرد؟ چرا او را از ولایت عزل نکرد؟».(۵)

ص:۱۰۱

۱- ۳۴۱. روح المعانی، ج ۲۶، ص ۷۳.

۲- ۳۴۲. مقدمه ابن خلدون، ص ۲۵۴.

۳- ۳۴۳. شرح عقائد نسفیه، ص ۱۸۱.

۴- ۳۴۴. رسائل جاحظ، ص ۲۹۸.

۵- ۳۴۵. الفتنه الکبری، ج ۲، ص ۲۶۵.

پاسخ به شبهات

پاسخ به شبهات

پس از بررسی دخالت یزید بن معاویه در قتل امام حسین علیه السلام به بررسی شبهات مخالفین از اهل سنّت و طرفداران یزید بن معاویه می پردازیم:

۱ – وصیّت معاویه به یزید

برخی می گویند: معاویه بن ابی سفیان به فرزندش یزید وصیت کرده بود که متعرّض حسین علیه السلام نشود، زیرا او حقّ عظیم و قرابت و نزدیکی به رسول خداصلی الله علیه وآله دارد و هرگز معقول به نظر نمی رسد که یزید با دستور پدرش مخالفت کرده باشد.

پاسخ

اولاً: آن چه در متن وصیت نامه معاویه آمده است چنین است: « ... اگر حسین بر تو خروج کرد و تو به آن دسترسی پیدا کردی از او بگذر زیرا او رحم نزدیکی با تو داشته و حقّ بزرگی بر تو دارد ... ».(۱)

از این عبارت استفاده می شود که معاویه از فرزندش یزید خواسته که در صورت دست یابی بر امام حسین علیه السلام از او درگذرد، نه این که به طور مطلق به او هیچ کاری نداشته باشد.

ثانیاً: با وجود آن همه شواهد تاریخی که ذکر شد دیگر جای هیچ گونه شک و تردیدی باقی نمی ماند که، قاتل امام حسین علیه السلام یزید بن معاویه بوده است.

ثالثاً: با مراجعه به تاریخ به دست می آید که یزید هیچ گونه التزامی به عمل کردن دستورات پدرش نداشته است، لذا چه دلیلی وجود دارد که یزید به این وصیت عمل کرده باشد؟!

معاویه به فرزندش یزید در مورد عراق وصیّت کرده بود که اگر از تو خواستند استاندار یا امیر یا فرماندار عزل شود قبول کن. آیا یزید به این وصیّت و سفارش عمل کرد؟

۲ – تبرئه جستن یزید از قتل امام حسین علیه السلام

مطابق برخی از نصوص تاریخی، یزید خود را از کشتن امام حسین علیه السلام تبرئه

۱- ۳۴۶. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۸.

کرده و ابن زیاد را بر این عمل فجیع لعنت کرده است.(۱)

پاسخ

اولاً: مطابق شواهد و قراینی که قبلًا ذکر شد به طور یقین به این نتیجه رسیدیم که یزید در قتل امام حسین علیه السلام دخالت مستقیم داشته است. و همان گونه که قبلًا اشاره شد این اخبار را باید حمل بر فریبکاری مردم کرد؛ زیرا بعد از واقعه کربلا و برملا شدن جنایات یزید، مردم بر ضد او شورش کرده، از او متنفّر شدند. لذا خود را مجبور دید این جنایت را به گردن ابن زیاد بیندازد تا از تبعات آن خلاصی یابد.

ثانیاً: مطابق برخی از نصوص، عدّه ای از صحابه او را به فسق و فجور و بی عدالتی متّصف کرده اند که از آن جمله امام حسین علیه السلام، عبداللّه بن عباس و عبداللّه بن حنظله و اشراف اهل مدینه است. که با شهادت این عدّه و گواهی ادعاها و تبرّی ها از یزید پذیرفته نیست.

۳ - فاصله بودن بین شام و کوفه

برخی می گویند! بین کوفه و شام که مرکز دولت اموی بود فاصله زیادی است لذا معقول به نظر نمی رسد که یزید از تفاصیل واقعه اطّلاع داشته و دستور مستقیم صادر کرده باشد!!

پاسخ

اولاً: با وجود این همه قراین و شواهد بر شرکت یزید در قتل امام حسین علیه السلام دیگر جای هیچ شک و تردیدی باقی نمی ماند که یزید عامل اصلی این جنایت بوده است.

ثانیاً: بر فرض بُعد مسافت بین کوفه و شام گفته شد که یزید دائماً با نامه رسان در جریان قضایا بوده و دستورات لازم را صادر می کرده است.

ثالثاً: ممکن است که یزید تمام احتمالات را در نظر گرفته و دستورات لازم را در هر صورت و بنابر هر فرضی بیان کرده باشد که یکی از فرضیه ها کشتن امام حسین علیه السلام در صورت عدم تسلیم است.

ص:۱۰۳

۱- ۳۴۷. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۰.

یزید بن معاویه و قتل عام اهل مدینه

یزید بن معاویه و قتل عام اهل مدینه

برخی از علمای متعصب اهل سنت و طرفداران بنی امیه از جمله ابن تیمیه(۱) در صدد دفاع از یزید بن معاویه برآمده و او را خلیفه به حق مسلمین دانسته اند. ولی از آن جا که جنایات و فجایع او را در طول عمرش، خصوصاً در ایام سه سال خلافتش دیده اند در صدد انکار یا توجیه آن ها برآمده اند. یکی از آن فجایع واقعه حرّه است که در آن بسیاری از مردم مدینه به طرز فجیع به دستور یزید به قتل رسیدند. قضیه ای که عموم مورخین به طور اجمال یا تفصیل به آن اشاره کرده اند. اینک به بررسی این واقعه می پردازیم.

رخداد حرّه

واقعه حرّه، رخدادی بس تلخ و سنگین است که به سال ۶۳ هجری قمری در روزگار سلطنت یزید بن معاویه، میان لشکریان شام و مردم مدینه به وقوع پیوست.

«حرّه» در لغت به سرزمین سنگلاخ و نا هموارى گفته مى شود كه داراى سنگ هاى سياه بوده و عبور از آن ها به دشوارى صورت می گیرد.(۲) و واقعه حرّه از آن رو چنین نام گرفته که هجوم لشکریان حکومتی شام به مردم مدینه از سمت شرقی آن، یعنی از ناحیه سرزمین های سنگلاخی آن شهر صورت گرفته است.(۳)

واقعه حرّه رابه حق باید یکی از فجایع تاریخ دانست و در شمار زشت ترین حوادث سلطنت بنی امیه به حساب آورد. ابن مُشکویه می نویسد: «واقعه حرّه از سهمگین ترین و سخت ترین وقایع است».(۴)

۱- ۳۴۸. منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۷۵.

۲- ۳۴۹. لسان العرب، ماده حرر.

۳- ۳۵۰. عیون الاخبار، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۲۳۸.

۴- ۳۵۱. تجارب الأمم، ج ۲، ص ۷۹.

عوامل قیام مردم مدینه

عوامل قیام مردم مدینه

قیام مردم مدینه در سال ۶۳ هجری قمری علیه سلطنت یزید و سلطه امویان بیش از هر چیز اعتراض گسترده و مردمی علیه سیاست ها و برنامه های حکومتی بود. این جریان خودجوش اجتماعی، پس از همدلی در انکار سلطه بنی امیه صورت گرفت، و گروه انصار، عبداللّٰه بن حنظله و گروه قریش، عبداللّٰه بن مطیه را به فرماندهی نیروهای رزمی خود انتخاب کردند.(۱)

این انقلاب و قیام عواملی داشته که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

۱ – احساسات دینی

مدینه به عنوان شهر پیامبرصلی الله علیه وآله و سرزمین رشد و بالندگی پیام وحی از اهمیت ویژه ای برخوردار بود، و گسترش معرفت دینی و بیان و تعلیم و تبیین سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله و نیز فهم و تفسیر کلام وحی در عصر آن حضرت در آن شهر صورت گرفته و اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله اعم از مهاجران و انصار در آن دیار زیسته اند. پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه وآله نیز بیشتر آنان به جهت وجود خاطرات حضرت، ماندن در آن دیار را بر سایر شهرها ترجیح دادند.

بدیهی است که اُنس مردم مدینه با روش پیامبرصلی الله علیه وآله و اوصیا و اصحاب آن حضرت، سبب شده بود که روح اسلام خواهی آنان در مقایسه با شامیان قوی تر باشد و نادرستی شیوه حاکمان و والیان را آسان تر از دیگران دریابند، چرا که همین مردم بودند که نخستین اعتراض سیاسی خود را نسبت به عثمان بن عفّان ابراز داشتند. اکنون همان مردم شاهد فرمانروایی جوانی ناپخته شده اند که نه از کار سیاست چیزی می داند و نه حریم های دینی را پاس می دارد، لذا اعتراضات آنان بلند شد.

عثمان بن محمد بن ابی سفیان – حاکم مدینه – گروهی از مهاجرین و انصار را از مدینه به دمشق فرستاد تا با خلیفه ملاقات کرده، اعتراضات خود را با یزید در میان بگذارند و در مقابل هم یزید با بخشش هایش آنان را ساکت کند.(۲)

ص:۱۰۵

۱– ۳۵۲. طبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۰۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸.

۲– ۳۵۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸؛ عقدالفرید، ج ۵، ص ۱۳۵.

یزید در این ملاقات نه تنها نتوانست توجّه آنها را به خود جلب کند بلکه با اعمال جاهلانه اش بی کفایتی خود را به آنها ثابت کرد.(۱)

آنان هنگامی که به شهر مدینه بازگشتند، آنچه را از یزید دیده بودند برای مردم تعریف کردند و در مسجد پیامبرصلی الله علیه وآله فریاد می زدند: ما از نزد کسی می آییم که دین ندارد، شراب می خورد، تنبور می نوازد، شب را با مردان پست و کنیزان آوازه خوان به سر می برد و نماز را ترک می نماید.(۲)

مردم از عبداللَّه بن حنظله پرسیدند: چه خبر آورده ای؟ گفت: از نزد مردی می آیم که به خدا سوگند اگر کسی غیر از فرزندانم با من نباشد با او می جنگم. مردم گفتند: ما شنیده ایم که یزید به تو پول و هدیه هایی داده است. عبداللَّه گفت: درست شنیده اید. ولی من آنها را نپذیرفتم مگر برای تدارک نیرو بر علیه خود او. به این ترتیب عبداللَّه به تحریک مردم علیه یزید پرداخت و مردم نیز اجابت کردند.(۳)

سیوطی می نویسد: «سبب مخالفت اهل مدینه، این بود که یزید در معاصی زیاده روی کرد».(۴)

۲ – واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام

ابن خلدون می نویسد: «چون ستم یزید و کارگزارانش فراگیر شد، فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله و یارانش را کشت، مردم سر به شورش برداشتند».(۵)

وقتی که بشیر بن جذلم خبر شهادت امام حسین علیه السلام و برگشتن اسیران را به اهل مدینه داد، گویا بانگ و خبر بشیر، نفخه صور بود که عرصه مدینه را صبح قیامت کرد.

۱- ۳۵۴. الفتوح، ج ۳، ص ۱۷۹.
۲- ۳۵۵. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸؛ البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۳۳.
۳- ۳۵۶. همان.
۴- ۳۵۷. تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹.
۵- ۳۵۸. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۷.

زنان مـدینه بی پرده از خانه ها بیرون آمدند و به در دروازه مدینه رهسـپار شدند، به گونه ای که هیچ مرد و زنی نماند جز این که با پای برهنه بیرون می دوید و فریاد می زد «وا محمداه، وا حسیناه»، مثل روزی که پیامبر خداصلی الله علیه وآله از دنیا رفته بود.(۱)

امام سجادعلیه السلام خطبه ای خواند و سخنانش در مردم مدینه سخت اثر کرد.

از سوی دیگر، زینب کبری علیهـا السـلام و دیگر مـادران شـهیدان کربلاـ هر یـک فضـای گسترده ای از محیط جامعه خود را تحت تأثیر رخدادهای واقعه عاشورا و آن چه در راه کوفه و شام و مجلس یزید دیده بودند، قرار می دادند.

۳ – نابسامانی های سیاسی

از دیگر عوامل مؤثر در قیام مردم مدینه در برابر دولت اموی، روش های ناشایست اخلاقی و تصمیم گیری های ناشیانه سیاسی بود که مردم مـدینه شاهد آن بودند. عبداللّه بن زبیر در نامه ای به یزید در انتقاد از ولید بن عقبه می نویسد: «تو مردی خشن و سختگیر را برای ما فرستاده ای که به هیچ وجه توجّهی به حق و حقیقت ندارد و به پند خیرخواهان و خردمندان اعتنا نمی کند، و حال آن که اگر مرد نرم خویی را گسیل می داشتی، امید می داشتم که کارهای دشوار و پیچیده را آسان سازد».(۲)

به دنبال این اعتراض بود که یزید، ولید بن عقبه را عزل کرد، و عثمان بن محمد بن ابی سـفیان را که او نیز جوانی مغرور و بی تجربه و بی دقت بود، به حکومت حجاز منصوب کرد،(۳) و در زمانی که او والی مدینه بود واقعه حرّه اتفاق افتاد.(۴)

همه این عوامل عقده هایی متراکم و فرصتی مناسب برای انفجار بود و احتیاج به جرقّه ای داشت، و جرقه از این جا شروع شد: هنگامی که ابن مینا، نماینـده یزیـد در جمع آوری مالیات، قصد داشت اموال گرد آمده را از حرّه خارج کند، معترضان مدینه، راه را بر او بسته و آن ها را توقیف کردند.(۵)

۱- ۳۵۹. مقتل ابی مخنف، ص ۲۰۰.

۲- ۳۶۰. نهایه الارب، ج ۶، ص ۲۱۶.

۳- ۳۶۱. همان.

۴- ۳۶۲. المعارف، ص ۳۴۵.

۵- ۳۶۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۰؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۰۶.

ابن مینا موضوع توقیف اموال را به عثمان بن محمـد بن ابی سـفیان، والی مدینه گزارش داد ... او نیز موضوع را طیّ نامه ای به شام گزارش نمود و یزید را بر علیه مردم مدینه برانگیخت.

یزید از شنیدن این خبر خشمگین شد و اظهار داشت: «به خدا سوگند! لشکر انبوهی به طرف آنها گسیل خواهم کرد و آنان را زیر سم اسبان لگدمال خواهم نمود».(۱)

رویارویی آشکار

عبداللَّه بن حنظله، مردم مدینه را برای مبارزه نهایی با یزید و بنی امیه فرا خواند. جایگاه اجتماعی او در میان مردم سبب شد تا با وی هماهنگ شوند و حتی خود او را به عنوان والی مدینه برگزینند و با او بیعت نمایند و یزید را از خلافت عزل کنند.(۲)

مردم مدینه پس از بیعت با عبداللَّه بن حنظله در روز اول ماه محرم ۶۳ هجری قمری، عثمان بن محمد بن ابی سفیان عامل یزید و والی مـدینه را از شـهر اخراج کردنـد. سـپس بنی امیه و وابسـتگان آن ها و نیز قریشـیانی را که با بنی امیه هم عقیـده بودند و شمار آن ها به هزار تن می رسید در خانه مروان حَکَم زندانی ساختند بدون آن که آسیبی به آن ها برسد.(۳)

امیر مـدینه پیراهن پاره پاره خود را برای یزید به شام فرسـتاد و در نامه ای به او نوشت: «به فریاد ما برسـید! اهل مدینه قوم ما را از مدینه بیرون راندند».(۴)

یزیـد شب هنگام به مسـجد آمـد و بر بالای منبر رفت و بانگ برآورد که ای اهل شام! عثمان بن محمـد - والی مدینه - به من نوشـته است که اهل مـدینه، بنی امیه را از شـهر رانـده اند. به خدا سوگند! اگر هیچ سـرسبزی و آبادی ای وجود نداشـته باشـد برایم گواراتر از شنیدن این خبر است.(۵)

۱- ۳۶۴. وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۷.

۲- ۳۶۵. طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۷.

۳- ۳۶۶. همان؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۱؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۷.

۴- ۳۶۷. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۴؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۷.

۵- ۳۶۸. الامامه و السیاسه، ج ۲، ص ۹؛ المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۴۶.

اعزام نیرو به مدینه

یزیـد ابتـدا فردی به نام ضـحاک بن قیس فِهری و سـپس عمروبن سـعید اشـدق و پس از او عبیـداللّٰه بن زیاد را برای انجام این مأموریت دعوت کرد، ولی هر کدام به شکلی از انجام این مأموریت سر باز زدند.(۱)

سرانجام این مأموریت متوجه شخصـی به نام مسلم بن عقبه مُرّی شد و یزید او را به فرماندهی لشکری برای مقابله با اهل مدینه گماشت. با این که پیرمردی مریض و دارای نود و اندی بود این مسؤولیت را پذیرفت.(۲)

منادیان حکومتی جار می زدند: «ای مردم! برای جنگیدن با مردم حجاز بسیج شوید و پول خود را دریافت کنید». هر کسی که آماده می شـد در همان ساعت صـد دینار به او می دادنـد. مـدّتی نگـذشت که حـدود دوازده هزار نفر گرد آمدند.(۳) و بنابر نقلی دیگر بیست هزار نفر سواره و هفت هزار نفر پیاده آماده شدند.

یزیـد به هر کـدام از سواره هـا دویست دینـار و برای هر کـدام از پیاده های نظام صـد دینار جایزه داد و به آنان امر کرد که به همراه مسلم بن عقبه حرکت کنند.(۴)

یزید حدود نیم فرسخ با مسلم بن عقبه و لشکریان همراه بود و آنان را بدرقه می کرد.(۵)

در میان این لشکر مسیحیان شامی نیز دیده می شدند که برای جنگ با مردم مدینه آماده شده بودند.(۶)

یزیـد درباره مردم مـدینه به مسـلم بن عقبه چنین سـفارش کرد: «مردم مـدینه را سه بار دعوت کن، اگر اجابت کردنـد چه بهتر وگرنه در صورتی که بر آنان پیروز شدی سه روز آنان را قتل عام کن، هر چه در آن شـهر باشد برای لشـکر مباح خواهد بود. اهل شام را از آن چه می خواهند با دشمن خود انجام دهند باز مدار. چون مدت سه روز بگذرد

۱- ۳۶۹. الفتوح، ج ۳، ص ۱۷۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۷۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱.

۲- ۳۷۰. الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۰.

۳- ۳۷۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۲؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۸.

۴- ۳۷۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۷۱؛ اخبار الطوال، ص ۳۱۰.

۵- ۳۷۳. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۶.

۶- ۳۷۴. تاریخ العرب، ج ۱، ص ۲۴۸.

از ادامه قتل و غارت دست بردار و از مردم بیعت بگیر که برده و بنده یزید باشند! هر گاه از مدینه خارج شدی به سوی مکه حرکت کن».(۱)

مسلم بن عقبه همراه لشکریان خود از وادی القری به سوی مدینه حرکت کرد و در محلی به نام «جُرف» که در سه میلی مدینه واقع شده اردو زد.(۲)

از طرف دیگر، مردم مدینه نیز که قبلا " از حرکت لشکر شام اطلاع یافته بودند، برای مقابله و دفاع آماده شده بودند.

با نزدیک شدن لشکر شام به مدینه، عبداللَّه بن حنظله در مسجد النبی صلی الله علیه وآله مردم را به نزد منبر پیامبرصلی الله علیه وآله فرا خواند و از آنان خواست هر کدام با او همراهند تا پای جان با او بیعت کنند، مردم نیز تا پای جان با او بیعت نمودند.

عبداللَّه بر منبر قرار گرفت و پس از حمد خداوند و بیان مطالبی گفت: «ای مردم مدینه! ما قیام نکردیم مگر به خاطر این که یزید مردی زناکار، خمّار و بی نماز است و تحمّل حکومت او مایه نزول عذاب الهی است ... ».(۳)

درگیری لشکر شام و قوای مدینه

قوای مدینه از خندقی که از زمان پیامبرصلی الله علیه وآله باقی مانده بود استفاده کردند. و بعید می دانستند که لشکر شام از قسمت ناهموار و سنگلاخی شهر مدینه که در شرق واقع شده است حمله را آغاز کنند، و یا در صورت آغاز جنگ از آنجا کاری از پیش ببرند. ولی لشکر شام از همان منطقه به مردم مدینه حمله کرد.

۱- ۳۷۵. اخبار الطوال، ص ۳۱۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۲؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۰.

۲- ۳۷۶. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۱۱.

۳- ۳۷۷. طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۷.

نبرد از صبح تا ظهر ادامه یافت. قوای مدینه سرسختانه مقاومت کردند. عبداللّه بن حنظله به یکی از غلامانش گفت: مرا از پشت سر محافظت کن تا نماز گزارم. عبداللّه نمازش را خواند(۱) و به نبرد با شامیان ادامه داد.

مسلم بن عقبه برای ورود به مدینه از مروان کمک خواست. او نیز به سمت مدینه حرکت کرد تا به قبیله بنی حارثه رسید، یکی از مردان آن قبیله را که قبلاً شناسایی کرده بود فراخواند و طیّ گفت وگوی محرمانه به وی وعده احسان و جایزه داد تا راهی برای نفوذ به مدینه نشان دهد. آن مرد فریب خورد و راهی را از جانب محله بنی الاشهل به مروان نشان داد و شامیان از همان راه به داخل مدینه نفوذ کردند.(۲)

مبارزان و مدافعان خطّ مقدّم مدینه ناگهان صدای تکبیر و ضجّه را از داخل مدینه شنیدند و پس از زمان نه چندان طولانی متوجّه هجوم لشکر شام از پشت سر خود شدند. بسیاری از آنان جنگ را رها کرده و به خاطر دفاع از زن و فرزند خود به مدینه باز گشتند.(۳)

شامیان به هر سو حمله می بردند و اهل مدینه را می کشتند. آنان با کشتن عبداللّه بن حنظله مقاومت باقی مانده مردم مدینه را در هم شکسته و بر کلّ مدینه تسلط یافتند.

قتل و غارت اهل مدینه

ابن قتیبه می نویسد: «ورود لشکر شام در بیست و هفتم ماه ذی الحجه ۶۳ هجری اتفاق افتاد و تا دمیدن هلال ماه محرّم، مدینه به مدت سه روز در چنگال سپاه شام غارت شد».(۴)

۱- ۳۷۸. طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۸؛ الاعلام، ج ۴، ص ۲۳۴.

۲- ۳۷۹. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۱۱؛ اخبار الطوال، ص ۳۱۰؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۹.

۳- ۳۸۰. وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۳۰.

۴- ۳۸۱. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۲۰و۲۲۱.

مسلم بن عقبه چنان که یزید بن معاویه گفته بود به لشکر شام پس از تصرّف مدینه گفت: «دست شما باز است، هرچه می خواهید انجام دهید! سه روز مدینه را غارت کنید».(۱) بدین ترتیب شهر مدینه بر لشکریان شام مباح شد و در معرض تاراج و بهره برداری همه جانبه آنان قرار گرفت، و هیچ زن و مردی در مسیر آنان از گزند و آسیب ایمنی نیافت. مردم کشته می شدند و اموالشان به غارت می رفت.(۲)

ناگوار تر از قتل و غارت شامیان نسبت به مردم مدینه و باقی مانده نسل صحابه رسول خداصلی الله علیه وآله و مهاجر و انصار، اقدام لشکر حریص و بی مبالات شام به هتک ناموس اهل مدینه بود.

در هجوم شامیان به خانه های مدینه پیامبرصلی الله علیه وآله، هزاران زن هتک حرمت شدند، هزاران کودک زاییده شدند که پدرانشان معلوم نبود. از این رو آنان را اولاد الحرّه می نامیدند.(۳)

کوچه های مدینه از اجساد کشته شدگان پر و خون ها تا مسجد پیامبر بر زمین ریخته شده بود.(۴) کودکان در آغوش مادران محکوم به مرگ شده(۵) و صحابه پیر پیامبرصلی الله علیه وآله مورد آزار و بی حرمتی قرار می گرفتند.(۶)

شدت کشتار به حدّی بود که از آن پس مسلم بن عقبه را به خاطر زیاده روی در کشتن مردم «مُسرف بن عقبه» نامیدند. اهل مدینه از آن پس لباس سیاه پوشیدند و تا یک سال صدای گریه و ناله از خانه های آنان قطع نشد.(۷)

۱- ۳۸۲. همان، ج ۲، ص ۱۰.

۲- ۳۸۳. الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷.

۳- ۳۸۴. الامامه و السیاسه، ج ۲، ص ۱۰؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۱؛ البدء و التاریخ، ج ۶، ص ۱۴؛ وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۲۷۶؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹.

۴- ۳۸۵. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۳.

۵- ۳۸۶. الامامه و الاسیاسه، ج ۱، ص ۲۱۵.

۶- ۳۸۷. اخبار الطوال، ص ۳۱۴.

۷- ۳۸۸. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۲۰.

ابن قتیبه نقل می کند: «در روز حرّه از اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله هشتاد مرد کشته شد. و بعد از آن روز،صحابی بدری باقی نماند. و از قریش و انصار هفتصد نفر به قتل رسیدند. و از سایر مردم از موالی و عرب و تابعین ده هزار نفر به قتل رسیدند».(۱)

سیوطی می نویسد: «در سال ۶۳ هجری اهل مدینه بر یزید خروج کرده و او را از خلافت خلع نمودند. یزید لشکر انبوهی را به سوی آنان فرستاد و دستور داد آن ها را به قتل رسانده و پس از آن به طرف مکه حرکت کرده و ابن زبیر را به قتل برسانند. لشکر آمدند. و واقعه حرّه در مدینه طیّبه اتفاق افتاد. و نمی دانی که واقعه حرّه چه بود؟ حسن یک بار نقل کرد که به خدا سوگند! هیچ کس در آن واقعه نجات نیافت. در آن واقعه، جماعت بسیاری از صحابه و از دیگران به قتل رسیدند و مدینه غارت شد و از هزار دختر باکره ازاله بکارت شد{ إِنَّا لِلَّهِ ِوَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ . رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «من اخاف اهل المدینه اخافه اللّه و علیه لعنه اللّه و الملائکه و الناس أجمعین»؛ «هر کس اهل مدینه را بترساند خداوند او را خواهد ترساند و لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد.» این حدیث را مسلم روایت کرده است».(۲)

ابن قتیبه می نویسد: «مسلم بن عقبه هنگامی که از جنگ و غارت با اهل مدینه فارغ شد در نامه ای به یزید چنین نوشت: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین ... من نماز ظهر را نخواندم جز در مسجد آنان، بعد از کشتن فجیع و به غارت بردن عظیم ... فرار کننده را دنبال کرده و مجروحان را خلاص کردیم. و سه بار خانه هایشان را غارت نمودیم، همان گونه که امیرالمؤمنین دستور داده بود ... ».(۳)

سبط بن جوزی از مداینی در کتاب «حرّه» از زهری نقل کرده که گفت: «در روز حرّه از بزرگان قریش و انصار و مهاجران و سرشناسان و از موالی هفتصد نفر به قتل رسیدند. و کسانی که از بردگان و مردان و زنان به قتل رسیدند ده هزار نفر بود. چنان

۱- ۳۸۹. همان، ج ۱، ص ۲۱۶؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۴۲.

۲- ۳۹۰. تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۷و۳۸.

۳- ۳۹۱. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۱۸.

خونریزی شد که خون ها به قبر پیامبرصلی الله علیه وآله رسید و روضه و مسجد پیامبرصلی الله علیه وآله پر از خون شد.

مجاهد می گوید: مردم به حجره رسول خداصلی الله علیه وآله و منبر او پناه بردند ولی شمشیرها بود که بر آن ها وارد می شد.

مدائنی از ابن قره و او از هشام بن حسان نقل کرده که گفت: هزار زن بدون شوهر بعد از واقعه حرّه بچه دار شدند. و غیر از مداینی هم نقل کرده اند که ده هزار زن بعد از واقعه حرّه بدون شوهر بچه دار شدند.(۱)

اعدام شدگان

مسلم بن عقبه پس از استیلا بر مردم مدینه، برخی از چهره های سرشناس و مؤثر در قیام مدینه را احضار کرد و طیّ محاکمه های ویژه، آنان را محکوم به اعدام نمود. ویژگی این محاکمات از این رو است که مسلم از احضار شدگان می خواست تا آنان به عنوان اینکه برده و بنده یزید باشند با وی بیعت کنند.(۲)

چهره های شناخته تر این رخداد اسفبار عبارتند از:

۱ - ابوبکر بن عبداللَّه بن جعفر بن ابی طالب.(۳)

۲ - دو فرزند از زینب دختر ام سلمه.(۴)

۳ - ابوبکر بن عبیداللَّه بن عبداللَّه بن عمر بن خطاب.(۵)

۴ - معقل بن سنان (یکی از پرچمداران پیامبرصلی الله علیه وآله در فتح مکه).(۶)

۵ - فضل بن عباس بن ربیعه بن حارث بن عبدالمطلب.(۷)

۶ - ابوسعید خدری (از صحابه پیامبرصلی الله علیه وآله که در دوازده غزوه همراه پیامبر بود).(۸) ۷ - عبداللَّه بن مطیع.(۹)

۱- ۳۹۲. تذکره الخواص، ص ۲۵۹و۲۶۰؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۴۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۱۶.

۲- ۳۹۳. الفتوح، ج ۲، ص ۱۸۲.

۳- ۳۹۴. نهایه الارب، ج ۶، ص ۲۲۷.

۴- ۳۹۵. همان.

۵- ۳۹۶. المعارف، ص ۱۸۷.

۶- ۳۹۷. وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۳۳.

۷- ۳۹۸. نهایه الارب، ج ۶، ص ۲۲۷.

۸- ۳۹۹. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۳۶۹.

۹- ۴۰۰. نسب قریش، ص ۳۸۴.

جابر در واقعه حرّه

ابن قتیبه دینوری می نویسد: «جابر در ایّام حرّه از چشم نابینا بود. در برخی از کوچه های مدینه راه می رفت و می گفت: نابود شود کسی که خدا و رسول را ترسانیده است. مردی پرسید: چه کسی خدا و رسول را ترسانیده است؟ جابر پاسخ داد: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: هر کس اهل مدینه را بترساند گویا آن چه را نزد من است ترسانده است. مرد شامی با شمشیر خود به جابر حمله کرد تا او را بکشد. مروان آن مرد را دور کرد و دستور داد جابر را داخل منزلش کنند و در را ببندند».(۱)

البته یکی از جاهایی که مورد هجوم و غارت سپاه شام قرار گرفت، خانه جابر بود و تمام وسایل منزلش غارت شد.(۲)

ص:۱۱۵

۱- ۴۰۱. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲- ۴۰۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۴.

برپایی شعائر دینی

برپایی شعائر دینی

از دستورات اکید شرع مقدس اسلام برپایی شعائر دینی است. امری که تعظیم آن از تقوای قلب شمرده شده است. در اصل این حکم هیچ اختلافی وجود ندارد، ولی اختلاف در آن است که آیا تطبیق این حکم بر مصادیق آن به شرع واگذار شده است یا آن که این تطبیق می تواند به واسطه عرف متشرعه و عقلا باشد. در این مبحث به این موضوع می پردازیم.

تنوع شعائر

شعائر دینی که مورد اعتراض برخی از فرقه های اسلامی قرار گرفته است، دارای انواع گوناگون و مختلفی است:

۱ - برپایی یادبود و جشن های میلاد بزرگان دین، همانند پیامبرصلی الله علیه وآله و امامان از اهل بیت علیهم السلام امری که وهابیان آن را از امور مستحدثه برشمرده و حکم به بدعت و ضلالت آن نموده اند.

۲ - اهتمام به روزهایی که در اسلام به یادماندنی بوده و در آن حوادث مهمّی اتّفاق افتاده است، مثل: روز مبعث، جنگ بدر، جنگ خندق، روز فتح مکه، شب معراج، شب هجرت، روز مباهله و روز غدیر و ...

۳ - درجه ای بالاتر از این موارد، به اینکه قبور اولیای دین را آباد کرده، بر روی آنها گنبد و مناره بنا کنیم، تا در حقیقت اعلان و اشعاری بر وجود امام و رهبری الهی و دعوت به اقتدا به کیش و آیین ایشان باشد.

۴ - اهتمـام به مکـان های جغرافیایی، مکان هایی که در آن جا وقایع مهمّی اتّفاق افتاده است؛ مثل محل غـدیر خم، غار حراء، موضع غزوه بـدر و مساجـدی که پیامبرصـلی الله علیه وآله در آن هـا نماز به جا آورده است. به این که در آن مکان ها حاضـر شده، از آن ها تبرّک جوییم.

۵ - برپایی شعائر حسینی علیه السلام و اقامه مجالس عزا و روضه خوانی در یادبود اولیای الهی و ذکر مصایب آنان.

۶ - خواندن دعاها و وردهای دسته جمعی و به صورت مشترک، به نیّت برپایی شعائر دینی.

بررسی ادلّه رجحان

بررسی ادلّه رجحان

کسانی که قائل به جواز و رجحان برپایی شـعائر دینی هسـتند، به انواعی از ادلّه تمسّک کرده اند که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

الف - آیات شعائر

در آیات بسیاری سخن از شعائر الهی به میان آمده است، از قبیل:

۱ - { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَ لَا الْهَدْيَ وَ لَا الْقَلائِدَ وَ لا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ ؛(۱) «ای کسانی که ایمان آورده اید! شـعائر و حدود الهی [و مراسم حج را محترم شـمرید؛ و مخالفت با آنها] را حلال ندانید؛ و نه ماه حرام، و نه قربانی های بی نشان و نشاندار را، و نه آنها را که به قصد خانه خدا برای به دست آوردن فضل پروردگار و خشنودی او می آیند.»

در این آیه دو احتمال داده شده است: یکی آن که حکم ایجابی باشد و در حقیقت خداوند مؤمنین را امر به تعظیم شعائر الهی نموده است. و دیگر اینکه حکم تحریمی باشـد؛ یعنی در صـدد نهی از سـستی کردن در برپایی شـعائر الهی و مصادیقی که در این آیه ذکر شده باشد.

ص:۱۲۰

۱- ۴۰۳. سوره مائده، آیه ۲.

۲ – { ذَلِکَ وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ ؛(۱) «این است [مناسک حج]؛ و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل هاست.»

این آیه از واضح ترین آیات برای اثبات رجحان برپایی مراسم است، زیرا به طور صریح دلالت بر محبوبیّت و رجحان تعظیم شعائر الهی به طور عموم دارد.

۳ – { وَ الْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَکُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَکُمْ فِیهَا خَیْرٌ}؛(۲) «و شترهای چاق و فربه را [در مراسم حج] برای شما از شعائر الهی قرار دادیم؛ در آن ها برای شما خیر و برکت است.»

در این آیه «من» تبعیضیه به کار رفته است که دلالت دارد بر اینکه شترهای قربانی در ایام حج نیز از جمله شعائر الهی به حساب می آید.

۴ – { إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتِ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاجُنَاحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِمَا}؛(۳) «صفا و مروه از شعائر [و نشانه های] خداست؛ بنابراین، کسانی که حج خانه خدا و یا عمره انجام می دهند، مانعی نیست که بر آن دو طواف کنند؛ [و سعی صفا و مروه انجام دهند. و هرگز اعمال بی رویه مشرکان، که بت هایی بر این دو کوه نصب کرده بودند، از موقعیّت این دو مکان مقدس نمی کاهد].»

۵ – { فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْکُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ ؛(۴) «و هنگامی که از عرفات کوچ کردید خدا را نزد مشعرالحرام یاد کنید.»

این آیه نیز درصدد بیان شعائر دینی با لفظ «مشعر» شده است.

ب – آیات مشابه

نوعی دیگر از آیات است که اشاره به شعائر دینی کرده ولی لفظی غیر از لفظ «شعائر» در آن به کار رفته است.

۱– ۴۰۴. سوره حج، آیه ۳۲.

۲– ۴۰۵. همان، آیه ۳۶.

۳– ۴۰۶. سوره بقره، آیه ۱۵۸.

۴– ۴۰۷. همان، آیه ۱۹۸.

۱ - { وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالاً وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ * لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ یَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَیَّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلی ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَهِ الْأَنْعامِ فَکُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقِیرَ * ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْیُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ * ذلِکَ وَ مَنْ یُعَظِّمْ حُرُماتِ اللَّهِ فَهُوَ خَیْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ ؛[(۱)] «و مردم را دعوت عمومی به حج کن، تا پیاده و سواره بر مرکب های لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند. تا شاهد منافع گوناگون خویش [در این برنامه حیات بخش باشند]؛ و در ایام معینی نام خدا را، بر چارپایانی که به آنان داده است، [به هنگام قربانی کردن] ببرند؛ پس از گوشت آن ها بخورید و بینوای فقیر را اطعام نمایید. سپس باید آلودگی هایشان را برطرف سازند؛ و به نذرهای خود وفا کنند، و بر گرد خانه گرامی کعبه طواف کنند. [مناسک حج] این است؛ و هر کس برنامه های الهی را بزرگ دارد، نزد پروردگارش برای او بهتر است.»

علما و مفسرین ذیل آیه فوق را که اشاره به تعظیم حرمت های الهی شده، داخل در برپایی شعائر الهی کرده اند؛ زیرا مطابق قاعده همان گونه که می توان استدلال به ادله ای کرد که عنوان خاصی در آن وارد شده، همچنین می توان به عناوینی استدلال کرد که مشابه و مشترک با آن عنوان خاص می باشد، و این در صورتی است که حکم بر یک عنوان نوعی یا جنسی کلی وارد شده که دارای افراد گوناگون است، وگرنه منجر به قیاس باطل خواهد شد.

۲ - { یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ یَأْبَی اللَّهُ إِلاَّ أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ ؛[(۲)] «آن ها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند، هرچند کافران ناخشنود باشند.»

از آن جا که این آیه در سیاق آیات جهاد و دعوت به توحید و نشر و تبلیغ دین آمده، لذا مقصود از دین خدا که دشمنان اسلام در صدد خاموش کردن آن برآمده اند همان «شعائر» الهی است، که در آیه دیگر { وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ به آن اشاره شده است.

۱- ۴۰۸. سوره حج، آیات ۲۷-۳۰.

۲- ۴۰۹. سوره توبه، آیه ۳۲.

۳ - { فی بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ ؛(۱) «[این چراغ پر فروغ] در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا رود [تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد] به خانه هایی که نام خدا در آن ها برده می شود، و صبح و شام در آن ها تسبیح او می گویند ... ».

این آیه با ملاحظه آیات قبل آن که از جمله آیه «نور» است دلالت دارد که مقصود از { فی بُيُوتٍ ... } خانه هایی است که در آنها نور خداست، و مراکزی است که مصدر و منبع پرتوافکنی نور دین و محلّ هدایت و شریعت است.

خداوند متعال اراده کرده که این خانه های نوری ترفیع و تکریم شود. و نیز سزاوار است که به طور مداوم محلّ ذکر خدا و عبادت و طاعت حضرت حق باشد.

از این آیه به خوبی استفاده می شود که خداوند اراده کرده تا هر محلی که متکفّل بیان احکام دین اسلام و تعالیم آسمانی است - که از آن به نور خدا تعبیر شده تعظیم و تکریم شود. و نیز استفاده می شود که «شعائر» اختصاص به بابی خاص ندارد، یعنی مختص به مناسک حجّ یا عبادات مخصوص نیست، بلکه هر چیزی که در آن، نشر احکام دین شامل می شود، و نیز هر موضوعی را که در آن بیان و تبلیغ معارف اسلامی است در بر می گیرد.

۴ - { وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ؛(۲) «و خداوند گفتار [و هدف] کافران را پایین قرار داد [و آنان را با شکست مواجه ساخت] و سخن خدا [و آیین او] بالا [و پیروز] است و خداوند عزیز و حکیم است.»

از این آیه استفاده می شود. هرچه که بازگشت آن به اعلاء کلمه اللّه و نابودی کلمه الکفر است از اهداف شرع و از مقاصد دین به حساب می آید.

۵ - { وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا}؛(۳) «و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلّطی نداده است.»

۱- ۴۱۰. سوره نور، آیه ۳۶.

۲- ۴۱۱. سوره توبه، آیه ۴۰.

۳- ۴۱۲. سوره نساء، آیه ۱۴۱.

در این آیه مبارکه به بُعد دیگری از حقیقت «شعائر» اشاره شده است، و آن جنبه ازدیاد سربلندی و عزّت اسلام و مسلمین است. و بُعد دیگر آن، که قاعده شعائر دینی بر آن دلالت دارد جنبه اعلای کلمه اللّه و اعزاز کلمه مسلمین است.

مفهوم شعائر

۱ - خلیل بن احمد فراهیدی می گوید: «شعرته»؛ یعنی تعقل کردم و آن را فهمیدم ... ».(۱)

۲ - جوهری می گوید: «شعائر، اعمال حجّ است، و هر چه که عَلَم برای اطاعت خداوند متعال باشد جزء شعائر است ... و شعار قوم در جنگ، علامت آنان است تا برخی، برخی دیگر را بشناسند ... «واشعرته فشعر» یعنی فهماندم او را، او نیز فهمید».(۲)

۳ - فیروزآبادی می گوید: «اشعره الأمر» یعنی امر را به او اعلام کرد ... و شعار حجّ عبارت است از مناسك و علامات حجّ ... ».(۳)

۴ - ابن فارس می گوید: «اشعار به معنای اعلام از طریق حسّ است. و مشاعر به معنای معالم و مفرد آن مشعر است، به معنای مواضعی که توسط علاماتی معلوم شده است».(۴)

۵ - قرطبی می گوید: «هر چیزی که برای خداوند متعال است و در آن امری است که نشانگر اعلام و اشعار می باشد به آن شعار یا شعائر می گویند. و شعار یعنی علامت و «اشعرت» یعنی اعلام کردم، و «شعیره» به معنای علامت و شعائر خدا به معنای عَلَم های دین خداست».(۵)

از مجموع این توضیحات استفاده می شود که لفظ «شعائر» هم در موارد اعلام حسّی به کار می رود که در آن جنبه اعلامی است، و هم مطابق استعمال قرآنی در جنبه اعلام دینی و نشر دین و گسترش نور خداوند به کار می رود.

۱- ۴۱۳. کتاب العین ج ۱ ص ۲۵۱

۲- ۴۱۴. صحاح اللغه، ج ۲، ص ۶۹۹.

۳- ۴۱۵. قاموس المحیط، ج ۲، ص ۶۰.

۴- ۴۱۶. معجم مقاییس اللغه، ج ۳، ص ۱۹۳و۱۹۴.

۵- ۴۱۷. تفسیر قرطبی، ج ۱۲، ص ۵۶.

در این کلمه جنبه دیگری نیز وجود دارد که همان بُعد إعلاء و سرافرازی است. این بُعد گرچه در ماهیت کلمه (شعائر) یافت نمی شود، ولی در ماهیّت متعلّق شعائر وجود دارد.

نتیجه این که: شعائر همان نُسک و اعمال حجّ من حیث هو نیست، آری نُسک و اعمال حجّ را مشاعر گویند زیرا در آن ها جنبه اعلامی وجود دارد. و به تعبیر دیگر شعائر، دین خدا نیستند، بلکه شعائر اشاره به جنبه اعلاء دین خدا دارد.

واگذاری تطبیق به عرف

شارع مقدس هنگامی که در وجود معنای معینی تصرف نمی کند، معنای آن این است که شارع، تطبیق موضوعات و مصادیق آن را به عهده عرف و عقلاً و متشرعه سپرده است. عرف و عقلا و متشرعه را اجازه داده تا هر مصداق از آن معنا را می توانند در خارج پیاده کنند.

عنوان «شعائر دینی» نیز که شارع مقدّس ترغیب به تعظیم آن نموده است، از همین قرار است. برای روشن شدن بیشتر موضوع به سه نکته اشاره می کنیم:

الف – عناوینی که در لسان شرع وارد شده و دلیلی بر نقل آن از معنای لغوی به معنای جدید نیست، باید آن عناوین را بر معنای لغوی اوّلی خود باقی گذاشت.

ب – در مورد کیفیت موضوعات در خارج، اگر شارع تصرفی کرده و به کیفیتی خاص تصریح نموده است آن را اخذ می کنیم وگرنه همان معنای عرفی آن را اخذ می نماییم.

ج – وجود اشیا بر دو نحو است: یکی وجود تکوینی و دیگری وجود اعتباری. مثلاً عناوین اغلب معاملات از قبیل بیع، اجاره و ... وجودشان اعتباری است.

در مورد کلمه «شعائر» که به خدا یا دین اسلام اضافه می شود نیز مطلب از این قرار است؛ زیرا معنای حقیقی و اصلی که در کلمه «شعائر» اخذ شده همان اعلام و انتشار است. و از آن جا که شارع مصداق خاصی برای آن به طور خصوص تعیین نکرده است لذا آن را در زمینه اوّل و دوّم به حال خود باقی می گذاریم، یعنی بر معنای عرفی باقی نموده و درباره کیفیت وجود آن در خارج به عرف متشرعه واگذار می کنیم.

ص:۱۲۵

از طرفی دیگر، از آن جا که «شعائر دینی» علامت و نشانه ای بر امور دیگر است - گرچه فی حدّ نفسه از امور تکوینی به حساب می آیند لذا دلالت آن ها بر معانی اعلامی، اعتباری است نه تکوینی.

در نتیجه: این امر اعتباری که شارع در بیان مصداق آن در خارج دخالتی نکرده به عرف متشرعه واگذار شده است.

خلاصه این که: هر موردی را که شارع مقدّس به عنوان شعائر دینی معیّن کرده است آن را اخذ کرده و آن را یکی از مصادیق شعائر دینی می پنداریم. ولی به مرور زمان مصادیقی پیدا می شود که عرف متشرعه و عقلا آن را از مصادیق حتمی شعائر دینی به حساب می آورند، و در عمل به آن هیچ محذوری نمی بینند، آن ها نیز به طور قطع داخل در عموم ادله تعظیم شعائر الهی خواهد بود.

پاسخ به شبهات

پاسخ به شبهات

در رابطه با برپایی مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام از ناحیه مخالفین؛ همانند وهابیان شبهات و اشکالاتی وارد شده است که در این مبحث به آنها می پردازیم:

۱ – ضرورت جعل از جانب شارع!!

می گویند: هر شعاری که قرار است از جانب دین برپا شود باید از جانب شارع جعل و تشریع شده باشد وگرنه بدعت و ضلالت و افتراء بر خداوند است.

پاسخ

با توضیحاتی که قبلاً به آن ها اشاره شد دیگر جایی برای این اشکال باقی نمی ماند، زیرا:

اولاً: جعل و تشریع شارع بر دو نوع است: جعل خاص و جعل عام، به جعل خاص تمسّک کرده و در موارد جعل عام و کلی هر مصداقی را که شارع مشخص کرده، به آن اخذ می کنیم و در مواردی که شارع از آن ها اسمی نبرده، ولی عرف متشرعه آن را پذیرفته است به آنها نیز عمل می نماییم.

ثانیاً: در علم اصول اشاره شده که شارع اگر امر به فعل کلّی کند، مثل امر به نماز، و در به جا آوردن آن قیدی نیاورد، انسان مخیّر است که مصداق آن را به هر نحوی که

مانع شرعی ندارد انجام دهد. مثلاً نماز را در هر زمان و مکانی که محظور شرعی ندارد انجام دهد. در مورد تعظیم شعائر دینی نیز حکم از این قرار است.

۲ – لزوم تفویض شریعت

می گویند: اگر شارع مقدّس امر شعائر را به عرف متشرعه واگذار کرده، در نتیجه لازم می آید که امر شریعت به آنان تفویض شده باشد، و این نوع تفویض باطل است.

پاسخ

تطبیق کلّی بر مصداق جدید آن، تفویض در دین به حساب نمی آید. وقتی تفویض صدق می کند که اصل حکم کلّی نیز از ناحیه عرف به دست آمده و به او تفویض شده باشد.

به بیانی دیگر: عناوین ثانوی بر دو قسمند:

الف – عناوین ثانوی در ناحیه حکم: که ملاکشان ثانوی است و لذا حکمشان نیز ثانوی است، از قبیل عنوان ضرر، حرج، نسیان، اکراه، اضطرار و.

ب – عناوین ثانوی در ناحیه موضوع: که عبارت است از حالاتی که بر موضوع عارض می شود نه بر حکم. این حالات عارضی ملاکشان ثانوی نیست بلکه ملاک و حکم آنها اوّلی است، و تنها موضوعش ثانوی است. از قبیل: مصادیق احترام به پدر و مادر و میهمان که ملاک و حکم آنها اوّلی است، ولی موضوع آنها ثانوی است، یعنی بر موضوع حکم حالت های گوناگون عارض می شود. در این مورد خاص می گوییم: احترام، حکم اوّلی است که عقل و شرع بر آن حاکم است، ولی مصادیق جدید و حادث از احترام که در بین مردم مرسوم است، حالات جدیدی است که در موضوع حکم پدید می آید که امر آن به عرف واگذار شده، مادامی که منع شرعی خاص بر آن مترتب نشود.

۳ – لزوم تحلیل حرام و تحریم حلال!!

می گویند: اگر شارع مقدس امر شعائر و رسوم دینی را به عرف واگذار کند منجر به تحلیل حرام و تحریم حلال خواهد شد؛ زیرا عرف به جهت آن که معصوم نیست گاهی چیزی راکه حرام است حلال دانسته و گاهی بالعکس کاری راکه حلال است حرام می پندارد.

پاسخ

تحلیل حرام و تحریم حلال اگر به این معنا است که مکلّف و متشرعه انجام کاری را بدون هیچ دلیل و مدرکی حلال و مصداقی را نیز حرام کند، این کار منجر به تحریم حلال و تحلیل حرام می شود، و در این صورت اعتراض فوق وارد است، ولی اگر این عمل با استناد به دلیل شرعی ولو عام باشد هیچ اشکالی بر آن مترتب نیست، زیرا محلِّل و محرِّم مدرک و دلیل شرعی است، و کار انسان مکلف تطبیق بر مصادیق است.

۴ – بازی با مسلّمات شریعت!!

و نیز می گویند: اگر جعل شعائر و برپایی آن ها به عرف واگذار شود منجر به عبث کاری و بازی با ثوابت شریعت می شود، زیرا موقعیت ها مختلف است.

پاسخ

در مورد این اشکال می گوییم: محذوری را که اشکال کننده از آن خوف دارد توسعه شریعت و گسترش آن است، این امری است که خود آیات قرآن به آن اشاره دارد.

خداوند متعال می فرماید: { ... وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ ؛ «خداوند اراده کرده که نور خود و دین و شریعتش را گسترش داده و منتشر سازد.» و نیز می فرماید: { ... وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيا}؛ «خداوند اراده سرافرازی دین و آیین خود را نموده است.»، برپایی مصادیق الهی از قبیل توسعه در اعلاء کلمه اللّه و تتمیم نور الهی است که خداوند به نحو کلّی آن را اراده کرده است. و اگر مقصود از توسعه دین و شریعت تغییر و تحوّل حتّی در ثوابت آن دو است، این امر شکی در بطلانش نیست، ولی تطبیق عنوان کلّی شعائر دینی بر موضوعات جدید و مصادیق مختلف از قسم توسعه دین در ثوابت آن نیست.

۵ – تعمیم به تمام موارد

می گویند: اگر قرار باشد که برپایی شعائر به مردم واگذار شود چه فرقی بین ابواب و موارد مختلف است؟ چرا در ابواب دیگر؛ مثل نماز، روزه، حجّ، زکات، خمس و ابواب دیگر، عرف و متشرعه حقّ دخالت نداشته باشند و هر کس یا گروهی برای خود شرط و قیدی در آن ها نگذارند و آن حقیقت را با قیود و شرایط خاص به خود به عنوان شعار دینی معرّفی کنند؟

پاسخ

فرق آن توقیفی بودن برخی امور است؛ یعنی باید بین حقیقت شرعیه و حقیقت لغویه تفکیک کرد: در موردی که عنوان، حقیقت شرعی است قاعده توقیفی بودن امور به تمام معنا جاری می شود، به خلاف مواردی که شارع در عناوین و معانی آنها تصرّفی نداشته و معنای لفظ را بر حقیقت لغوی آن باقی گذارده است، که در این موارد شارع مقدس هنگام تشریع و تقنین حکم، عنوان و معنا را بر اطلاق و کلیّت خود باقی گذارده است. مثلاًـ در مورد امر شارع به نیکی به پدر و مادر، حقیقت شرعی از خود به جای نگذاشته است، و برای این تکلیف خصوصیات و جزئیّات معیّن نکرده است، لذا آنچه بر انسان واجب است، انجام هر کاری است که عنوان نیکی به پدر و مادر صدق کند، زیرا شارع این عنوان را تحدید نکرده و بر معنای لغوی آن باقی گذارده است.

بر خلاف آن مواردی که شارع از خود حقیقت شرعی به جای گذارده است؛ مانند نماز، حجّ، اعتکاف، روزه و دیگر موضوعات عبادی، که در این موارد ما نمی توانیم از پیش خود قیود و شرایطی را اضافه کنیم، بلکه در اجزا و شرایط تا روز قیامت باید تابع شرع باشیم، گرچه در خصوصیاتی که از ماهیّت عمل خارج است، خود را مختار می بینیم، مثل آن که نماز را در کدام مکان بخوانیم، مگر آن که منع شرعی خاص رسیده باشد که در اصول از آن به تخییر عقلی تعبیر می شود.

۶ – هتک حرمت مبانی اسلام و ارکان شریعت!!

می گویند: در صورتی که امر شرایع دین به مردم واگذار شود، باعث هتک حرمت و اسائه ادب به مبانی اسلام و ارکان شریعت خواهد شد که این کار با مضامین شامخ و تعالیم عالی اسلام سازگاری ندارد.

پاسخ

هتک در لغت به معنای پاره کردن ستر و امر پوشیده را گویند.(۱) و در مورد دین مقصود به آن کشف نقاط ضعف مسلمین است.

۱- ۴۱۸. صحاح اللغه.

در مورد اشکال فوق می گوییم: واگـذاری شـریعت در امور و تکالیف توقیفی به مردم موجب هتک حرمت دین و شـریعت و اسـتهزاء و اسائه ادب به مبانی اسلام و ارکان شریعت خواهد بود، ولی در عناوینی که حقیقت شرعی از ناحیه شارع ندارد، کار پیدا کردن مصداق و تطبیق آن عنوان کلّی بر افراد خارجی به متشرعه و عرف مردم واگذار شده است.

۷ – ضرری بودن برخی از شعائر!!

می گویند: اقامه برخی از شعائر منجرّ به ضرر بر اسلام یا مسلمین خواهد شد، خصوصاً شعائر حسینی علیه السلام که برپایی آن همراه با تحمّل ضررهای فراوانی است و مطابق دستورات شرع مقدس دفع ضرر به هر درجه ای که باشد واجب است.

پاسخ

در مورد شـعائر دینی که عنوان کلّی آن از عناوین توقیفی نیست بلکه از قبیل احترام به پدر و مادر غیر توقیفی است تا حدّی بر مصـادیق خـارجی آن تطبیق می کنیم که منجرّ به حرمت نشود، زیرا مـا به طور کلّی ادعا نمی کنیم که هر عنوان غیر توقیفی را می توان در هر مصداقی پیاده کرد، بلکه تنها بر مصداقی می توان پیاده کرد که محقّق عنوان کلّی باشد.

و به تعبیر دیگر شارع، آن مصداق را به خصوصه تحریم نکرده باشد، بلکه تصـریح به حلّیّت آن داشته یا داخل در اصاله الحلیه باشد والّا صِرف اقامه عزا و بیان احکام و معارف اسلامی چه ضرری به اسلام می رساند؟

۸ – به استهزا کشانده شدن شریعت!!

برخی می گوینـد: تفویض مصـادیق شـریعت به دست عرف به این منجر می شود که مردم عنـاوین کلّی را بر مصـادیقی پیـاده کنند که شـریعت به اسـتهزا کشیده شود. و از آنجا که حفظ کیان و آبروی شریعت واجب است، در نتیجه امر تطبیق شریعت را در تمام موارد باید به دست خود شارع واگذار کرد.

پاسخ

استهزاء - چه از ناحیه فرقه های دیگر اسلامی یا از ملت ها و ادیان دیگر - بر چند قسم است:

۱ - استهزای باطل و غیر حق:

این نوع استهزا هیچ گونه تأثیری نداشته و مانعیّتی ندارد، مثل این که مردم مذاهب یا ادیان دیگر اعمال عبادی ما را به استهزا بگیرند. این نوع استهزا کاشف از نقص و عیبی در مؤمنین یا در خود دین نیست.

۲ - استهزای عرفی:

این نوع استهزا نتیجه اختلاف عرف ها و محیط هاست. شعارهای هر قومی به جهت دلالت بر معنای بلندی وضع شده است، ولی ممکن است قومی دیگر از آن ها معنای دیگری را برداشت کنند، لکن این اختلاف برداشت باعث نمی شود که آن معانی را در قومی که اختراع کرده منع نماییم.

۳ - استهزای به جهات واقعی:

برخی از استهزا ها جهات واقعی دارند، و لذا موجب هتک حرمت و استهزای واقعی شریعت و دین است. و از آن جا که این دو عنوان از مصادیق و اصناف حسن و قبح عقلی است و عقل آن را درک می کند، لذا اگر در موردی تطبیق عنوان کلّی بر مصداق خارجی منجر به استهزای واقعی شد ما هم آن را تحریم می کنیم.

ص:۱۳۱

عزاداری از دیدگاه عقل

عزاداری از دیدگاه عقل

یکی از سؤال ها یا اعتراضاتی که برخی اوقات توسط برخی افراد و یا وهابیان مطرح می شود این است که چرا در سوگ اولیای الهی عزاداری می کنیم؟ و چرا در سوگ آنها می گرییم و مراسم برپا می کنیم؟ چرا به سینه می زنیم و مرثیه می خوانیم؟ و چرا در مورد گذشته ها تجدید خاطره می کنیم؟ آیا آن ها به عزاداری ما احتیاج دارند یا ما به عزاداری برای آنها محتاجیم؟

وهابیان این عمل را بدعت می دانند و می گویند: هیچ دلیل و مدرکی برای آن ها وجود ندارد و لذا جزء سنت به حساب نمی آید و باید ترک شود.

اینک به بررسی این موضوع در سطوح مختلف می پردازیم:

۱ – عزاداری و احیای فرهنگ عاشورا

با مراجعه به عقل سلیم پی می بریم که برپایی مراسم عزای اولیای الهی، خصوصاً سرور و سالار شهیدان امام حسین علیه السلام موافق با عقل است، زیرا احیا و تکریم آنان در حقیقت تکریم شخصیت عظیم و شعارهای آنان است و هر امّتی که بزرگان خود را تکریم نکند محکوم به شکست و نابودی است. بزرگانند که تاریخ امّت ها را ترسیم کرده و آن را می سازند.

برخی از شعارهای حسینی

۱ - «انّی لا ـ أری الموت إلّا سعاده، و الحیاه مع الظالمین إلّا برماً»؛(۱) «من در چنین شرایطی مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز رنج و نکبت نمی دانم.»

۲ - «لیس الموت فی سبیل العزّ إلاّ ـ حیاه خالده، و لیست الحیاه مع الذلّ إلّا الموت الذی لاحیاه معه»؛ «مرگ در راه عزت جز زندگانی جاویدان نیست. و زندگانی با ذلّت جز مرگ نیست.»

۳ - «ألا و إنّ الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین، بین السلّه و الذلّه و هیهات منّا الذلّه ... »؛ «آگاه باشید که زنازاده، پسر زنا زاده [ابن زیاد] مرا بین دو چیز مخیّر ساخته است. یا با شمشیر کشیده آماده جنگ شوم و یا لباس ذلت بپوشم و با یزید بیعت کنم، ولی ذلت از ما بسیار دور است.»

۴ - « { إِنَّا لِلَّهِ ِوَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ و علی الاسلام السلام إذ قد بلیت الأمه براع مثل یزید»؛(۲) «ما برای خدا و به سوی او رجوع خواهیم کرد. هنگامی که امت به رهبری مانند یزید مبتلا است باید با اسلام وداع کرد.»

۵ - « ... إنّی لم أخرج أشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً، و إنّما خرجت لطلب الاصلاح فی أمه جدّی صلی الله علیه وآله، أرید أن آمر بالمعروف و أنهی عن المنکر و أسیر بسیره جدّی و ابی علی بن ابی طالب علیه السلام ... »؛(۳) «من به جهت طغیان گری و ایجاد تفرقه بین مسلمین و فساد و ظلم قیام نکردم، بلکه برای اصلاح در امّت جدّ خود خروج نمودم، می خواهم امرِ به معروف و نهی از منکر کرده و به سیره جد و پدرم علی بن ابی طالب عمل کنم.»

۱- ۴۱۹. تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۸.

۲- ۴۲۰. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴.

۳- ۴۲۱. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

۲ – ارتباط عاطفی امّت با اولیای الهی

یکی از راه های اساسی و مهمّ در توجیه مسائل عقیدتی و سیاسی و اجتماعی مردم، راه تحریک عاطفه در وجود انسان است. انسان از این سو، بیشتر تأثیرپذیر است تا جنبه عقلی و جوانب دیگر. به تعبیری دیگر، این روش مؤثرتر از دیگر جوانب است. حال با توجه به قضیه شهادت اولیای الهی خصوصاً سرور و سالار شهیدان، تذکر و توجه دادن مردم به آن واقعه سبب تحریک احساسهای مردم خواهد شد و از این طریق می توانیم آن بزرگواران را به عنوان الگو معرفی کرده، شعارها و دستورهایشان را – که همان شعارها و دستورهای خداوند است – به مردم برسانیم. بدین دلیل است که امام زین العابدین علیه السلام بعد از واقعه عاشورا تا بیست سال برای شهدای کربلا، خصوصاً پدرش امام حسین علیه السلام گریه می کرد.

این مطلب با در نظر گرفتن مدح پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در مورد آن حضرت بیشتر مشخص می شود:

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «حسین منّی و أنا من حسین، أحبّ اللّٰه من أحبّ حسیناً»؛(۱) «حسین از من است و من نیز از حسینم، خداوند دوست می دارد هر کس که حسین را دوست دارد.»

هم چنین پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن و الحسین سیّدا شباب أهل الجنّه»؛(۲) حسن و حسین سرور و سید جوانان اهل بهشتند.»

۳ – بهره برداری از جوّ معنوی مجالس

از آن جا که روح ملکوتی امام حسین علیه السلام و سایر اولیای الهی در این جلسات حاضرند لذا انسان و حتی اطفال نیز با شرکت در این مجالس می توانند از فیوضات آن بهره مند شوند.

۱- ۴۲۲. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱، فضائل اصحاب رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله.

۲- ۴۲۳. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۱۷؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۶۹.

از یکی از بزرگـان نقـل شـده که می فرمود: « ... قنـداقه نوزادان را تا چنـد ماهگی در مجالس علم و محافل ذکر و حسـینیّه و محلّ های عزاداری که اسم سیدالشهدا در آن برده می شود ببرید، چرا که نفس طفل همچون مغناطیس است و علوم و اوراد و اذکار و قدّوسیت روح امام حسـین علیه السلام را جذب می کند. طفل گر چه زبان ندارد، ولی ادراک می کند، و روحش در دوران کـودکی اگر در محـلّ یـا محـالّ معصیت برده شـود آن جرم و گنـاه او را آلوده می کنـد، و اگر در محـل هـای ذکر و عبادت و علم برده شود آن پاکی و صفا را به خود می گیرد.

او می فرمود: شـما اطفـال خود را در کنار اطاق روضه خوانی یا اتاق ذکری که داریـد قرار بدهیـد، علمای سابق این طور عمل می نمودند؛ زیرا آثاری را که طفل در این زمان اخذ می نماید تا آخر عمر در او ثابت می ماند و جزء غرایز و صفات فطری او می گردد، زیرا کـه نفس بچه در این زمـان قـابلیّت محضه است، گر چه این معنـای مهم و این سـرّ خطیر را عـامّه مردم ادراک نمی کنند».

۴ – اصلاح و ارشاد جامعه

گر چه مردم در جلسـاتی که به نام سیدالشـهداعلیه السـلام بر پا می شود به عشق حضـرت شـرکت می کننـد، ولی در ضـمن با گوش دادن و فراگیری معارف اسـلامی و مسائل دینی خود؛ اعم از اعتقادات و احکام و اخلاقیات، به فیض عظمای دیگر نایل شده و از این طریق به کمال و سعادت خواهند رسید. همان هدفی که امام حسین علیه السلام به خاطر آن به شهادت رسید.

ص:۱۳۵

عزاداری از مظاهر حبّ و بغض

عزاداری از مظاهر حبّ و بغض

حبّ و بغض دو امر متناقض است که بر خاطر انسان عارض شده و از آن دو به میل و بی میلی نفس به چیزی تعبیر می شود.

کسانی که محبّت آن ها واجب است

کسانی که محبّت آن ها واجب است

از ادله عقلی و نقلی استفاده می شود که محبّت برخی افراد بر انسان واجب است:

۱ – خداوند

خداوند متعال در رأس کسانی است که محبّت او اصالتاً به جهت دارا بودن همه صفات کمال و جمال، و این که همه موجودات به او وابسته اند، واجب است.

خداوند متعال می فرماید: { قُلْ إِنْ كانَ آباؤُكُمْ وَأَبْناؤُكُمْ وَإِخْوانُكُمْ وَأَزْواجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَتِجارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسادَها وَمَساكِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهادٍ فى سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ ؛(۱) «[ای رسول] بگو امّت را که ای مردم! اگر شما پدران و پسران و برادران و زنان و خویشاوندان خود را و اموالی که جمع آورده اید و مال التجاره ای که از کسادی

۱– ۴۲۴. سوره توبه، آیه ۲۴.

آن بیمناکید و منازلی که به آن دل خوش داشته اید بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست می دارید، پس منتظر باشید تا امر نافذ خدا جاری گردد و خدا فاسقان و بدکاران را هدایت نخواهد کرد.»

۲ – رسول خداصلی الله علیه وآله

از جمله کسانی که به خاطر خدا باید دوست بداریم رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله است، زیرا او واسطه فیض تشریع و تکوین است. از همین رو در آیه فوق در کنار نام خداوند از حضرت یاد شده و امر به محبّت او شده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید: «احبّوا اللَّه لما یغذوکم و أحبّونی بحبّ اللَّه ... »؛(۱)خداوند را از آن جهت دوست بدارید که شما را روزی می دهد و مرا به خاطر خدا دوست بدارید.»

از طرف دیگر، مناقب و فضایل و کمالات آن حضرت از جمله عواملی است که انسان را جذب آن حضرت کرده و محبّتش را در دل می آورد.

۳ – آل بیت پیامبرعلیهم السلام

در قرآن و روایات اسلامی – اعم از شیعی و سنّی – بر مودّت و محبّت اهل بیت پیامبرعلیهم السلام تأکید فراوان شده است؛ و این تنها بدان جهت نیست که آنان ذریه پیامبرصلی الله علیه وآله و از نسل اویند، بلکه از آن جهت است که آنان دارای فضایل و کمالات، و به عبارت دیگر جامع همه صفات کمال و جمالند؛ به تعبیر دقیق تر، مظهر صفات جمال و جلال الهی اند. لذا در حقیقت، دوست داشتن آنان با آن جامعیت، محبت به خوبی هایی است که در آنان به نحو کامل تجلّی نموده، و منبع همه این خوبی ها خداوند متعال است. پس در حقیقت محبت و اظهار عشق و ارادات قلبی به اهل بیت علیهم السلام، محبت و اظهار ارادت به خداوند متعال است و از آن جا که محبّت، نیرویی است که انسان را به سوی محبوب سوق می دهد، پس از جنبه تربیتی، محبت به خوبان، انسان را به خوبی ها سوق می دهد.

۱- ۴۲۵. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۹۴.

اهل بیت کیانند؟

بـا مراجعه به کتـاب هـای لغت و اصـطلاح علما، و نیز کتاب های حـدیث پی می بریم که مراد از اهل بیت پیامبرصـلی الله علیه وآله افراد خاصی هستند و اهل بیت، شامل تمام وابستگان نسبی و سببی ایشان نمی شود:

الف - اهل بیت در لغت و عرف:

ابن منظور افریقی در لسان العرب می گوید: «اهل انسان نزدیک ترین مردم است به انسان، و کسانی که آنان را به نسب یا دین جمع می کند».(۱)

ب - اهل بیت در قرآن و سنت:

در قرآن و روایات، اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله در مورد افراد خاصی به کار رفته که همان رسول خداصلی الله علیه وآله و امام علیّ و فاطمه زهرا و حسن و حسـین علیهم السلام است. و بقیه ذریه پاک نیز به آنان ملحقند، که همان نُه امام معصوم از فرزندان امام حسین علیهم السلام هستند.

ام سـلمه می گوید: هنگامی که آیه {إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً} بر پیامبرصـلی الله علیه وآله نازل شد، حضرت، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را احضار کرده و فرمود: «اینان اهل بیت منند.» (۲)

و امام حسین علیه السلام فرمود: «انّا اهل بیت النبوه»؛(۳) «ما اهل بیت نبوّتیم.»

مسـلم به سـند خود از عـایشه نقل می کنـد: هنگام صبح پیامبرصـلی الله علیه وآله از منزل خارج شـد، در حالی که بر دوش او پارچه ای بافته شـده از موی سـیاه به نام «کسا» بود، حسن بن علی بر او وارد شد او را داخل آن کسا نمود. آن گاه حسـین علیه السـلام وارد شد او را نیز داخل آن کرد. سپس فاطمه علیها السلام آمد او را نیز داخل کسا کرد، بعد علی علیه السلام وارد شد او را نیز داخل نمود. پس این آیه را قرائت نمود: {إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً}.(۴)

۱- ۴۲۶. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۲۷-۲۸، ماده اهل؛ مفردات راغب، ماده اهل.

۲- ۴۲۷. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۸، ح ۴۷۰۵؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۶۳.

۳- ۴۲۸. مقتل الامام حسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴.

۴- ۴۲۹. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳، ح ۲۴۲۴، کتاب فضائل الصحابه.

أحمـد بن حنبـل می گویـد: هنگـامی که آیه «مبـاهله» بر پیامبرصـلی الله علیه وآله نازل شـد، حضـرت؛ علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را خواست، آن گاه عرض کرد: «بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند».(۱)

دوستی اهل بیت در قرآن کریم

خداونـد متعال در قرآن کریم می فرماید: { قُلْ لا اَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی ؛(۲) «[ای رسول ما به امت بگو من از شما هیچ اجری برای رسالت نمی خواهم جز این که مودّت و محبّت مرا در حقّ خویشاوندانم منظور دارید.»

ایـن آیه معروف به آیه مـودّت است که در اغلب کتـاب هـای تفسـیر و حـدیث و تاریـخ، نزول آن را در حـق اهـل بیت علیهم السلام می دانند.

سیوطی در تفسـیر این آیه به اسناد خود از ابن عباس نقل می کند: هنگامی که این آیه: { قُلْ لا اَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی بر پیامبرصـلی الله علیه وآله نازل شد، صـحابه عرض کردند: ای رسول خدا! خویشاوندان تو کیانند که مودت آنان بر ما واجب است؟ حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: «علی و فاطمه و دو فرزندان آنها».(۳)

در خطبه ای که امام حسن علیه السـلام بعد از شـهادت امیرالمؤمنین علیه السلام ایراد کردند، بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: « ... و أنا من أهل البیت الـذی افترض اللّه مودّتهم علی کلّ مسـلم، فقال تبارک و تعالی: { قُلْ لا اَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَـنَهً نَزِدْ لَهُ فیهـا حُسْـناً}فـاقتراف الحسـنه مودّتنـا أهـل البیت»؛ « ... و من از أهل بیتی هسـتم که خـداوند مودّت آنـان را بر هر مسـلمانی واجب نموده است، پس خداونـد تبـارک و تعالی فرمود: { قُلْ لا أَسْأَلُکُمْ ... }، پس انجام کار نیک مودت ما اهل بیت است.»

امام صادق علیه السلام به أبی جعفر احول فرمود: «چه می گویند اهل بصره در این آیه: { قُلْ لا اَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُربی ؟» عرض کرد: فدایت گردم، آنان می گویند: این آیه در شأن خویشاوندان رسول خداصلی الله علیه وآله است.

۱- ۴۳۰. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۵.

۲- ۴۳۱.]. سوره شوری، آیه ۲۳.

۳- ۴۳۲. در المنثور، ج ۶، ص ۷؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ کشاف، ج ۴، ص ۲۱۹.

حضرت فرمود: «دروغ می گویند، تنها در حق ما اهل بیت، علی و فاطمه و حسن و حسین اصحاب کسا نازل شده است.» (۱)

می دانیم که حصر در این روایات، اضافی است نه حقیقی، و لذا شامل بقیه امامان نیز می شود.

دوستی اهل بیت علیهم السلام در روایات

در روایات فریقین همانند قرآن کریم به طور صریح بر محبّت اهل بیت علیهم السلام تأکید شده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱ - وادار نمودن بر دوستی اهل بیت علیهم السلام؛

رسول اللَّه صلی الله علیه وآله می فرمایند: «ادّبوا أولادکم علی ثلاث خصال: حبّ نبیّکم، وحبّ أهل بیته، و قراءه القرآن»؛(۲) اولاد خود را بر سه خصلت تربیت کنید: دوستی پیامبرتان، دوستی اهل بیتش، و قرائت قرآن.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «أحسن الحسنات حبّنا، و أسوأ السیئات بغضنا»؛(۳) بهترین نیکی ها حبّ ما، و بدترین بدی ها بغض ما اهل بیت علیهم السلام است.»

۲ - دوستی اهل بیت دوستی رسول خداست؛

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «أحبّوا اللَّه لما یغذوکم من نعمه، وأحبّونی لحبّ اللَّه، و أحبّوا أهل بیتی لحبّی»؛(۴) «خدا را دوست بدارید به جهت آن که از نعمت هایش به شما روزی می دهد. و مرا به جهت دوستی خدا دوست بدارید، و اهل بیتم را نیز به جهت دوستی من دوست بدارید.»

زید بن ارقم می گوید: در خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله بودم که دیدم فاطمه زهراعلیها السلام داخل حجره پیامبرصلی الله علیه وآله شد، در حالی که دو فرزندش حسن و حسین با او بودند، و علی علیه السلام نیز پشت سر آنان وارد شد، پیامبرصلی الله علیه وآله به آنان نظر کرده، فرمود: «من أحبّ

۱- ۴۳۳. کافی، ج ۸، ص ۷۹، ح ۶۶؛ قرب الاسناد، ص ۱۲۸.
۲- ۴۳۴. کنزالعمال، ج ۱۶، ص ۴۵۶، ح ۴۵۴۰۹؛ فیض القدیر، ج ۱، ص ۲۲۵، ح ۳۳۱.
۳- ۴۳۵. غررالحکم، ج ۱، ص ۲۱۱، ح ۳۳۶۳.
۴- ۴۳۶. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۴، ح ۳۷۸۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰.

هؤلاء فقد أحبّنی، و من ابغضهم فقد أبغضنی»؛(۱) هر کس اینان را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس که اینان را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «من عرف حقّنا و أحبّنا فقد أحبّ اللّه تبارك و تعالی»؛(۲) هر کس حق ما را شناخته، ما را دوست بدارد در حقیقت خداوند تبارک و تعالی را دوست داشته است.»

۳ - حبّ اهل بیت اساس ایمان است؛

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «أساس الإسلام حبّی و حبّ أهل بیتی»؛(۳) «اساس اسلام، دوستی من و اهل بیت من است.»

همچنین فرمود: «لکلّ شی ء أساس، و أساس الإسلام حبّنا أهل البیت»؛(۴) «برای هر چیزی اساسی است و پایه اسلام حبّ ما اهل بیت است.»

۴ - حبّ اهل بیت علیهم السلام عبادت است؛

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «حبّ آل محمّد یوماً خیر من عباده سنه، و من مات علیه دخل الجنّه»؛(۵) «یک روز دوستی آل محمّد، بهتر از یک سال عبادت است، و کسی که بر آن دوستی بمیرد داخل بهشت می شود.»

۵ - دوستی اهل بیت علیهم السلام نشانه ایمان است؛

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «لا یؤمن عبد حتّی أکون أحبّ إلیه من نفسه، و أهلی أحبّ إلیه من أهله، و عترتی أحبّ إلیه من عترته، و ذاتی أحبّ إلیه من ذاته»؛(۶) «هیچ بنده ای ایمان کامل پیدا نمی کند، مگر در صورتی که من دوست داشتنی تر نزد او از خودش باشم، و نیز اهل بیتم از اهلش محبوب تر، و عترتم از عترتش دوست داشتنی تر و ذاتم از ذاتش محبوب تر باشد.»

۶ - دوستی اهل بیت نشانه پاکی ولادت؛

۱- ۴۳۷. امام حسین علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۹۱، ص ۱۲۶.

۲- ۴۳۸. کافی، ج ۸، ص ۱۱۲، ح ۹۸.

۳- ۴۳۹. کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵، ح ۳۴۲۰۶؛ در المنثور، ج ۶، ص ۷.

۴- ۴۴۰. المحاسن، ج ۱، ص ۲۴۷، ح ۴۶۱.

۵- ۴۴۱. نورالابصار، ص ۱۲۷؛ کافی، ج ۲، ص ۴۶، ح ۳.

۶- ۴۴۲. المعجم الکبیر، ج ۷، ص ۸۶، ح ۶۴۱۶؛ امالی صدوق، ص ۲۷۴، ح ۹.

پیامبرصلی الله علیه وآله اشاره به علی علیه السلام کرد و فرمود: «أیّها الناس! إمتحنوا أولادکم بحبّه، فإنّ علیّاً لایدعو إلی ضلاله، و لا یبعد عن هدی، فمن أحبّه فهو منکم، و من أبغضه فلیس منکم»؛(۱) «ای مردم! اولاد خود را به دوستی علی امتحان نمایید، زیرا او شما را به گمراهی دعوت نمی کند و از هدایت دور نمی سازد. پس هر یک از اولاد شما که علی را دوست بدارد از شماست، و هر کدام که او را دشمن بدارد از شما نیست.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در وصیّتی که پیامبرصلی الله علیه وآله به اباذر کرده آمده است: «یا أباذر! من أحبّنا أهل البیت فلیحمداللَّه علی أوّل النعم. قال: یا رسول اللَّه! و ما أوّل النعم؟ قال: طیب الولاده، انّه لا یحبّنا إلّا من طاب مولده»؛(۲) «ای اباذر! هر کس ما اهل بیت را دوست دارد باید بر اوّلین نعمت، خداوند را ستایش نماید. ابوذر عرض کرد: ای رسول خدا! اولین نعمت چیست؟ فرمود: نیکی ولادت، زیرا دوست ندارد ما را مگر کسی که ولادتش پاک است.»

۷ - سؤال از دوستی اهل بیت در روز قیامت؛

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: أوّل مایُسأل عنه العبد حبّنا أهل البیت»؛(۳) «اولین چیزی که در روز قیامت از بنده سؤال می شود، دوستی ما اهل بیت است.»

و نیز فرمود: «لا تزول قدما عبدٍ یوم القیمه حتّی یُسأل عن أربع: عن عمره فیما أفناه، و عن جسده فیما أبلاه، وعن ماله فیما أنفقه ومن أین کسبه، وعن حبّنا أهل البیت»؛(۴) «روز قیامت بنده قدم از قدم برنمی دارد تا آن که از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی صرف کرده، و از بدنش که در چه راهی به کار گرفته، و از مالش که در چه راهی خرج کرده و از کجا به دست آورده است، و از دوستی ما اهل بیت.»

ادلّه خاص

روایاتی که تاکنون ذکر شد، اشاره به دوستی مجموعه اهل بیت علیهم السلام داشت؛ دسته ای دیگر از روایات، اشاره به دوستی و محبّت برخی از اهل بیت دارد که به تعدادی از آنها نیز اشاره می کنیم:

۱ - دوستی امام علی علیه السلام؛

۱- ۴۴۳. ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۲۵، ح ۷۳۰.

۲- ۴۴۴. امالی صدوق، ص ۴۵۵.

۳- ۴۴۵. عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج ۲، ص ۶۲، ح ۲۵۸.

۴- ۴۴۶. المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۱۰۲، ح ۱۱۱۷۷.

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «برائه من النار حبّ علیّ»؛(۱) «تنها راه دوری از آتش جهنم، دوستی علی علیه السلام است.»

و نیز فرمود: «یا علی! طوبی لمن احبّک و صدق فیک، و ویل لمن أبغضک و کذب فیک»؛(۲) «ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست داشته و در حق تو صادق باشد، و وای بر کسی که تو را دشمن داشته و در حقّ تو کاذب باشد.»

أم سلمه از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «لا یحبّ علیاً منافق، و لا یبغضه مؤمن»؛(۳) «منافق، علی علیه السلام را دوست ندارد و مؤمن او را دشمن ندارد.»

امام علی علیه السلام فرمود: «والذی فلق الحبه و برأ النسمه، إنّه لعهد النّبی الأمّی إلیّ انّه لا یحبّنی إلّا مؤمن، و لا یبغضنی إلّا منافق»؛(۴) «قسم به کسی که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، هر آینه عهدی است از پیامبر امّی به من که دوست ندارد مرا مگر مؤمن، و دشمن ندارد مرا مگر منافق.»

۲ - دوستی فاطمه زهراعلیها السلام؛

رسول خداصلی الله علیه وآله می فرمایند: «فاطمه بضعه منّی، من أغضبها فقد أغضبنی»؛(۵) «فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به غضب آورد، مرا خشمگین کرده است.»

از عایشه سؤال شد: کدامین شخص از زنان نزد رسول خداصلی الله علیه وآله محبوب تر بوده است؟ گفت: فاطمه. سؤال شد: از مردان؟ گفت: همسرش.(۶)

۳ - دوستی امام حسن و حسین علیهما السلام؛

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «هذان ابنای الحسن و الحسین، أللّهم إنّی أُحبّهما، أللّهم فأحبّهما و أحبّ من یُحبّهما»؛(۷) «اینان دو فرزندان من هستند، بار خدایا! من آنان را دوست می دارم. بار خدایا! تو نیز آنان و هر کس که آنان را دوست دارد، دوست بدار.»

۱- ۴۴۷. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۲۴۱.
۲- ۴۴۸. همان، ج ۳، ص ۱۳۵.
۳- ۴۴۹. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۵، ح ۳۷۱۷؛ جامع الصول، ج ۸، ص ۶۵۶، ح ۶۴۹۹.
۴- ۴۵۰. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶، ح ۱۳۱؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۳.
۵- ۴۵۱. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۹۲؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰۲.
۶- ۴۵۲. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۷۰۱، ح ۳۸۷۴.
۷- ۴۵۳. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۰۰-۱۰۱، ح ۲۳۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴۶.

و نیز فرمود: «الحسن و الحسین ریحانتای»؛(۱) «حسن و حسین دو دسته گل من هستند.»

جلوه های حبّ در زندگی انسان

انسان که کسی را دوست دارد این دوستی تنها حالتی نیست که در نفس باقی بماند بلکه همان گونه که اشاره شد، اقبال دارد و این اقبال منشأ ظهور و بروز در زندگی انسان است. و اگر محبت در موردی رجحان پیدا کرد به تبع آن مظاهر و بروزات آن نیز راجح می گردد و ادله استحباب شامل آن ها نیز می شود، مگر در مواردی که مظهر مورد نهی قرار گیرد؛ مثل القاء به هلاکت انداختن خود به جهت محبوب که این مورد از دلیل استحباب خارج می شود. اینک به برخی مظاهر حب اشاره می کنیم:

۱ - اطاعت و انقیاد.

۲ - زیارت محبوب.

۳ - تکریم و تعظیم محبوب.

۴ - برآورده کردن حاجت های محبوب.

۵ - دفاع از محبوب به انحای مختلف.

۶ - حزن و اندوه در فراق محبوب.

۷ - حفظ آثار محبوب.

۸ - احترام به فرزندان و نسل محبوب.

۹ - بوسیدن آن چه به او مرتبط است.

۱۰ - برپایی مراسم جشن و مولودی خوانی در میلاد محبوب.

نتیجه این که اقامه عزاداری نیز لوازم و مظاهر حبّ اهل بیت علیهم السلام است.

۱- ۴۵۴. صحیح بخاری، ج ۵ ص ۱۰۲، ح ۲۴۱؛ سنن ترمذی، ح ۵، ص ۶۵۷، ح ۳۷۷۰؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۸۵.

روان شناسی عزاداری

روان شناسی عزاداری

بیشترین و مهم ترین تأثیری که مراسم عزاداری بر شرکت کنندگان دارد تأثیرات روانی است و بیشتر شرکت کنندگان نیز در پی همین نوع تأثیرات هستند. لذا برخی می گویند: عزاداری و ازدیاد این مراسم در طول سال و به مناسبت های مختلف باعث می شود که جامعه از شادی ها دور باشد و بیشتر احساس غمگینی کند و در نتیجه باعث افزایش افسردگی در جامعه شود. اینک به بررسی این سؤال و پاسخ به آن می پردازیم.

مراتب گریه

مراتب گریه

گریه دارای یک ظاهر است و یک باطن. ظاهر آن یک امر فیزیولوژیک است؛ یعنی باید تأثیرات روانی از طریق محرّک های بیرونی یا درونی مثل تفکّر شکل گیرد، سپس این تأثرات وارد چرخه فیزیولوژی مغز و اعصاب شود. در این هنگام بخش خاصی از مغز فعّال شده و غدد اشکی چشم را فرمان فعالیت می دهد، و در نهایت قطرات اشک جریان پیدا می کند که ما آن را گریه می نامیم. باطن گریه همان تأثّرات درونی است. نگاه روان شناختی و داوری ما در باب پیامدهای گریه نیز دایر مدار تأثرات عاطفی است. اگر در روایات آمده است که گریه کردن و گریاندن و حالت گریه به خود گرفتن در مراسم عزای حسینی منشأ اثر دنیوی و اخروی است، به تأثرات درونی نظر دارد وگرنه به صورت مصنوعی و یا با مواد شیمیایی هم می توان،

ص:۱۴۵

چشمانی گریان داشت. باطن گریه بر چهار نوع تقسیم می شود که یک نوع آن معطوف به خود و نیازهای سرکوب شده خود است و می تواند با افسردگی همبستگی مثبت داشته باشد و کنش وار اجتماعی فرد را مختل سازد، امّا سه نوع دیگر، امیدبخش است و حرکت آفرین و رابطه معکوس با افسردگی دارد؛ نوع اوّل ناشی از مرگ واقعی است، امّا سه نوع دیگر سوگ واقعی نیستند اگر چه در مراسم سوگواری انجام می پذیرد. این چهار نوع عبارتند از:

۱ – گریه ناشی از ارتباط و علاقه

این گریه به هنگام غم و مصیبت و داغ دیدگی حاصل می شود و اختیاری نیست، و معمولاً ـ بی اراده جاری می گردد. این گریه به اصطلاح روان شناسان و روان درمانگران، تخلیه روانی – هیجانی است و به خود فرد و نیازهای سر کوفته شده او بازمی گردد.

۲ – گریه ناشی از عقیده

این نوع گریه مثل اشکی است که هنگام مناجات از انسان جاری می شود. که ناظر به حال و آینده است. این نوع گریه ریشه در اعتقادات دارد و مربوط به ترس های دنیوی و زندگی روزمرّه نیست.

۳ – گریه ناشی از کمال خواهی

برخی از گریه ها ناشی از فضیلت طلبی و کمال خواهی است، مثل گریه ای که در فقدان معلّم و مربّی اخلاق و پیامبر و امام و ... رخ می دهد. این نوع از آن جهت است که ما در عمق وجودمان کمال و رشد را تحسین می کنیم و از بودن آن کمالات، ذوق زده می شویم و از فقدان آن ها ناراحت می گردیم. گاهی در مراسم عزاداری گریه هایی از این نوع وجود دارد.

۴ – گریه بر مظلوم

مثل این که بر رسول خداصلی الله علیه وآله و امامان مخصوصاً سالار شهیدان و مصایبی که بر آنان وارد شده می گرییم.

ص:۱۴۶

مراسم عزاداری و افسردگی

اختلالات افسردگی به سه قسم کلّی تقسیم می شود:

۱ – اختلال افسردگی عمده.

۲ – اختلال افسردگی خویی.

۳ – اختلال افسردگی موردی که در آن دو نوع جای نگرفته اند.(۱)

اختلال افسردگی عمده، شدیدترین نوع افسردگی است و برخی از نشانه های آن عبارت است از:

الف – احساس غمگینی یا پوچی در بیشتر یا تمام روز.

ب – کاهش چشم گیر علاقه یا لذت نسبت به همه فعالیت ها در بخش عمده روز.

ج – کاهش چشم گیر وزن بدن، بدون پرهیز یا وزن غذایی، یا افزایش قابل ملاحظه وزن در عرض یک ماه.

د – بی خوابی یا خواب زدگی تقریباً در همه روز.

ه – خستگی یا از دست دادن انرژی تقریباً در همه روز.

و – احساس بی ارزشی یا احساس گناه مفرط.

ز – کاهش توانایی فکری یا تمرکز یابی تصمیمی همه روزه.

ط – افکار مکرر و عود کننده راجع به مرگ.

از بین این سه نوع افسردگی، نوع اول و سوّم مورد نظر کسانی که می گویند مراسم عزاداری باعث افسردگی جامعه شده است نیست، چون مورد اول بسیار شدید و واضح البطلان است، نه جامعه ایران مبتلا به افسردگی عمده است و نه مراسم عزاداری با ویژگی هایی که می دانیم می تواند باعث افسردگی عمده جامعه شود.

نوع سوّم هم مراد نیست چرا که مربوط به مواردی خاص از قبیل: اختلال ملال پیش از قائد گی، اختلال افسردگی جزئی، اختلال افسردگی پس از روان پریشی ناشی از اسکیزوفرنی و غیره است. پس افسردگی خویی مورد نظر است. اختلال افسردگی خویی نسبتاً خفیف است و دارای نشانه های تشخیصی زیر است:

۱– ۴۵۵. انجمن روانشناسی آمریکا، ص ۶۰۲.

۱ – کم اشتهایی یا پر اشتهایی.

۲ – بی خوابی یا خواب زدگی.

۳ – کمبود انرژی یا احساس خستگی.

۴ – اشکال در تصمیم گیری و احساس درماندگی.

۵ – ظهور این نشانه ها در بخش عمده روز و در بیشتر روزها به مدت حداقل دو سال.

۶ – این نشانه ها ناشی از آثار فیزیولوژیک مثل مصرف ناصحیح دارو و ... نباشد.

۷ – این نشانه ها موجب اختلال در کارکرد اجتماعی و شغلی او شود.

اکنون ببینیم آیا مراسم عزاداری نشانه های افسرده خویی را در انسان فراهم می کند، و باعث افسردگی در جامعه می شود یا نه؟

برای روشن شدن این مطلب لازم است به عوامل افسرده خویی از دیدگاه روان شناسی توجهی کنیم. برای افسرده خویی سه عامل عمده را شمارش کرده اند: زیستی، ارثی و هیجانی – محیطی.(۱) تنها عامل افسردگی، عامل محیطی نیست. و از طرفی عامل محیطی تنها در کسانی مؤثر است که زمینه های ارثی و زیستی در وضعیت مغز و کارکرد قسمت های مختلف آن دارند. و در بین عوامل محیطی که استرس زایی شدید دارد جایی برای مراسم عزاداری وجود ندارد. سوگ و داغ واقعی می تواند یکی از آن عوامل باشد امّا مراسم عزاداری هیچ سهمی در استرس زایی ندارد، بلکه برعکس با توجه به مباحثی که در روان شناسی اجتماعی و کارکرد گروه ها و ویژگی های گروه های مذهبی گفته می شود، می توان گفت که مراسم عزاداری کاملاً نقش استرس زدایی را دارد و در صورتی که از مراتب ناشی از عقیده یا کمال خواهی یا گریه بر مظلوم باشد می تواند ایجاد آرامش در وجود انسان کرده و اضطراب زدایی نماید. برای اثبات این مطلب به نمونه ای در این باره اشاره می کنیم:

دکتر تیجانی تونسی می گوید: « ... دوستم منعم آمد و با هم به کربلا مسافرت کردیم و در آن جا به مصیبت سرورمان حسین – مانند شیعیان – پی بردم و تازه فهمیدم

۱- ۴۵۶. انجمن پزشکی آمریکا، ترجمه مهدی گنجی، ص ۶۷-۸۸.

که حضرت حسین علیه السلام نمرده است و این مردم بودند که ازدحام می کردند و گرداگرد آرامگاهش پروانه وار می چرخیدند و با سوز و گدازی که نظیرش هرگز ندیده بودم گریه می کردند و بی تابی می نمودند که گویی هم اکنون حسین علیه السلام به شهادت رسیده است. و سخنرانان را می شنیدم که با بازگو کردن فاجعه کربلاء احساسات مردم را بر می انگیختند و آنان را به ناله و شیون و سوگ وا می دارند و هیچ شنونده ای نمی تواند این داستان را بشنود و تحمل کند، بلکه بی اختیار از حال می رود. من هم گریستم و گریستم و آن قدر گریستم که گویی سال ها غصّه در گلویم مانده بود، و اکنون منفجر می شود.

پس از آن شیون، احساس آرامشی کردم که پیش از آن روز چنان چیزی ندیده بودم. تو گویی در صف دشمنان حسین علیه السلام بوده ام و اکنون در یک چشم بر هم زدن منقلب شده بودم و در گروه یاران و پیروان آن حضرت که جان خود را نثارش کردند، قرار می گرفتم. و چه جالب که در همان لحظات، سخنران، داستان حرّ را بررسی می کرد. حرّ یکی از سران سپاه مخالف بود که به جنگ با حسین علیه السلام آمده بود، ولی یک باره در میدان نبرد بر خود لرزید و وقتی اصحابش از او سؤال کردند که تو را چه شده است؟ نکند که از مرگ میهراسی؟ او در پاسخ گفت: به خدا سوگند! هرگز از مرگ هراسی ندارم ولی خود را مخیّر می بینم که بهشت را برگزینم یا دوزخ را. او ناگهان اسب خود را به سوی حسین علیه السلام حرکت داد و به دیدار او شتافت و گریه کنان عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! آیا توبه برایم هست؟».

درست در همین لحظه بود که دیگر نتوانستم طاقت بیاورم و شیون کنان خود را بر زمین افکندم، و گویا نقش حر را پیاده می کردم و از حسین علیه السلام می خواستم که «ای فرزند رسول خدا! آیا توبه ای برایم هست؟ یابن رسول اللّٰه! از من درگذر و مرا ببخش».

صدای واعظ چنان تأثیری در شنوندگان گذاشته بود که گریه و شیون مردم بلند شد. دوستم که صدای فریادم را شنید، با گریه مرا در بغل گرفت و معانقه کرد. همان گونه که مادری فرزندش را دربر می گیرد و تکرار می کرد: «یا حسین! یا حسین!».

لحظاتی بود که در آنان گریه واقعی را درک کرده بودم، و احساس می کردم اشک هایم قلبم را شست و شو می دهند و تمام بدنم را از درون تطهیر می کنند. آن جا

بود که معنای روایت پیامبرصلی الله علیه وآله را فهمیدم که می فرمود: «اگر آنچه من می دانستم شما هم می دانستید هر آینه کمتر میخندیدید و بیشتر میگریستید». تمام آن روز را با اندوه گذراندم. دوستم می خواست مرا تسلّی دهد و دلداری نماید و لذا برایم مقداری شربت و شیرینی آورد، ولی به کلّی اشتهایم کور شده بود. از دوستم درخواست کردم که داستان شهادت امام حسین علیه السلام را برایم تکرار کند؛ زیرا چیزی از آن - نه کم و نه زیاد - نمی دانستم ... ».(1)

۱- ۴۵۷. آنگاه هدایت شدم، ص ۹۶-۹۸.

حکم حضور در عزای اولیای الهی

بخاری به سند خود از عایشه نقل می کند: «هنگامی که خبر شهادت زید بن حارثه و جعفر و عبداللّه بن رواحه به پیامبرصلی الله علیه وآله رسید، حضرت در حالی که آثار حزن در صورتش نمایان بود وارد مسجد شد و در آنجا نشست».(۱)

ابن هشام نقل می کند: «هنگامی که پیامبرصلی الله علیه وآله به مدینه بازگشت صدای گریه و نوحه را بر کشته شدگان شنید. آن گاه چشمان پیامبرصلی الله علیه وآله پر از اشک شد و فرمود: ولی حمزه گریه کننده ای ندارد. با شنیدن این سخن، زنان بنی اشهل آمدند و بر عموی رسول خداصلی الله علیه وآله گریستند».(۲)

۱- ۴۵۸. ارشاد الساری، ج ۲، ص ۳۹۳.

۲- ۴۵۹. السیره النبویه، ج ۳، ص ۱۰۵.

برپایی عزاداری در راستای وحدت

گاهی گفته می شود که برپایی مراسم عزا با وحدت مسلمانان سازگاری ندارد؛ زیرا این مراسم در برگیرنده اعتراض و لعن بر برخی از خلفای مسلمانان است، و لذا به جهت ایجاد وحدت در بین مسلمین ترک آن لازم و ضروری است.

پاسخ:

اولاً: قضیه امام حسین علیه السلام نه تنها به مصلحت شیعه است بلکه به مصلحت مسلمانان و عموم آزادی خواهان عالم است، لذا با برپایی مراسم یادبود حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السلام و با ایجاد روحیه شهادت طلبی در راه تثبیت آزادی و ایمان می توان جوامع بشری را از یوغ اسارت و بردگی دیگران رهایی بخشید.

ثانیاً: در ذکر مصیبت امام حسین علیه السلام چندان سخنی از صحابه به میان نمی آید. مگر نه این است که عموم صحابه پیامبرصلی الله علیه وآله، حضرت امام حسین علیه السلام را دوست می داشتند و او را احترام می نمودند؟ و حتی برخی از آنان در کربلاـ در رکاب امامشان به شهادت رسیدند که از آنها می توان به حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، بریر بن خضیر همدانی، عروه غفاری و دیگران اشاره کرد.

یادبود عاشورای حسینی هرگز بین مسلمانان ایجاد اختلاف نکرده و نخواهد کرد. آری، یادبود حسینی می تواند بین مسلمانان و منافقان دغل کاری امثال یزید و ابن زیاد و عمر بن سعد و اتباع آنان تفرقه بیندازد.

ص:۱۵۲

سینه زنی در سوگ امام حسین علیه السلام

سینه زنی در سوگ امام حسین علیه السلام

از برخی روایات شیعه و سنّی استفاده می شود که سینه زدن در سوگ امام حسین علیه السلام گر چه موجب قرمز شدن سینه شود، اشکالی نداشته، بلکه امری راجح است.

الف – روایات شیعه

با مراجعه و تأمّل در روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود که ایشان انواع عزاداری مشروع از قبیل سینه زنی را اجازه داده اند. اینک به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

۱ – شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «لاشی فی اللطم علی الخدود سوی الاستغفار و التوبه، و قد شققن الجیوب و لطمن الخدود الفاطمیّات علی الحسین بن علی علیهما السلام و علی مثله تلطم الخدود و تشقّ الجیوب»؛(۱) «چیزی در زدن بر صورت به جز استغفار و توبه نیست، زیرا زنان فاطمی در سوگ حسین بن علی علیهما السلام گریبان چاک داده و به صورت زدند. و بر مثل حسین باید به صورت زده و گریبان چاک داد.»

۲ – در زیارت ناحیه مقدسه آمده است: «فلمّا رأین النساء جوادک مخزیّاً ... برزن من الخدور ناشرات الشعور، علی الخدود لاطمات و بالعویل ناحیات»؛(۲)

ص:۱۵۳

۱- ۴۶۰. تهذیب الاحکام، ج ۸، ص ۳۲۵.

۲- ۴۶۱. کامل الزیارات، ص ۲۶۰و۲۶۱.

«زنـان چون اسب زخم خورده تو را دیدنـد ... از پشت پرده هـا بیرون آمدنـد در حـالی که موهـای خود را پریشـان کرده و بر صورت می زدند و با صدای بلند نوحه می کردند.»

۳ - و نیز در آن زیـارت می خوانیم که امام زمان علیه السـلام خطاب به امام حسـین علیه السلام عرض می کنـد: «و لأنـدبنّک صباحاً و مساءاً، و لأبکینّ علیک بدل الدموع دماً»؛(۱) «من صـبح و عصر بر تو ندبه می کنم و به جای اشک ها بر تو خون می گریم.»

۴ - از امام رضاعلیه السلام روایت شده که فرمود: «انّ یوم الحسین اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذلّ عزیزنا بأرض کرب و بلا، و اورثنـا الکرب و البلاـء الی یوم الانقضاء ... »؛(۲) «همانـا روز حسـین علیه السـلام پلک های ما را زخم کرده و اشـکان ما را ریزان نموده و عزیز ما را در سرزمین کرب و بلا ذلیل کرده است. و غصه و بلا را تا روز قیامت برای ما به ارث گذارده است.»

۵ - شیخ مفیدرحمه الله نقل می کند: چون زینب علیهم السلام اشعار برادرش حسین علیه السلام را شنید که می گوید: «یا دهر افٍّ لک من خلیل ... » سیلی به صورت زد و دست برد و گریبان چاک داد و بیهوش شد.(۳)

۶ – سـید بن طـاووس نقل کرده: «چون اسـیران در بازگشـتشان به مـدینه به کربلا رسـیدند، جابر بن عبـداللّٰه انصاری را همراه جماعتی از بنی هاشم و مردانی از آل رسول مشاهـده کردند که برای زیارت قبر حسـین علیه السـلام آمده اند. همگی در یک وقت به هم رسـیدند و شـروع به گریه و حزن کرده و بر خود می زدنـد و چنان عزاداری به پا کردند که جگرها را می سوزاند. زنان آن سرزمین نیز با آنان همنوا شده و چند روز عزاداری بر پا کردند.(۴)

۷ - ابن قولویه نقل کرده که حورالعین در اعلی علیین بر حسین به سینه و صورت زدند.(۵)

ص:۱۵۴

۱- ۴۶۲. همان.

۲- ۴۶۳. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.

۳- ۴۶۴. الارشاد، شیخ مفیدرحمه الله، ص ۲۳۲.

۴- ۴۶۵. لهوف، ص ۱۱۲و۱۱۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۶.

۵- ۴۶۶. کامل الزیارات، ص ۸۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۰۱.

۸ – کلینی به سند خود از جابر نقل می کند که به امام باقرعلیه السلام عرض کرد: جزع چیست؟ حضرت فرمود: «اشدّ الجزع الصراخ بالویل و العویل و لطم الوجه و الصدر ... »؛(۱) «شدیدترین جزع، فریاد و وا ویلا و صیحه و زدن به صورت و سینه است ... ».

ب – روایات اهل سنت

اهل سنّت نیز روایاتی را نقل کرده اند که دلالت بر رجحان سینه زنی در سوگ اولیای الهی خصوصاً سالار شهیدان امام حسین علیه السلام دارد. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ – ابن کثیر نقل کرده که چون اسیران را بر امام حسین علیه السلام و اصحابش مرور دادند زنان شیون کشیده، به صورت خود زدند، و زینب صدا بلند کرد: «یا محمّداه ... ».(۲)

این در حالی است که هرگز امام سجادعلیه السلام که همراهشان بود به عمل آنان اعتراض نکرد.

۲ – زمانی که امام حسین علیه السلام در کربلا چنین رجز خواند:

یا دهر افّ لک من خلیل

کم لک فی الاشراق و الاصیل

صدا به گوش زینب علیها السلام رسید. در این هنگام پیراهن خود را چاک داده، بر صورت خود زد و سربرهنه از خیمه بیرون آمد و فریاد برآورد: واثکلاه، واحزناه.(۳)

۳ – از جمله ادله عدم حرمت بر سینه و صورت زدن در سوگ انبیا و اوصیا و فرزندان انبیا، خصوصاً کسانی که بر روی زمین هیچ کس مثل آنان نبوده است، روایتی است که احمد و دیگران به سند صحیح از عایشه نقل کرده اند که گفت: « ... رسول خداصلی الله علیه وآله قبض روح شد[... (۴)]، آنگاه سر او را بر بالشتی قرار دادم. در این هنگام من با زنان برخواسته و به خود زده و من به صورت خود می زدم ... ».(۵)

محمّد سلیم اسد درباره سند این حدیث می گوید: «این سند صحیح است».(۶)

ص:۱۵۵

۱- ۴۶۷. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۱۵.

۲- ۴۶۸. البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۱۰؛ مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۹.

۳- ۴۶۹. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۹؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۴.

۴- ۴۷۰. در حالی که در دامن من قرار داشت، {ما نظر اهل سنت را در خصوص این موضوع که بر دامن عایشه بوده صحیح

نمی دانیم.}

۵- ۴۷۱. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۷۴.

۶- ۴۷۲. حاشیه مسند ابی یعلی، ج ۵، ص ۶۳.

۴ – مجرد زدن انسان به خودش در مصیبتی که به او وارد شده، دلیلی بر حرمت آن نیست؛ زیرا احمد بن حنبل به سند خود از ابو هریره نقل کرده که شخصی اعرابی نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و شروع به زدن به صورت خود کرد و موی خود را می کند و می گفت: من خودم را هلاک شده می بینم. رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود: چه چیز تو را هلاک نموده است؟! او گفت من در ماه رمضان با همسر خود جماع کردم! حضرت به او فرمود: آیا می توانی یک بنده آزاد کنی؟.(۱)

در این حدیث مشاهده می کنیم که پیامبرصلی الله علیه وآله بر این کار او اعتراض نکرد و او را از زدن به صورت و کندن مو نهی ننمود.

۵ – ابن عباس قضیه طلاق پیامبرصلی الله علیه وآله و همسران خود را نقل می کند که در آن آمده است: عمر گفت: من بر حفصه وارد شدم در حالی که ایستاده بود و به خود می زد، و همچنین همسران پیامبر نیز ایستاده و به خود می زدند. من به حفصه گفتم: آیا رسول خداصلی الله علیه وآله تو را طلاق داده است؟ ... (۲)

۶ – سبط بن جوزی می گوید: «چون حسین علیه السلام کشته شد، ابن عباس مرتّب بر او می گریست تا این که چشمانش کور شد».(۳)

۷ – جرجی زیدان می گوید: «شکی نیست که ابن زیاد با کشتن حسین علیه السلام جرم بزرگی را مرتکب شد که فجیع تر از آن در تاریخ عالم واقع نشده است. و لذا باکی نیست بر شیعه که به جهت کشته شدن حسین علیه السلام اظهار ظلم کرده، بر او در هر سال بگرید، و گریبان چاک دهد، و با اظهار تأسّف بر او به سینه های خود زند؛ زیرا او مظلومانه کشته شد».(۴)

۱– ۴۷۳. مسند احمد، ج ۲، ص ۵۱۶.

۲– ۴۷۴. کنز العمّال، ج ۲، ص ۵۳۴.

۳– ۴۷۵. تذکره الخواص، ص ۱۵۲.

۴– ۴۷۶. تاریخ النیاحه، ج ۲، ص ۳۰، به نقل از جرجی زیدان.

بررسی ادله مخالفین

بررسی ادله مخالفین

مخالفین سینه زنی به ادله ای چند از روایات فریقین تمسّک کرده اند:

الف – روایات عامه

بخاری به سند خود از عبداللَّه نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «لیس منّا من لطم الخدود و شقّ الجیوب و دعا بدعوی الجاهلیه»؛(۱) «از ما نیست کسی که به صورت سیلی زده، یقه ها چاک دهد و مدّعی دعوای جاهلیّت باشد.»

برخی به این حدیث تمسّک کرده و از سینه زنی و نوحه سرایی در سوگ اولیای الهی خصوصاً سالار شهیدان اباعبداللَّه الحسین علیه السلام منع کرده اند.

پاسخ

این حدیث ناظر به موردی است که کسی این افعال را به عنوان اعتراض به قضای الهی در مقابل مرگ عزیزش انجام دهد. و این نکته ای است که بسیاری از شارحان صحیح بخاری؛ از قبیل: عسقلانی، ملا علی قاری، کرمانی، قسطلانی به آن اشاره کرده اند.(۲)

کرمانی می نویسد: «اگر کسی بگوید: گریبان چاک کردن و به صورت زدن باعث نمی شود که فاعل این دو کار از این امت خارج گردد، پس این نفی چه معنایی دارد؟ در جواب می گوییم: این به جهت شدت و تغلیظ است، مگر آن که ادعای مطالب جاهلیت را به گونه ای تفسیر کنیم که موجب کفر شود، مانند تحلیل حرام یا عدم تسلیم در برابر قضای الهی، که در این صورت نفی حقیقی است».(۳)

مناوی در ذیل این حدیث می نویسد: «این تعبیر دلالت بر عدم رضایت دارد، و سبب آن چیزی است که این اعمال متضمن آن است که از آن جمله راضی نبودن به قضای الهی است».(۴)

۱- ۴۷۷. صحیح بخاری، ح ۱۲۲۰.

۲- ۴۷۸. فتح الباری، ج ۳، ص ۱۹۵؛ شرح الکرمانی علی البخاری، ج ۷، ص ۸۸؛ ارشاد الساری، ج ۲، ص ۴۰۶؛ عمدهالقاری، ج ۸، ص ۸۷.

۳- ۴۷۹. شرح کرمانی بر بخاری، ج ۷، ص ۸۸.

۴- ۴۸۰. فیض القدیر، ج ۵، ص ۴۹۳.

نتیجه این که: این حدیث هرگز ناظر بر سینه زنی در روز عاشورا و در عزای امام حسین علیه السلام و دیگر اولیای الهی نیست، عملی که به جهت تعظیم دین و شعائر آن و اظهار محبت نسبت به اهل بیت پیامبرعلیهم السلام انجام می گیرد.

ب – روایات اهل بیت علیهم السلام

در منابع شیعی روایاتی وجود دارد که به ظاهر از نوحه سرایی و سینه زنی نهی کرده است؛

۱ – جابر بن عبداللَّه انصاری می گوید: از امام باقرعلیه السلام درباره (جزع) سؤال کردم؟ حضرت فرمود: «اشدّ الجزع الصراخ بالویل و لطم الوجه و الصدر و جزّ الشعر من النواصی و من اقام النواحه فقد ترک الصبر و اخذ فی غیر طریقه»؛(۱) «شدیدترین مرتبه جزع عبارت است از فریاد همراه وای گفتن، زدن به صورت و سینه و کندن مو از جلوی سر، و هر کس نوحه گری بر پا کند به طور حتم صبر را رها کرده و در راه غیر صبر قرار گرفته است.»

۲ – از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «نهی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله عن الرنه عند المصیبه و نهی عن النیاحه و الاستماع الیها»؛(۲) «رسول خداصلی الله علیه وآله از فریاد برآوردن هنگام مصیبت نهی کرده است. و نیز از نوحه سرایی و گوش دادن به آن نیز نهی نموده است.»

۳ – عمرو بن ابی مقدام می گوید: از امام باقرعلیه السلام شنیدم که درباره آیه { وَ لایَعْصینَکَ فی مَعْرُوفٍ(۳)}. فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله به دخترش فاطمه علیها السلام فرمود: «اذا أنا متّ فلاتخمشی علیّ وجهاً و لاتُرخی علیّ شعراً و لاتنادی بالویل و لاتقیمنّ علیّ نائحه»؛(۴) «هر گاه من از دنیا رفتم صورت خود را خراش مده، و موی خود را پریشان مساز و برای من نوحه گری نکن.»

پاسخ

اولاً: این دسته از روایات اصل برپایی مجالس عزا را نهی نمی کند، بلکه از هر

۱– ۴۸۱. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۱۵، باب کراهه الصراخ بالویل و العویل.

۲– ۴۸۲. همان.

۳– ۴۸۳. سوره ممتحنه، آیه ۱۲.

۴– ۴۸۴. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۱۵.

عملی که با قضا و قدر الهی منافات داشته باشد جلوگیری کرده است؛ زیرا برخی در فراغ از دست رفته خود شکوه و اعتراض نموده، مقدّرات الهی را زیر سؤال می برند، ولی اگر در نوحه سرایی و مرثیه خوانی برای میّت تنها ذکر فضایل و خوبی های او گفته شود اشکالی ندارد.

ثانیاً: روایات ناحیه مربوط به موردی است که بر نوحه گری و مرثیه خوانی اثری عقلایی مترتب نگردد، در حالی که عزاداری برای اولیای الهی دارای آثاری عقلایی است. و نیز به اثبات رساندیم که می توانیم آن را داخل در ادله عام کنیم. خصوصاً آن که ثابت شد که سیره رسول خداصلی الله علیه وآله و اهل بیت عصمت و طهارت و صحابه و تابعین و مسلمانان در طول تاریخ بر برپایی مراسم عزا و مرثیه خوانی و نوحه گری در سوگ اولیای الهی، خصوصاً امام حسین علیه السلام بوده است.

ثالثاً: در برخی از روایات تصریح به جواز بلکه رجحان نوحه گری و جزع در سوگ امام حسین علیه السلام شده است:

۱ - در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: «کلّ الجزع و البکاء مکروه سوی الجزع و البکاء علی الحسین علیه السلام»؛(۱) «هر جزع و گریه ای مکروه است به جز جزع و گریه بر امام حسین علیه السلام.»

۲ - امام رضاعلیه السلام به پسر شبیب فرمود: « ... انّ یوم الحسین علیه السلام اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذلّ عزیزنا بأرض کرب و بلاء و اورثنا الکرب و البلاء الی یوم الانقضاء ... »؛(۲) «همانا روز حسین علیه السلام پلک های ما را زخم کرده و اشک های ما را جاری ساخته و عزیز ما را در زمین کرب و بلا ذلیل کرده است. و تا روز انقضاء [دنیا] غصه و بلا را برای ما به ارث گذارده است.»

۳ - امام صادق علیه السلام به عبداللَّه بن حماد فرمود: «به من خبر رسیده که گروه هایی از اطراف کوفه و نقاط دیگر و نیز گروهی از خانم ها در نیمه شعبان، کنار تربت پاک حسین بن علی علیه السلام اجتماع نموده، بر حسین علیه السلام نوحه سرایی کرده و قرآن تلاوت می کنند و گروهی به نقل تاریخ و برخی دیگر به مرثیه سرایی می پردازند.

ص:۱۵۹

۱- ۴۸۵. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۹.

۲- ۴۸۶. همان، ص ۲۸۵.

حماد عرض کرد: من خود شاهد چنین مراسمی بوده ام. امام فرمود: خدا را سپاس که برخی از مردم را علاقه مند ما قرار داده تا به مدح و ستایش ما پرداخته و برای ما سوگواری کنند، دشمنان ما را مورد سرزنش قرار داده، کارهای زشت و ناپسند آنان را آشکار نمایند».(۱)

۴ - ابن قولویه از مسمع کردین روایت کرده که امام صادق علیه السلام به من فرمود: « ... آیا مصایب کربلا را به یاد می آوری؟» عرض کردم: آری. فرمود: « ... آیا جزع و اظهار ناراحتی می کنی؟» گفتم: آری، سوگند به خدا! که گریه می کنم. حضرت فرمود: «خدا گریه ات را بپذیرد. آگاه باش! که تو از کسانی هستی که برای مصایب ما اظهار ناراحتی و جزع می کنند. تو از کسانی هستی که در خوشحالی ما خوشحال و در اندوه و حزن ما اندوهناکند ... ».(۲)

۱- ۴۸۷. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۵۳۹، باب ۱۰۸.

۲- ۴۸۸. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۹.

لباس مشکی پوشیدن

لباس مشکی پوشیدن

شکی نیست که پوشیدن لباس مشکی خصوصاً در حال نماز نزد مشهور امامیه کراهت دارد، بلکه ادعای اجماع بر آن نیز شده است. ولی بحث این است که آیا این کراهت ذاتی است، یعنی به لحاظ این که لباس مشکی است مکروه است یا به جهت اینکه شعار بنی عباس بوده(۱) یا چون لباس اهل جهنم است(۲)، مکروه می باشد؟

از ظاهر برخی ادله استفاده می شود که کراهت آن ذاتی نیست و لذا در صورتی که عنوان دیگری به خود گیرد؛ مثل این که شعار حزن بر اولیای الهی شود نه تنها کراهت سابق را از دست می دهد بلکه داخل در عنوان احیای شعائر الهی شده، مستحب نیز می گردد. خصوصاً آن که با مراجعه اخبار و تواریخ پی می بریم که اهل بیت علیهم السلام هنگام عزا در مصیبت فقدان یکی از بزرگان، لباس مشکی را می پوشیده،یا پوشیدن آن را امضا کرده اند. اینک به نمونه هایی که در کتب شیعه و سنی آمده اشاره می کنیم:

الف - روایات شیعه

۱ - برقی به سندش از امام زین العابدین علیه السلام نقل می کند که فرمود: «چون جدم حسین علیه السلام کشته شد، زنان بنی هاشم در ماتم او لباس سیاه پوشیدند و آن را در گرما و سرما تغییر ندادند. و پدرم علی بن الحسین علیهما السلام برای آنان در هنگام عزاداری غذا آماده می کرد.(۳)

۱- ۴۸۹. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۵۲.

۲- ۴۹۰. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۱، باب ۲۰ از ابواب لباس مصلّی، ح ۳.

۳- ۴۹۱. بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸؛ وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۹۰.

۲ – ابن قولویه به سندش نقل کرده که فرشته ای از فرشته های فردوس بر دریا فرود آمد و بال های خود را بر آن گسترد. آن گاه صیحه ای زد و گفت: «ای اهل دریاها! لباس های حزن به تن کنید؛ زیرا فرزند رسول خدا ذبح شده است. آن گاه قدری از تربت او را بر بال های خود گذارده و به سوی آسمان ها برد. و هیچ فرشته ای را ملاقات نکرد جز آن که آن را استشمام نمود و اثری از آن نزد او ماند.(۱)

ب – روایات عامه

۱ – ابن ابی الحدید از مدائنی نقل می کند: چون علی علیه السلام وفات یافت، عبداللّه بن عباس بن عبدالمطلب نزد مردم آمد و گفت: همانا امیرالمؤمنین علیه السلام وفات یافت، او کسی را به عنوان جانشین خود قرار داده است، اگر او را اجابت می کنید نزد شما می آید و اگر کراهت دارید کسی بر دیگری اصراری ندارد؟ مردم گریستند و گفتند: بلکه به سوی ما بیاید. حسن علیه السلام در حالی که لباس مشکی به تن داشت نزد آنان آمد و خطبه ای ایراد فرمود.(۲)

۲ – ابی مخنف روایت کرده که نعمان بن بشیر خبر شهادت امام حسین علیه السلام را به اهل مدینه ابلاغ نمود ... در مدینه زنی نبود جز آن که از پشت پرده بیرون آمد و لباس مشکی پوشیده، مشغول عزاداری شد.(۳)

۳ – عمادالدین ادریس قرشی از ابی نعیم اصفهانی به سندش از امّ سلمه نقل کرده که چون خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به او رسید خیمه ای سیاه در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله زد و لباس مشکی به تن نمود.(۴)

۴ – و نیز ابن ابی الحدید از اصبغ بن نباته نقل می کند که گفت: «بعد از کشته شدن امیرالمؤمنین علیه السلام وارد مسجد کوفه شدم، حسن و حسین را مشاهده کردم که لباس مشکی به تن داشتند.(۵)

۱- ۴۹۲. کامل الزیارات، ص ۶۷و۶۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۲۱و۲۲۲.

۲- ۴۹۳. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲.

۳- ۴۹۴. مقتل ابی مخنف، ص ۲۲۲و۲۲۳.

۴- ۴۹۵. عیون الاخبار و فنون الآثار، ص ۱۰۹.

۵- ۴۹۶. شرح ابن ابی الحدید.

مرثیه خوانی به نثر

اشاره

ص:۱۶۳

مرثیه خوانی به نثر

برخی سؤال می کنند: چرا در سوگ اولیای الهی سوگواری و مرثیه سرایی می کنیم؟ آیا در میان امّت های پیشین این چنین اعمالی بوده است؟ آیا پیامبرصلی الله علیه وآله و اهل بیتش چنین کاری را در سوگ بزرگان انجام می دادند؟ آیا صحابه و تابعین و به تعبیر دیگر سلف صالح، چنین عملی انجام می دادند یا خیر؟

با مراجعه به تاریخ پی می بریم که مرثیه خوانی به نثر، در سوگ اولیای الهی سنتی متداول از صدر اسلام تاکنون بوده است. اینک به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

الف - مرثیه خوانی در سوگ اولیای الهی

مرثیه خوانی در سوگ اولیای الهی

با مراجعه به تاریخ پی می بریم که پیامبرصلی الله علیه وآله و صحابه در سوگ اموات خصوصاً اولیای الهی مرثیه سرایی می کردند. اینک به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

۱ - مرثیه رسول خداصلی الله علیه وآله

حلبی از ابن مسعود نقل می کند: «ما رسول خداصلی الله علیه وآله را گریان بر کسی همانند حمزه ندیدیم. جنازه او را به طرف قبله قرار داد. آن گاه بر بالین جنازه او ایستاد. سپس صیحه ای زد که نزدیک بود غش کند. در این هنگام فرمود: ای عموی رسول خدا! و ای شیر خدا و شیر رسول خدا، ای حمزه، ای انجام دهنده خیرات، ای حمزه، ای برطرف کننده غصه ها، ای مدافع، ای محافظ رسول خدا!» (۱)

ص:۱۶۵

۱- ۴۹۷. السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۴۶۱.

۲ – مرثیه خوانی فاطمه زهراعلیها السلام

انس بن مالک می گویـد: «چون از دفن رسول خداصلی الله علیه وآله فارغ شدیم، فاطمه علیها السلام رو به من کرده، فرمود: ای انس! چگونه توانستیـد خاک بر صورت رسول خـدا بریزیـد؟ آنگاه شروع به گریه کرده، نـدا سر داد: ای پدرم که دعوت پروردگارت را اجابت نمودی؟! ای پـدرم که به قرب پروردگارت رفتی؟! ای پـدرم که ندای پروردگارت را پاسخ دادی؟! ... (۱).»

۳ – مرثیه خوانی عایشه

ابن عبدربّه می گوید: عایشه بر سر قبر ابی بکر ایستاده و گفت: « ... بزرگ ترین حوادث بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله مصیبت فقدان تو است».(۲)

۴ – مرثیه خوانی امام حسن علیه السلام

طبری به سـند خود از خالد بن جابر نقل می کند که از امام حسن علیه السـلام شـنیدم، بعد از کشته شدن امام علی علیه السلام در ضـمن خطبه ای فرمود: «لقد قتلتم اللیله رجلاً فی لیله فیها نزل القران، و فیها رفع عیسی بن مریم علیه السلام و فیها قتل یوشع بن نون فتی موسی علیهما السلام، واللّه ما سبقه احد کان قبله، ولایدرکه احد یکون بعده. واللّه ان کان رسول اللّه صلی الله علیه وآله لیبعثه فی السریّه، و جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره، واللّه ماترک صـفراء ولابیضاء الاّ ثمانمائه او سـبعمائه ارصـدها لخادمه»؛(۳) «شـما امشب مردی را کشتید که در آن شب قرآن نازل شد. و در آن شب عیسـی بن مریم علیه السـلام به آسـمان رفته و یوشع بن نون جوان مرد موسـی علیهما السـلام کشـته شد. به خدا سوگند! قبل از او کسی از او سبقت نگرفته و بعد از او هیچ کس او را درک نخواهد کرد. به خدا سوگند! رسول خداصـلی الله علیه وآله او را در سریه [جنگی] می فرستاد، در حالی که جبرئیـل در طرف راست او و میکائیـل در طرف چپ او بود. به خـدا سوگنـد! هیـچ زردی و سـفیدی [طلاـ و نقره ای] باقی نگذاشت به جز هشتصد و یا هفتصد درهم که برای خادمش کنار گذارده بود.»

۱– ۴۹۸. عقدالفرید، ج ۲، ص ۳۱؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۹۷.

۲– ۴۹۹. عقدالفرید، ج ۲، ص ۳۷.

۳– ۵۰۰. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۵۷.

۵ – مرثیه خوانی در سوگ امام حسن علیه السلام

حاکم نیشابوری به سندش از ام بکر بن مسور نقل می کند که گفت: چون حسن بن علی از دنیا رحلت نمود. زنان بنی هاشم برای او یک ماه نوحه سرایی کردند.(۱)

ب – مرثیه خوانی در سوگ امام حسین علیه السلام

مرثیه خوانی در سوگ امام حسین علیه السلام

با مراجعه به مصادر حدیثی و تاریخی پی می بریم که پیامبرصلی الله علیه وآله و اهل بیت علیهم السلام و صحابه و تابعین در زمان حیات خود اقامه عزا برای امام حسین علیه السلام داشته و در سوگ او مرثیه سرایی کرده اند. اینک به مواردی در این باره اشاره می کنیم:

۱ – مرثیه خوانی پیامبرصلی الله علیه وآله قبل از ولادت امام حسین علیه السلام

حاکم نیشابوری به سند صحیح از ام الفضل نقل می کند که فرمود: «روزی بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شده، عرض کردم: ای رسول خدا! شب گذشته خواب بدی دیدم. حضرت فرمود: آن خواب چیست؟ عرض کردم، خواب بدی است. حضرت فرمود: چیست؟ عرض کردم: در عالم رؤیا دیدم گویا قسمتی از بدن شما جدا شده و در دامان من قرار گرفت. پیامبر فرمود: خواب خوبی دیده ای. فاطمه (دخترم) اگر خدا بخواهد پسری به دنیا خواهد آورد که در دامان تو بزرگ خواهد شد.

ام الفضل می گوید: فاطمه علیها السلام حسین علیه السلام را به دنیا آورد و او در دامان من بود، همان گونه که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود، تا آن که بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شدم و حسین علیه السلام را در دامنش گذاردم. به حضرت توجه کردم، ناگهان دیدم که اشک از چشمانش سرازیر شد. عرض کردم: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم به فدایت، چه شده که شما را گریان می بینم؟ حضرت فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد که امتم به زودی او را به شهادت می رسانند. عرض کردم: این فرزند را؟ حضرت فرمود: آری. آن گاه قسمتی از تربت خونین آن حضرت را به من داد».

۱- ۵۰۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۳.

این حدیث را عده ای از علمای اهل سنت نقل کرده اند، از قبیل:

- حاکم نیشابوری.(۱)

- خطیب خوارزمی.(۲)

- ابن صباغ مالکی.(۳)

- ابن حجر مکّی.(۴)

- بیهقی.(۵)

- متقی هندی.(۶)

۲ – مرثیه خوانی پیامبرصلی الله علیه وآله در مسجد بعد از ولادت امام حسین علیه السلام

خوارزمی حنفی می گوید: «چون از ولادت امام حسین علیه السلام یک سال کامل گذشت دوازده ملك در حالی که صورت هایشان قرمز بود و بال های خود را گسترده بودند بر رسول خداصلی الله علیه وآله فرود آمده، گفتند: ای محمد! زود است که بر فرزنـدت حسـین آنچه از طرف قابیل بر هابیل وارد شـد، بیاید و زود است که همانند اجر هابیل به او داده شود، و بر قاتل او همانند عذاب قابیل داده خواهد شد. آن روز در آسـمان ملکی نبود جز آن که بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شده و به او در مصـیبت حسـین علیه السـلام تسـلیت گفت، و از ثوابی که به او داده می شود خبر داد، و نیز تربت امام حسـین علیه السلام را بر پیامبرصلی الله علیه وآله عرضه کرد. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: بار خدایا! هر کس او را خوار کند او را خوارگردان، و هر کس او را می کشد به قتل رسان، و به آنچه را دنبال می کند او را بهره مند مساز.

ص:۱۶۸

۱- ۵۰۲. مستدرك حاکم، ج ۳، ص ۱۷۶.

۲- ۵۰۳. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۵۸و۱۵۹.

۳- ۵۰۴. الفصول المهمه، ص ۱۵۴.

۴- ۵۰۵. الصواعق المحرقه، ص ۱۱۵.

۵- ۵۰۶. الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۱۲۵.

۶- ۵۰۷. کنزالعمال، ج ۶، ص ۲۲۳.

هنگامی که دو سال کامل از ولادت امام حسین علیه السلام گذشت پیامبرصلی الله علیه وآله به سفر رفت. در بین راه توقف نمود و کلمه استرجاع { إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ را بر زبان جاری ساخت و چشمانش پر از اشک شد. از علت آن سؤال شد؟ حضرت فرمود: این جبرئیل است که مرا از سرزمینی در شطّ فرات به نام کربلا خبر می دهد که فرزندم حسین بن فاطمه در آن جا به قتل خواهد رسید. عرض شد: چه کسی او را به قتل می رساند؟ فرمود: مردی به نام یزید، خداوند او را مبارک نگرداند. و گویا نظر می کنم به بازگشت و مدفنش در کربلا در حالی که سرش را هدیه می برند ... پیامبرصلی الله علیه وآله در حالی که محزون بود از سفر خود بازگشت. بر بالای منبر رفت و خطبه خواند و مردم را موعظه نمود ... آن گاه عرض کرد: بار خدایا! مرا جبرئیل خبر داده که این فرزندم کشته و خوار خواهد شد ... ».(۱)

۳ - مرثیه خوانی پیامبرصلی الله علیه وآله در خانه ام سلمه

احمد بن حنبل به سند صحیح از انس بن مالک نقل کرده که گفت: «فرشته باران از پروردگارش اذن گرفت تا خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شود، خداوند به او اجازه داد. حضرت به ام سلمه فرمود: مواظب باش تا کسی بر من وارد نشود. ام سلمه می گوید: حسین علیه السلام آمد که داخل شود من او را مانع شدم. حضرت فرار کرد و داخل اتاق رسول خدا شد و از شانه و گردن پیامبر خداصلی الله علیه وآله بالا رفت. آن فرشته به پیامبرصلی الله علیه وآله عرض کرد: آیا او را دوست داری؟ حضرت فرمود: آری. فرشته عرض کرد: آگاه باش! همانا امت تو او را به زودی خواهند کشت. و اگر می خواهی مکانی را که در آن جا به قتل می رسد به تو نشان دهم. فرشته دستی زد و از خاک قرمز آن مکان آورد. ام سلمه آن را برداشته و در مقنعه اش گذارد. ثابت گفت که به ما خبر رسیده که این خاک کربلاست».(۲)

۱- ۵۰۸. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۶۳.

۲- ۵۰۹. مسند احمد، ج ۳، ص ۲۴۲و۲۶۵.

۴ - مرثیه خوانی پیامبرصلی الله علیه وآله در خانه عایشه

ابن عساکر به سند صحیح از عایشه نقل کرده که گفت: در آن هنگام که رسول خداصلی الله علیه وآله در خواب بود ناگهان حسین علیه السلام وارد شد و به طرف حضرت حرکت کرد. من او را از حضرت دور کردم. سپس به دنبال برخی از کارهایم رفتم. حسین علیه السلام نزدیک پیامبرصلی الله علیه وآله آمد. حضرت در حالی که گریان بود از خواب بیدار شد. به او عرض کردم: چه چیز شما را به گریه درآورده است؟ حضرت فرمود: جبرئیل تربتی را که حسین در آن کشته می شود به من نشان داد. غضب خدا بر کسی که خون او را بر زمین ریزد شدید خواهد شد. آنگاه دست خود را گسترده و ناگاه قبضه ای از بطحاء آورد و فرمود: ای عایشه! قسم به کسی که جانم به دست اوست این امر مرا محزون می کند. این چه کسی است از امتم که بعد از من حسین را به قتل می رساند؟!(۱)

۵ - مرثیه خوانی رسول خداصلی الله علیه وآله بعد از وفات

احمد بن حنبل به سند صحیح از ابن عباس نقل کرده که گفت: پیامبرصلی الله علیه وآله را در نیمه روز در عالم رؤیا دیدم در حالی که ایستاده و پریشان حال و غبارآلود است در حالی که در دستش شیشه ای پر از خون است. عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت! این چیست؟ حضرت فرمود: این خون حسین و اصحاب اوست، امروز آن را برداشتم. ابن عباس می گوید: ما آن روز را حساب کردیم همان روزی بود که حسین علیه السلام به شهادت رسید.(۲)

ترمذی و حاکم به سند صحیح از سلمی نقل کرده که گفت: ام سلمه را دیدم که در حال گریه است. عرض کردم: چه چیز تو را به گریه در آورده است؟ گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله را در عالم خواب مشاهده کردم در حالی که بر سر و محاسنش خاک نشسته بود. عرض کردم: شما را چه شده ای رسول خداصلی الله علیه وآله؟ حضرت فرمود: لحظه ای قبل شاهد کشته شدن حسینم بودم.(۳)

۱- ۵۱۰. ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ ابن عساکر، رقم ۲۲۹.

۲- ۵۱۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۸۳؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۳۹۷.

۳- ۵۱۲. مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۱۹؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۳۴۰.

- مرثیه خوانی امام علی علیه السلام بر امام حسین علیه السلام

الف - احمد بن حنبل به سند صحیح از نجیّ نقل کرده که او با علی علیه السلام حرکت نمود. چون به نینوا - که راهشان به صفین بود - رسیدند، حضرت علی علیه السلام ندا داد: در کنار شط فرات. صبر کن ای اباعبداللَّه! عرض کردم: جریان چیست؟ حضرت فرمود: روزی بر رسول خدا وارد شدم در حالی که دو چشمش اشک ریزان بود، عرض کردم: ای پیامبر خدا! آیا شما را کسی به غضب درآورده است؟ چه شده که چشمانتان گریان است؟ حضرت فرمود: آری، مدتی پیش از این جبرئیل از نزد من خارج شد و مرا خبر داد که حسین در کنار شطّ فرات کشته خواهد شد. آن گاه فرمود: آیا می خواهی از تربت او به تو نشان دهم؟ حضرت فرمود: من گفتم: آری. آن گاه دست خود را دراز کرد و قبضه ای از خاک برداشت و به من عطا نمود، من نتوانستم اشک چشمان خود را نگه دارم لذا اشکانم جاری شد.(۱)

ب - نصر بن مزاحم به سندش نقل کرده که علی علیه السلام به سرزمین کربلا وارد شد و در آنجا توقفی نمود. به او عرض شد: ای امیرالمؤمنین! اینجا کربلاـ است. حضرت فرمود: دارای گرفتاری و بلا است آن گاه با دستش اشاره به مکانی کرد و فرمود: آن جا محلّ ریختن خون های آنان است.(۲)

ج - حافظ طبرانی به سند صحیح از شیبان که عثمانی بود نقل کرده که گفت: علی علیه السلام هنگامی که به کربلا رسید برافروخته شد و فرمود: «در این مکان شهدایی هستند که برای آنان همانندی نیست به جز شهدای بدر».(۳)

۷ - مرثیه خوانی امام صادق علیه السلام

ابن عبدربّه نقل می کند: امام صادق علیه السلام بر کنار قبر جدش حسین علیه السلام ایستاد و گفت: «اشهد انّک قد اقمت الصلاه و آتیت الزکاه و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و اطعت اللَّه و رسوله، و عبدته مخلصاً و جاهدت فی سبیله صابراً محتسباً حتی

۱- ۵۱۳. مسند احمد، ج ۲، ص ۶۰و۶۱.

۲- ۵۱۴. واقعه صفین، ص ۱۵۸؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۷۸.

۳- ۵۱۵. مقتل خوارزمی، ص ۱۶۲، به نقل از طبرانی.

اتـاک الیقین، فلعن اللّه امه قتلتـک ولعن اللّه امه ظلمتـک، ولعن اللّه امه سـمعت بـذلک فرضـیت به»؛(۱) «گـواهی می دهم که همانا تو نماز را به پا داشـته و زکات را پرداختی و به معروف امر کرده و از منکر نهی کردی و خدا و رسولش را اطاعت کرده و او را با اخلاص عبادت نمودی. و در راه او جهاد کرده در حالی که صـبور بوده و همه را به حساب خـدا گـذاردی تا آن که تو را یقین فرا رسـید. پس خدا لعنت کند امتی که تو را به قتل رساند. و خدا لعنت کند امتی را که به تو ظلم کرد. و خدا لعنت کند امتی را که کشته شدنت را شنید و به آن رضایت داد.»

۸ – مرثیه خوانی ام البنین

ابوالفرج اصـفهانی درباره ام البنین می گوید: «ام البنین مادر چهار برادر بود که همگی به قتل رسیده بودند. او به قبرستان بقیع می آمـد و بر فرزنـدانش دلخراش ترین و جانسوزترین نـدبه ها را می خوانـد. مردم به دور او جمع شده، به ندبه های او گوش فرا می نمودنـد. از جمله کسـانی که به بقیع می آمـد مروان بود، او همیشه به نـدبه هـای ام البنین گوش فرا می داد و گریه می کرد».(۲)

۹ – مرثیه خوانی حضرت زینب علیها السلام

ابوالفرج اصـفهانی و دیگران از حمیـد نقل کرده انـد که هنگام خروج علی بن الحسـین اکبر برای جنگ به میدان، گفت: «نظر کردم به زنی که بـا سـرعت از خیمه بیرون آمـد گویـا خورشـید طلوع کرده است، او صـدا می زد: «یـا حبیبـاه، یابن اخاه»؛ «ای دوست من! ای فرزنـد برادر من!» درباره او سؤال کردم، گفتنـد: او زینب دختر علی بن ابی طالب است. آن گاه آمـد و خود را بر روی جنازه علی اکبرعلیه السلام انداخت. حسین علیه السلام آمد و دست او را گرفت و به خیمه برد».(۳)

طبری و دیگران نقـل کرده انـد: «چون روز یـازدهم محرّم فرا رسـید ابن سـعد دسـتور داد تـا قـافله را از کربلاـ حرکت دهنـد. همسران امام حسین علیه السلام و فرزندان و

۱- ۵۱۶. العقد الفرید، ج ۲، ص ۸.

۲- ۵۱۷. مقاتل الطالبیین، ص ۸۵.

۳- ۵۱۸. مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۳؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۶.

خواهران و دختران حضـرت با زینب در آن قافله بودند. آنان را همانند اسـیران ترک و روم حرکت دادند. زنان گفتند: شما را به حق خدا ما را بر قتلگاه حسـین علیه السـلام عبور دهید. اسیران را بر بدن حسین و اصحابش در حالی که بر روی زمین افتاده بودند عبور دادند. چون نگاه زنان به کشته ها افتاد صیحه و شیون کرده و بر صورت خود زدند.

راوی می گویـد: به خدا سوگند! زینب را فراموش نمی کنم که برای حسـین علیه السـلام ندبه می کرد و با صوت حزین و دل شکسته ندا می داد: «یا محمّداه، صلّی علیک ملیک السماء، هذا حسینک مرمّل بالدماء، مقطّع الاعضاء، و بناتک سبایا، الی اللّه المشـتکی، و الی محمد المصـطفی و الی علی المترضـی و الی فاطمه الزهراء، و الی حمزه سیدالشـهداء. یا محمّداه، هذا حسـین بالعری، تسـفی علیه ریح الصـبا، قتیل اولاد البغایا، واحزناه، واکرباه علیک یا اباعبداللّه، الیوم مات جدی رسول اللّه، یا اصـحاب محمّد! هولاء ذریّه المصـطفی یساقون سوق السبایا»؛ «ای محمد! که فرشتگان آسمان بر تو درود فرستاده اند، این حسین توست که در خون غوطه ور است. اعضایش قطع شده و دخترانش به اسارت رفته اند. به سوی خدا و محمّد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشـهدا شـکایت می کنم. ای محمد! این حسـین است در این بیابان که باد صـبا بر او می وزد. او کشته شـده به دست اولاد زنا است. امان از حزن تو و مصـیبت بر تو ای اباعبـداللّه! امروز جـدم رسول خدا رحلت نمود. ای اصـحاب محمد! اینان ذریّه مصطفی می باشند که همانند اسیران می برند.»

راوی می گوید: به خدا سوگند! در آن هنگام زینب هر دشمن و دوستی را به گریه درآورد.(۱)

۱۰ – مرثیه خوانی ابن عباس

ابن عبـاس خطـاب به یزیـد می گویـد: «تو از من می خواهی که یاری ات کنم و مرا بر دوستی با خود وادار می کنی در حالی که تو بودی که حسـین و جوانان عبـدالمطلّب که چراغ های هـدایت و سـتارگان راهنما بودنـد به قتل رساندی، و لشـکریان به دستور و فرمان تو در یک سرزمین آن ها را غارت کرده، خون هایشان را بر زمین ریختند،

۱– ۵۱۹. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۶۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۲؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۸۹.

و لباس های آنان را ربودند و لب تشنه سرهایشان را از بدن جدا ساختند ... ».(1)

۱۱ – مرثیه خوانی زید بن ارقم

ابن حجر و دیگران نقل کرده اند: هنگامی که سر امام حسین علیه السلام را نزد ابن زیاد در کوفه گذاردند، او شروع به زدن با چوب دستی بر دندان های امام حسین علیه السلام نمود. زید بن ارقم نیز حاضر بود و به ابن زیاد گفت: چوب دستی خود را بردار، به خدا سوگند! مدت زیادی رسول خداصلی الله علیه وآله را مشاهده کردم که ما بین این دو لب ها را می بوسید. آن گاه شروع به گریه کرد.(2)

۱۲ – مرثیه خوانی حسن بصری

سبط بن جوزی از زهری نقل می کند: «چون خبر کشته شدن حسین به حسن بصری رسید چندان گریست که هر دو گونه اش مرطوب شد. آن گاه گفت: خوار باد امتی که فرزند دختر پیامبرش را به قتل رسانده است. به خدا سوگند! سر حسین به جدش بازمی گردد، آن گاه جد و پدرش از پسر مرجانه انتقام او را خواهند گرفت».(3)

۱- ۵۲۰. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۰؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۵؛ انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۸.

۲- ۵۲۱. صواعق المحرقه، ص ۱۱۸؛ تذکره الخواص، ص ۲۳۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۹.

۳- ۵۲۲. تذکره الخواص، ص ۲۴۰.

مرثیه خوانی به شعر

مرثیه خوانی به شعر

شکی نیست که شعر تأثیر بسزایی در روح و روان و عواطف انسان دارد، و لذا اگر مطالب را در قالب شعر قرار دهیم اثر بیشتری خواهد داشت در قلوب و نفوس مردم.

واقعه کربلا که به خودی خود محرّک احساسات و عواطف مسلمانان است اگر در قالب شعر درآید می تواند تأثیر بسزایی در تحریک عواطف و احساسات مردم داشته باشد و از این راه مردم به امام حسین علیه السلام و اهداف او نزدیک تر شوند. اینک این مسأله را به لحاظ حکم شرعی مورد بررسی قرار می دهیم:

ادله جواز و رجحان مرثیه خوانی به شعر

ادله جواز و رجحان مرثیه خوانی به شعر

برای اثبات این مطلب می توان به ادله ای چند تمسک نمود:

۱ – اصل اباحه

اصل اوّلی در تمام اشیاء اباحه است، این امر در مورد مرثیه خوانی نیز جاری است، مادامی که دلیلی بر خلاف آن نباشد. و از آن جا که این امر مورد نهی واقع نشده بلکه دلیل بر رجحان آن وجود دارد لذا داخل در اصل اوّلی اباحه و جواز است.

۲ – تعظیم شعائر دینی

کسی که قرار است برای او مرثیه خوانی شود در صورتی که از اولیای الهی بوده و از رهبران جامعه به حساب می آید، با مرثیه خوانی احساسات مردم را به او جذب کرد، در نتیجه مردم را به طرف او سوق می دهیم که این عمل به نوبه خود تشویق مردم به متابعت و پیروی از آن شخص خواهد بود. که همان پیروی از آن ولیّ خدا و دستورات او است. لذا می توان گفت که مرثیه خوانی از مصادیق بارز تعظیم شعائر الهی است.

۳ – مرثیه خوانی حضرت آدم علیه السلام

طبری به سندش از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «چون فرزند آدم برادرش را به قتل رسانید حضرت برای او گریست و چنین مرثیه خوانی کرد:

تغیّرت البلاد و من علیها

فلون الارض مغبّر قبیح

تغیّر کلّ ذی طعم و لون

و قلّ بشاشه الوجه الملیح(۱)

۴ – مرثیه خوانی به شعر برای پیامبرصلی الله علیه وآله

جماعت بسیاری از صحابه و دیگران در سوگ رسول خداصلی الله علیه وآله با شعر مرثیه خوانی کردند:

الف – مرثیه خوانی حضرت زهراعلیها السلام؛

ابن عبدربه نقل می کند: فاطمه بر بالای قبر پدرش ایستاد و عرض کرد:

فقدناک فقد الارض وابلها

و غاب مذ غبت عنّا الوحی و الکتب

فلیت قبلک کان الموت صادفنا

لمّا نعیت و حالت دونک الکتب(۲)

ب – مرثیه دختر عبدالمطلّب:

ألا یا رسول اللَّه کنت رجاءنا

و کنت بنا برّاً و لم تک جافیاً

و کنت رحیماً هادیاً و معلّماً

لیبک علیک الیوم من کان باکیاً(۳)

۱- ۵۲۳. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۴۳.

۲- ۵۲۴. العقد الفرید، ج ۳، ص ۲۱۸.

۳- ۵۲۵. الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۴، ص ۳۱۲.

ج - مرثیه حسّان بن ثابت:

و مالک لاتبکین ذاالنعمه التی

علی الناس منها سائغ یتغمّد

فجودی علیه بالدموع و أعولی

لفقد الذی لامثله الدهر یوجد

و ما فقد الماضون مثل محمّد

و لا مثله حتّی القیمه یفقد

د - مرثیه ابوسفیان بن حارث؛

ابن اسحاق می گوید: ابوسفیان بن حارث در سوگ پیامبرصلی الله علیه وآله بسیار گریست و در رثای او چنین گفت:

أرّقت فبات لیلی لایزول

و لیل اخی المصیبه فیه طول

فاسعدنی البکاء و ذاک فیما

اصیب المسلمون به قلیل

لقد عظمت مصیبتنا و جلت

عشیه قیل: قد قبض الرسول(۱)

ه - مرثیه ابی ذؤیب هذلی:

کسفت لمصرعه النجوم و بدرها

و تزعزعت آطام بطن الأبطح

و تزعزعت اجبال یثرب کلّها

و نخیلها لحلول خطب مفدح(۲)

و - مرثیه ابی الهیثم بن تیّهان:

لقد جدعت آذاننا و انوفنا

غداه فجئنا بالنبیّ محمّد(۳)

ز - مرثیه ام رعله قشیریه:

یا دار فاطمه المعمور ساحتها

هیجت لی حزناً حییت من دار(۴)

ح - مرثیه عامر بن طفیل:

بکت الارض و السماء علی النو

ر الذی کان للعباد سراجاً

من هدینا به الی سبل ال

حق و کنّا لانعرف المنهاجا(۵)

ص:۱۷۷

۱- ۵۲۶. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۳۴.

۲- ۵۲۷. همان، ج ۴، ص ۹۸.

۳- ۵۲۸. الاصابه، ج ۴، ص ۱۸۶.

۴- ۵۲۹. همان، ص ۲۷۶.

۵- ۵۳۰. همان، ج ۳، ص ۵۴.

ط – مرثیه سواد بن قارب:

بکت علیه ارضنا و سماؤنا

و تصدّعت وجداً به الاکباد

لو قیل: تفدون النبیّ محمداً

بذلت له الاموال و الاولاد

۵ – تقریر مراثی صحابه از ناحیه پیامبرصلی الله علیه وآله

صحابه در سوگ بسیاری از افراد در حضور پیامبرصلی الله علیه وآله مرثیه خوانی کردند و حضرت نه تنها آنان را از این کار نهی نفرمود بلکه آنان را نیز بر این کار تشویق کرد.

الف – مرثیه برای حمزه بن عبدالمطّلب؛

صفیه دختر عبدالمطلب و برادر حمزه می گوید:

أسائله اصحاب أحد مخافه

بنات ابی من اعجم و خبیر

فقال الخبیر انّ حمزه قد ثوی

وزیر رسول اللَّه خیر وزیر

دعاه الی الحقّ ذوالعرش دعوه

الی جنّه یحیا بها و سرور(۱)

کعب بن مالک در سوگ حمزه می گوید:

صفیّه قومی و لاتعجزی

و بکّی النساء علی حمزه

و لاتسأمی ان تطیلی البکا

علی اسداللّٰه فی الهزّه

فقد کان عزّاً لأیتامنا

و لیث الملاحم فی البزّه

یرید بذاک الرضا احمد

و رضوان ذی العرش و العزّه(۲)

ب - مرثیه برای عبیده بن حارث بن عبدالمطلب، شهید بدر؛

چون عبیده در بدر به شهادت رسید، کعب بن مالک انصاری گریه کنان در سوگ او گفت:

ایا عین جودی و لاتبخلی

بدمعک حقاً و لاتنزری

علی سیّد هدّنا هُلَکه

کریم المشاهد و العنصر(۳)

ج - مرثیه برای جعفر بن ابی طالب و شهدای موته؛

۱- ۵۳۱. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۶۷.

۲- ۵۳۲. همان، ص ۱۵۸.

۳- ۵۳۳. همان، ص ۲۵.

حسّان بن ثابت می گوید:

فلایُبعدن اللّه قتلی تتابعوا

بمؤته منهم ذوالجناحین جعفر

و زید و عبداللّه فیمن تتابعوا

جمیعاً و اصحاب المنیّه تخطر(۱)

کعب بن مالک انصاری می گوید:

نام العیون و دمع عینک یهمل

سحّاً کما و کفّ الطباب المخضّل

فی لیله وردت علیّ همومها

طوراً أخن و تاره أتململ

صبروا بمؤته للإله نفوسهم

حذر الردی و مخافه ان ینکلوا

اذ یهتدون بجعفر و لوائه

قدّام اوّلهم فنعم الاوّل(۲)

د - مرثیه کشته شدگان روز رجیع؛

جماعتی نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمده و ایشان خواستند تا گروهی را برای تعلیم احکام اسلام به منطقه آنها بفرستد. پیامبرصلی الله علیه وآله شش نفر از اصحاب خود را به سوی آن ها فرستاد.

هنگامی که به چشمه رجیع که آبی برای قبیله هذیل بود رسیدند. با کمک گرفتن از قبیله هذیل بر این شش نفر حمله کردند. آنان در ابتدا گفتند: ما نمی خواهیم شما را بکشیم بلکه می خواهیم شما را به اهل مکه تسلیم کنیم تا جایزه بگیریم. برخی از آن شش نفر با آنها جنگیدند تا کشته شدند ولی خبیب و همراه او خود را تسلیم کردند. در بین راه همراه او خواست که بر آنان شمشیر بکشد که او را نیز با سنگ به شهادت رساندند. و در آخر هم خبیب را به اهل مکه تسلیم نمودند و اهل مکه او را به دار آویختند. حسان درباره آنان می گوید:

صلّی الإله علی الذین تتابعوا

یوم الرجیع فاکرموا و اثیبوا

رأس السریه مرثد و امیرهم

و ابن البکیر امامهم و خُبیب(۳)

و نیز در سوگ آنان گریه کنان می گوید:

ما بال عینک لاترقأ مدامعها

سحّاً علی الصدر مثل الؤلؤ القلق

علی خُبیب فتی الفتیان قد علموا

لافشل حتّی تلقاه و لانزق(۴)

۱- ۵۳۴. همان، ج ۴، ص ۳۸۴و۳۸۵.
۲- ۵۳۵. همان، ص ۳۸۶.
۳- ۵۳۶. همان، ج ۳، ص ۱۸۳.
۴- ۵۳۷. همان، ص ۱۷۷.

ه - مرثیه نعم در سوگ همسرش از شهیدان احد؛

یا عین جودی بفیض غیر ابساس

علی کریم من الفتیان لبّاس(۱)

و - مرثیه برای سعد بن معاذ، مجروح روز خندق؛

مردی از انصار در مورد سعد می گوید:

و ما اهتزّ عرش اللّه من موت هلك

سمعنا به الاّ لسعد ابی عمرو(۲)

حسّان بن ثابت گریان در مصیبت سعد می گوید:

لقد سجمت من دمع عینی عبره

و حقّ لعینی ان تفیض علی سعد

قتیل ثوی فی معرك فجعت به

عیون ذواری الدمع دائمه الوجد(۳)

ز - مرثیه برای شهدای چاه معونه؛

ابو برّاء به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: اگر کسانی از اصحابت را به اهل نجد بفرستی، امید می رود که آنان دعوت تو را بپذیرند. پیامبرصلی الله علیه وآله جماعتی را به نجد فرستاد، آنان حرکت کرده و در کنار چاه «معونه» فرود آمدند. نامه رسول خداصلی الله علیه وآله را به عامر بن طفیل دادند ولی او در آن نظر نکرد، و هم فرستاده را به قتل رسانید و هم با کمک قبایل دیگر، آن عده از مسلمانان را کشتند.

عبداللّه بن رواحه بر نافع بن بدیل بن ورقاء خزاعی از شهدای این واقعه گریسته، می گوید:

رحم اللّه نافع بن بدیل

رحمه المبتغی ثواب الجهاد

صابر صادق وفیّ اذاما

اکثر القوم قال قول السداد(۴)

حسان بن ثابت گریه کنان درباره آنان می گوید:

علی قتلی معونه فاستهلّی

بدمع العین سحاً غیر نزر(۵)

ح – مرثیه برای عثمان بن مظعون؛

۱- ۵۳۸. همان، ص ۱۶۸.

۲- ۵۳۹. همان، ج ۴، ص ۵۴.

۳- ۵۴۰. همان، ص ۲۹۶.

۴- ۵۴۱. همان، ج ۳، ص ۱۸۸.

۵- ۵۴۲. همان، ص ۱۸۹.

چون عثمان بن مظعون از دنیا رحلت کرد، همسرش درباره او چنین گفت:

یا عین جودی بدمع غیر ممنون

علی رزیّه عثمان بن مظعون

علی امرئ کان فی رضوان خالقه

طوبی له من فقید الشخص مدفون(۱)

ط - مرثیه برای ولید بن ولید بن مغیره؛

ام سلمه همسر پیامبرصلی الله علیه وآله گریه کنان برای ولید می گوید:

یا عین فابکی للولید بن الولید بن مغیره

قد کان غیثاً فی السنین و رحمه فینا و میره(۲)

ی - مرثیه برای زید بن عمر بن خطاب؛

ایاس بن بکیر در مرثیه او که در جنگ بنی عدی کشته شد، می گوید؛

ألا یا لیت امّی لم تلدنی

و لم اک فی الغزاه لدی البقیع

و لم أر مصرع بن الخیر زید

و هدّته هنا لک من صریع(۳)

ک - مرثیه حضرت علی علیه السلام در سوگ فاطمه علیها السلام:

امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالای قبر فاطمه علیها السلام ایستاده، در حالی که غصه ها و بغضها گلو گیرش شده بود نتوانست جلوی اشک سوزان از قلب خود را بگیرد، در این هنگام است که می گوید:

لکل اجتماع من خلیلین فرقه

و کلّ الذی دون الممات قلیل

و انّ افتقادی واحداً بعد واحد

دلیل علی أن لایدوم خلیل(۴)

مرثیه خوانی به شعر در سوگ امام حسین علیه السلام

مرثیه خوانی به شعر در سوگ امام حسین علیه السلام

ابوالفرج اصفهانی می گوید: «شعرا اقدام به مرثیه سرایی برای امام حسین علیه السلام نمی کردند».(۵)

۱- ۵۴۳. الاستیعاب، ج ۳، ص ۶۳۰.

۲- ۵۴۴. همان.

۳- ۵۴۵. همان، ج ۱، ص ۱۰۲.

۴- ۵۴۶. العقد الفرید، ج ۲، ص ۹.

۵- ۵۴۷. مقاتل الطالبیین، ص ۹۰.

ولی در عین حال گروهی در سوگ امام حسین علیه السلام شعر سرودند: سبط بن جوزی از سدّی نقل می کند که گفت: «اوّل کسی که در سوگ حسین مرثیه سرایی کرد عتبه بن عمرو عبسی بود».

با مرور به کتب تاریخی پی می بریم که شعرایی بوده اند که درباره مصیبت امام حسین علیه السلام شعر سروده اند اینک به برخی از آنان اشاره می کنیم:

۱ – سلیمان بن قتّه

او که یکی از مردان قبیله بنی تمیم بن مرّه بن کعب بن لؤی و از طرفداران بنی هاشم بوده و از تابعین به حساب می آمد در مرثیه امام حسین علیه السلام شعری دارد که اوّل آن چنین است:

مررت علی ابیات آل محمّد

فلم أرها کعهدها یوم حلّت(۱)

۲ – ابو الرجح خزاعی

مرزبانی می گوید: ابو الرجح خزاعی بر فاطمه دختر حسین بن علی علیه السلام وارد شد و برای او مرثیه ای درباره حسین علیه السلام قرائت کرد که مطلع آن چنین است:

أجالت علی عینی سجائب عبره

فلم تصحّ بعد الدمع حتیّ ارمعلّت

تبکی علی آل النبیّ محّمد

ما اکثرت فی الدمع لا بل اقلّت(۲)

۳ – زینب دختر امیرالمؤمنین علیهما السلام

چون سر مبارک امام حسین علیه السلام و اسرا به مدینه رسید، همه اهل مدینه ضجّه کنان و گریه کنان از خانه ها بیرون ریختند. در این هنگام زینب دختر علی بن ابی طالب علیهم السلام صیحه کنان فریاد می زد: واحسیناه، وااخوتاه، واأهلاه، وامحمّداه. آن گاه فرمود:

ماذا تقولون اذ قال النبیّ لکم

ماذا فعلتم و انتم آخر الأمم

بأهل بيتى و اولادى أما لكم

عهد أما أنتم توفون بالذمم

ذرّيّتى و بنو عمّى بمضيعه

منهم أسارى و منهم ضرّجوا بدم

ص:۱۸۲

۱- ۵۴۸. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۹۱؛ مقاتل الطالبیین، ص ۹۱.

۲- ۵۴۹. معجم الشعراء، ص ۲۳۲.

ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم

ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی(۱)

۴ – جعفر بن عفان

او که از اصحاب امام صادق علیه السلام است، در مرثیه امام حسین علیه السلام چنین می گوید:

لَیبک علی الاسلام من کان باکیاً

فقد ضیّعت احکامه و استحلّت

غداه حسین للرماح دریئه

و قد نهلت منه السیوف و علّت

و غودر فی الصحراء لحماً مبدّداً

و قد نهلت منه السیوف و علّت

فما نصرته امّه السوء اذ دعا

لقد طاشت الاحلام منها و ضلّت(۲)

۵ – محمد بن ادریس شافعی

محمّد بن عزّالدین یوسف بن حسن زرندی – شیخ حدیث در مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله – از ابوالقاسم فضل بن محمد مستملی و او از قاضی ابوبکر سهل بن محمد او از ابوالقاسم بکران بن طیّب نقل کرده که به او خبر رسیده که شافعی این اشعار را می خوانده است:

تأوّب همیّ و الفؤاد کئیب

و أرّق عینی و الرقاد غریب

و ممّا نفی نومی و شیّب لُمّتی

تصاریف ایّام لهنّ خطوب

تزلزلت الدنیا لآل محمدّ

و كادت لهم صمّ الجبال تذوب

و غارت نجوم و اقشعرّت ذوائب

و هتّک استار و شقّ جیوب

فللنصل إعوال و للرّمح رنّه

و للخیل من بعد الصّهیل نحیب

فمن مبلغ عنیّ الحسین رسالهً

و ان کرهتها انفس و قلوب

قتیل بلاجرم کأنّ قمیصه

صبیغ بماء الأُرجوان خضیب

یُصلّی علی المختار من آل هاشم

و یُغزی بنوه انّ ذا لعجیب

لئن کان ذنبی حبّ آل محمّد

فذلک ذنب لست عنه اتوب

هم شفعائی یوم حشری و موقفی

و حبّهم للشافعیّ ذنوب(۳)

۱- ۵۵۰. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۹۳؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۹۸؛ تذکره الخواص، ص ۲۷۵.

۲- ۵۵۱. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱۴۴.

۳- ۵۵۲. معارج الوصول، زرندی، ص ۸۰؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۶ – امیر عضدالدین

زرندی از امیر عضد الدین محمد بن علی بن احمد بن علی بن عبداللّه وزیر نقل کرده که در مرثیه حسین بن علی علیه السلام و اهل بیتش علیهم السلام ابیاتی همانند آب زلال بلکه رقیق تر از آن سروده است که بخشی از آن چنین است:

بدت کربلا ملأی من الکرب و البلا

فقوما معی فی ارضها و قفا نبکی

بها قتلوا سبط النبیّ محمدٍ

و باعوا هذاک الرّشد بالمال و المُلک

و ضاعت دماءٌ بالعراق عزیزةٌ

مکرّمةٌ اذ کان راماً من المسک

فیاویل اقوام طغاه تعرّضوا

لتلک الدماء الفاطمیّات بالسفک(۱)

۷ – جدّ سبط بن جوزی

سبط بن جوزی از جدّش اشعاری را در مصیبت امام حسین علیه السلام نقل کرده که بخشی از آن چنین است:

و لمّا رأوا بعض الحیاه مذلّه

علیهم و عزّ الموت غیر محرّم

أبوا أن یذوقوا العیش و الذلّ واقع

علیه و ماتوا میته لم تذمم(۲)

۸ – رباب همسر امام حسین علیه السلام

ابوالفرج اصفهانی از هشام کلبی نقل کرده که گفت: از رباب بعد از شهادت امام حسین علیه السلام خواستگاری شد ولی او امتناع نمود و فرمود: من بعد از فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله با کسی ازدواج نخواهم کرد. آن گاه این ابیات را در سوگ امام حسین علیه السلام سرود:

انّ الذی کان یستضاء به

بکربلاء قتیل غیر مدفون

سبط النبیّ جزاك اللَّه صالحه

عنّا و جنّبت خسران الموازین

قد کنت لی جبلًا صعباً ألوذ به

و کنت تصحبنا بالرحم و الدین

من للیتامی و من للسائلین و من

یغنی و یؤوی الیه کل مسکین

و اللَّه لا ابتغی صِهراً بصهرکم

حتیّ اغیّب بین الرمل و الطین(۳)

۱- ۵۵۳. همان، ص ۸۱.

۲- ۵۵۴. تذکره الخواص، ص ۳۷۳.

۳- ۵۵۵. الأغانی، ج ۱۶، ص ۱۴۱و۱۴۲.

۹ – عبیداللّه بن حرّ جعفی

ابن اثیر می نویسد: «چون معاویه از دنیا رفت و حسین بن علی علیه السلام به قتل رسید، عبیداللّه بن حرّ جعفی از جمله کسانی بود که در قتل امام شرکت نکرده و عمداً خود را مخفی کرده بود. چون حسین علیه السلام کشته شد، ابن زیاد شروع به جست و جوی اشراف از اهل کوفه نمود ولی عبیداللّه بن حرّ را ندید، تا این که خود عبیداللّه بن حرّ بر ابن زیاد وارد شد. پسر زیاد به او گفت: کجا بودی؟ او گفت: مریض بودم.

ابن زیاد گفت: مریض قلب یا مریض بدن؟ او گفت: قلبم مریض نبوده است، ولی بدنم مریض بود و خداوند بر من منّت گذارده و آن را عافیت بخشید. ابن زیاد گفت: دروغ گفتی، ولی تو با دشمنان ما بودی.

او گفت: اگر من با آن ها بودم مرا نیز یافته بودی.

ابن زیاد از عبیدالله بن حر غافل شد، و لذا او از دارالاماره بیرون آمده و سوار بر اسبش شد. ابن زیاد درباره او سؤال کرد، گفتند: او سوار بر اسبش شده است. ابن زیاد گفت: او را نزد من آورید.

مأموران پشت سر او رفتند و گفتند: امر امیر را اطاعت کن. گفت: به او خبر دهید هرگز با میل خود نزد او نخواهم آمد. آن گاه اسبش را به حرکت درآورده و بر منزل احمد بن زیاد طائی وارد شد. اصحابش دور او را گرفتند.

آن گاه از خانه خارج شد و خود را به کربلا رسانید. نظر بر قتلگاه حسین علیه السلام و کشته شدگان همراهش انداخت و بر آنان استغفار کرد. سپس به طرف مداین آمد. وی در سوگ شهیدان به خون خفته، در قصیده ای می گوید:

یقول امیر غادر و ابن غادر

ألا کنت قابلت الشهید بن فاطمه

و نفسی علی خذلانه و اعتزاله

و بیعه هذا الناکث العهد لائمه

ص:۱۸۵

فیا ندمی ان لا اکون نصرته

ألا کلّ نفس لاتسدد نادمه

و یا ندمی ان لم أکن من حماته

لذو حسره ما ان تفارق لازمه

سقی اللّه ارواح الذین تآزروا

علی نصره سقیاً من الغیث دائمه

وقفت علی اجداثهم و مجالهم

فکاد الحشی ینفض و العین ساجمه(۱)

۱- ۵۵۶. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۳۷و۲۳۸.

گریستن از دیدگاه قرآن و روایات

اشاره

ص:۱۸۷

گریستن از دیدگاه قرآن و روایات

بـا مطـالعه آیـات قرآن کریم و روایـات، حقـایق آشـکار و نهـان فراوانی برای مـا درباره گریه و اشک ریختن روشن می شود، اینک به برخی از آیات و روایات در این زمینه اشاره می کنیم:

الف – آیات قرآن

الف – آیات قرآن

۱ – گریه نشانه درک حقایق

خداونـد متعال می فرماید: { وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَی الرَّسُولِ تَری أَعْیُنَهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ یَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاکْتُبْنَا مَعَ الشَّهِدِینَ ؛(۱) «و هر گـاه آیاتی را که بر پیامبرصـلی الله علیه وآله نازل شـده بشـنوند، می بینی که اشک از چشـمان آنـان جـاری می شود، به خـاطر حقیقتی که دریـافته انـد. آنـان می گوینـد: پروردگارا! ایمان آوردیم، پس نام ما را با گواهان بنویس.»

این آیه مربوط به نجاشـی زمامدار حبشه است که در آغاز بعثت پیامبر گرامی اسـلام صلی الله علیه وآله و مهاجرت مسلمین از مکه به سوی حبشه پذیرای مسلمانان مهاجر شد.

۲ – گریه مجازات

خداونـد متعال می فرماید: { فَلْیَضْحَکُوا قَلِیلاً وَلْیَبْکُوا کَثِیراً جَزَاءً بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ ؛(۲) «پس آنان باید کمتر بخندند و بسـیار بگریند، این جزای کارهایی است که انجام می دادند.»

ص:۱۸۹

۱- ۵۵۷. سوره مائده، آیه ۸۳.

۲- ۵۵۸. سوره توبه، آیه ۸۲.

این آیه مربوط به منافقین عصر پیامبرصلی الله علیه وآله است که به بهانه گرما یا سرمای هوا از شرکت در جهاد خودداری می کردند و مردم را نیز از شرکت در جهاد بازمی داشتند.

۳ - اشک برای خدا، نشانه خردمندی

خداوند می فرماید: { وَ يَقُولُونَ سُبْحانَ رَبِّنا إِنْ كانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولاً * وَ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعاً }؛(۱) «می گویند: منزه است پروردگار ما که وعده هایش یقیناً انجام شدنی است. آنان به زمین می افتند و گریه می کنند و [تلاوت آیات الهی همواره] بر خشوع آنان می افزاید.»

۴ - اشک برای خدا، سیره انبیای الهی

خداوند می فرماید: { ... إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَ بُكِيًّا }؛(۲) «آنان [پیامبران الهی و هدایت یافتگان کسانی بودند که وقتی آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می شد به خاک می افتادند در حالی که سجده می کردند و گریان بودند.»

۵ - اشک ندامت، راه چاره گمراهان

خداوند می فرماید: { أَزِفَتِ الْآزِفَةُ * لَيْسَ لَها مِنْ دُونِ اللَّهِ كاشِفَةٌ * أَفَمِنْ هذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ * وَ تَضْحَكُونَ وَ لاتَبْكُونَ ؛(۳) «آنچه باید نزدیک شود [قیامت]، نزدیک شده است و هیچ کس جز خدا نمی تواند سختی های آن را بر طرف سازد. آیا از این سخن تعجب می کنید و می خندید و گریان نمی شوید.»

ب - روایات

ب - روایات

در روایات اسلامی نیز برای گریه و اشک ارزش خاصی بیان شده است:

۱- ۵۵۹. سوره اسراء، آیات ۱۰۸و۱۰۹.

۲- ۵۶۰]. سوره مریم، آیه ۵۸.

۳- ۵۶۱. سوره نجم، آیات ۵۷-۶۰.

۱ – اشک، نشانه لطف خداوند

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بکاء العیون و خشیه القلوب من رحمه اللَّه»؛(۱) «اشک چشم ها و ترس دل ها [از خدا] از رحمت خداوند به شمار می رود.»

۲ – اشک، اوّلین هدیه خدا به انسان

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «انّما هی رحمه یجعلها فی قلوب عباده»؛(۲) «همانا اشک رحمتی است که خداوند آن را در وجود بندگانش قرار می دهد.»

۳ – اشک، عامل نورانیّت دل

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «البکاء من خشیه اللَّه ینیر القلب و یعصم من معاوده الذنب»؛(۳) «گریه کردن از خوف خدا، قلب را نورانی و از بازگشت به ارتکاب گناه بازمی دارد.»

۴ – نرم شدن دل به واسطه اشک

پیامبرصلی الله علیه وآله در وصیت خود به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یا علیّ! اربع خصال من الشقاء: جمود العین و قساوه القلب و بُعد الامل و حبّ البقاء»؛(۴) «ای علی! چهار ویژگی از بدبختی و شقاوت است: خشکی چشم، سختی دل، آرزوی دراز، دوست داشتن بقا.»

۵ – اشک، عامل رهایی از عذاب

امام حسین علیه السلام فرمود: «البکاء من خشیه اللَّه نجاه من النار»؛(۵) «گریستن از خوف خدا موجب رهایی از دوزخ است.»

۱- ۵۶۲. مکارم الأخلاق، طبرسی، ص ۳۱۷؛ بحارالأنوار، ج ۹۰، ص ۳۳۶.

۲- ۵۶۳. بحارالأنوار، ج ۷۹، ص ۹۱، ح ۴۳.

۳- ۵۶۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۴۵، ح ۳۶.

۴- ۵۶۵. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۰؛ بحارالأنوار، ج ۷۰، ص ۱۶۴، ح ۲۱.

۵- ۵۶۶. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۴۵، ح ۳۵.

۶ – اشک، و پاداش عظیم الهی

رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «ما من عمل الاّ و له وزن و ثواب الاّ الدمعه، فانّها تطفی غضب الرّب»؛(۱) «هر کار و عمل نیکی به اندازه معیّنی دارای پاداش و ثواب است، مگر اشک، پس همانا اشک چشم آتش خشم الهی را فرو می نشاند.»

۷ – اشک چشم معادل خون شهید

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: « ... و ما من قطره احبّ الی اللَّه من قطرتین: قطره دم فی سبیل اللَّه، و قطره دمع فی سواد اللیل من خشیه اللَّه»؛(۲) « ... هیچ قطره ای نزد خدا محبوب تر از دو قطره نیست: قطره خونی که در راه خدا ریخته شود، و قطره اشکی که در تاریکی شب از بیم خدا جاری گردد.»

۱- ۵۶۷. همان، ج ۱۱، ص ۲۴۰.

۲- ۵۶۸. امالی، شیخ مفید، ص ۱۱، ح ۸.

آثار گریستن

آثار گریستن

علما و دانشمندان برای گریستن آثار و تأثیراتی ذکر کرده اند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ – تصفیه باطن

کسانی که در مسیر عبودیّت حقّ از اشک و آه بهره می برند به نتایج معنوی فراوانی دسترسی پیدا می کنند؛ زیرا اشکی که در برابر خدا یا در اندوه اولیای الهی از چشمه سار دیدگان جاری می شود، از آن جهت که حالتی روحانی و الهی در آن حاکم است از نورانیّت و معنویّت فوق العاده ای برخوردار می باشد. لذا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل به خداوند متعال عرض می کند: «یا الهی و ربّی و سیدی و مولای، لأیّ الأمور الیك اشکوا و لما منها اضجّ و أبکی»؛ «ای پرودگار و آقا و مولای من! برای کدامین از امور خود شکوه به سوی تو آورم و برای کدامین از آن ها گریه و زاری نمایم.»

و در جایی دیگر عرض می کند: «و لأبکینّ علیك بکاء الفاقدین»؛ «و البته من از دوری تو همانند گریه عزیز گم کرده گریه می کنم.»

و در فراز آخر دعا می گوید: «ارحم من رأس ماله الرجاء و سلاحه البکاء»؛ «رحم کن به کسی که سرمایه اش امیدواری و اسلحه اش گریه و زاری است.»

ص:۱۹۳

۲ – اشک، سلاح خود سازی

اشک و گریه سلاحی است قوی و بُرّنده که می تواند در راه خودسازی کمک شایانی به ما داشته باشد. لذا حضرت علی علیه السلام در دعای کمیل می فرماید: «ارحم من رأس ماله الرجاء و سلاحه البکاء». در جنگ با دشمن درونی، یعنی جبهه جهاد اکبر، اسلحه انسان آه است نه آهن، گریه است نه شمشیر. کسانی هستند که در مجلس عزای حسین بن علی علیه السلام نشسته اند، اما آن هنر و درک را ندارند تا اشک بریزند، و بر فرض هم که درک داشته باشند آن نرمش دل در آنان نیست، چه این که تحصیل نرمش دل، کار هر کسی نیست که نصیب او گردد.

از دیدگاه علمای اخلاق ریشه بسیاری از جنایت ها قساوت قلب است. انسان وقتی به قساوت قلب و سخت دلی مبتلا شد، بسیاری از مواهب فطری را از دست می دهد، به طوری که نه از آلام دیگران متأثر می شود و نه دلش در مهر کسی می تپد، و نه رغبتی به راز و نیاز با خدا دارد و نه تمایل به محبّت با مردم در خود احساس می کند. بدیهی است که بهترین وسیله پیشگیری یا مداوا در این زمینه، اشک و گریه است.

۴ – اشک، راهی برای رسیدن به عشق

عشق در لغت به معنای «دلدادگی» و «خاطر خواهی» است. محدّث قمی می گوید: «عشق عبارت است از زیاده روی در محبّت».(۱)

به طور قطع در بین ابزار و وسایلی که برای وصول به عشق حقیقی – که همان عشق به محبوب عالم یعنی خدا است –، نیاز می باشد پس از شناخت و معرفت، اشک و گریه است. بنابراین اگر انسان، مشتاق رسیدن به حقیقت باشد ولی از اشک و گریه مدد نگیرد هرگز تحوّل معنوی وسیع و مؤثّر در او پدید نمی آید.

زبان مترجمان عقل است ولی ترجمان عشق، چشم است. آنجا که اشکی از روی احساس و درد می ریزد عشق حضور دارد، ولی آن جا که زبان با گردش منظم خود جمله های منطقی می سازد، عقل حاضر است. بنابراین، همان طور که استدلالات منطقی و کوبنده می تواند همبستگی گوینده را با اهداف رهبران آن مکتب آشکار سازد، قطره اشک نیز می تواند اعلان جنگ عاطفی بر ضدّ دشمنان مکتب محسوب گردد.

۱– ۵۶۹. سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۹۷.

شکسپیر، دانشمند، نویسنده و شاعر انگلیسی می گوید: «اندیشه ها، رؤیاها، آه ها، آرزوها و اشک ها از ملازمات جدایی ناپذیر عشق هستند».

و در جمله ای دیگر می گوید: «عشقی که با اشک های چشم شست و شو داده شود، همیشه پاکیزه و تمیز و زیبا خواهد ماند».(۱)

ویکتور هوگو، نویسنده معروف غربی می گوید: «خوشبخت کسی است که خدا به او دلی بخشیده که شایسته عشق و سوز و گداز است».(۲)

۵ - تأثیر گریستن در سلامتی انسان

به عقیده دانشمندان علوم تجربی و محقّقان علوم پزشکی، برای اشک خواص طبّی مختلفی است که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - همراه اشک آنزیمی خارج می شود که چشم و اطراف آن را ضدّ عفونی می کند.

۲ - مطابق آزمایشات به عمل آمده، آنان که بیشتر گریه می کنند کمتر به زخم های معده و اثنی عشر دچار می شوند.

۳ - دانشمندان معتقدند که گریستن، در کاهش آلام درونی، و فشارهای روحی و روانی تأثیر بسیار عجیبی دارد.

۴ - با اشک و گریه می توان برخی از بیماری ها را تشخیص داد، چون اشک چشم مایه صاف شده از خون بدن است و لذا به کمک آن می توان گونه های مختلفی از سرطان را شناسایی کرد.

۱- ۵۷۰. چکیده اندیشه ها، ص ۲۵۰.

۲- ۵۷۱. همان.

گریه در سوگ اولیای الهی از دیدگاه عقل

گریه در سوگ اولیای الهی از دیدگاه عقل

گریه در سوگ اولیای الهی خصوصاً بر سالار شهیدان اباعبداللّٰه الحسین علیه السلام موافق با عقل سلیم بوده و دارای آثار و فواید بسیاری است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱ - گریه بر اهل بیت علیهم السلام خصوصاً امام حسین علیه السلام از مظاهر محبّت به آنان است که خداوند متعال به آن امر نموده و عقل نیز آن را تأیید می کند.

۲ - این اشک از مصداق تعظیم شعائر الهی است، زیرا با این عمل در حقیقت شعارهای آنان را به پا می داریم.

۳ - گریه بر امام حسین علیه السلام در حقیقت توبه و انابه به سوی خداوند و رجوع به تمام خوبی ها است، زیرا گریه بر امام حسین علیه السلام جهت شخصی ندارد، بلکه به این دلیل است که او فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله و دارای تمام خوبی هاست که در راه احیای دین الهی مظلومانه به شهادت رسیده است. پس گریه برای چنین افرادی انابه و بازگشت و ارتباط با خوبی هاست. در روایات اسلامی آمده است: هر کس بر امام حسین علیه السلام گریه کند یا بگریاند یا خود را گریان نشان دهد (تباکی کند) بهشت بر او واجب می گردد، زیرا این گونه گریه با این گرایش در حقیقت توبه و انابه و رجوع به خداوند متعال است.

۴ - انسان تا به باطن خود رجوع نکند و از آن طریق با ولیّ خدا خصوصاً امام حسین علیه السلام ارتباط پیدا نکند، دلش نمی شکند و اشکش جاری نمی گردد. پس گریه بر

امام حسین علیه السلام در حقیقت ارتباط از راه باطن بین وجودی محدود با وجودی بی کران و نامحدود است. پر واضح است که با این ارتباط، انسان محدود نیز نامحدود خواهد شد. همان گونه که اگر آب محدود و بر که ای در جایی باشد و آن را به دریای بی کران متصل و مرتبط نسازیم، در مدت اندکی آب گندیده و یا به دلیل شدّت گرمای هوا نابود خواهد شد، مگر آن که آن را به دریای بی کران متصل نماییم که در این صورت به مانند دریا عاصم و مصون از هر نوع میکروب و تعفّن و نابودی خواهد شد.

۵ - گریه بر مظلوم، انسان را احساسی کرده، مدافع مظلوم خواهد نمود، خصوصاً کسی که معصوم بوده و امام و وصیّ و جانشین صاحب شریعت باشد، که در این هنگام انسان مدافع شریعت خواهد شد. هم چنین با دیدن هر مظلومی به فکر دفاع از او بر خواهد آمد و این مطلبی است که روان شناسان به آن اشاره کرده اند. از همین رو می بینیم که شیعیان به سبب بهره برداری از این اکسیر اعظم که همان گریه بر سیدالشهداءعلیه السلام و مظلومیّت اوست همواره در طول تاریخ حامی و پشت و پناه مظلومان بوده اند.

۶ - گریه بر ولیّ خدا خصوصاً امام حسین علیه السلام آرام بخش قلب های سوخته ای است که به جهت مصایبی که بر آن حضرت علیه السلام وارد شده، آتش از آن شعله ور بوده و قطره های اشک، مرحمی بر دل سوخته عاشقان آن حضرت خواهد بود.

۷ - اشک، خصوصاً برای اولیای الهی سبب رقّت قلب شده و قساوت را از انسان دور می کند و زمینه را برای ورود انوار خداوند در دل انسان فراهم می سازد، زیرا اشکِ توجیه شده صیقلی کننده زنگار دل است.

۸ - اشک بر امام حسین علیه السلام در حقیقت مبارزه منفی و عملی با حاکمان جائر است، یعنی با این عمل وانمود می کنند که از رفتار آنان بیزارند، همان گونه که حضرت زهراعلیها السلام بعد از وفات پدرش رسول خداصلی الله علیه وآله و بعد از واقعه «سقیفه» گریه های فراوانی کرد، تا از جهتی به مردم بفهماند که برای چه دختر رسول خدا ناراحت است و می گرید؟ با آن که اهل بیت علیهم السلام الگوی صبر و مظهر بردباری و استقامت و شکیبایی اند.

۹ - اشک بر اهل بیت علیهم السلام خصوصاً سرور شهیدان اعلام ادامه دادن و زنده نگه داشتن راه آن بزرگواران است؛ هم چنین اعلام این مطلب است که ما در طول تاریخ مخالف یزید و یزیدیان بوده و موافق و پیرو حسین علیه السلام و حسینیان زمان و شعارهایشان هستیم.

گریه در سوگ اولیا از دیدگاه تاریخ

گریه در سوگ اولیا از دیدگاه تاریخ

گریستن در سوگ اولیـای الهی داخل در اصل اباحه است. و این اصل پابرجاست مادامی که دلیلی بر خلاف آن یعنی حرمت وجود نداشته باشد. و در مباحث آینده به این مطلب اشاره خواهیم کرد که هیچ دلیلی بر حرمت یا کراهت گریستن در سوگ اولیای الهی وجود ندارد، بلکه می توان بر استحباب و رجحان آن اقامه دلیل نمود. اینک به نمونه هایی از گریستن در سوگ اولیای الهی اشاره می کنیم:

۱ – گریستن حضرت آدم علیه السلام در سوگ هابیل

طبری به سندش از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که فرمود: «چون فرزند آدم را برادرش به قتل رسانید، آدم بر او گریست ... ».(۱)

۲ – گریه یعقوب در فراق یوسف

طبری در تفسیر آیه { تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهٰلِكِينَ(۲)}، به سندش از حسن بصری نقل کرده که گفت: از زمانی که حضرت یوسف از نزد یعقوب خارج شد تا روزی که بازگشت، هشتاد سال طول کشید. در این هنگام حزن از دل یعقوب مفارقت نکرد. آن قدر گریست تا اینکه چشمانش کور شد.

۱- ۵۷۲. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۷.

۲- ۵۷۳. سوره یوسف، آیه ۸۵.

حسن بصری می گوید: به خدا سوگند! در آن روز روی زمین مخلوقی کریم تر بر خدا از یعقوب نبود.(۱)

۳ - گریه پیامبرصلی الله علیه وآله بر حمزه

ابن هشام می گوید: «چون پیامبرصلی الله علیه وآله از احد بازگشت، صدای گریه و ناله بر کشتگان به گوشش رسید، چشمان حضرت پر از اشک شد و گریست. سپس فرمود: «ولی حمزه گریه کننده ای ندارد».زنان بنی عبد الأشهل چون این ندا را شنیدند، شروع به گریه بر عموی رسول خداصلی الله علیه وآله کردند.(۲)

او نیز از ابن مسعود نقل کرده که گفت: ما گریه رسول خداصلی الله علیه وآله را به مانند گریستن بر پیامبرصلی الله علیه وآله حمزه را به طرف قبله نمود، آن گاه بر بالین جنازه او ایستاد و صیحه ای زد که نزدیک بود بیهوش شود.(۳)

۴ - گریه رسول خداصلی الله علیه وآله بر عترتش

ابن ابی شیبه به سندش از ابن مسعود نقل کرده که گفت: روزی نزد رسول خداصلی الله علیه وآله بودیم، ناگهان جماعتی از بنی هاشم آمدند، چون حضرت آنان را مشاهده کرد چشمانش گریان شده، رنگش تغییر کرد. به او عرض کردم: ما در صورت شما چیزی مشاهده می کنیم که برای شما ناراحت کننده است؟ حضرت فرمود: «انّا اهل بیت اختار اللَّه لنا الآخره علی الدنیا، و انّ أهل بیتی سیلقون بلاء»؛(۴) «همانا ما اهل بیتی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا انتخاب کرده است. و همانا زود است که اهل بیتم را بلا فرا رسد.»

۱- ۵۷۴. تفسیر طبری، ج ۱۳، ص ۳۲.

۲- ۵۷۵. السیره الحلبیّه، ج ۳، ص ۱۰۵.

۳- ۵۷۶. همان، ج ۲، ص ۳۲۳.

۴- ۵۷۷. المصنّف، ج ۸، ص ۶۹۷.

۵ – گریه پیامبرصلی الله علیه وآله بر جدّش عبدالمطلب

ام ایمن می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله را مشاهده کردم که در زیر تابوت عبدالمطّلب در حالی که می گریست حرکت می کرد.(۱)

۶ – گریه پیامبرصلی الله علیه وآله بر شهدای جنگ موته

بخاری نقل می کند: خبر شهادت زید و جعفر و ابن رواحه را قبل از آن که به مردم برسد خود پیامبرصلی الله علیه وآله به آنان داد و فرمود: پرچم را زید گرفت، و بر زمین افتاد، سپس جعفر گرفت او نیز بر زمین افتاد، آن گاه ابن رواحه گرفت و او نیز بر زمین افتاد. این ها را می گفت در حالی که چشمانش گریان بود.(۲)

۷ – گریه پیامبرصلی الله علیه وآله بر جعفر

چون جعفر و اصحابش به شهادت رسیدند، رسول خداصلی الله علیه وآله وارد خانه او شد و فرزندان جعفر را طلبید. آنان را بویید و چشمانش گریان شد. همسرش اسماء به حضرت عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت! چه چیز شما را به گریه درآورده است؟ آیا خبری از جعفر و اصحابش به شما رسیده است؟ حضرت فرمود: آری، امروز آنان به شهادت رسیدند. اسماء می گوید: من بلند شدم و گریستم و زنان را نیز بر دور خود جمع کردم. در این هنگام فاطمه علیها السلام داخل شد در حالی که گریه می کرد و می فرمود: واعمّاه.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «علی مثل جعفر فلتبک البواکی»؛(۳) «بر مثل جعفر باید گریه کنندگان بگریند.»

۱- ۵۷۸. تذکره الخواص، ص ۷.

۲- ۵۷۹. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۴۰، کتاب فضائل الصحابه، باب مناقب خالد.

۳- ۵۸۰. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۹۰.

۸ – گریه پیامبرصلی الله علیه وآله در سوگ مادرش

ابوهریره می گوید: پیامبرصلی الله علیه وآله به زیارت قبر مادرش رفت و گریست و هر کسی را که در اطراف او بود نیز به گریه درآورد.(۱)

۹ – گریه پیامبرصلی الله علیه وآله بر فاطمه بنت اسد

روایت شده که پیامبرصلی الله علیه وآله بر فاطمه مادر حضرت علی علیه السلام نماز خوانده، او را در قبر گذارد و گریست. و فرمود: خداوند تو را به جهت مادری جزای خیر دهد. به طور حتم تو خوب مادری بودی.(۲)

۱۰ – گریه پیامبرصلی الله علیه وآله بر عبداللَّه بن مظعون

حاکم به سندش از عایشه نقل می کند که پیامبرصلی الله علیه وآله عثمان بن مظعون را در حالی که مرده بود بوسید و گریه کرد.(۳)

۱۱ – گریه پیامبرصلی الله علیه وآله بر فرزندش ابراهیم

انس بن مالک می گوید: چون ابراهیم فرزند پیامبرصلی الله علیه وآله رحلت نمود، پیامبرصلی الله علیه وآله به اصحاب خود فرمود: «لاتدرجوه فی اکفانه حتّی انظر الیه»؛(۴) «او را در کفن هایش داخل نکنید تا او را ببینم.»

۱۲ – رخصت پیامبرصلی الله علیه وآله به گریستن

ابن مسعود و ثابت بن زید و قرظه بن کعب می گویند: پیامبرصلی الله علیه وآله ما را به گریه هنگام مصیبت رخصت داد.(۵)

حاکم نیشابوری به سندش از ابو هریره نقل می کند که گفت: پیامبرصلی الله علیه وآله به دنبال

۱- ۵۸۱. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۷۱، کتاب الجنائز، باب ۳۶، ح ۱۰۸.

۲- ۵۸۲. ذخائر العقبی، ص ۵۶.

۳- ۵۸۳. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۶۱.

۴- ۵۸۴. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۷۳، کتاب الجنائز، باب ماجاء فی النظر الی المیّت.

۵- ۵۸۵. المصنّف، ج ۳، ص ۲۶۸.

جنازه ای در حال حرکت بود در حالی که عمر بن خطاب نیز همراه او حرکت می کرد. عمر صدای گریه زنان را شنید، و آنان را از این کار بازداشت. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «یا عمر! دعهنّ، فانّ العین دامعه، والنفس مصابه و العهد قریب»؛(۱) «ای عمر! آنان را رها کن، زیرا چشم اشکبار و نفس مصیبت دیده و عهد نزدیک است.»

۱۳ - گریه حضرت علی علیه السلام در سوگ حضرت زهراعلیها السلام

ابن صبّاغ مالکی از جعفر بن محمّدعلیهما السلام نقل می کند که فرمود: «چون فاطمه علیها السلام رحلت نمود، علی علیه السلام هر روز به زیارت او می آمد. حضرت فرمود: روزی آمد و خود را بر روی قبر افکند و گریست و این اشعار را انشاء نمود:

مالی مررت علی القبور مسلّماً

قبر الحبیب فلم یردّ جوابی

یا قبر مالک لاتجیب منادیاً

أمللت بعدی خلّه الأحباب(۲)

«مرا چه شده که بر قبور گذر می کنم و بر قبر دوست و حبیبم سلام می دهم ولی جوابم را نمی دهد.

ای قبر! تو را چه شده که جواب ندا دهنده را نمی دهی؟ آیا بعد از من از معاشرت با دوستان ملول و خسته شده ای؟».

۱۴ - گریه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سوگ عمار

ابن قتیبه می گوید: «چون عمار به قتل رسید، حضرت علی علیه السلام به عدی فرمود: «یا عدی! قتل عمار بن یاسر؟»؛ «ای عدی! آیا عمار بن یاسر کشته شد؟» عدی عرض کرد: آری. آن گاه حضرت گریست و فرمود: «رحمک اللَّه یا عمار!استوجب الحیاه و الرزق الکریم ... »؛(۳) «خدا رحمت کند تو را ای عمار! او مستوجب زندگانی و رزق کریم بود.»

۱- ۵۸۶. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۸۱؛ سنن نسائی، ج ۴، ص ۱۹۰؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۳۳.

۲- ۵۸۷. الفصول المهمه، ص ۱۳۰.

۳- ۵۸۸. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۱۰.

۱۵ – گریه علی علیه السلام بر هاشم بن عتبه

سبط بن جوزی می گوید: «در آن روز یعنی صفین هاشم بن عتبه بن ابی وقاص نیز کشته شد. حضرت بر هر دو گریست و بر آنان نماز گزارد. و عمار را به طرف خود و هاشم بن عتبه را به طرف قبله نمود، و آن دو را غسل نداد».(۱)

۱۶ – گریه علی علیه السلام بر محمّد بن ابی بکر

سبط بن جوزی می گوید: «خبر کشته شدن محمد بن ابی بکر به علی علیه السلام رسید، گریست و بر او اظهار تأسف نمود و قاتلش را لعنت فرستاد».(۲)

۱۷ – گریه حضرت زهراعلیها السلام در سوگ پدرش

سبط بن جوزی می گوید: «آن گاه فاطمه از مردم کناره گرفت و دائماً بر رسول خداصلی الله علیه وآله ندبه می کرد و می گریست تا به آن حضرت ملحق شد».(۳)

انس بن مالک می گوید: «چون از دفن رسول خداصلی الله علیه وآله فارغ شدیم، فاطمه به نزد من آمد و فرمود: ای انس! «کیف طابت انفسکم ان تحثوا علی وجه رسول اللّه صلی الله علیه وآله التراب؟»؛(۴) «چگونه شما توانستید بر صورت رسول خداصلی الله علیه وآله خاک بریزید؟

آن گاه گریست و ندا سر داد: یا ابتاه ... ».

۱۸ – گریه فاطمه علیها السلام بر مادرش

یعقوبی می گوید: چون خدیجه رحلت نمود فاطمه در حالی که می گریست خود را به رسول خداصلی الله علیه وآله رسانید و گفت: کجاست مادرم؟ کجاست مادرم؟.(۵)

۱- ۵۸۹. تذکره الخواص، ص ۹۴.

۲- ۵۹۰. همان، ص ۱۰۷.

۳- ۵۹۱. همان، ص ۳۱۸.

۴- ۵۹۲. عقد الفرید، ج ۳، ص ۱۹۴؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۶۱؛ مسند فاطمه، سیوطی، ص ۳۰.

۵- ۵۹۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵.

۱۹ – گریه فاطمه علیها السلام بر رقیه

ابن شبّه به سندش از ابن عباس نقل کرده که گفت: چون رقیه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله رحلت کرد، حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: «به سلف خیر ما عثمان بن مظعون ملحق باد ... » در این هنگام بود که فاطمه بر لب قبر گریست و پیامبرصلی الله علیه وآله اشک های او را با گوشه لباسش از چشمان حضرت پاک می کرد.(۱)

۲۰ – گریه فاطمه علیها السلام در سوگ جعفر

ابن اثیر نقل می کند: رسول خداصلی الله علیه وآله بر اسماء وارد شد و خبر شهادت جعفر را به او داد و بر او به این مصیبت تسلیت گفت. فاطمه علیها السلام وارد شد و شروع به گریه کرد.(۲)

۲۱ – گریه امام حسن علیه السلام و اهل کوفه در سوگ حضرت علی علیه السلام

ابن ابی الحدید می گوید: «حسن بن علی در صبح آن شبی که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن شب رحلت نمود، خطبه ای ایراد کرد و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «در این شب مردی رحلت نمود که پیشینیان بر او سبقت نگرفته و آیندگان نیز او را درک نخواهند کرد. او همیشه همراه رسول خداصلی الله علیه وآله جهاد می کرد و با جان خود از او دفاع می نمود. رسول خداصلی الله علیه وآله او را با پرچمش راهنمایی می کرد. جبرئیل در طرف راست او و میکائیل در طرف چپ او بودند، و از جنگ باز نمی گشت تا خداوند پیروزی را بر دستان او قرار می داد. او در شبی وفات یافت که عیسی بن مریم به آسمان عروج نمود، و یوشع بن نون وفات یافت. و هیچ زردی و سیاهی (طلا و نقره ای) را بر جای نگذاشت جز هفتصد درهم از زیادی اموالش که می خواست با آن خادمی برای خانواده اش تهیه کند. آن گاه بغض گلوی او را فشرد و گریست و مردم نیز با او گریستند ... ».(۳)

۱- ۵۹۴. تاریخ المدینه المنوّره، ج ۱، ص ۱۰۳.

۲- ۵۹۵. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۹۰.

۳- ۵۹۶. شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۱.

۲۲ – گریه امام حسین علیه السلام در سوگ برادرش عباس علیه السلام

قندوزی حنفی نقل می کند: « ... مردی با عمودی از آهن بر سر شریف عباس علیه السلام کوبید که فرقش را شکافت و بر زمین افتاد و فریاد برآورد: ای اباعبداللّه! ای حسین! سلام من بر تو باد. امام فرمود: وای بر عباسم، وای بر خون دلم. آن گاه بر لشکر حمله کرده، آنان را کنار زد. از اسب پیاده شد و او را بر آن سوار کرد و داخل خیمه نمود و بسیار گریست و فرمود: خداوند به جهت من تو را بهترین جزا عنایت فرماید ... ».(۱)

۲۳ – گریه امام حسین علیه السلام بر مسلم بن عقیل

احمد بن اعثم کوفی می نویسد: «به حسین بن علی خبر رسید که مسلم بن عقیل کشته شده است. به این طریق که مردی از اهل کوفه بر امام حسین علیه السلام وارد شد. حضرت به او فرمود: از کجا آمده ای؟ گفت: از کوفه. من از کوفه بیرون نیامدم تا این که بر مسلم بن عقیل و هانی بن عروه مذحجی نظر کردم که هر دو کشته شده و به دار آویخته و در بازار قصابان بر روی زمین کشیده می شدند. و سر آن دو را برای یزید بن معاویه فرستادند.

حضرت آهی کشید و گریست. آن گاه فرمود: { إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ .(۲)

۲۴ – گریه امام حسین علیه السلام بر طفل شیر خوارش

سبط بن جوزی از هشام بن محمّد نقل می کند: «چون امام حسین علیه السلام مشاهده کرد که لشکر عمر بن سعد اصرار بر کشتن او دارد، قرآن را برداشت و بر روی سر گذاشت و ندا داد: بین من و بین شما کتاب خدا و جدّم رسول خداصلی الله علیه وآله حاکم باشد. ای قوم! به چه جرمی خون مرا حلال میشمارید؟ آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟ آیا گفتار جدّم در حقّ من و برادرم که فرمود: «حسن و حسین دو جوانان بزرگوار بهشتند» به شما نرسیده است؟ اگر مرا تصدیق نمی کنید از جابر و زید بن ارقم و ابوسعید خدری سؤال کنید. آیا جعفر طیّار عموی من نیست؟

۱– ۵۹۷. ینابیع الموده، ص ۴۰۹.

۲– ۵۹۸. الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۰.

در این هنگـام طفلی که به جهت عطش، بی تـابی می کرد تـوجه او را به خـود جلب نمـود. صـدا زد: ای قوم! اگر به من رحم نمی کنیـد لااقل به این طفل رحم کنیـد. مردی از میان قوم تیری بر او زد و او را ذبح نمود. حسـین علیه السـلام شـروع به گریه کرد و می گفـت: «اللهم احکم بیننـا و بین قـوم دعونـا لینصـرونا فقتلونـا. فنـودی من الهـواء: دعه یـا حسـین! فـانّ له مرضـعاً فی الجنّه»؛(۱) «بـار خـدایا! بین مـا و بین قـومی حکم کن که مـا را دعوت کردنـد تـا یـاری مـان کننـد ولی در عوض مـا را به قتل رساندند. از آسمان ندایی داده شد: ای حسین! او را رها کن؛ زیرا برای او شیر دهنده ای در بهشت است.»

۲۵ – گریه امام حسین علیه السلام بر قیس بن مسهّر

چون خبر کشـته شدن قیس به امام حسـین علیه السـلام رسـید حضرت آهی کشید و گریست. آن گاه فرمود: «اللهم اجعل لنا و لشـیعتنا منزلاً ـ کریمـاً عنـدک و اجمع بیننا و ایّاهم فی مسـتقرّ رحمتک، انّک علی کلّ شـی ء قـدیر»؛(۲) «بـار خـدایا! برای ما و شیعیان ما منزل کریمی نزد خود قرار ده، و بین ما و بین آنان در مستقرّ رحمتت جمع کن، زیرا تو بر هر کاری توانایی.»

۲۶ – گریه امام حسین علیه السلام بر حرّ بن یزید ریاحی

قندوزی حنفی نقل می کند: « ... حرّ بر اهل کوفه حمله ور شد و از میان آنان پنجاه نفر را کشت و سـپس کشته شد، سرش را از تن جـدا کرده، به طرف امام پرتاب نمودند. حضـرت سـر او را به دامن گذاشت و در حالی که می گریست خون را از روی صورتش پاک می کرد و می فرمود: «واللّه ما اخطأت أمّک اذ سـمّتک حرّاً فانّک حرّ فی الدنیا و سعید فی الآخره»؛(۳) «به خدا سوگند! مادرت اشتباه نکرد زمانی که تو را حرّ نامید، زیرا تو حرّ در دنیا و با سعادت در آخرتی.»

۱- ۵۹۹. تذکره الخواص، ص ۲۵۲.

۲- ۶۰۰. الفتوح، ج ۵، ص ۱۴۵.

۳- ۶۰۱. ینابیع الموده، ص ۴۱۴.

۲۷ – گریه اهل مدینه در سوگ رسول خداصلی الله علیه وآله

ابو ذؤیب هُذلی می گوید: وارد مدینه شدم، صدای ضجّه و گریه بلند بود همان گونه که حاجیان از احرام خارج می شوند. گفتم: چه خبر شده است؟ گفتند: رسول خداصلی الله علیه وآله از دنیا رحلت کرده است.(۱)

۲۸ – گریه اهل مدینه در سوگ امام حسن علیه السلام

ابن عساکر به سندش از ابن ابی نجیح از پدرش نقل کرده که گفت: اهل مکه و مدینه، اعم از زن و مرد و کودک، به مدّت هفت روز بر حسن بن علی علیهما السلام گریستند.(۲)

۲۹ – گریه ابوهریره بر امام حسن علیه السلام

ابن عساکر به سندش از مساور مولی بنی سعد نقل کرده که گفت: ابوهریره را مشاهده کردم در حالی که بر درِ مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله روز رحلت حسن بن علی علیهما السلام ایستاده و می گرید و با صدای بلند ندا می دهد: ای مردم! امروز محبوب رسول خداصلی الله علیه وآله رحلت نمود. او با این کلمات همه را به گریه انداخت.(۳)

۳۰ – گریه سعید بن عاص در سوگ امام حسن علیه السلام

حاکم به سندش از مسلمه بن محارب نقل می کند: حسن بن علی در حالی که پنجاه و پنج روز از ربیع الاول گذشته بود در حالی که چهل و شش سال داشت رحلت نمود. و سعید بن عاص در حالی که می گریست بر او درود فرستاد.(۴)

۳۱ – گریه محمّد بن حنیفه بر امام حسن علیه السلام

ابن عبدربّه و دیگران نقل کرده اند: چون حسن بن علی دفن شد برادرش محمد بن حنفیه گریان بر بالای قبر او ایستاد و عرض کرد: خداوند تو را رحمت کند ای ابامحمدا!.(۵)

۱- ۶۰۲. کنز العمال، ج ۷، ص ۲۶۵؛ حیاه الصحابه، ج ۲، ص ۳۷۱.

۲- ۶۰۳. تاریخ دمشق، ترجمه امام حسن علیه السلام، ص ۲۳۵.

۳- ۶۰۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۷۷؛ تاریخ دمشق، ترجمه امام حسن علیه السلام، ص ۲۲۹.

۴- ۶۰۵. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۳.

۵- ۶۰۶. عقد الفرید، ج ۲، ص ۸؛ تذکره الخواص، ص ۲۱۳.

۳۲ - گریه اهل مدینه هنگام یادآوری رسول خداصلی الله علیه وآله

جزری نقـل می کنـد: بلال در عـالم رؤیا پیامبر را خواب دیـد در حالی که به او فرمود: «ماهـذه الجفوه یا بلال؟ اما اَن لکَ اَن تزورنا؟»؛ «این چه جفایی است ای بلال! آیا وقت آن نرسـیده که به زیارت ما بیایی؟». بلال در حالی که محزون بود بیدار شـد و سوار بر مرکب شده، به سوی مدینه آمد و مستقیماً به طرف قبر پیامبرصلی الله علیه وآله رفت و شروع به گریه کرد و خود را به قبر حضـرت مالیـد. حسن و حسـین علیهمـا السـلام آمدنـد. بلال آن دو را می بوسـید و به خود می چسـباند. آن دو به بلال فرمودنـد: مـا می خواهیم تو هنگـام سـحر اذان بگویی. بلال بالای بام مسـجد رفت. چون گفت: «اللَّه اکبر، اللَّه اکبر». مـدینه از گریه به خود لرزیـد. چون گفت: اشـهد أن لا اله الاّ اللَّه، شـیون اهل مـدینه بیشتر شد. چون گفت: اشـهد انّ محمّداً رسول اللَّه، زنان از خانه ها بیرون ریختند، و روزی به مانند آن روز دیده نشد که این گونه مردان و زنان گریسته باشند.(۱)

ص:۲۰۹

۱- ۶۰۷. اسدالغابه، ج ۱، ص ۲۰۸.

گریستن در سوگ امام حسین علیه السلام

گریستن در سوگ امام حسین علیه السلام

با مراجعه به تاریخ و حدیث پی می بریم که پیامبر و اهل بیت ایشان علیهم السلام و صحابه و تابعین و بزرگان امت، در سوگ مصیبت امام حسین علیه السلام گریسته اند. اینک به نمونه هایی که در کتب اهل سنت به آن تصریح شده، اشاره می کنیم:

۱ – گریه رسول خداصلی الله علیه وآله در سوگ امام حسین علیه السلام

عایشه می گوید: حسین بن علی علیه السلام در حالی که بر رسول خداصلی الله علیه وآله وحی نازل شده بود وارد شد و از کمر او بالا رفت و بر پشت او بازی می کرد. جبرئیل به حضرت عرض کرد: ای محمّد! همانا زود است که امتت بعد از تو فتنه کنند و این فرزندت را به قتل برسانند. آن گاه دست دراز کرد و مشتی از تربت را به او داد و گفت: در این سرزمین است که فرزندت کشته خواهد شد، سرزمینی که اسم آن «طفّ» است.

چون جبرئیل رفت، رسول خداصلی الله علیه وآله در حالی که تربتی در دستش بود بر اصحابش وارد شد. در میان آنان ابوبکر، عمر، علی، حذیفه، عمار و ابوذر بودند. حضرت شروع به گریه کرد. عرض کردند: چه چیز شما را به گریه درآورده است ای رسول خداصلی الله علیه وآله؟! حضرت فرمود: جبرئیل مرا خبر داد که همانا فرزندم حسین بعد از من در سرزمین طفّ کشته خواهد شد. و برای من این تربت را آورده و خبر داده که در آن جا محلّ دفن او خواهد بود.(۱)

---

۱ – ۶۰۸. تاریخ ابن کثیر، ج ۱۱، ص ۲۹و۳۰؛ تذکره الحفّاظ، ج ۲، ص ۱۶۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۳۶۴؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۶؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۴۲.

۲ – گریه علی علیه السلام در سوگ امام حسین علیه السلام

ابن عساکر از نجی نقل می کند که من با علی علیه السلام حرکت کردیم. چون به نینوا که در راه صفین بود رسید، حضرت ندا داد: صبر کن ای اباعبداللَّه! صبر کن ای اباعبداللَّه در شطّ فرات. راوی می گوید: عرض کردم: برای چه؟ حضرت فرمود: روزی بر پیامبر وارد شدم در حالی که دو چشمش گریان بود. عرض کردم: ای پیامبر خداصلی الله علیه وآله! آیا کسی تو را به غضب درآورده است؟ چه شده که چشمانتان اشکبار است؟ حضرت فرمود: لحظاتی قبل جبرئیل اینجا بود و مرا خبر داد که حسین علیه السلام در کنار شطّ فرات به قتل خواهد رسید.

نجی می گوید: حضرت به من فرمود: آیا می خواهی از تربتش به تو دهم تا استشمام نمایی؟ عرض کردم: آری. آن گاه دست خود را دراز کرده و مشتی از خاک برداشت و به من عطا نمود. من نتوانستم جلوی خود را بگیرم، لذا اشکانم جاری شد.(۱)

۳ – گریه امام سجادعلیه السلام در سوگ امام حسین علیه السلام

ابن عساکر به سندش از جعفر بن محمّد نقل کرده که از علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام در مورد کثرت گریستن سؤال شد؟ حضرت فرمود: مرا ملامت نکنید؛ زیرا یعقوب یکی از فرزندانش مفقود شد، آن قدر گریست تا این که دو چشمش سفید شد در حالی که می دانست که او نمرده است. ولی من به چهارده نفر از اهل بیتم نظر کردم که در صبح یک روز همگی ذبح شدند، آیا شما می خواهید که حزن آنان از قلبم بیرون رود؟.(۲)

۴ – گریه امام صادق علیه السلام در سوگ امام حسین علیه السلام

ابوالفرج اصفهانی به سندش از اسماعیل تمیمی نقل کرده که گفت: من نزد اباعبداللَّه جعفر بن محمّدعلیهما السلام بودم که خادم برای سید حمیری – شاعر – از حضرت

۱– ۶۰۹. تاریخ دمشق، امام حسین علیه السلام، ص ۲۳۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۰؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۵۸؛ المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۰۵.

۲– ۶۱۰. تاریخ دمشق، ترجمه زین العابدین علیه السلام، ص ۵۶؛ حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۸.

اجازه ورود گرفت. حضـرت دستور داد که وارد شود. اهل بیت خود را پشت پرده قرار داد. سید حمیری وارد شد و سلام کرد و در گوشه ای نشست. حضرت از او خواست تا شعر بخواند. حمیری این اشعار را در سوگ امام حسین علیه السلام سرود:

أمرر علی جدث الحسین

فقل لأعظمه الزکیّه

آأعظماً لازلت من

و طفاء ساکبه رویّه

و اذا مررت بقبره

فأطل به وقف المطیّه

و ابک المطهّر للمطهّر

و المطهّره النقیه

کبکاء معوله أتت

یوماً لواحدها المنیّه

حمیری می گویـد: مشاهده کردم که اشک های جعفر بن محمّد بر گونه هایش سـرازیر بود، و صدای شـیون از خانه حضـرت بلند شد، به حدّی که امام دستور به خودداری دادند. آنان نیز ساکت شدند ... (۱).

۵ – گریه ابن عباس در سوگ امام حسین علیه السلام

سبط بن جوزی نقل کرده است: چون حسـین علیه السـلام کشته شد، دائماً ابن عباس بر او می گریست تا این که چشمش کور شد.(۲)

۶ – گریه انس بن مالک در سوگ امام حسین علیه السلام

قندوزی حنفی می گوید: «چون سـر مبارک حسین بن علی علیهما السلام را بر ابن زیاد وارد کردند، آن را در تشتی قرار داد و بـا چوب دستی اش شـروع به زدن به دنـدان های آن حضـرت نمود و می گفت: مثل این دنـدان ها را ندیـدم. اَنس نزد او بود، شروع به گریه کرد و گفت: حسین علیه السلام شبیه ترین مردم به رسول خداصلی الله علیه وآله است.(۳)

۱- ۶۱۱. الاغانی، ج ۷، ص ۲۴۰.

۲- ۶۱۲. تذکره الخواص، ص ۱۵۲.

۳- ۶۱۳. ینابیع الموده، ص ۳۸۹، به نقل از ترمذی.

۷ – گریه زید بن ارقم در سوگ امام حسین علیه السلام

ابن ابی الدنیا روایت کرده که زید بن ارقم نزد ابن زیاد بود، به او گفت: چوبت را بردار، به خدا سوگند! به دفعات دیده ام که رسول خداصلی الله علیه وآله ما بین این دو لب را می بوسید. آن گاه شروع به گریه کرد.(۱)

۸ – گریه ام سلمه در سوگ امام حسین علیه السلام

چون خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به ام سلمه رسید، گفت: آیا این کار را کردند؟! خداوند قبرهایشان را از آتش پر کند. آن گاه آن قدر گریست تا این که غش کرد.(۲)

۹ – گریه حسن بن ابی الحسن بصری در سوگ امام حسین علیه السلام

زهری می گوید: «چون خبر قتل امام حسین علیه السلام به حسن بصری رسید، گریست، به حدّی که دو گونه هایش پر از اشک شد. آن گاه گفت: ذلیل باد قومی که فرزند دختر پیامبرش را به قتل رسانده است! ... ».(۳)

۱۰ – گریه ربیع بن خُثیم در سوگ امام حسین علیه السلام

از جمله تابعین که در سوگ مصیبت امام حسین علیه السلام گریست ربیع بن خثیم است. سبط بن جوزی نقل می کند: چون خبر کشته شدن حسین علیه السلام به ربیع رسید گریست و گفت: آنان جوانانی را کشتند که هرگاه رسول خداصلی الله علیه وآله آنان را دیده بود دوست می داشت و به دستان خود آنان را طعام می داد و بر زانوی خود می نشاند.(۴)

۱۱ – گریه اهل کوفه در سوگ امام حسین علیه السلام

چون مرکب اُسرا به کوفه رسید، مردم همگی به دیدن زنان خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله آمدند.

۱- ۶۱۴. اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۳۴.

۲- ۶۱۵. صواعق المحرقه، ص ۱۹۶.

۳- ۶۱۶. تذکره الخواص، ص ۲۶۵؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۷؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۲۷.

۴- ۶۱۷. تذکره الخواص، ص ۲۶۸.

و از هر طرف صـدای آه و شـیون و سـر و صـدا و مرثیه خوانی بلنـد بود. زنان کوفه نـدبه کنان در حالی که گریبان چاک می دادند، با همراهی مردان بر اسیران می گریستند ... (1).

۱۲ – گریه توّابین در سوگ امام حسین علیه السلام

عایشه بنت الشاطی می گویـد: «سال شـصت و پنج هجری داخل نشده بود که صـیحه توابین به «یالثارات الحسـین علیه السـلام» زمین را زیر پـای بنی امیه به لرزه درآورد، و اهـل کوفه بـا اسـلحه های خود به طرف قبر حسـین علیه السـلام به راه افتادنـد، در حـالی که این آیه را تلاوت می کردنـد: {فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُم(2)}. چون نزد قـبر رسیدند، همگی صـیحه ای زدنـد. و مردم را گریـان تر از آن روز ندیدنـد. و یـک شـبانه روز در آن جا اقامت کرده و تضـرّع نمودند ... ».(3)

ص:۲۱۴

۱– ۶۱۸. موسوعه آل النبی صلی الله علیه وآله، دکتر عایشه بنت الشاطی، ص ۷۳۴.

۲– ۶۱۹. سوره بقره، آیه ۵۴، پس توبه کنیـد؛ و به سوی خالق خود باز گردید و خود را {یکدیگر را} به قتل برسانید، این کار برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است.

۳– ۶۲۰. موسوعه آل النبی صلی الله علیه وآله، ص ۷۶۴؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۵۱.

بررسی ادله مخالفین

بررسی ادله مخالفین

کسانی که از اهل سنت منکر جواز و رجحان گریستن بر اموات هستند، به ادله ای چند تمسک کرده اند که آن ها را مورد بحث و بررسی قرار می دهیم:

۱ - روایات نهی از گریستن بر میّت

مسلم و دیگران از عبداللَّه نقل کرده اند که گفت: حفصه بر عمر گریست. عمر به او گفت: آرام باش، ای دخترکم! آیا نمی دانی که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «انّ المیّت یعذّب ببکاء اهله علیه»؛(۱) «گریه خانواده میت او را عذاب می دهد.»

و نیز از ابن عمر نقل شده که چون عمر نیزه خورد بیهوش شد. بر او صدا به شیون بلند نمودند. چون به هوش آمد، گفت: آیا نمی دانید که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «انّ المیت لیعذب ببکاء الحیّ»؛(۲) «همانا مرده، بر گریه زنده عذاب می شود.»

پاسخ

اوّلاً: این احادیث با احادیثی که قبلاً ذکر شد و همه دلالت بر جواز یا رجحان گریه دارد، معارض است.

ثانیاً: از احادیث دیگر استفاده می شود که عمر بن خطاب در تطبیق این حدیث نبوی بر موردش اشتباه کرده است، زیرا صهیب می گوید: «من بعد از شنیدن این

۱- ۶۲۱. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۳۹، کتاب الجنائز، باب المیت یعذب ببکاء اهله علیه.

۲- ۶۲۲. همان.

حدیث از عمر، نزد عایشه رفتم و آن چه از عمر شنیده بودم برای او بازگو کردم. عایشه گفت: نه به خدا سوگند! رسول خداصلی الله علیه وآله هرگز نفرمود که میّت به گریه کسی عذاب می شود، بلکه فرمود: «انّ الکافر یزیده اللَّه ببکاء اهله عذاباً، وانّ اللَّه لهو اضحک و أبکی، و لاتزر وازره وزر اخری»؛(۱) «همانا خداوند عذاب کافر را به سبب گریه اهلش زیاد می کند. و همانا خداوند می خنداند و می گریاند، هیچ کسی بار دیگری را حمل نمی کند.»

هشام بن عروه از پدرش نقل می کند که نزد عایشه قول ابن عمر نقل شد که میت به گریه اهلش بر او عذاب می شود، عایشه گفت: خدا رحمت کند ابا عبدالرحمن را، او چیزی را شنیده ولی حفظ نکرده است. روزی جنازه مرد یهودی را از کنار رسول خداصلی الله علیه وآله عبور دادند در حالی که اهلش بر او می گریستند. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «انتم تبکون و انّه لیعذب»؛(۲) «شما گریه می کنید و او عذاب می شود.»

ثالثاً: قبلًا به روایتی اشاره کردیم که عمر نزد پیامبرصلی الله علیه وآله از گریه زنان بر میّت منع کرد، ولی رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود: «دعهنّ یا عمر! فانّ العین دامعه و القلب مصاب و العهد قریب»؛ «ای عمر! آنان را رها کن، زیرا چشم اشک ریزان و قلب مصیبت دیده و عهد قریب است.»

رابعاً: این روایت با ظاهر آیات قرآن سازگاری ندارد؛ زیرا خداوند می فرماید: { وَ لاتَزِرُ وازِرَهٌ وِزْرَ أُخْری ؛(۳) «هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد.»

۲ – نهی عمر از گریه بر میّت

گاهی می گویند عمر بن خطاب از گریستن بر اموات نهی می کرده است، لذا نهی او دلیل بر عدم جواز است.

پاسخ

اوّلاً: نهی او در مقابل نصوصی است که دلالت بر جواز بلکه رجحان دارد.

ثانیاً: سنّت عمر نزد ما اعتباری ندارد.

۱- ۶۲۳. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ج ۱، ص ۱۵۵؛ صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب ۹، ح ۲۲و۲۳.

۲- ۶۲۴. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب ۹، حدیث ۲۵؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۶.

۳- ۶۲۵. سوره فاطر، آیه ۱۸.

ثالثاً: نهی او همان گونه که در روایات به آن اشاره شده، مورد مخالفت پیامبرصلی الله علیه وآله قرار گرفته است.

رابعاً: چگونه عمر از گریستن بر اموات نهی کرده باشد در حالی که خودش بر نعمان بن مقرن(۱)، زید بن خطاب(۲) و خالد بن ولید(۳)، گریسته است. و نیز امر به گریه بر خالد بن ولید نموده است.(۴)

تورات، و نهی گریه بر اموات

با تأملی در کتب یهود پی می بریم که نهی از گریه در سوگ مردگان، ریشه در تورات دارد، و عمر از آن جا که با اهل کتاب خصوصاً یهود ارتباط داشته و کتاب های آنان را قرائت می کرده است لذا این حکم را در اسلام به اجرا گذاشته است.

در کتب یهود می خوانیم: «ای فرزند! از تو شهوت دو چشمانت را با یک ضربت می گیرم، پس نوحه و گریه مکن و اشکانت را جاری مساز. آرام گرفته و ساکت باش، و نوحه بر اموات نخوان».(۵)

۱- ۶۲۶. المصنّف، ج ۳، ص ۳۴۴.
۲- ۶۲۷. العقد الفرید، ج ۳، ص ۱۹۱.
۳- ۶۲۸. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۳۱.
۴- ۶۲۹. المصنّف، ج ۷، ص ۱۷۵.
۵- ۶۳۰. سِفر حزقیال، اصحاح ۲۴، فقره ۱۶-۱۸.

تباکی در سوگ اولیای الهی

تباکی در سوگ اولیای الهی

حکم تباکی: (خود را همانند گریان وانمود کردن)

برخی به خاطر وضعیّت خاصی که قلبشان دارد کمتر می توانند گریه کنند. اینان اگر تباکی هم کنند به ثواب و ارزش گریه خواهند رسید.

در حدیثی از پیامبرصلی الله علیه وآله روایت شده که آن حضرت آخر سوره زمر { فَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلى جَهَنَّمَ زُمَراً} را بر جماعتی از انصار تلاوت کرد. همگی به جز جوانی از آنان گریستند. جوان عرض کرد: از چشم من قطره ای بیرون نیامد، ولی تباکی کردم. حضرت فرمود: «من تباکی فله الجنّه»؛(۱) «هر کس تباکی کند برای او بهشت است.»

جریر از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «انّی قارئ علیکم { أَلْهٰكُمُ التَّكَاثُرُ} من بکی فله الجنّه و من تباکی فله الجنّه»؛(۲) «همانا من بر شما سوره { أَلْهٰكُمُ التَّكَاثُرُ} را می خوانم، هر کس گریست بهشت بر او واجب می شود و هر کس تباکی نیز کرد بر او بهشت واجب است.»

شیخ محمّد عبده می گوید: «تباکی آن است که انسان خود را با زحمت به گریه وادارد، ولی بدون ریا».(۳)

ص:۲۱۸

۱- ۶۳۱. کنزالعمال ج ۱ ص ۱۴۷

۲- ۶۳۲. همان، ص ۱۴۸.

۳- ۶۳۳. تفسیر المنار، ج ۸، ص ۳۰۱.

میر سید شریف جرجانی می گوید: «اصل در تباکی قول پیامبرصلی الله علیه وآله است که فرمود: «ان لم تبکوا فتباکوا»؛ «اگر گریه نمی کنید پس تباکی کنید.» مقصود از این جمله تباکی از کسی است که مستعدّ گریه است، نه تباکی غافل و کسی که از روی لهو این چنین می کند».(۱)

از روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود که تباکی با توجه نیز مطلوبیت دارد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «من تباکی فله الجنّه»؛(۲) «هر کس تباکی کند برای او بهشت است.»

و نیز فرمود: « ... و من أنشد فی الحسین شعراً فتباکی فله الجنه»؛(۳) « ... و هر کس درباره حسین علیه السلام شعری بخواند و تباکی کند بهشت بر او واجب است.»

۱- ۶۳۴. التعریفات، ص ۴۸.

۲- ۶۳۵. امالی صدوق، ص ۸۶، مجلس ۲۹.

۳- ۶۳۶. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲.

عاشورا از دیدگاه اندیشمندان

عاشورا از دیدگاه اندیشمندان

هر کس واقعه کربلا و آن چه را که در روز عاشورا اتفاق افتاد بخوانـد، یا از زبان کسـی بشـنود، به طور حتم از آن چه بر امام حسـین علیه السـلام و اهل بیت و اصحاب او وارد شده، عمیقاً محزون و متأثر خواهد شد. به همین جهت است که تصمیم خود را گرفته، بار سفر می بندد و به سوی آن حضرت سفری باطنی و معنوی می کند و به او جذب شده و با او همدردی و همدلی می نمایـد. و این مسأله ای است که در کسانی که این واقعه را شـنیده یا خوانـده انـد تحقق یافته است. اینک به نمونه هایی از این افراد اشاره می کنیم:

۱ – نویسنده انگلیسی فرایاستارک

او در کتـاب معروف خود «صور بغـدادیه» فصـل کوچکی را به واقعه عاشورا اختصاص داده و در ابتـدای آن فصل می گویـد: «شـیعه در تمـام عالم اسـلامی، یاد حسـین و مقتل او را زنـده می کنـد و در دهه اوّل محرّم به طور علنی این مطلب را دنبال می نمایـد. و حزن و انـدوه چنان بر آنان مسـتولی می شود که در روز آخر هیئت های عزاداری به راه انداخته و عزاداری می کنند ... ».(۱)

او همچنین در فصـلی مستقل و به طور مفصل درباره «نجف اشرف» در همان کتاب می گوید: «و در مسافتی نه چندان طولانی از این بقعه، فرزندش حسین علیه السلام

۱- ۶۳۷. صور بغدادیه، ص ۱۴۵-۱۵۰.

در طرف بادیه رسید. او اسبش را حرکت و جولان داد تا در سرزمین کربلا فرود آمد و در همان مکان خیمه زد. در حالی که دشمنانش او را احاطه کرده و راه های آب را بر او مسدود کرده بودند. و همیشه تفصیلات این وقایع واضح و آشکار تا به امروز در افکار مردم بوده است، همان گونه که قبل از ۱۲۵۷ سال نیز چنین بود. امکان استفاده و زیارت از این شهرهای مقدس وجود ندارد مگر با اطلاع و آگاهی از این واقعه زیرا واقعه مصیبت بار حسین علیه السلام بر هر موجودی نفوذ کرده تا به حدّی که به ریشه ها رسیده است. و این واقعه از جمله قصه های نادری است که انسان با خواندن آن نمی تواند جلوی گریه خود را بگیرد».

او آن گاه می گوید: «تاریخ از آن زمان که این فاجعه اتفاق افتاد، در کربلا و نجف توقف نمود؛ زیرا مردم بعد از آن واقعه به جهت یادبود تبری از دشمنان حسین مظلوم در این دو شهر سکنی گزیدند».(۱)

۲ – پرفسور براون

مستشرق معروف پرفسور براون درباره فاجعه مصیبت بار امام حسین علیه السلام در کربلا می گوید: «یادآوری واقعه کربلا که در آن سبط رسول بعد از تحمّل آزار و عطش به شهادت رسید کافی است تا در سردترین و سست ترین افراد اثر گذارد. و حتی کسانی را که به امور حماسی و حزن آور اعتنا و توجّهی ندارند به خود آورده و روح آنان را به مدارج کمال بالا برد، به حدّی که درد و مرگ برای آنان چیزی بی ارزش و سست شود».(۲)

او همچنین می گوید: «آیا قلبی پیدا می شود که وقتی درباره کربلا سخنی به گوش او می رسد، مالامال حزن و اندوه نگردد؟ حتّی غیر مسلمانان هم نمی توانند پاکی روحی را که این جنگ اسلامی در برداشت انکار کنند».(۳)

۱- ۶۳۸. همان، به نقل از موسوعه العتبات المقدّسه.

۲- ۶۳۹. آداب الکلام، علی پاشا صالح، ص ۱۹۹، از کتاب تاریخ الأدب الایرانی، براون.

۳- ۶۴۰. رهبر آزادگان، ص ۵۳.

۳ – چارلز دیکنز

این نویسنده انگلیسی درباره قیام عاشورا می نویسد: «اگر مقصود حسین علیه السلام جنگ در راه خواسته های دنیوی خود بود، من نمی فهمم چرا خواهران و کودکانش را همراه خود برد؟ پس عقل چنین حکم می کند که او به خاطر اسلام فداکاری خویش را انجام داد».(۱)

۴ – توماس ماساریک

او در مقایسه ای بین امام حسین علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام می گوید: «مصایب مسیح نسبت به مصایب حسین علیه السلام مانند پَر کاهی است در برابر کوهی بزرگ».(۲)

۵ – جستیس آ.راسل

این شاعر انگلیسی منظره غم انگیز عاشورا را چنین ترسیم می کند: « ... آن ها دهان مبارک امام را با چوب های خود نواختند. ای پیکری که زیر سم اسبان لگدکوب شدی! تو همان بدنی بودی که بینندگان را مسحور می ساختی. خونی که از رگ های مبارکت ریخته و خشک شده، معجونی آسمانی است که تا کنون هیچ سم اسبی با چنین رنگ الهی رنگ نشده است. ای زمین برهنه و بایر کربلا که در روی تو نه علفی است و نه چمنی! برای ابد آهنگ حزن و آه بر تو پوشیده باد چون که در سرزمین تو بدن پاره پاره مقدّس پسر فاطمه علیها السلام افتاده است. آن که روح خویش را به خداوند تقدیم نمود».(۳)

۶ – کاپتین، ه نیبلت

او در ترسیم شب عاشورا می نویسد: «آن شب، هنگامی که آتش اردوها در اطراف او در بیابان شعله می زد، امام پیروانش را جمع کرد و در یک سخنرانی طولانی فرمود: کسانی که با من بمانند فردا شهید خواهند شد. سپس عمل بسیار زیبایی انجام داد که نشانه آگاهی کامل او از ضعف بشری و قدرت روح فداکاری وی و علامت

۱- ۶۴۱. رهبر آزادگان، ص ۵۲.

۲- ۶۴۲. همان، ص ۵۳.

۳- ۶۴۳. حسین علیه السلام پیشوای انسان ها، ص ۱۱و۱۲.

قلب رئوف آن بزرگوار بود ... به پیروان خود فرمود: هر کس جرئت و قوّت ایستادگی و شهادت را در خود نمی بیند در تاریکی به طور ناشناس و بدون خجالت برود. صبح روز عاشورا که ابرهای ارغوانی در آسمان شرق جمع می شد، هفتاد و یک نفر با ایمان دور امام را گرفتند و همگی آماده مرگ و شهادت بودند».(۱)

۷ – گیبون، مورّخ انگلیسی

او می نویسد: «با آن که مدّتی از واقعه کربلا گذشته و ما هم با صاحب واقعه هم وطن نیستیم، مع ذلک مشقّات و مشکلاتی را که امام حسین علیه السلام تحمّل نمود احساسات سنگدل ترین خواننده را بر می انگیزد، چنان که یک نوع عطوفت و مهربانی نسبت به آن حضرت در خود می یابد».(۲)

۸ – موریس دوکبری

این مورخ آمریکایی درباره عزاداری می نویسد: «اگر تاریخ نویسان ما حقیقت روز عاشورا را درک می کردند، این عزاداری را غیر عادی نمی پنداشتند. پیروان حسین علیه السلام به واسطه عزاداری برای امام خود می دانند که نباید زیر بار ذلّت، پستی و سلطه استعمار بروند، زیرا شعار امام و پیشوای آنان تن ندادن به ظلم و ستم بود. حسین علیه السلام در راه شرف و ناموس و مردم و بزرگی مقام و مرتبه اسلام، از جان و مال و فرزند گذشت و زیر بار استعمار و ماجراجویی یزید نرفت. پس بیایید ما هم شیوه او را سرمشق خود قرار داده و از ظلم یزید و یزیدیان و بیگانگان خلاصی یابیم و مرگ با عزّت را بر زندگی با ذلّت ترجیح دهیم. و این است خلاصه تعالیم اسلام. ملّتی که از گهواره تا گور تعالیمش این چنین است پیدا است که دارای چه مقام و مرتبه ای خواهد بود. چنین ملّتی دارای هر گونه شرف و افتخار است، چون همه افراد آن سرباز حقیقت و عزّت و شرف است».(۳)

۱– ۶۴۴. همان، ص ۴۶.

۲– ۶۴۵. رهبر آزادگان، ص ۵۱.

۳– ۶۴۶. زندگی پیشوایان، ص ۸۴و۸۵.

۹ – بولس سلامه

این شاعر مسیحی می گوید: «شب هایی که بیدار بودم و با درد و رنج می گذراندم و افکار و تخیّلاتم مرا به یاد گذشتگان می کشاند و در تاریخ گذشته دو شهید بزرگ: امام علی علیه السلام و سپس امام حسین علیه السلام سیر می کردم، یک بار برای مدّتی طولانی به جهت علاقه ای که به آن دو بزرگوار داشتم گریستم، و سپس شعر علی و حسین علیهما السلام را سرودم».(۱)

۱۰ – گابریل دانکیری

او درباره وحشی گری سپاه یزید می گوید: «سربازان یزید در آن روز «عاشورا» چنان وحشی گری و سبعیّتی از خود نشان دادند که تا آن روز کسی نظیر آن را به خاطر نداشت. آنها حتّی به کودکان شیرخوار و خردسال هم رحم نکردند و سر خونین حسین علیه السلام را به دمشق بردند و یزید پنداشت که دیگر با این پیروزی خواهد توانست از لذّت صلح و آرامش بهره مند گردد ... امّا خاطره آن هر سال و تا به امروز، در میان سیل اشک و نوحه خوانی ها و مرثیه ها تجدید می گردد ... ».(۲)

۱۱ – جرج جرداق

این نویسنده مسیحی می نویسد: «یزید وارث همه بدی های اسلاف خود بود و از آن ها نیز فزون داشت. از هر نوع شرارت و فساد و اعمال شیطانی که دیگر مردان بدکار و بی آبرو داشتند، یزید بهره مند بود ... کسی از اخلاق انسانی بی بهره تر از یزید نبود ... و در مقابل، هیچ کس در خلق انسانی کامل تر از حسین بن علی علیهما السلام نبود، که در آن واقعه شهید شد. در یزید همه صفات زشت و ننگین و ریاست طلبی و سودجویی و خون ریزی و بی ارادگی وجود داشت. و در طرف مقابل یعنی فرزندان علی علیه السلام همه صفات عالی و ستوده انسانی، از قبیل خلق کریم و شجاعت و آزادگی و شهادت، به کمال معنا وجود داشت ... ».(۳)

۱- ۶۴۷. همان، ص ۸۶.

۲- ۶۴۸. شهسوار اسلام، ص ۲۶۷و۲۶۸.

۳- ۶۴۹. الامام علی علیه السلام، جرج جرداق، ترجمه ابوالحسن شهرانی، ص ۲۳۴-۲۴۷.

۱۲ – دکتر ژوزف

این مورّخ فرانسوی می نویسد: «شیعیان در ایام عزاداری به ذکر مصیبت و گوش فرا دادن به مصایب حسین علیه السلام می پردازند، و می کوشند که فضایل خاندان نبوت و رنج های آنان را به نیکوترین وجهی بیان کنند ... ».(۱)

۱۳ – کلودین رولو

ایشان که مفسّر روزنامه لوموند است، درباره امام حسین علیه السلام و واقعه عاشورا می نویسد: «شیعیان هر سال در ماه محرّم به تذکّر واقعه کربلا و مصیبت امام حسین علیه السلام که نمادی از دلیری، عدالت علیه تجسّم پلیدی و نیروی شقاوت است، می پردازند و ستمکاران عصر را به یزید و اشقیا تشبیه می کنند».(۲)

۱۴ – مهاتما گاندی

گاندی، معمار استقلال هند و رهبر ملّی مردم این کشور برای آزادی هندوستان از سلطه انگلستان درباره امام حسین علیه السلام می گوید: «من برای مردم هند چیز تازه ای نیاوردم، فقط نتیجه ای را که از مطالب و تحقیقاتم درباره تاریخ زندگی قهرمان کربلا به دست آورده ام، ارمغان ملت هند کردم. اگر بخواهیم هند را نجات دهیم واجب است همان راهی را بپیماییم که حسین بن علی پیمود».(۳)

۱۵ – ساور جینی ناید

این شاعر هندی، عزاداری عزاداران حسینی را در هر سال موجب زنده نگه داشتن واقعه جانسوز کربلا می داند و قیام حسینی را استوار نمودن دین بزرگ حضرت محمّدصلی الله علیه وآله ذکر می کند که امام حسین علیه السلام عشق نهایی خود به خدا را با شهادتش ثابت کرد. او می گوید: «شب شهادت حسین علیه السلام مریدانش با پیراهن های سیاه و پای برهنه با چشمان اشک بار به یاد واقعه جان سوز دور هم جمع شده با بیان

۱- ۶۵۰. رهبر آزادگان، ص ۵۶.

۲- ۶۵۱. زندگی پیشوایان، ص ۸۷.

۳- ۶۵۲. حسین علیه السلام پیشوای انسان ها، ص ۳۰.

اتفاقات آن واقعه سراپا می گویند: حسین ... ای حسین! چرا هزاران هزار دوست تو این طور اشک می ریزند؟ ای مقدس عالی مقام! آیا این ها برای فداکاری بی نظیر تو نیست؟ زیرا پرچم دین بزرگ پیامبر (محمّدصلی الله علیه وآله) را برافراشتی و در مقابل شگفتی جهانیان عشق عجیب خود را به خدا ثابت کردی».(۱)

۱۶ – ایرونیک

این مورّخ آمریکایی می گوید: «کشته شدن حسین علیه السلام سرگذشتی است که به علت ناگواری و هولناکی آن واقعه، دوست ندارم سخن را در موردش طولانی کنم؛ زیرا در اسلام کاری زشت تر از آن به وقوع نپیوسته است. اگر چه کشته شدن امیرمؤمنان علیه السلام مصیبت بسیار بزرگی به شمار می آمد، لیکن سرگذشت حسین علیه السلام کشتار فجیع و مثله کردن و اسارت را در برداشت که از شنیدن آن بدن انسان به لرزه می افتد ... زیرا که از مشهورترین مصیبت ها است ... ».(۲)

۱۷ – جمیلی

او با وجود این که برای هر دو طرف درگیری در عاشورا استغفار می کند، در رابطه با پشیمانی یزید می گوید: «این پشیمانی ظاهری بوده است؛ زیرا اگر حقیقی بود عبیداللَّه بن زیاد، عمر بن سعد و شمر ذی الجوشن را مجازات می کرد. اگر ندامتی هم در کار بود به جهت خدشه دار شدن احساسات مسلمانان و برافروخته شدن خشم آن ها تا ابد بوده است، نه پشیمانی از نفس جنایاتی که انجام داده بود».(۳)

۱۸ – ماربین، محقّق آلمانی

او می گوید: « ... حسین تنها کسی است که در چهارده قرن پیش در برابر حکومت جور و ظلم قد عَلَم کرد ... او اوّل شخص سیاستمداری بود که تا به امروز احدی چنین سیاست مؤثّری را اختیار ننموده است. حسین علیه السلام شعار همیشگی را سر می داد

۱– ۶۵۳. نگاهی به تاریخ جهان، جواهر لعل نهرو، ج ۱، ص ۲۹۸، ترجمه محمود تفضّلی.

۲– ۶۵۴. تاریخ فخری، ص ۵.

۳– ۶۵۵. استشهاد الحسین علیه السلام، الجمیلی، ص ۱۳.

که من در راه حقّ و حقیقت کشته می شوم ولی دست به ناحق نمی دهم ... حسین علیه السلام دید حرکات بنی امیه که سلطنت مطلقه داشتند و دستورات اسلام را پایمال می کردند نزدیک است پایه های استوار و مستحکم اسلام را در هم بریزد و اگر بیش از این مسامحه کند، نام و نشانی از اسلام و مسلمین باقی نخواهد ماند، لذا تصمیم گرفت تا در برابر حکومت ظلم و جور بایستد ...

حسین علیه السلام با قربانی کردن عزیزترین افراد خود و با اثبات مظلومیّت و حقانیّت خود، درس فداکاری و جانبازی به جهانیان آموخت و نام اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلندآوازه ساخت. اگر چنین حادثه جان گدازی پدید نیامده بود، قطعاً اسلام و اسلامیان محو و نابود می گردیدند ... ».(۱)

۱۹ - جرجی زیدان

وی درباره امام حسین علیه السلام می نویسد: « ... منظره سر بریده حسین علیه السلام همه را متأثّر و محزون ساخت ... وقتی چشمان یزید به سر بریده افتاد، سر تا پا بلرزید و دانست چه عمل بزرگ و فجیعی مرتکب شده است».(۲)

۲۰ - نیکلسون

او می نویسد: «حادثه کربلا مایه پشیمانی و تأسّف امویان شد، زیرا این واقعه شیعیان را متّحد کرد و برای انتقام خون حسین علیه السلام هم صدا شدند ... ».(۳)

۱- ۶۵۶. حسین علیه السلام پیشوای انسان ها، ص ۳۷-۴۰.

۲- ۶۵۷. فاجعه کربلا، جرجی زیدان، ص ۱۴۳، ترجمه محمّد علی شیرازی.

۳- ۶۵۸. تاریخ سیاسی اسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ص ۳۵۲.

تحوّل مذهبی و عاشورا

تحوّل مذهبی و عاشورا

واقعه کربلا نه تنها منشأ تأثیر در قلوب عموم بشریّت شده است، بلکه باعث شد تا کسانی که داخل در آیین آن حضرت نبوده اند را به سوی آن رهنمون سازد و از دین و آیین معاویه خارج کرده و به سوی آن حضرت سوق دهد.

دکتر جوزیف فرانسوی در تحقیقی تحت عنوان «شیعه و ترقیّات محیّر العقول» می نویسد: « ... و از جمله امور طبیعی که مؤیّد فرقه شیعه شده و توانسته است در قلب دیگر فرقه ها تأثیر گذارد، مسأله اظهار مظلومیت بزرگان دینشان است. و این مسأله از امور طبیعی به شمار می آید، زیرا طبع هر کس به نصرت و یاری مظلوم کشش دارد و دوست دارد ضعیف بر قوی غلبه یابد و طبیعت های بشری متمایل به ضعیف است ...

این مصنّفان اروپایی که تفصیل مقاتله حسین علیه السلام و اصحابش و کشته شدن او را می نویسند با وجود آن که به آنان اعتقاد ندارند، ولی به ظلم و تعدّی و بی رحمی قاتلین آن حضرت و یارانش اذعان دارند و نام قاتلین آن حضرت را به بدی یاد می کنند. این امور طبیعی در مقابلش هیچ چیز نمی تواند بایستد. و این نکته از مؤیّدات برای فرقه شیعه به شمار می آید ... ».(1)

اینک به برخی از کسانی که خواندن یا شنیدن واقعه عاشورا منشأ تحوّل مذهبی در آنان و موجب استبصار شان شده اشاره می کنیم:

ص:۲۳۱

۱- ۶۵۹. اقناع اللائم، سید امین، ص ۳۵۶.

۱ – استاد مصری، ابو شریف، معروف به عبدالمجید

او در نامه ای به یکی از خطبای حسینی می نویسد: «یک روز در حالی که در دستانم رادیوی کوچکی بود به دنبال موج قاهره بودم. تنها در اتاقم نشسته بودم، در همان حال که موج را می چرخاندم ناگهان صدایی گوارا و دل انگیز به گوشم خورد، موج رادیو را بر آن نگه داشتم. این صدا با تمام صداهایی که قبلاًـ شنیده بودم فرق می کرد. کم کم توجّه ام را به خودش جلب کرد. دقت کردم، فهمیدم شخصی درباره امام حسین علیه السلام و از حادثه تلخی که در کربلا به وقوع پیوست سخن می گوید. نمی دانم در چه ماهی از ماه های سال بود، گمانم در ماه محرّم بود.

تا به آن روز من هنوز مسأله گریه بر امام حسین علیه السلام را نمی دانستم. ولی با شنیدن بخشی از واقعه کربلا از آن خطیب در دلم حزنی شدید احساس نمودم. در آن حین زار زار گریستم و اشکان از دیدگانم بدون اراده و با شدّت و حرارت، جوشش داشت. من چنان گریه ای تلخ و با سوزش داشتم که هرگز در طول عمرم مثل آن را یاد ندارم، این حالت در وجود من تا آخر کلام خطیب ادامه داشت، حالتی که تمام وجود مرا در برگرفته و در آن تأثیر گذاشت ...

او در ادامه سخنانش می گوید: « ... بعد از این زمان بود که افق های جدید و گسترده در پیش چشمانم نسبت به کشته شده اشک ها، امام حسین علیه السلام باز شد».(۱)

او بعد از آن واقعه تشیّع را انتخاب کرده و با سفر به ایران یکی از مجریان تلویزیون می شود.

۲ – استاد صائب عبدالحمید

او در کتاب خود «منهج فی الانتماء المذهبی» قصه استبصار خود را چنین بازگو می کند: «آری این چنین بود شروع آن، با حسین علیه السلام چراغ هدایت، شروع آن بود. و با حسین علیه السلام کشتی نجات شروع شد. شروعی که من آن را قصد نکرده بودم، بلکه او مرا قصد نمود، و خداوند مرا به حسن استقبال از آن موفّق گردانید و دست مرا گرفته و به عتبه های آن رساند ... و آن، روزی بود که صدایی حزین به گوشم خورد. چه بسا آن

ص:۲۳۲

۱- ۶۶۰. دور المنبر الحسینی فی التوعیه الاسلامیه، دکتر مقدسی، ص ۱۱۲و۱۱۳.

صـدا قبل از آن نیز بارها به گوشم رسـیده بود ولی از آن بی توجّه گذر کرده بودم و بر روی آن پرده ها انداختم، او نیز به من بی توجّهی کرد. ولی این بار مرا به خود دعوت نمود در حالی که من در کنار خلوتی یا شبیه آن بودم. به جهت آن صـدا تمام مشاعر و حواسّ من به لرزه درآمد و من نیز تمام احساس و عواطفم را بی اختیار در اختیار او قرار دادم ...

آن صدا مرا به سوی خود جذب کرد ... و امواج متلاطم و زبانه های شـعله پراکنده اش هر لحظه بر من اصابت می نمود. تا به حدّی که کبریـای وجـودم را نزد خـود ذوب نمـود و تمـام وجودم را سراسـر گوش کرده و به خود متوجّه سـاخت. من بـا آن صوت به حرکت درآمدم و با وقایعی که نقل می کرد زندگی کرده، در آنها ذوب می شدم ... و با آن قافله سیر می نمودم، و هر کجا که فرود می آمدند، من نیز فرود می آمدم و به دنبال آنان تا به آخر، گام های خود را برداشته و راه را پیمودم.

آن واقعه، قصه مقتـل امـام حسـین علیه السـلام با صوت شـیخ عبـد الزهرا کعبی رحمه الله در روز دهم از ماه محرّم الحرام سال ۱۴۰۲ هجری بود. من به تمام نـداهای امام حسـین علیه السـلام گوش می دادم و تمام جوارحم از آن می لرزید، و این همراه با اشک و عبرت بود، و چیزی در خونم ... گویا انقلاب و ندایی در جوارحم ... که لبیک یا سیدی، یابن رسول اللَّه! ...

در ذهنم سؤال هـایی بی پایـان بود، و گویا نوری که از قبل محجوب و مسـتور بوده است. این نور برانگیخت و یک دفعه تمام فضا را شـکافت. فروزشـی که پیروی و اقتداء به حسین علیه السلام را در بر داشت، حسینی که یادگار مصطفی و بزرگ امّت و از رهبران دین بود.

فروزشـی از اسـلام به تمـام معنـا که از نو برانگیخت و پیامبر خداصـلی الله علیه وآله آن را به توسّط شـخص ریحانه و سـبطش حسین علیه السلام از نو رهبری نمود.

این نـداهای اسـلام است که هر کجا فرود آیـد پراکنـده می شود و همه آن ها را می شناسـند! و برای اسـلام معنایی به جز آن شناخته نمی شود.

آری، مکان های بر زمین خوردن فرزندان رسول خدا! ... ».(۱)

ص:۲۳۳

۱- ۶۶۱. منهج فی الانتماء المذهبی، صائب عبدالحمید، ص ۳۱و۳۲.

۳ – استاد ادریس حسینی مغربی

او در کتاب خود «لقد شیّعنی الحسین علیه السلام» می نویسد: «یک نفر از نزدیکانم به من گفت: چه کسی تو را شیعه نمود، و به چه کتاب هایی اعتماد نمودی؟ من در جواب او گفتم: امّا نسبت به این سؤال که چه کسی مرا شیعه نمود باید بگویم: آن شخص جدّم حسین علیه السلام و فاجعه ناگواری بود که بر او اتفاق افتاد. و امّا نسبت به این سؤال که به چه کتابی در این باره اعتماد کردم، باید بگویم که مرا صحیح بخاری و صحاح دیگر شیعه نمودند. او سؤال کرد: این چگونه ممکن است؟ به او گفتم: صحاح را مطالعه کن، و از تناقضات آن مگذر جز آن که آن ها را شماره نمایی. و نیز از کلامی مگذر جز آن که در آن تأمّل نمایی ... در این هنگام به آرزوی خود خواهی رسید.

به طور حتم امّتی که حسین علیه السلام را به قتل رساند و اهل بیت طاهرین او را به اسارت، برد هرگز قابل اعتماد نیستند. و هرگز برای فکر آزاد و بی تعصّب امکان ندارد تا این حوادث را توجیه کند، همان گونه که من نمی توانم خون پاک را با آب طبیعی تأویل نمایم. این خون هایی که جاری شد آب های نهر نبود، بلکه خون های شریف ترین کسانی بود که پیامبرصلی الله علیه وآله بر آنان در این امّت وصیّت نموده بود. این امّت خود باعث شدند که اعتبارشان را از دست بدهند، و هر چه بگویند نمی توانند مرا قانع کنند که چگونه خون حسین علیه السلام به دست افرادی بر زمین ریخته شد که بر امّت اسلامی حکمرانی می کرده اند و علمای اهل سنت و جماعت با آنان رفتار خوبی داشتند!

امّتی که رعایت حال فرزندان پیامبرش را بعد از او ندارد و هرگز نمی تواند مراعات سنّتش را بعد از او کند، هر چه می خواهی در توجیه این عمل بگو، بگو که مسلمانان در عهد اوّل در کشتن اهل بیت علیهم السلام اجتهاد کردند! و بگو: این افکار که در کتب شیعه وجود دارد همگی ساختگی است و در تاریخ اسلام حقیقتی ندارد، ولی آیا یک نفر از مسلمانان از این طرف اقیانوس تا آن طرف اقیانوس می تواند انکار کند که امام حسین علیه السلام مظلومانه به امر یزید بن معاویه و به فتوای رسمی از شریح قاضی و شمشیرهای لشکر اموی کینه توز، در جامعه ای که در آن فکر عامه رشد کرده و در پی حادثه ای منحصر به فرد از نوع خود در تاریخ اسلام به وقوع پیوست، حادثه ای که عبارت از تحویل خلافت به پادشاهی و سلطنت بود. که بعد از آن یزید بن معاویه به طور غاصبانه بر مسلمانان منصوب شد ...

هرگز، و هزار هرگز ... هیچ کس جرأت و توان ندارد که این موضوع را انکار یا توجیه نماید؛ زیرا سنّت تاریخ آن است که نسبت به وقایع و قضایایی که بر مستضعفین وارد شده کوتاهی نکند، گرچه مفسدین کراهت داشته باشند».(۱)

او همچنین می گوید: «خواست امام حسین علیه السلام این بود امّت را از جمودی که پیدا کرده برهاند و او را برای انقلابی بر ضدّ کیان اموی که بر سلطه تکیه زده تحریک نماید. و این کار احتیاج به جانفشانی و فداکاری داشت، و احتیاج به خونی بود که ریخته شود، تا انقلابی را در نفوس مردم پدید آورد ... ».(۲)

وی اضافه می کند: «امام حسین علیه السلام حریص بر کرامت امت و مصلحت آنان بود و در مقابل یزید و گمراهی های او می ایستاد ... آری حسین علیه السلام خوار شد در حالی که احتیاج شدید به کسانی داشت تا او را یاری کنند».(۳)

او بعد از تبیین واقعه عاشورا به صورت اختصار به این نتیجه می رسد که «لقد شیّعنی الحسین علیه السلام» حسین علیه السلام مرا شیعه نمود. و سپس می گوید: « ... به جان خودم سوگند! این مشهد کسی است که همیشه فریاد او در مقدّس ترین مقدسات من به صدا درآمده و در حرکت است. و در تمام حالات و حرکاتم مرا محزون نموده است.

من از قرائت کشتار کربلا با تفاصیل جانکاهش خلاصی نیافتم جز آن که کربلا در نفس و فکرم قیام نمود. و از این جا نقطه انقلاب شروع شد، انقلابی بر ضدّ تمام مفاهیم و مسلّمات به ارث گذاشته برای من از گذشتگان، آری، انقلاب حسین علیه السلام داخل روح و عقلم ...

اهل شام و کوفه با شمشیر آمدند، ولی امام حسین علیه السلام با خون خود آمد، و خون بر شمشیر پیروز شد، بلکه بر تاریخ انحراف پیروز گشت، لذا حسین علیه السلام نوری است که تاریکی های تحریف، او را نخواهد پوشانید. ما این مصیبت و فاجعه را گرامی می داریم و می دانیم که امام حسین علیه السلام به حق کشته شد و تنها قطره ای از خون او تمام آنان را به بوته فراموشی تاریخ سپرد، ولی ما بر افراد غافلی می گرییم که قاتلان و

۱- ۶۶۲. لقد شیّعنی الحسین علیه السلام، ادریس مغربی، ص ۶۳-۶۵.

۲- ۶۶۳. همان، ص ۲۹۷.

۳- ۶۶۴. همان، ص ۳۰۳.

خوارکنندگان حسین علیه السلام و انصار او را الگو و رهبر خود قرار داده، و نمونه ای از ورع پنداشته اند و به آنان اقتدا می نمایند ... کسانی که حسین علیه السلام را به شهادت رساندند در حالی که می دانستند او از امیرشان بهتر است، او سیّد عرب و مسلمانان است. آنان حسین علیه السلام را نکشتند جز به خاطر هدایایی که یزید بشارتش را داده بود. آیا آنان قدرت بر تحریف اسلام و جعل احادیث را به جهت رسیدن به هدایای یزید نداشتند؟

آری، این حسین علیه السلام بود که مرا از لابه لای این مصیبتی که او و اهل بیتش به آن مبتلا شدند، شیعه نمود. مرا با خون های تازه اش شیعه نمود. خون های تازه ای که بر روی سنگ ریزه های زرد در سرزمین طف (کربلا) بر زمین ریخت. او مرا با صدای اطفال و نوحه های زنان شیعه نمود. من به یاد آن روز فریاد بر آوردم در حالی که از دیدگانم اشکی همراه با حزن و رقّت قلب جاری بود. و با قلبی که اندوه ها آن را پاره می نمود گفتم:

و یَرثی ربابک دنیا السّجون

و دمع النواح و فیض الدما

با مرگ حسین علیه السلام دشمنان او چه کردند، جز آن که گورهای خود را کنده و نعش های خود را با لگد خورد کردند تا با خواری و ذلّت در مقبره تاریخ دفن شوند. ای اباعبداللّه! من همیشه تو را در چشم تاریخ بزرگ می بینم. حیات زندگی به خون پاک و معطّر تو نورانی شد.

سطعتَ بریقاً کوَمْضِ الشموس

و شاعَ سناک کبر السما

من هر گاه تفاصیل کربلا را قرائت می کنم از دور جذبه ای مرا به سوی خود می برد، آن گاه نفس هایم به تپش درمی آید و حسین را در کنار خود می یابم که به خون پاکش غوطه ور است. ای کاش من با او بودم و به فوز عظیم نائل می گشتم!. و در آن جذبه و کشش محو می شدم!. آری در آن جا کسی است که آنچه را که من فهمیدم می فهمد، و ممکن است کسی باشد که آن چه من فهمیدم نفهمد و آن واقعه عظیم تاریخی در نفس او اثری نگذارد ...

آری، کربلا محلّ و زمان ورود من به تاریخ است، ورود به حقیقت و ورود، به اسلام است. چگونه همانند جذبه صوفی رقیق القلب به این حقیقت جذب نشوم، یا همانند جذبه ادیبی که شعورش به هیجان آمده است فانی نگردم. آری این واقعه ای

است که بر آن فرود آمدم و به طور مختصر و اجمال از مصایب آل بیت علیهم السلام و جرم تاریخ بر ضدّ نسل پیامبرصلی الله علیه وآله سخن گفتم و الآن می خواهم کلامم را به پایان رسانم».(۱)

۴ – دکتر محمد تیجانی تونسی

او در کتاب خود «ثمّ اهدیت» می نویسد: « ... دوستم منعم آمد و با هم به کربلاـ مسافرت کردیم و در آن جا به مصیبت سرورمان حسین – مانند شیعیان – پی بردم و تازه فهمیدم که حضرت حسین علیه السلام نمرده است. مردم ازدحام می کردند و گرداگرد آرامگاهش پروانه وار میچرخیدند و با سوز و گدازی که نظیرش هرگز ندیده بودم، گریه می کردند و بی تابی می نمودند که گویی هم اکنون حسین علیه السلام به شهادت رسیده است. و سخنرانان را می شنیدم که با بازگو کردن فاجعه کربلاـ احساسات مردم را بر می انگیختند و آنان را به ناله و شیون و سوگ وا می داشتند و هیچ شنونده ای نمی تواند این داستان را بشنود و تحمل کند، بلکه بی اختیار از حال می رود. من هم گریستم و گریستم و آن قدر گریستم که گویی سال ها غصّه در گلویم مانده بود، و اکنون منفجر می شود.

پس از آن شیون، احساس آرامشی کردم که پیش از آن روز چنان چیزی ندیده بودم. تو گویی در صف دشمنان حسین علیه السلام بوده ام و اکنون در یک چشم بر هم زدن منقلب شده بودم و در گروه یاران و پیروان آن حضرت که جان خود را نثارش کردند، قرار می گرفتم. و چه جالب که در همان لحظات، سخنران، داستان حرّ را بررسی می کرد. حرّ یکی از سران سپاه مخالف بود که به جنگ با حسین علیه السلام آمده بود، ولی یکباره در میدان نبرد بر خود لرزید و وقتی اصحابش از او سؤال کردند که تو را چه شده است؟ نکند که از مرگ میهراسی؟ او در پاسخ گفت: به خدا سوگند! هرگز از مرگ هراسی ندارم ولی خود را مخیّر می بینم که بهشت را برگزینم یا دوزخ را. او ناگهان اسب خود را به سوی حسین علیه السلام حرکت داد و به دیدار او شتافت و گریه کنان عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! آیا راه توبه برایم هست؟».

درست در همین لحظه بود که دیگر نتوانستم طاقت بیاورم و شیون کنان خود را

۱– ۶۶۵. لقد شیّعنی الحسین علیه السلام، ص ۳۱۳–۳۱۵.

بر زمین افکندم، و گویا نقش حر را پیاده می کردم و از حسین علیه السلام می خواستم که «ای فرزند رسول خدا، آیا توبه ای برایم هست؟ یابن رسول اللّه! از من درگذر و مرا ببخش».

صدای واعظ چنان تأثیری در شنوندگان گذاشته بود که گریه و شیون مردم بلند شد. دوستم که صدای فریادم را شنید، با گریه مرا در بغل گرفت و معانقه کرد. همان گونه که مادری فرزندش را دربر می گیرد و تکرار می کرد: «یا حسین! یا حسین!».

لحظاتی بود که در آنان گریه واقعی را درک کرده بودم، و احساس می کردم که اشک هایم قلبم را شست و شو می دهند و تمام بدنم را از درون تطهیر می کنند. آن جا بود که معنای روایت پیامبرصلی الله علیه وآله را فهمیدم که می فرمود: «اگر آن چه من می دانستم شما هم می دانستید هر آینه کمتر میخندیدید و بیشتر میگریستید». تمام آن روز را با اندوه گذراندم. دوستم می خواست مرا تسلّی دهد و دلداری نماید و لذا برایم مقداری شربت و شیرینی آورد، ولی بکلّی اشتهایم کور شده بود. از دوستم درخواست کردم که داستان شهادت امام حسین علیه السلام را برایم تکرار کند؛ زیرا چیزی از آن - نه کم و نه زیاد - نمی دانستم ... ».(۱)

۵ - احمد حسین یعقوب اردنی

او که در سفری به مناسبت سالگرد وفات امام خمینی رحمه الله به ایران آمده بود می گوید: «از جمله برنامه های من زیارت ضریح امام خمینی به مناسبت سالگرد وفات او بود. صبح آن روز به زیارت ضریح او رفتم و با انبوهی از جمعیّت که کمتر از سه میلیون نفر مرد و زن نبود مواجه شدم که ضریح او را همانند حلقه ای در بغل گرفته و دست های خود را به سوی آسمان بلند کرده و با هم شعار هایی به فارسی می دهند. به مترجم خود گفتم: برای من به طور دقیق ترجمه کن که این جمعیّت چه می گوید؟ او گفت: آنان می گویند: ما همانند اشخاصی نیستیم که امام خود را تنها گذاردند، ما با تو هستیم ای امام!.

من از گریه منفجر شدم، و فهمیدم امامی که او را تنها گذاشتند تا لشکر خلافت با او مقاتله کند همان امام حسین علیه السلام است!! در آن روز به ذهن و قلبم خطور کرد که به

۱- ۶۶۶. آنگاه هدایت شدم، ص ۹۶-۹۸.

فکر تألیفی در رابطه با واقعه کربلا برآیم. و به این نتیجه رسیدم که مطّلع کردن مردم از جزئیات واقعه کربلا ضرورت دارد. و لذا بخشی از وقتم را برای این موضوع نذر کردم و شروع به خواندن و جمع مطالب و بایگانی کردن آنها نمودم تا در نتیجه در این زمینه دست به تألیف بزنم ...

هنگامی که مشغول تألیف کتابم در این باره بودم، موقعیت هایی بود که به طور مطلق از همه ایام بیشتر محزون بودم. از اتفاقاتی که افتاده بود متأثّر می شدم، و به دفعات زیاد در طول روز می گریستم. و چه انسانی است که بر بخش های مختلف واقعه کربلا نگرید ... ».(۱)

او از جمله مستبصرینی است که بعد از انتخاب تشیّع کتاب هایی در دفاع از این مذهب تألیف کرده است.

۶ – علامه دکتر محمد حسن شحّاته

او که از اساتید سابق دانشگاه الازهر است نیز پس از مطالعات فراوان در رابطه با شیعه امامیه، پی به حقّانیت این فرقه برده و در سفری که به ایران داشت در سخنرانی خود برای مردم اهواز می گوید: «عشق من به امام حسین علیه السلام سبب شد که از تمامی موقعیّت هایی که داشتم دست بردارم».

او همچنین در قسمت دیگری از سخنانش می گوید: «اگر از من سؤال کنند: امام حسین علیه السلام را در شرق می توان یافت یا غرب؟ من جواب می دهم که امام حسین علیه السلام را می توان در قلب من دید. و خداوند توفیق تشرّف به ساحت امام حسین علیه السلام را به من داده است».(۲)

۱– ۶۶۷. کربلاء، الثوره و المأساه، احمد حسین یعقوب، ص ۷–۸.

۲– ۶۶۸. به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۶۷۷۱.

فلسفه سجده بر تربت امام حسین علیه السلام

اشاره

ص:۲۴۱

فلسفه سجده بر تربت امام حسین علیه السلام

از موضوعاتی که مورد توجه و سؤال اهل سنت و وهابیون واقع شده این است که چرا شیعه بر تربت امام حسین علیه السلام سجده می کند؟ آیا در حقیقت این سجده بر امام حسین یا سجده بر تربت نیست؟. برای روشن شدن مطلب به بررسی این موضوع می پردازیم:

سجده شیعه بر هر نوع خاک

عالمان شیعی، سجده بر تربت امام حسین علیه السلام را واجب نمی دانند، بلکه حکم به جواز سجده بر هر تربت و خاکی نموده اند، ولی از آن جا که تربت امام حسین علیه السلام امتیاز خاصی دارد، حکم به استحباب سجود بر آن داده اند.

برتری برخی زمین ها از دیدگاه قرآن

از مجموع آیات استفاده می شود که برخی از زمین ها مبارک بوده، بر سایر زمین ها برتری خاصّی دارند.

خداوند متعال می فرماید: {إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبارَكاً وَهُدىً لِلْعالَمِينَ ؛(1) «نخستین خانه ای که برای [عبادت] مردمان نهاده شد، خانه ای است که در مکه [بنا شده] است که مبارک و راهنمای جهانیان می باشد.»

۱- ۶۶۹. سوره آل عمران، آیه ۹۶.

و نیز می فرماید: {وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِی مُنْزَلاً مُبارَکاً وَأَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ ؛(۱) «و بگو پروردگارا مرا به منزلی مبارک فرود آور و تو بهترین میزبانانی.»

در آیه ای آمده است: {وَنَجَّیْناهُ وَلُوطاً إِلی الأَرضِ الَّتِی بارَکْنا فِیها لِلْعالَمِینَ ؛(۲) «و او و لوط را به سرزمین [شام] که آن را برای همه جهانیان پربرکت ساختیم نجات دادیم.»

درباره حضرت موسی علیه السلام می فرماید: {إِذْ ناداهُ رَبُّهُ بِالْوادِ المُقَدَّسِ طُوَیً ؛(۳) «چون پروردگارش او را در وادی مقدس طوی ندا داد.»

هم چنین در خطاب به او می فرماید: {فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوادِ المُقَدَّسِ طُوىً ؛(۴) «کفش هایت را از پا بیرون کن [بدان که] تو در وادی مقدس طوی هستی.»

درباره قصه سلیمان علیه السلام آمده است: {وَلِسُلَیْمانَ الرِّیحَ عاصِفَةً تَجْرِی بِأَمْرِهِ إِلی الأَرْضِ الَّتِی بارَکْنا فِیها}؛(۵) «و برای سلیمان باد تندرو را [تسخیر کردیم] که به فرمان او به سرزمینی که برکتش بخشیده بودیم روان می شد.»

در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید: {سُبْحانَ الَّذِی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ المَسْجِدِ الحَرامِ إِلیَ المَسْجِدِ الأَقْصی الَّذِی بارَکْنا حَوْلَهُ ؛(۶) «پاک و منزه است کسی که بنده اش را شبی از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی که پیرامونش را برکت بخشیده ایم، سیر داد.»

برتری برخی از زمین ها از دیدگاه روایات

از دیدگاه روایات اهل سنت و شیعه استفاده می شود که قطعه های زمین همانند ساکنان آن، متّصف به صفت شقاوت و سعادت اند:

۱ - بخاری به سندش از عبداللَّه بن عمر نقل می کند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هنگامی که از سرزمین «ثمود» می گذشت، فرمود: داخل نشوید در سرزمین هایی که صاحبان آنها به خود ظلم نمودند، تا شما نیز همانند آنان به مصیبت مبتلا نگردید، مگر در حالی که گریانید. آنگاه رسول خداصلی الله علیه وآله سر مبارکش را پوشانید و به سرعت از آن وادی گذر نمود.(۷)

۱- ۶۷۰. سوره مؤمنون، آیه ۲۹.

۲- ۶۷۱. سوره انبیاء، آیه ۷۱.

۳- ۶۷۲. سوره نازعات، آیه ۱۶.

۴- ۶۷۳. سوره طه، آیه ۱۲.

۵- ۶۷۴. سوره انبیاء، آیه ۸۱.

۶- ۶۷۵. سوره اسراء، آیه ۱.

۷- ۶۷۶. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۷، کتاب المغازی.

۲ – همو نقل می کند: علی علیه السلام کراهت داشت در سرزمین فرو رفته «بابل» نماز بخواند.(۱)

۳ – حلبی در سیره خود نقل می کند: اجماع امّت بر آن است که این مکان (مدینه) که اعضای شریف پیامبرصلی الله علیه وآله را در بر گرفته، بهترین قسمت های روی زمین است و حتّی از کعبه برتر می باشد. برخی دیگر گویند: افضل قسمت های روی زمین است، و حتّی از عرش الهی برتر است.(۲)

۴ – سمهودی شافعی در بحث علل برتری سرزمین مدینه بر سرزمین های دیگر می گوید: جهت دوم آن که: این سرزمین مشتمل بر قطعه زمینی است که به اجماع امت بر سایر قطعه ها برتری دارد و آن همان قطعه ای است که بدن شریف پیامبرصلی الله علیه وآله را در برگرفته است.(۳)

۵ – هم چنین این مطلب را که مردم بعد از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله می آمدند و به جهت تبرّک از خاک قبر آن حضرت بر می داشتند و با خود می بردند. عایشه به جهت آن که بدن پیامبرصلی الله علیه وآله نمایان نگردد، دستور داد دیواری به دور قبر پیامبرصلی الله علیه وآله کشیده شود.(۴)

شرافت تربت امام حسین علیه السلام

تربت امام حسین علیه السلام از جمله تربت هایی است که خداوند متعال آن را به جهاتی مبارک گردانیده است، زیرا آن تربت قطعه زمینی است که جسد پاک و طیّب و طاهر سیدالشهداعلیه السلام را در بر دارد.

علامه امینی رحمه الله در سرّ سجود به تربت کربلا می فرماید: «این امر بر دو اصل اساسی استوار است:

الف – آن که شیعه امامیه در صدد آن است که برای خود تربت و مهری پاک به همراه داشته باشد تا بر آن سجده نماید.

۱– ۶۷۷. همان، ج ۱، ص ۹۰، کتاب الصلاه.

۲– ۶۷۸. سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۰۶.

۳– ۶۷۹. وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۵۲.

۴– ۶۸۰. همان، ص ۳۸۵.

ب - برخی از بقاع بر بعضـی دیگر برتری دارد، لذا آثار و برکاتی بر آن مترتب است؛ به همین دلیل کعبه و حرم حکم خاصی به خود گرفته است. از جمله سـرزمین هایی که بر سایر بقاع برتری پیـدا کرده و دارای آثار و برکاتی خاص است محلی است که بدن شـریف سیدالشـهداعلیه السـلام را در خود جای داده است. همان بقعه ای که امام علی علیه السلام قبل از شهادت امام حسین علیه السلام قبضه ای از خاک آن را برداشت و استشمام کرد و چنان گریست که زمین از اشک های حضرتش مرطوب گشت.

سپس فرمود: «از این سرزمین هفتاد هزار نفر محشور شده و بدون حساب وارد بهشت می گردند».(۱) آیا سجده بر چنین تربتی مطلوبیّت و قداست ندارد و سـبب تقرّب به خداوند متعال نمی گردد؟. آیا سـزاوار نیست که انسان بر تربتی سـجده کند که در آن نشـانه هـای توحیـد و عشق بازی در راه معبود است؟ تربتی که در صورت توجه خاص به حقیقت آن، حالت رقّت قلب در انسان ایجاد شده و انسان را به سوی خداوند نزدیک می کند ... ».(۲)

اسـتاد عباس محمود عقاد - نویسـنده مصـری - در مورد سـرزمین کربلا می نویسد: «سـرزمین کربلا حرمی است که مسـلمانان برای عبرت و یاد آوری به زیارت آن می آیند و غیر مسـلمین برای مشاهده و بازدید، ولی اگر بنا باشد که حقّ این سرزمین ادا شود بایـد آن را زیارت گاه هر انسانی قرار داد که برای نوع خود نصـیبی از قداست و بهره ای از فضـیلت قائل است، زیرا ما به یـاد نـداریم کـه قطعه ای از زمین بهماننـد کربلاـ این چنین دارای فضـیلت و منقبت باشـد. این نیست مگر به جهت آن که این سرزمین با اسم کربلا و منزلگاه حسین علیه السلام مقرون و عجین شده است».(۳)

شیخ محمد حسـین آل کاشف الغطاء رحمهم الله در بیان حکمت اسـتحباب سـجده بر تربت حسـین علیه السلام می فرماید: «از جمله اغراض و مقاصد عالی در اسـتحباب سجود بر تربت حسین علیه السلام آن است که نمازگزار هنگامی که پیشانی خود را بر تربت می گذارد به یاد فداکاری و عشق بازی امام حسین علیه السلام در پیشگاه الهی می افتد و این که چگونه یک

۱- ۶۸۱. المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۱۱، ح ۲۸۲۵.

۲- ۶۸۲. السجود علی التربه الحسینیه عند الشیعه الامامیه، ص ۶۹-۸۷.

۳- ۶۸۳. ابو الشهدا، ص ۱۴۵.

انسان می تواند در راه عقیده و مبدأ، این گونه فداکاری کرده و با ظالمان مقابله کند. و از آن جا که سجود بهترین حالات یک بنده نزد خداوند است، مناسب است که در آن حالت به یاد ارواح پاک و طیب و طاهری بیفتد که جانشان را در راه معشوق فدا کردند. در این هنگام و با این تفکّر، حالت خضوع و خشوع در انسان ظاهر می شود و دنیا و آنچه در آن است در نظرش حقیر جلوه می کند و حالتی عرفانی و معنوی قوی ای در نفسش نسبت به خداوند متعال حاصل می شود، همانند حالتی که برای امام حسین علیه السلام و اصحابش حاصل شده است. و این به جهت توسل و ارتباط با امام حسین علیه السلام از طریق تربت اوست. از همین رو در روایات می خوانیم که سجده بر تربت حسینی علیه السلام حجاب های هفت گانه را پاره می کند. پس در حقیقت سجده بر تربت حسینی علیه السلام سرّ صعود و عروج از تراب به ربّ الارباب است ... ».(1)

عبد الرزاق مقرّم رحمه الله می نویسد: «از جمله اسلوب هایی که اهل بیت علیهم السلام به جهت شناساندن مظلومیّت امام حسین علیه السلام به مردم به کار گرفته اند، امر به سجود بر تربت حسینی علیه السلام است، زیرا از مهم ترین اسرار آن این است که نمازگزار هر روز در اوقات نماز پنج گانه اش هنگامی که چشمش به تربت حسینی علیه السلام می افتد به یاد امام حسین علیه السلام و فداکاری های او، و اصحاب و اهل بیتش می افتد و معلوم است که یاد آوری از این چنین الگوهایی از حیث روان شناسی اثر تربیتی و معنوی عجیبی در نفس انسان خواهد گذاشت ... ».(2)

قبر حسین علیه السلام همانند قبر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله

در ابتدای بحث به شرف و فضیلت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله و قطعه زمینی که حضرت را در خود گرفته اشاره نمودیم، حال این نکته را یاد آور می شویم که: قبر امام حسین علیه السلام همانند قبر رسول صلی الله علیه وآله است زیرا امام حسین علیه السلام پاره تن رسول خداصلی الله علیه وآله است. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «حسین منّی و أنا من حسین»؛(3) «حسین از من و من از حسینم.»

۱- ۶۸۴. الارض و التربه الحسینیه، ص ۳۲و۳۳.

۲- ۶۸۵. مقتل الحسین علیه السلام، ص ۱۰۳و۱۰۴.

۳- ۶۸۶. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۸؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۴؛ سنن ابن ماجه، رقم ۱۴۴.

امّ الفضل در عالم رؤیا دید که قطعه ای از پیکر مطهّر پیامبرصلی الله علیه وآله جدا شد و در دامانش قرار گرفت. هنگامی که در مورد این خواب از پیامبرصلی الله علیه وآله سؤال نمود، حضرت آن را به ولادت امام حسین علیه السلام و تربیتش در دامان ام الفضل تعبیر کرد ... (۱) پس امام حسین علیه السلام پاره تن پیامبرصلی الله علیه وآله است و اگر پیامبرصلی الله علیه وآله احترامی دارد که به تبع آن، خاک قبرش هم متبرّک است، امام حسین علیه السلام نیز چنین است.

فضیلت تربت امام حسین علیه السلام

۱ - احمد بن حنبل از عامر شاطبی نقل می کند: در سفری همراه علی بن ابی طالب علیه السلام بودم. حضرت هنگامی که در مسیر خود به صفین به نینوا رسید، صدا داد: ای ابا عبداللَّه! در کنار شطّ فرات صبر کن. عامر شاطبی می گوید: عرض کردم: برای چه؟ فرمود: روزی بر پیامبرصلی الله علیه وآله وارد شدم، در حالی که گریان بود؛ عرض کردم: ای نبی خدا! آیا کسی شما را غضبناک کرده؟ چه شده است که گریانید؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: خیر بلکه الآن جبرئیل از نزد من خارج شد و خبر داد که حسین علیه السلام در کنار شطّ فرات به شهادت می رسد. جبرئیل گفت: آیا می خواهی که تربت او را استشمام نمایی؟ عرض کردم: آری. آن گاه قبضه ای از خاک تربت امام حسین علیه السلام را به من داد که در این هنگام طاقت نیاوردم و گریستم.(۲)

۲ - امّ سلمه می گوید: روزی رسول خداصلی الله علیه وآله مضطرب از خواب بیدار شد، دوباره خوابید و بار دیگر همین حالت به وی دست داد، بار سوم نیز این عمل تکرار شد، در این مرتبه دیدم که در دستان مبارکش تربتی سرخ بود که آن را می بوسید و اشک می ریخت. عرض کردم: ای رسول خدا! این تربت چیست؟ فرمود: جبرئیل به من خبر داد که فرزندم حسین علیه السلام در سرزمین عراق به شهادت می رسد. به جبرئیل گفتم: تربتی که حسین علیه السلام در آن به شهادت می رسد به من بنما، جبرئیل از آن تربت آورده و به من داد.(۳)

۱- ۶۸۷. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۶.

۲- ۶۸۸. مسند احمد، ج ۲، ص ۶۰.

۳- ۶۸۹. مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۳۹۸.

دانستن این نکته ضروری است که فرق است بین مسجود له و مسجود علیه، شیعه امامیه که بر تربت امام حسین علیه السلام سجده می کند آن را مسجود له قرار نمی دهد، بلکه آن را مسجود علیه قرار می دهد، یعنی شیعه برای تربت امام حسین علیه السلام سجده نمی کند، بلکه بر روی تربت امام حسین علیه السلام اما برای خداوند متعال سجده می نماید. و بین این دو فرق آشکار است.

ص:۲۴۹

قاتلان امام حسین علیه السلام چه کسانی بوده اند؟

قاتلان امام حسین علیه السلام چه کسانی بوده اند؟

یکی از اعتراضاتی که اخیراً نسبت به شیعیان می شود این است که: قاتلین امام حسین علیه السلام از خود شیعیان بوده اند؛ زیرا عمده لشکریان عمر بن سعد را در کربلا مردم کوفه تشکیل می دادند. و کوفیان در آن عصر همه از شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام به شمار می آمدند. پس این که برای امام حسین علیه السلام عزاداری می کنند، در حقیقت بر اعمال گذشتگان از خودشان اشک ماتم می ریزند، که چرا فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله را به قتل رساندند.

سید علی جلال حسینی مصری در کتاب «الحسین» می گوید: «امر عجیب در مورد امام حسین علیه السلام آن است که شیعیانش او را می کشند، آن گاه خود در تمام بلاد مسلمین در هر سال و روز کشتنش برای او اقامه جلسات حزن می نمایند».(۱)

ما درصدد برآمدیم تا این قضیّه را تحلیل کنیم تا ببینیم قاتلان امام حسین علیه السلام چه کسانی بوده اند؟

ابعاد تشیع

ابعاد تشیع

تشیع اشکال و ابعاد گوناگونی دارد که می توان به چهار بعد آن اشاره کرد:

۱- ۶۹۰. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۴و۵۸۵.

۱ – تشیع سیاسی

یعنی اعتقـاد به برتری حضـرت علی علیه السـلام بر سـایر صـحابه، حتی خلفا؛ و اعتقاد حقانیت حضـرت در جنگ های خود با خوارج و اصحاب صفین و جمل.

تشیع سیاسی یعنی وجود جمعیتی در تاریخ اسلام که روش سیاسی معینی داشته اند، آنان کسانی بوده اند که رهبری اهل بیت علیهم السـلام را تأیید می کردند نه از آن جهت که از جانب خدا منصوبند، بلکه از آن جهت که افضل مردمند. این طرز تفکر در بین بسـیاری از تـابعین، محـدّثین و فقهـا وجود داشـته است. آن هـا اهل بیت را خصوصاً در مواضع سیاسـی شان بر دیگران ترجیح می دادند، و بدین جهت آنان را شـیعه سیاسـی در مقابل گروهی دیگر از اهل سنت که تابع دستگاه خلافت بودند، می نامند.

این دیدگاه به کتاب های جرح و تعدیل و رجال اهل سـنت نیز کشیده است؛ زیرا مشاهده می شود که برخی از شخصیت های قرن اول و دوم و سوم را با همین معیار به تشـیّع متّصف نموده اند، و عدّه بسیاری را به عنوان «فیه تشیع یسیر» معرّفی نموده اند. آنان امام علی علیه السلام را بر سایر خلفا یا خصوص عثمان برتری می دادند.

۲ – تشیع عقیدتی

تشیع عقیدتی یعنی اعتقاد به امامت و خلافت و وصایت و مرجعیّت دینی اهل بیت علیهم السلام از جانب خداوند متعال که در رأس آنان علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دارد. این دیدگاه و نظریه به تبع دستورات قرآن و روایات نبوی، دیدگاهی رایج در میان صـحابه از زمان حیات رسول خداصلی الله علیه وآله بوده است، برخی از صحابه مخلص و تابع نص که اهل اجتهاد در مقابل نص نبودند، از همان ابتدا امام علی علیه السـلام را به تبع دسـتورات خدا و رسول او، ولیّ و جانشـین رسول خداصلی الله علیه وآله می دانستند. این خط در بین صحابه و تابعین و دیگران ادامه داشت.

اهـل بیت علیهم السـلام گر چه از حـاکمیّت سیاسـی و رهبری سیاسـی کنـار زده شدنـد، ولی از اوائل قرن دوم، هویّت فقهی و مرجعیّت دینی و علمی آنان نمودار شد.

ابان بن تغلب که از اصـحاب امام محمد باقر و امام صادق علیهما السلام است، شیعه را این چنین معرفی می کند: «شیعه کسانی هستند که هرگاه مردم در مسأله ای که از

رسول خداصلی الله علیه وآله رسیده اختلاف کردند به امام علی علیه السلام رجوع کرده و حکم را از او اخذ می کنند، و هر گاه نیز در مسأله ای که از علی علیه السلام رسیده اختلاف کردند به قول جعفر بن محمّدعلیهما السلام رجوع می کنند».(۱)

۳ – تشیع حبّی

بُعد سوّمی برای تشیع در بین مسلمین مشاهده می شود که از آن به تشیّع حبّی تعبیر می شود. به این معنا در اصطلاح رجالیین اهل سنت عده ای به تشیع متّصف شده اند. از آن جا که در احادیث نبوی فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام به طور فراوان به چشم می خورد، عده ای حتّی از اهل سنت محبّت شدیدی نسبت به آن ها پیدا کرده، بدین جهت آنان را به تشیع متّصف نموده اند. که از این میان می توان به ابن عبد ربّه اندلسی صاحب کتاب «عقدالفرید» و محمّد بن ادریس شافعی اشاره نمود. شافعی در شعری می گوید:

ان کان حبّ الولیّ رفضاً

فانّنی أرفض العباد(۲)

«اگر حبّ ولی [علی علیه السلام] سبب رفض است، پس همانا من رافضی ترین بنده ها هستم.»

۴ – تشیّع دینی

بُعد چهارمی در تشیع هست که از آن به تشیع دینی و فرهنگی تعبیر می شود. مطابق این بُعد، اهل بیت علیهم السلام تنها مرجع دینی و فقهی و تفسیری مردمند و وظیفه هر فرد جامعه آن است که در این بُعد به ایشان رجوع کند. افرادی هستند که چنین اعتقادی دارند ولی در عین حال خود را در مسائل سیاسی و حکومتی تابع اهل سنت می دانند، آنان قائل به نصّ دینی از قرآن و روایات بر امامت و وصایت اهل بیت علیهم السلام نیستند، ولی آنان را در علم و مسائل دینی از بقیه برتر می دانند. گویا شهرستانی صاحب ملل و نحل را می توان از این دسته قرار داد.

۱– ۶۹۱. رجال نجاشی، ص ۹.

۲– ۶۹۲. الکواکب الدریه، ص ۳۰.

شیعه واقعی کیست؟

ممکن است عده زیادی بر نظر و عقیده ای ادعا داشته باشند، ولی اهل عمل نبوده، و بر اعتقادات خود ثابت قدم نباشند. ادعا می کنند که ما متدیّن به فلان دین هستیم ولی به اصول و موازین آن پایبند نیستند. ادعا می کنند اهل فلان مذهبیم، ولی نه تنها از اصول آن مذهب خبر ندارند، بلکه اصول آن را زیر پا می گذارند. آنان را نمی توان حقیقتاً از افراد دین یا مذهب خاص به حساب آورد، اگر چه در ظاهر خود را جزء آن می دانند، و در حقیقت سیاهی لشگری برای آن دین و مذهبند. مخالفان آن دین و مذهب نیز برای این دسته و گروه حساب خاص و مهمّی باز نمی کنند، و از آنان خوف و هراسی ندارند. و اصلاً آنان را جزء آن دین یا مذهب به حساب نمی آورند، بلکه افراد حقیقی آن دین و یا مذهب را کسانی می دانند که بر اصول خود پایبند بوده، و حاضرند در این راه از جان و مال خود نیز بگذرند.

در رابطه با مذهب تشیع و شیعیان نیز همین را می گوییم، به این معنا که اگر چه خیلی ها ممکن است ادعا کنند ما شیعیان علی و اهل بیت پیامبرعلیهم السلام، هستیم ولی این ادعا تنها از زبان و لفظ تجاوز نکرده و به قلب آن ها ننشسته است. به مبانی و اصول تشیع پا بر جا و پای بند نیستند. نمی توان تشیع و شیعه عقیدتی را به حساب آنها تمام کرد. شیعه حقیقی و عقیدتی کسی است که نه تنها امام کش نیست بلکه جانش را فدای امام خود می کند، همان گونه که در روز عاشورا تعداد زیادی از آنان که از حرکت امام حسین علیه السلام و قیام او اطّلاع پیدا کردند، نهایت فداکاری را کرده و خود را به امامشان رساندند، و جان خود را عاشقانه در راه او در طَبَق اخلاص گذاردند، و به شهادت رسیدند.

همین سؤال و اشکال را می توان از خود سؤال کنندگان و اشکال کنندگان پرسید: آیا تمام کسانی که در کشورهای اسلامی ادعای مسلمانی دارند حقیقتاً مسلمانند؟ همه آنان به اصول و مبانی اسلام پایبند هستند؟ یا این که نه تنها این چنین نیستند، بلکه در راه محو و نابودی اسلام قدم برمی دارند، و برای استکبار جهانی خدمت می کنند؟ آیا کسانی در جوامع و کشورهای اسلامی نیستند که عبد ذلیل و خدمتکار کفّار و استعمارگران بر علیه اسلام و مسلمین هستند؟ شما قطعاً آنان را مسلمان واقعی

نمی دانید، بلکه آن ها تنها اسمی از اسلام را بر خود نهاده اند، در مورد شیعیان نیز ممکن است برخی این چنین باشند که با نام گذاری خود به شیعه عقیدتی، عمل کننده به اعتقادات خود نبوده، بر اصول و مبانی پابرجا و پایبند نباشند.

استاد شیخ علی آل محسن می گوید: «این که برخی می گویند: شیعیان قاتلان حسین اند در کلامشان تناقض آشکار است؛ زیرا شیعه امام حسین علیه السلام به کسی اطلاق می شود که از یاران و متابعین و دوستداران او باشد، چگونه ممکن است بین این معنا و جنگ و کشتن جمع شود؟ آیا شیعه امام کش می شود؟ بر فرض تسلیم که قاتلان امام حسین علیه السلام از شیعیان بودند، ولی با این عملشان به طور قطع از تشیع خارج می شوند».(۱)

سید محسن امین عاملی در جواب این شبهه می نویسد: «پناه بر خدا این که شیعیان واقعی قاتلان امام حسین علیه السلام باشند، کسانی که او را به شهادت رساندند برخی اهل طمع بودند که به دین کاری نداشتند، و برخی دیگر انسان هایی پست و شرور بودند، و بعضی هم پیروان رؤسای خود بودند که حبّ دنیا آنان را به این جنایات بزرگ وادار ساخت. و از شیعیان و محبّین حضرت هیچ کس در قتال با او شرکت ننمود.

امّا شیعیان مخلص و حقیقی او همگی از انصار و یاران او بودند، و تا آخر او را همراهی کرده و در رکاب آن حضرت به شهادت رسیدند. آنها با تمام کوشش خود و تا آخرین ساعت حیات خود دست از یاری ایشان برنداشتند. بسیاری از آنان نیز تمکّن یاری و نصرت از حضرت را نداشتند تا در رکاب او جانفشانی کنند. یا این که نمی دانستند که کار به اینجا ختم می شود و امام علیه السلام را به شهادت می رسانند. و برخی نیز خود را به خطر انداخته و حصاری را که ابن زیاد بر دور کوفه کشیده بود، پاره کرده، خود را به آب و آتش زده، تا به هر نحو ممکن به حضرت ملحق شوند. امّا اینکه یکی از شیعیان و محبّین آن حضرت در قتل او شرکت کرده باشد این مطلبی است که هرگز در خارج، واقع نشده است ... ».(۲)

۱- ۶۹۳. للَّهِ و للحقیقه، ص ۹۷.

۲- ۶۹۴. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۵.

نوع تشیع کوفیان

با مراجعه به تاریخ و بررسی دقیق عقاید کوفیان بعد از امام علی علیه السلام، خصوصاً در عصر امامت امام حسین علیه السلام پی می بریم که مذهب عموم اهل کوفه تشیع سیاسی بوده است، نه تشیع عقیدتی، آنان تنها قائل به افضلیّت امام علی علیه السلام بر عثمان یا بر سایر صحابه بوده اند، و معتقد به ولایت و امامت علی بن ابی طالب و سایر معصومین علیهم السلام از راه نصّ نبودند، و حساب شیعیان سیاسی را نمی توان به حساب شیعیان عقیدتی گذاشت. اینک برای اثبات این ادعا شاهدی را برای آن اقامه می کنیم:

ابن عساکر دمشقی شافعی در «تاریخ دمشق» به سند خود از حریث بن ابی مطر نقل می کند که شنیدم از سلمه بن کهیل که می گفت: من با مسیّب بن نجبه فزاری در مسجد کوفه نشسته بودم، و مردم شیعه هم در آن جا زیاد بودند. نشنیدم که احدی از مردم کوفه در رابطه با یکی از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله سخن بگوید، مگر آن که او را مدح می کرد، و تمام سخنان آنان در رابطه با علیّ و عثمان بود.(۱)

اهل سنت همه صحابه را بدون استثنا مدح کرده، آنان را عادل می دانند، و تنها گروهی که بعدها آنان را شیعه سیاسی می نامیدند، قائل به افضلیّت امام علی علیه السلام بر عثمان بودند، و در کوفه عده ای این عقیده را داشتند، اگر چه عده ای دیگر تا این حدّ هم به امام علی علیه السلام اعتقاد نداشتند، همان گونه که از روایت ابن عساکر استفاده می شود.

تبعید بسیاری از شیعیان عقیدتی

ابن ابی الحدید از ابوالحسن مداینی روایت می کند: «معاویه در نامه خود به والیانش چنین نوشت: من ذمّه خود را از هر کس که روایتی در فضیلت ابوتراب و اهل بیتش نقل نماید، بری کردم. بعد از این دستور در هر منطقه بر بالای منابر شروع به سبّ و لعن علیّ علیه السلام و تبری از او و اهل بیتش نمودند. شدیدترین مردم در بلا و مصیبت، اهل کوفه بودند؛ زیرا در آن هنگام تعداد زیادی از شیعیان در آن شهر وجود داشتند. و معاویه، زیاد را والی بصره و کوفه نمود. او شیعیان را خوب می شناخت به همین جهت به دستور معاویه هر جا که شیعیان را پیدا می کرد به قتل میرسانید، و یا

۱- ۶۹۵. تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۸، ص ۱۹۸.

این که آنان را ترسانده، دست و پایشان را قطع می نمود، و چشمان آنان را از حدقه درآورده، به دار آویزان می کرد. و عده ای را از عراق تبعید نمود. لذا هیچ شیعه معروفی در عراق باقی نماند».(۱)

ملحق شدن گروهی از شیعیان کوفه به امام حسین علیه السلام

تاریخ گواهی می دهد که گروهی از شیعیان، فرصت را مناسب دیده و به هر نحو ممکن و با زحمت فراوان خود را به کاروان امام حسین علیه السلام ملحق نمودند، که یزید بن ثبیط عبدی و دو فرزندش عبداللَّه و عبیداللَّه از این قبیلند.

یزید بن ثبیط از شیعیان و از اصحاب ابو الاسود به شمار می آید. او کسی بود که در میان قوم خود به شرف و کرامت معروف بود.

ابوجعفر طبری می گوید: «ماریه دختر منفذ عبدیه، زنی از شیعیان به حساب می آمد و خانه او محلّ اجتماع شیعیان بود که در آنجا جمع می شدند و گفتگو می کردند. به ابن زیاد خبر رسید که امام حسین علیه السلام به جهت نامه نوشتن کوفیان به ایشان به طرف کربلا در حرکت است، لذا به عامل خود دستور داد که دیده بان گذاشته و راه را ببندد و هر کس که به کوفه وارد یا خارج می شود کنترل نمایید. یزید بن ثبیط عزم خروج از کوفه و ملحق شدن به امام حسین علیه السلام را نمود. ده فرزند داشت، آنان را از عزم خود مطّلع ساخت و پیشنهاد کرد که هر کس می خواهد با او در این سفر شرکت کند. دو فرزند از ده فرزندش به نام عبداللَّه و عبیداللَّه به درخواست او پاسخ مثبت دادند. آن گاه به خانه ماریه آمد و به اصحاب خود گفت: من قصد خارج شدن از کوفه و ملحق شدن به حسین علیه السلام را دارم، کیست که با من در این سفر شرکت کند؟ همگی به او گفتند: ما از اصحاب ابن زیاد می ترسیم ... آن گاه با دو فرزند خود و مصاحبت عامر و غلامش و سیف بن مالک و ادهم بن امیه از کوفه به قصد ملحق شدن به کاروان حسینی به حرکت درآمدند. آنان با سرعت هرچه تمام تر خود را در سرزمین ابطح در مکه به امام حسین علیه السلام رساندند. خبر آمدن آنان که به امام رسید، حضرت به سراغشان آمد، عرض کردند: یزید بن ثبیط و همراهانش نیز به دنبال شما آمده اند. حضرت در بین

۱- ۶۹۶. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴.

راحله آنان به انتظارشان نشست. بعد از لحظاتی یزید بن ثبیط که امام را در منزلش ندید به سوی راحله خود بازگشت و همین که امام حسین علیه السلام را ملاقات کرد، گفت: { بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا}. اشاره به این که به فضل خدا و رحمتش - که ملاقات با امام حسین علیه السلام است - باید خشنود بوده، به من تبریک بگویید. آن گاه بر حضرت سلام داد و در محضرش بر زمین نشست، و خبر از آمدن خود و فرزندان و عده ای دیگر به جهت نصرتش داد. امام حسین علیه السلام بر او دعای خیر نمود. آن گاه قافله او را به کنار قافله خود برد، آنان با حضرت بودند تا در سرزمین کربلا بعد از مبارزه ای به شهادت رسیدند.

از جمله کسانی که از کوفه به حضرت ملحق شدند، برید بن خضیر همدانی است. او تابعی و قاری قرآن و از اصحاب علی علیه السلام و از اشراف کوفه به شمار می آمد. سیره نویسان می نویسند: هنگامی که خبر حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه به او رسید، از کوفه حرکت کرد و در مکه به حضرت ملحق شد، و با او بود تا در کربلا به شهادت رسید.

و نیز از جمله کوفیان که به حضرت ملحق شدند، سعد بن حرث انصاری و ابو الحتوف بن حرث انصاری است. آن دو در ابتدای امر با عمر بن سعد به جهت قتال با امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا وارد شدند، ولی روز عاشورا بعد از شهادت اصحاب امام، هنگامی که صدای طلب نصرت و یاری امام را از طرفی و صدای شیون زنان و کودکان را از طرف دیگر شنیدند، با اسلحه خود از سپاه عمر بن سعد خارج شده و به دفاع از امام حسین علیه السلام برآمدند، و بعد از کشتن جماعتی از لشکر عمر بن سعد، خود نیز به شهادت رسیدند.

و نیز از جمله کسانی که از شیعیان خالص آن حضرت از کوفه به کربلا آمدند، کاروان شش نفره ای به نام عمرو بن خالد صیداوی، سعد مولی عمرو بن خالد، مجمع العائذی، عائذ بن مجمع، جناده بن حرث سلمانی و غلام نافع بجلی یا جملی است که اسب نافع را یدک می کشید، زیرا نافع خودش از پیش به امام حسین علیه السلام ملحق شده بود. اعلان قیس بن مسهر صیداوی و اخبار او از خروج امام حسین علیه السلام به سوی عراق، این شش تن را از کوفه به یاری حضرت فرستاد. این شش تن می دانستند که دیده بان ها

را بر سـر راه قرار داده اند تا هر کس را که به یاری حسـین علیه السلام می رود، دستگیر کنند. طرماح شتربان را راهنما گرفتند تا آنان را از بیراهه به امام حسـین علیه السـلام ملحق کند. طرماح آنان را به سرعت از بیراهه می برد و در راه، برای شترها آواز حدی می خواند ... بیابان ها را در نوردیدند و می کوشـیدند خود را از دید مأموران پنهان دارند، تا به امام حسین علیه السلام رسـیدند. کاروانیان هنگام شـرفیابی شـعرهای طرماح را برای امام خواندند. حضرتش فرمود: امید است که آن چه خدا برای ما خواسـته خیر باشـد، خواه کشـته شویم و خواه پیروز گردیم. حرّ آنان را مانع شد و خواست که تمام آنان را زندانی کند و یا به کوفه برگردانـد. امـام فرمود: هرگز نخواهیم گـذاشت، مـا از ایشان دفاع می کنیم چنانکه از جان خود دفاع نماییم. اینان انصار مننـد، تو وعـده دادی که تا نامه ابن زیاد نرسـد متعرّض من نشوی. حرّ گفت: چنین است، ولی این ها همراه تو نیامده اند. امام فرمود: اینان یاران منند و مانند کسانی هستند که همراه من بوده اند. لازم است که به وعده خود وفا کنی وگرنه با تو پیکار می کنیم. حرّ که وضع را چنین دید سـخن خود را پس گرفت و دست از آنها برداشت ... این گروه همگی در روز عاشورا شـهید شدنـد و از نخستین شـهدا بودند. در آغاز مبارزه مورد محاصـره دشـمن قرار گرفتند. امام برادرش عباس را فرمود: تا آنها را از محاصـره نجات دهد. عباس اطاعت کرد و بر سـپاه دشمن حمله کرد تا این که خطّ محاصره را شکست و همگی را نجات داد، و این جوانان با پیکرهای آغشـته به خون به سوی امام حسـین علیه السـلام آمدند. حضـرت عباس علیه السلام در پشت سرشان قرار داشت. سـپاهیان یزید خواستند راه را بر این جوانان ببندند، آن ها که چنین دیدند از حضرت عباس علیه السلام جدا شدند و حمله متقابل نمودند، آن قدر جانبازی کردند تا همگی به شـهادت رسـیدند. حضـرت عباس علیه السـلام به حضور امام علیه السلام رسید و گزارش داد. و امام بر آنان درود فرستاد.(۱)

و باز از جمله کوفیان حبیب بن مظاهر اسدی صـحابی معروف است. او و مسـلم بن عوسجه از جمله کسانی بودند که در کوفه برای امام حسـین علیه السـلام بیعت گرفتند و بعد از ورود عبیداللّه بن زیاد به کوفه و تنها شدن مسـلم بن عقیل، قصد خروج از کوفه برای نصرت امام حسین علیه السلام را داشتند.

۱- ۶۹۷. ابصارالعین، ص ۶۶

سیره نویسان می نویسند: حبیب اسب خود را مجهّز نمود و به عبد خود گفت: اسب مرا بگیر و به فلان مکان برو و مواظب باش تا کسی از حال تو مطلع نشود، منتظر بمان تا من بیایم. حبیب با همسر و اولاد خود وداع نمود و مخفیانه از شهر خارج شد و چنین وانمود کرد که می خواهد از زمین خود سرکشی کند. غلام که دید حبیب دیر کرده اسب را خطاب نمود و گفت: ای اسب! اگر صاحبت نیامد خودت به تنهایی به نصرت حسین برو. در این هنگام در حالی که حبیب صدای غلام را می شنید از راه رسید و شروع به گریه کرد. در حالی که اشکش جاری بود، گفت: پدر و مادرم به فدای تو ای فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله! بردگان نیز آرزوی نصرت و یاری تو را دارند تا چه رسد به آزادگان. آن گاه غلام خود را در راه خدا آزاد کرد. غلام به گریه درآمد و عرض کرد: ای آقای من! به خدا سوگند که هرگز تو را تنها نمی گذارم تا با تو به نصرت حسین علیه السلام آیم.

و نیز از جمله کسانی که از کوفه به نصرت امام حسین علیه السلام آمد، حجاج بن مسروق جعفی از شیعیان امام علی علیه السلام است. او از کوفه به مکه آمد تا به امام حسین علیه السلام ملحق شود. همراه حضرت به کربلا آمد. وی در اوقات نماز اذان می گفت و از افرادی بود که در سرزمین کربلا به شهادت رسید.

و نیز از جمله کوفیان نعمان بن عمرو ازدی راسبی و برادرش حُلاس بن عمرو است. این دو در ابتدا همراه عمر بن سعد بودند، ولی شبانه به لشکر امام حسین علیه السلام ملحق شدند و با او بودند که در حمله اوّل در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند.

و همچنین از جمله کوفیان، زهیر بن قین بجلی است. او از اشراف و شجاعان کوفه بود و در جنگ ها موقعیت های عجیبی داشت. در ابتدا عثمانی و طرفدار او بود ولی در سال ۶۰ هجری با اهل بیتش به حج مشرف شد، به هنگام بازگشت به کوفه در بین راه با امام حسین علیه السلام مواجه شد. خداوند متعال او را هدایت کرد و از آن جا حسینی شد و به طرف کربلا آمد و در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.

از این جا استفاده می شود که در کوفه نیز عده زیادی عثمانی بودند، حتی تا زمان امام حسین علیه السلام و چندان تمایلی به اهل بیت علیهم السلام نداشتند. لذا چگونه می توان گفت که کوفیان همگی شیعیان عقیدتی امام علی علیه السلام بوده اند.

از جمله کوفیان سعید بن عبداللّٰه حنفی است. او از شیعیان شجاع و عابد کوفه بود. خبر مرگ معاویه که به او رسید شیعیان را در کوفه به دور خود جمع کرد آن گاه نامه ای را برای امام حسین علیه السلام نوشت و ایشان را به کوفه دعوت کرد. مسلم که به کوفه آمد سعید بن عبداللّٰه قسم یاد کرد که جان خود را در یاری حسین علیه السلام فدا کند.

مسلم بن عقیل نامه ای را نوشته و به سعید داد تا به امام برساند. او نیز با رسیدن به امام با حضرت ماند تا در روز عاشورا به شهادت رسید.

در شب عاشورا بعد از آن که امام خطبه ای خواند و اصحاب خود را مخیّر به ماندن و فرار از صحرا نمود، ابتدا هر یک از بنی هاشم به دفاع و وفاداری از امام مطالبی را بیان داشتند. سخن آنان که تمام شد اوّل کسی از اصحاب که به دفاع از حضرت سخن گفت سعید بن عبداللّٰه بود. او به حضرت عرض کرد: به خدا سوگند هرگز تو را تنها نخواهیم گذاشت تا اینکه بدانیم حق پیامبرصلی الله علیه وآله را در تو حفظ نموده ایم. به خدا سوگند اگر بدانم که کشته می شوم، سپس زنده می گردم، آنگاه زنده زنده سوزانده می شوم و این عمل در حق من هفتاد بار تکرار می شود، هرگز دست از یاری تو بر نمی دارم ... روز عاشورا نیز خود را سپر تیرها و نیزه ها قرار داد تا به امام چیزی اصابت نکند، آن قدر زخم بر بدن او اصابت کرد تا بر زمین افتاد ... آن گاه بعد از لعن دشمنان رو به امام حسین علیه السلام نمود و خطاب به ایشان عرض کرد: ای پسر رسول خدا! آیا من به عهدم وفا کردم؟ حضرت فرمود: آری، تو جلودار منی در بهشت. سپس روح از بدن مبارکش مفارقت نمود.

و نیز از جمله کوفیان شوذب بن عبداللّٰه همدانی و عابس بن ابی شبیب شاکری است. شوذب از شخصیت های شیعی کوفه و شجاعان آن دیار بود. از جمله حافظین حدیث و حاملین آن از امیرالمؤمنین به شمار می آمد. با مولای خود از کوفه برای رساندن نامه مسلم به مکه آمد، و تا کربلا حضرت را همراهی کرد و در روز عاشورا هردو به شهادت رسیدند.

عابس بن ابی شبیب شاکری نیز از شخصیت های معروف شیعه در کوفه بود. او رئیس قبیله و مردی شجاع، خطیب و اهل عبادت بود. قبیله بنی شاکر از مخلصین در ولایت امیرالمؤمنین بودند. در روز عاشورا یک تنه به میدان آمد و فریاد زد: آیا کسی

هست که با من مقابله کند؟ هیچ کس جرأت نکرد، تا آنکه عمر بن سعد دستور داد او را سنگ باران کنند. وضع را که چنین دید زره و کلاه خود را به پشت خود انداخت و با آنان جنگید تا به شهادت رسید.

و نیز از جمله کوفیان عبداللّه بن عمیر کلبی است. او کسی است که با همسرش امّ وهب به یاری امام حسین علیه السلام شتافت. روز عاشورا امّ وهب عمود خیمه را به دست گرفت و به طرف همسر خود آمد و گفت: پدر و مادرم به فدای تو! در راه ذریّه پیامبر قتال کن. عبداللّه بن عمیر او را به طرف زن ها روانه نمود، ولی این شیرزن لباس او را گرفته و رها نمی کرد، می گفت: من هرگز تو را رها نمی کنم تا با تو به شهادت برسم. امام حسین علیه السلام به او فرمود: از جانب اهل بیت جزای خیر ببینی، به سوی زنان برگرد خداوند تو را رحمت کند، و با آنان باش، زیرا قتال از زنان برداشته شده است. او به سوی زنان بازگشت. بعد از شهادت شوهرش بر بالینش آمد، خاک ها را از روی او کنار زد و به او خطاب کرد: بهشت بر تو گوارا باد. شمر لعین به غلام خود دستور داد تا با چوب بر سر او زند. رستم غلام شمر چنان با چوب به سر او کوبید که همان جا به شهادت رسید.

و از جمله کوفیان عبداللّه بن عروه غفاری و برادرش عبدالرحمن هستند. این دو برادر در سرزمین کربلاـ به حضرت ملحق شدند. روز عاشورا خدمت حضرت شرفیاب شده و عرض کردند: دشمن از هر طرف شما را احاطه کرده است، ما دوست داریم در خدمت شما بوده، با دشمنانتان بجنگیم تا آن ها را از شما دفع کنیم. حضرت فرمود: مرحبا بر شما، نزدیک من آیید. آن دو نیز نزد حضرت آن قدر به قتال پرداختند تا هر دو به شهادت رسیدند.

عمرو بن قرظه انصاری نیز از صحابه و راویان حدیث و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است که در کوفه در تمام جنگ ها همراه او بود. قبل از ممانعت از امام حسین علیه السلام خود را در کربلا به آن حضرت ملحق نمود. او نیز در روز عاشورا از جمله کسانی بود که با صورت و سینه خود به دفاع از امام برآمد تا تیرها و نیزه ها به حضرت اصابت نکنند. او در حالی که غرق به خون بود بر زمین افتاد. عرض کرد: آیا من به عهد خود وفا کردم؟ حضرت فرمود: آری تو جلودار من در بهشتی، به رسول خدا از

جانب من سلام برسان و به او بگو که من نیز پشت سر تو خواهم آمد. آن گاه جان به جان آفرین تسلیم کرد.

ابوثمامه عمرو صائدی نیز از کوفیانی است که در زمان امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام همواره در رکاب آن ها بود. در کوفه باقی ماند و بعد از مرگ معاویه در نامه ای به امام حسین علیه السلام ایشان را به کوفه دعوت نمود. در کوفه از جمله کسانی بود که به امر مسلم برای خرید اسلحه کمک مالی جمع می نمود ... عبیداللَّه بن زیاد کسی را فرستاد تا او را دستگیر کند، از کوفه فرار کرد و با نافع بن هلال بجلی خود را به امام رسانید. در روز عاشورا در مقابل صفوف نماز امام حسین علیه السلام ایستاد تا به حضرت تیری اصابت نکند. بعد از نماز در حالی که سیزده چوبه تیر بر بدنش اصابت کرده بود و با زخم های بی شمار بر زمین افتاد و به شهادت رسید.

قاسط بن زهیر و دو برادرش کردوس و مقسط نیز از کوفیانی هستند که در عصر امام علی و امام حسن علیهما السلام از اصحاب این دو بزرگوار بودند و هنگامی که خبر حرکت امام حسین علیه السلام را از مکه شنیدند، در کربلا به آن حضرت ملحق شده و هر سه نفر در حمله اوّل به شهادت رسیدند.

مسلم بن عوسجه از صحابه رسول خداصلی الله علیه وآله است. او از جمله کسانی است که از کوفه برای امام حسین علیه السلام نامه نوشت و برای حضرت نیز در کوفه بیعت می گرفت.

بعد از شهادت مسلم و هانی بن عروه در کوفه مدتی مخفی گشت و سپس با اهل بیتش فرار کرده، به امام حسین علیه السلام پیوست و جان خود را در راه آن حضرت فدا نمود.

از جمله کوفیان، شهید یک پا مسلم بن کثیر اعرج ازدی است. او یکی از پاهایش را در جنگ های امیرالمؤمنین از دست داده بود. با آنکه جهاد از اعرج برداشته شده واجب نمی باشد ولی از کوفه فرار کرده و در کربلا به خدمت امام حسین علیه السلام رسیده و از جمله لشکر حضرت قرار گرفت و در روز عاشورا از جمله کسانی بود که در حمله اوّل به شهادت رسید.

مسعود بن حجاج تیمی و فرزندش عبدالرحمن بن مسعود نیز از جمله کسانی بودند که در رکاب حضرت در روز عاشورا در حمله اوّل به شهادت رسیدند. این دو نیرنگ سیاسی خوبی به کار بردند، زیرا وقتی دیدند که نمی شود از کوفه به سوی امام

حسین علیه السلام خارج شد، خود را به عنوان لشکر عمربن سعد به کربلا رساندند و بعد به حضرت ملحق شدند.

موقّع بن ثمامه اسدی نیز از جمله کسانی است که از کوفه به کربلا آمد. شبانه راه پیمود تا به امام رسید و در روز عاشورا دلیرانه جنگید و هنگامی که توانش سلب شده بود به روی زمین افتاد. می خواستند سر از پیکرش جدا کنند، خویشانی در سپاه یزید داشت خود را رساندند و از چنگ دشمنش رهایی بخشیدند و به کوفه اش بردند. خواستند در نهان به درمانش بپردازند ولی راز پنهان نماند و خبرش به امیر کوفه رسید. دستور داد پیکر مجروح و ناتوان او را در غل و زنجیر کشند و به تبعیدگاه زراره تبعیدش کنند. موقّع سالی را در غل و زنجیر با پیکر آغشته به خون گذرانید و پس از یک سال به امام حسین علیه السلام ملحق شد.

اینان برخی از شیعیان عقیدتی کوفه بودند که به حضرت ملحق شدند و جان خود را فدای آن حضرت و مرامش نمودند. تعداد دیگری نیز هستند که از کوفه به امام حسین علیه السلام پیوستند ولی مجال شرح حال آنها نیست.(۱)

شهیدان نامه رسان

شهیدان نامه رسان

برخی از شیعیان نیز که قاصد و پیام رسان از کوفه به مکه و از مکه به طرف کوفه بودند، در این راه به شهادت رسیدند، اینک به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ – عبداللّه بن یقطر حمیری برادر رضائی امام حسین علیه السلام

سیره نویسان می نویسند: «امام حسین علیه السلام او را با نامه ای در جواب نامه مسلم بن عقیل به کوفه فرستاد. حصین بن تمیم او را در منطقه قادسیه دستگیر کرده و به سوی عبیداللّه بن زیاد فرستاد. عبیداللّه از کار او پرسید؟ جوابی نداد. به او گفت: بالای قصر برو و کذّاب بن کذّاب را لعن کن تا بعد از آن رأی خود را درباره تو صادر کنم. او نیز بر

---

۱ – ۶۹۸. ر.ک: قاموس الرجال، تستری؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام؛ ذخیره الدارین فیما یتعلّق بالحسین و اصحابه؛ معالی السبطین؛ پیشوای شهیدان؛ نفس المهموم؛ تاریخ طبری؛ و ...

بالای قصر رفته، رو به مردم کرد و گفت: «ای مردم! من فرستاده حسین پسر فاطمه دختر رسول خدایم که به سوی شما فرستاده شده ام، تا او را بر ضدّ پسر مرجانه و پسر سمیه یاری کرده و پشتیبانی کنید. عبیداللَّه دستور داد تا او را از بالای قصر به زمین بیندازند. با این عمل استخوان هایش شکسته شد و در حالی که تنها رمقی در جانش بود عبدالملک بن عمیر لخمی قاضی و فقیه کوفه بالای سرش آمد و سرش را از بدن جدا نمود. هنگامی که او را بر این کار عیب گرفتند، در جواب گفت: خواستم او را راحت کنم.

۲ – قیس بن مسهر صیداوی

از جمله شهیدان نامه رسان، قیس بن مسهر صیداوی است. او که از جانب مسلم نامه ای را به سوی امام حسین علیه السلام برده بود، جواب امام را به کوفه می آورد که در بین راه حصین بن تمیم او را دستگیر کرده و نزد عبیداللَّه آورد. او از محتوای نامه سؤال نمود، گفت: آن را پاره کردم تا تو از محتوای آن نامه اطلاع پیدا نکنی. عبیداللَّه گفت: نامه به چه کسانی نوشته شده بود؟ قیس گفت: گروهی که اسامی آن ها را نمی دانم. عبیداللَّه گفت: اگر اسامی آنها را نمی گویی لااقل بر بالای منبر برو و سبّ کذّاب پسر کذّاب کن، یعنی امام حسین علیه السلام. او بر بالای منبر رفت و گفت: ای مردم! همانا حسین بن علی علیهما السلام بهترین خلق خدا و پسر فاطمه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله است. من فرستاده او به سوی شمایم، من از او در منطقه حاجر جدا شدم، به سوی او بشتابید. آن گاه عبیداللَّه بن زیاد و پدرش را لعنت کرد و بر امیرالمؤمنین علی علیه السلام درود فرستاد. ابن زیاد دستور داد تا او را از بلندی منبر به پایین بیندازند و با این روش او را نیز به شهادت رسانید. اینان شیعیان واقعی بودند.(۱)

پیشگامان شهادت

پیشگامان شهادت

تعدادی از مردم کوفه بعد از آمدن حضرت مسلم بن عقیل به کوفه و قبل از شهادت امام حسین علیه السلام به جهت بیعت با حضرت مسلم یا فرستادن نامه به امام

۱– ۶۹۹. ر.ک: همان.

حسین علیه السلام و یا به جهت حرکت برای یاری آن حضرت دستگیر شده و به شهادت نائل آمدند. اینک شرح حال دو تن از آنان را بررسی می کنیم:

۱ - عماره بن صلخب ازدی

او از جمله شیعیانی بود که با مسلم در کوفه بیعت کرده و با او خروج نمود. مسلم که اسیر شد و به شهادت رسید، ابن زیاد او را نیز دستگیر کرد و به او گفت: از چه قبیله ای هستی؟ گفت: از قبیله ازد ابن زیاد دستور داد تا او را به قبیله اش برده و در میان قومش سرش را از گردنش جدا کنند. ابوجعفر می گوید: او را در میان قومش گردن زدند.

۲ - عبد الاعلی بن یزید کلبی

او اسب سوار و جنگجویی شجاع از شیعیان کوفه بود که با مسلم بن عقیل خروج نمود. بعد از آن که مردم، مسلم را تنها گذاشتند، کثیر بن شهاب عبد الاعلی را دستگیر نموده و تسلیم عبیداللَّه نمود.

ابومخنف می گوید: بعد از شهادت مسلم، عبیداللَّه بن زیاد او را حاضر نمود، و از حالش سؤال کرد؟ او در جواب گفت: من از خانه بیرون آمدم تا نظاره گر معرکه باشم و قصدی بر ضدّ تو نداشتم. عبیداللَّه از او خواست که بر این مطلب قسم یاد کند، ولی او قسم نخورد. لذا او را در محلّ درندگان به شهادت رساندند.(۱)

وجود خوارج در کوفه

با مراجعه به تاریخ و بررسی شرح حال فرماندهان لشکر عمر بن سعد پی خواهیم برد که همگی آنان از دشمنان سرسخت اهل بیت علیهم السلام و از نواصب و خوارج و اموی بودند؛ امثال: عبیداللَّه بن زیاد، عمر بن سعد، شمر بن ذی الجوشن، قیس بن اشعث، عمرو بن حجاج زبیدی، عبداللَّه بن زهیر ازدی، عروه بن قیس أحمسی، شبث بن ربعی یربوعی، عبدالرحمن أبی سیره جعفری، حصین بن نمیر، حجار بن ابجر.

۱- ۷۰۰. ر.ک: همان.

و همچنین کسانی که در کشتن امام حسین علیه السلام و اهل بیت و اصحابش شرکت داشتند یک نفر از آن ها معروف به شیعه نبودند، بلکه غالب آن ها به نصب و عداوت و دشمنی با اهل بیت شهرت داشته اند، امثال:

سنان بن انس نخعی، حرمله کاهلی، منقذ بن مره عبدی، ابی الحتوف جعفی، مالک بن نسر کندی، عبدالرحمن جعفی، قشعم بن نذیر جعفی، بحر بن کعب بن تیم اللّه، زرعه بن شریک تمیمی، صالح بن وهب مری، خولی بن یزید أصبحی، حصین بن تمیم و دیگران.

وجود شامیان در لشکر عمر بن سعد

امام حسین علیه السلام لشکریان عمر بن سعد را به لقب شیعیان و پیروان ابو سفیان خطاب کرده می فرماید: «و یحکم یا شیعه آل ابی سفیان! إن لم یکن لکم دین و کنتم لاتخافون المعاد فکونوا أحراراً فی دنیاکم»؛(۱) «وای بر شما ای پیروان آل ابو سفیان! اگر دین ندارید و از معاد و روز بازپسین نمی هراسید در دنیای تان آزاد باشید.»

با مراجعه و تتبع در کلمات امام حسین علیه السلام در کربلا و در خطبه های حضرت برای قوم و احتجاجاتش با آن ها یک مورد هم پیدا نخواهید کرد که آن حضرت علیه السلام آنان را با تعبیر شیعیان و موالیان خود و پدرش معرفی کند. همان گونه که در کلمات دیگران نیز این گونه تعبیری نخواهید یافت. و این خود دلیل بر آن است که لشکریان عمر بن سعد شیعه حقیقی اهل بیت علیهم السلام نبوده اند.

برخی از لشکریان عمر بن سعد در جواب سؤال حضرت که چرا ریختن خون مرا بر خود حلال کرده اید، گفتند: ما با تو می جنگیم به جهت دشمنی که با پدر تو داریم.(۲)

به خوبی روشن است که اینها اهل شام بودند که توسّط تبلیغات شوم معاویه با علی علیه السلام دشمن بوده و بغض آن حضرت را در دل داشتند. آیا شیعه و پیرو می گوید: که

۱- ۷۰۱. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۸؛ اللهوف، ص ۴۵.

۲- ۷۰۲. ینابیع الموده، ص ۳۴۶.

من با پدر تو دشمنم؟ مگر برخی از آن ها به امام حسین علیه السلام نسبت کذّاب پسر کذاب را ندادند؟(۱) آیا برخی دیگر او را چنین خطاب نکردند که ای حسین! بشارت باد تو را به آتش جهنم؟(۲) آیا به امام حسین علیه السلام و اصحابش نگفتند: ای حسین! نماز از تو قبول نخواهد شد.(۳)

این چه شیعه ای است که چنین عبارات زشتی از زبانش نسبت به ساحت قدس مقتدا و رهبرش بیرون می شود؟ این تعبیرات همگی ناشی از حقد و کینه آن ها نسبت به اهل بیت پیامبرعلیهم السلام بوده است.

۱- ۷۰۳. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۷.

۲- ۷۰۴. همان، ص ۶۶؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۸۳.

۳- ۷۰۵. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۸۵.

آیا امام علیه السلام از شهادت خود آگاه بود؟

آیا امام علیه السلام از شهادت خود آگاه بود؟

یکی از سؤال هایی که در رابطه با واقعه کربلا به طور خصوص مطرح می شود این است که مطابق عقیده شیعه، امام علم غیب دارد و لذا به آن چه در آینده قرار است اتفاق افتد عالم است. اگر چنین است چگونه می توانیم اقدام امام حسین علیه السلام و مقابله او با یزید را توجیه کنیم با آن که حضرت می دانستند شهید خواهند شد؟ اگر امام حسین علیه السلام از شهادت خود خبر داشت، چرا دست به چنین اقدامی زد؟

حقیقت این است که سؤال فوق تنها اختصاص به امام حسین علیه السلام ندارد بلکه در مورد شهادت همه امامان صادق است؛ زیرا آنان می دانستند که به چه وسیله ای به شهادت خواهند رسید، ولی در عین حال با پای خود به سراغ مرگ رفتند. این موضوع را به جهت اهمیتش مورد بحث قرار می دهیم.

ادلّه علم امام به شهادت خود

موضوع اطّلاع امام حسین علیه السلام از شهادت خود بر هیچ محقق و مورّخی مخفی نیست، و این را می توان از راه های مختلفی به اثبات رسانید:

۱ - به طور اجمال و کلی همگی ایمان داریم که امام حسین علیه السلام همانند سایر امامان به واسطه تعلیم پیامبرصلی الله علیه وآله یا به الهام الهی از وقایع خارجی اطّلاع داشته و دارند که از جمله آن ها خبر داشتن از شهادت خودشان است. گر چه این موضوع مورد بحث و مناقشه بین علما قرار گرفته ولی اصل آن را در مقاله ای مستقل تحت عنوان (علم غیب امام) به اثبات رساندیم.(۱)

۱- ۷۰۶. ر.ک: شیعه شناسی و پاسخ به شبهات از مؤلف.

۲ – روایات فراوانی از طریق فریقین رسیده است که دلالت بر اخبار پیامبرصلی الله علیه وآله به موضوع شهادت امام حسین علیه السلام و مکان و کیفیّت شهادت آن دارد. این روایات توسط امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و ام سلمه و عایشه و دیگران منتشر شده است، و به طور حتم به گوش امام حسین علیه السلام رسیده و به آن ها علم داشته است.

اسماء بنت عمیس می گوید: من بعد از ولادت امام حسین علیه السلام خدمت گذاری فاطمه علیها السلام را می کردم. پیامبر آمد و فرمود: ای اسماء! فرزندم را نزد من آور. او را در پارچه ای پیچیده و نزد ایشان آوردم. حضرت او را گرفت و در دامن خود قرار داد و در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت. اسماء می گوید: سپس حضرت شروع به گریه کرد و فرمود: همانا زود است که برای تو اتفاقی افتد. بار خدایا! قاتل او را لعنت کن و فاطمه را به این موضوع خبر مده.

اسماء می گوید: روز هفتم از ولادت امام حسین علیه السلام پیامبرصلی الله علیه وآله آمد و از طرف او گوسفندی را عقیقه کرد ... آن گاه او را در دامن خود گذاشت و فرمود: ای اباعبداللَّه! بر من خیلی سخت است. آن گاه گریه نمود. عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت! گریه شما در این روز و روز اوّل ولادت به چه جهت بود؟ فرمود: بر این فرزندم گریه می کنم که او را گروهی ظالم و کافر از بنی امیه خواهند کشت، خداوند شفاعت مرا در روز قیامت شامل آن ها نخواهد کرد.(۱)

ابن عباس می گوید: امام حسین علیه السلام در دامن پیامبرصلی الله علیه وآله بود، جبرئیل به حضرت عرض کرد: آیا او را دوست داری؟ فرمود: چگونه او را دوست نداشته باشم در حالی که میوه دل من است. جبرئیل عرض کرد: همانا امّت تو او را به قتل خواهند رساند، آیا می خواهی جای قبرش را به تو نشان دهم؟ آنگاه مشتی گرفت و سپس خاکی خون آلود را به حضرت نشان داد.(۲)

۳ – در مورد قضایای کربلا نیز روایات زیادی از امام حسین علیه السلام وارد شده که حضرت خبر از شهادت خود داده است. گر چه سند برخی از آن ها اشکال دارد ولی

۱– ۷۰۷. حیاه الامام الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۹۸؛ نظیر آن در مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۶۲.

۲– ۷۰۸. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۶۲.

پاره ای از سندهای آن صحیح است. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم: امام حسین علیه السلام فرمود: «من کشته اشک هایم هیچ مؤمنی مرا یاد نخواهد کرد جز آن که طلب عبرت و درس نماید».(۱)

عبداللَّه بن زبیر هنگام خروج امام حسین علیه السلام از کعبه یک روز قبل از ترویه به مشایعت حضرت آمد و عرض کرد: ای اباعبداللَّه! وقت حج شده و تو حج را رها کرده به عراق می روی؟ حضرت فرمود: ای پسر زبیر! اگر من در کنار شط فرات دفن شوم برای من بهتر است از آن که در کنار کعبه دفن گردم.(۲)

حضرت در نامه ای به محمد بن حنفیه چنین نوشت: «بسم اللَّه الرحمن الرحیم، از حسین بن علی به محمد بن علی و به قبل او از بنی هاشم. اما بعد؛ همانا هر کس که به من ملحق نگردد به فتح و پیروزی نخواهد رسید. والسلام».(۳)

امام حسین علیه السلام هنگامی که به گردنه بطن رسید، به اصحاب خود فرمود: من خود را نمی بینم جز آن که کشته شوم. گفتند: چگونه ای اباعبداللَّه؟ فرمود: الآن خوابی دیدم. گفتند: آن خواب چیست؟ فرمود: در خواب سگ هایی را دیدم که به من حمله می کردند ... ».(۴)

۴ - با مراجعه به تاریخ پی می بریم که برخی حضرت را از رفتن به عراق نهی می کردند و به حضرت تذکر می دادند که اگر به این سفر ادامه دهد به طور حتم کشته خواهد شد.

عبداللَّه بن جعفر در نامه ای به امام این گونه خطاب کرد: «اما بعد؛ از تو تقاضا دارم که از این سفر منصرف شوی، زیرا من از این می ترسم که هلاکت تو در آن باشد ... ».(۵)

ابن عباس، محمد بن حنفیه و ابوبکر مخزومی نیز حضرت را از رفتن به عراق برحذر داشته و خبر از بی وفایی اهل عراق دادند.

۱- ۷۰۹. امالی صدوق، مجلس ۲۸، ح ۷.

۲- ۷۱۰. کامل الزیارات، باب ۲۳، ح ۵.

۳- ۷۱۱. همان، ح ۱۵.

۴- ۷۱۲. همان، ح ۱۴.

۵- ۷۱۳. حیاه الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۲۴.

۵ – تحلیل سیاسی و جنگی نیز همین مسأله را تأیید می کرد، زیرا شواهد امر همگی این موضوع را به طور یقین به اثبات می رساند این راهی را که امام حسین علیه السلام دنبال کرده است به شهادت ختم می گردد. خصوصاً بعد از آن که امام خبر شهادت مسلم بن عقیل را شنید و نیز حرّ بن یزید ریاحی از اهداف عمر بن سعد حضرت را واقف ساخت، برای حضرت نیز از راه طبیعی بسیار روشن و واضح بود که عاقبت اقدام او جز شهادت چیز دیگری نخواهد بود.

بررسی آیه تهلکه

از ادله ای که ذکر شد به دست آمد که امام حسین علیه السلام از شهادت خود اطلاع داشته است. ولی سؤالی که مطرح است این که آیا در دین اسلام جایز است کسی اقدام به کاری کند که می داند عاقبت آن کشته شدن است؟ آیا این مصداق انداختن نفس در هلاکت نیست که مطابق نصّ قرآن از آن نهی شده است؟ اینک جا دارد تا مقداری راجع به آیه «تهلکه» بحث نماییم:

خداوند متعال می فرماید: { وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لاتُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَهِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ؛(1) «در راه خدا انفاق کنید و با دستان خود، خودتان را به هلاکت نیفکنید و احسان کنید همانا خداوند محسنین را دوست دارد.»

در پاسخ از اشکال فوق می گوییم:

اولاً: آیه و مورد استشهاد مربوط به انفاق است و مقصود آن است که انسان هنگام انفاق کردن نباید خود را در هلاکت افکند و به حدّی انفاق کند که خود درمانده شود، و لذا آیه ربطی به مورد شهادت و کشته شدن ندارد.

ثانیاً: بر فرض تعمیم آیه به مورد انفاق نفس، آیه موردی را نهی می کند که انسان جان خود را به هلاکت و نیستی بیندازد و جان خود را بی خود و بی جهت تلف نماید بدون آن که اثر ارزشمندی بر آن مترتب گردد. ولی اگر کشته شدن، شهادت باشد که با آن جامعه ای از خواب غفلت بیدار شده و در پرتو سوختن او دیگران ساخته شوند این کشته شدن هرگز هلاکت نخواهد بود. به همین جهت خداوند متعال مرگ شهدا را به حیات معنوی تعبیر کرده است.

۱– ۷۱۴. سوره بقره، آیه ۱۹۵.

شهـدا هرگز نمی میرنـد زیرا با شـهادتشان، در کالبـد بی روح و جان جامعه، خون زنـدگی تزریق می کنند. آیا می توانید ادعا کنیـد که انسان مجاهدی که در جبهه های جنگ به شـهادت می رسد خود را به هلاکت انداخته است؟ آیا پیامبر که اصـحاب خود را به جهاد در راه خدا دعوت کرده و تعداد بسیاری از آن ها هم به شـهادت رسیدند همگی هلاك شده اند؟ قطعاً چنین نیست.

ثالثـاً: مقصـود از «تهلکـه» کـه در آیـه آمـده اسـت چیست؟ اگر مراد، تهلکه و هلاـکت دنیـوی است، معنـای آیه این است که نگذاریـد کافران و فاجران بر شـما مسلّط شوند. و اگر مراد، هلاکت اخروی است که از ناحیه اجابت نکردن تکلیف الهی پیدا می شود، مقصود از آن این است که ترک کننـده انفاق بایـد از عذاب آخرت بترسد، و با این ترك خود را به هلاکت اخروی نیندازد.

حکم عقل

برخی از راه حکم عقل وارد شـده و می گوینـد: عقل حکم می کند که انسان جان خود را از هر خطر و بلیّه ای محفوظ بدارد و خود را در خطرهایی نیندازد که عاقبت آن هلاکت است.

ولی همان گونه که قبلاً اشاره شـد، اقـدام بر هلاکت و نیستی هنگامی مورد مـذمّت عقل است که هیـچ فایده ای بر آن مترتب نباشـد اما اگر کشـته شـدن، عین حیـات باشـد، حیات فردی و اجتماعی، حیات معنوی که همراه با روزی خوردن نزد خـداوند است، عرف و عقل و عقلا هرگز این نوع قتل را هلاکت نمی شـمارند، بلکه ترك این نوع کشـته شدن را خلاف عقل و امری نابخردانه می دانند.

اقدام امامان بر اسباب شهادت

در بحث گذشته گر چه موضوع علم امام حسین علیه السلام به غیب و در عین حال اقدام بر شهادت را بررسی کردیم، ولی این مسأله شایـد در مورد امامـان دیگر حـل نشـده باشـد، زیرا سؤالی که باقی است این که به چه جهت امامان با آن که علم غیب داشـته و می دانسـتند عملی را که انجـام می دهنـد مثلاً این چیزی را که می خورنـد دارای زهر است و آنان را خواهـد کشت، چگونه اقدام به این عمل کردند؟ آیا بر شهادت آن ها

همانند شهادت امام حسین علیه السلام آثار و برکات متفرّع بوده است که دست به این اقدامات زده اند؟ چرا حضرت علی علیه السلام با آن که می دانست ابن ملجم در مسجد کوفه در کمین او نشسته، باز به مسجد رفت؟ و امام حسن و امام رضاعلیهما السلام با آن که می دانستند آن چه را که می خورند زهرآلود است، چرا دست به چنین اقدامی زدند؟ آیا این مصداق خودکشی نیست؟

پاسخ

در مورد سؤال فوق به چند جواب اشاره می کنیم:

۱ - در مورد کیفیت علم امام بحث است که علم او حضوری است یا حصولی؟ و آیا علم او متوقّف بر مشیّت است یا همیشگی و بدون مشیت؟ یعنی آیا امامان هر گاه اراده کنند که بدانند، می دانند خصوصاً در امور خارجی؟

مطابق رأی برخی از علما و طبق روایات، علم امامان به غیب، مشروط و متوقف بر مشیت آنان است.

۲ - امامان از اهل بیت علیهم السلام گر چه از موضوعات خارجی آگاهی کامل دارند و بر فرض اینکه علم آن ها به حقایق اشیاء و موضوعات خارجی، علمی حضوری و بالفعل است و متوقف و مشروط به مشیت نیست، ولی از آن جا که تابع قضا و قدر الهی اند هرگز از مقدّرات خداوند تجاوز و تخطّی نخواهند کرد.

شیخ یوسف بحرانی در «الدره النجفیه» می گوید: «این که اهل بیت علیهم السلام به آن چه از کشته شدن به شمشیر یا سمّ یا مصائبی که از ظالمین به آن ها می رسد راضی بودند با آن که قدرت بر دفع آن نیز داشتند، به جهت آن است که می دانستند این کار مورد رضایت خداوند سبحان بوده است، و لذا از مصادیق القای نفس در هلاکت به حساب نمی آید؛ زیرا مورد آیه در جایی است که خداوند نهی تحریمی از آن کرده باشد، در حالی که این مواردی که از اقدامات اهل بیت علیهم السلام می بینیم همه مورد رضایت خداوند متعال بوده است ... ».

۳ - از آن جا که موضوع شهادت هر یک از امامان شیعه بی فایده و بی ثمر نبوده و ارزش اجتماعی داشته است، لذا به طور حتم می توان شهادت آنان را با شهادت امام حسین علیه السلام مقایسه کرد، زیرا شهادت آنها:

الف – باعث شد که مردم دشمنان خود را بیشتر و بهتر بشناسند، لذا این شهادت ها در برخی مواقع سبب شورش بر ضد حکومت غاصب می گشت.

ب – از طرفی نیز باعث بیداری امّت در آن زمان بود و مردم را از خواب غفلت بیدار می نمود.

ج – از آن جهت که مردم به مناسبت یادبود آن ها دور هم جمع می شوند و با کمالات و فضایل آن ها بیشتر آشنا می گردند این به نوبه خود دارای آثار و برکات و بیداری اسلامی در هر زمان خواهد بود. گر چه اصل شهادت های جانسوز آن ها به نوبه خود ضربه ای بر پیکره اسلام و مسلمین بوده و موجب محرومیت امت از فیض وجود آن ها بوده است و لذا جا دارد که در مراسمی که به یاد آنان برگزار می شود شرکت کرده و عزاداری نماییم.

۴ – علامه حلی رحمه الله در مورد اقدام امیرالمؤمنین علیه السلام در رفتن به مسجد کوفه در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان می گوید: «احتمال دارد که بگوییم حضرت علی علیه السلام از وقوع شهادتش در آن شب خبر داشته است و این که در چه مکانی کشته خواهد شد، ولی تکلیف او با تکلیف ما فرق می کند. ممکن است که برای حضرت، بذل خون قلبش در راه خدا واجب باشد، همان گونه که ثبات قدم برای مجاهد در راه خدا واجب است گرچه ثبات قدم او منجر به کشته شدنش شود».(۱)

۱– ۷۱۵. مرآه العقول، ج ۳، ص ۱۲۶، به نقل از علامه حلی.

آیا خداوند امام حسین علیه السلام را یاری نکرد؟

آیا خداوند امام حسین علیه السلام را یاری نکرد؟

از جمله سؤال هـایی که در مورد قضیّه کربلا و امام حسـین علیه السـلام مطرح می شود این است که چرا خداونـد امام حسـین علیه السـلام را یاری نکرد؟ خداونـدی که قادر بر هر کاری است، چرا از اعجاز و قـدرت خارق العاده خود برای دفع و نابودی دشـمنانش اسـتفاده نکرد؟ مگر خداونـد پیامبرش را - به نصّ قرآن - در جنگ بـدر و دیگر جنگها نصـرت نـداد؟ چه شـد که واقعه کربلا منجر به شـهادت امام حسـین علیه السـلام شد و خانواده اش به اسارت رفتند؟ در این مبحث به بررسی این موضوع می پردازیم.

مفهوم نصرت در فکر اسلامی

مفهوم نصرت در فکر اسلامی

مفهوم نصرت در فکر اسلامی از جایگاه ویژه ای برخوردار بوده و قرآن کریم از آن در مواضع متعددی یاد کرده است.

الف - وسایل نصرت الهی

در برخی از آیات الهی به انحاء و وسایل نصرت الهی اشاره شده است؛ از قبیل:

۱ - استیصال و ریشه کن کردن معاندان:

قرآن در برخی از آیات به استیصال و ریشه کن کردن معانـدان اشاره کرده است. کاری که در حقیقت نوعی نصـرت موحّدان و مؤمنان است.

خداونـد متعال می فرمایـد: { قَالَ رَبِّ انْصُـرْنِی بِمَا کَذَّبُونِ * قَالَ عَمَّا قَلِیلٍ لَیُصْـبِحُنَّ نَادِمِینَ * فَأَخَـذَتْهُمُ الصَّیْحَهُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءاً فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ *

ص:۲۷۸

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُوناً آخَرِين ؛(۱) «[پیامبر شان] گفت: پروردگارا! مرا در برابر تکذیب های آنان یاری کن. [خداوند] فرمود: به زودی از کار خود پشیمان خواهند شد [اما زمانی که دیگر سودی به حالشان ندارد]. سرانجام صیحه آسمانی آن ها را به حق فرو گرفت. و ما آنان را همچون خاشاکی بر سیلاب قرار دادیم. دور باد قوم ستمگر [از رحمت خدا]. سپس اقوام دیگری را پس از آنان پدید آوردیم.»

۲ – لشکریان غیر مرئی؛

گاهی خداوند، مؤمنان را با لشکریانی که دیده نمی شوند؛ یعنی ملائکه یاری می کند.

خداوند متعال می فرماید: { إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِینَ کَفَرُوا ثَانِیَ اثْنَیْنِ إِذْهُمَا فِی الْغَارِ إِذْیَقُولُ لِصَاحِبِهِ لاتَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلَیْهِ وَ أَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَ جَعَلَ کَلِمَهَ الَّذِینَ کَفَرُوا السُّفْلی وَ کَلِمَهُ اللَّهِ هِیَ الْعُلْیَا وَ اللَّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ ؛(۲) «اگر او را یاری نکنید خداوند او را یاری می کند، آن هنگام که کافران او را [از مکه] بیرون کردند، در حالی که دومین نفر بود [و یک نفر بیشتر همراه نداشت]، آن هنگام که آن دو در غار بودند و او به همراه خود می گفت: غم مخور خدا با ما است. در این موقع خداوند سکینه [و آرامش] خود را بر او فرستاد، و با لشکرهایی که مشاهده نمی کردید او را تقویت نمود و گفتار [و هدف] کافران را پایین آورد، و سخن خدا [و آیین او] بالا [و پیروز] است، و خداوند عزیز و حکیم است.»

۳ – رعب و ترس؛

و گاهی نیز خداوند، پیامبران و مؤمنان را با رعب و ترسی که در قلوب دشمنانشان قرار می دهد، نصرت می کند.

خداوند متعال می فرماید: { سَنُلْقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَکُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً وَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ وَ بِئْسَ مَثْوَی الظَّالِمِینَ ؛(۳) «به زودی در دل های کافران به خاطر این که بدون دلیل چیزهایی را بر خدا همتا قرار دادند رعب و ترس می افکنیم، و جایگاه آنان آتش است، و چه بد جایگاهی است جایگاه ستمکاران.»

۱– ۷۱۶. سوره مؤمنون، آیات ۳۹-۴۲.

۲– ۷۱۷. سوره توبه، آیه ۴۰.

۳– ۷۱۸. سوره آل عمران، آیه ۱۵۱.

رعب و ترس برنده ترین اسلحه در معرکه جنگ است. و خداوند، مؤمنان را از این اسلحه بهره مند کرده است.

ب – شروط نصرت

نصرت و یاری خداوند دارای شرایطی است که در آیات قرآن کریم به این شروط اشاره شده است؛ از قبیل:

۱ – صبر و ثبات؛

خداوند می فرماید: { وَ لَنْ تَرْضَی عَنْکَ الْیَهُودُ وَ لَاالنَّصَارَی حَتَّی تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَی اللَّهِ هُوَالْهُدَی وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَائَهُمْ بَعْدَ الَّذِی جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ مَالَکَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لانَصِیرٍ}؛(۱) «هرگز یهود و نصارا از تو راضی نخواهند شد تا از آیین آنان پیروی کنی. بگو: هدایت الهی تنها هدایت است. و اگر از هوی و هوس های آنان پیروی کنی بعد از آن که آگاه شده ای، هیچ سرپرست و یاوری از سوی خدا برای تو نخواهد بود.»

و نیز می فرماید: { أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّهَ وَ لَمَّایَأْتِکُمْ مَثَلُ الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِکُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَ الضَّرَّاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتَّی یَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَی نَصْرُاللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَاللَّهِ قَرِیبٌ ؛(۲) «آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید بی آن که حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانا که گرفتاری ها و ناراحتی ها به آنان رسیده، و آن چنان معنای تزلزل ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که با او بودند گفتند: پس یاری خدا کی خواهد آمد. آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است.»

۲ – حفظ نصرت:

از جمله شروط نصرت الهی آن است که مردم اهلیّت نصرت را داشته باشند، به این که آن را حفظ کنند و عدالت را بعد از تحقق نصرت در میان مردم پیاده کنند.

خداوند متعال می فرماید: { أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلَی نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ * الَّذینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ یَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْلا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَ بِیَعٌ وَ صَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ یُذْکَرُ فِیهَا اسْمُ

۱– ۷۱۹. سوره بقره، آیه ۱۲۰.

۲– ۷۲۰. سوره بقره، آیه ۲۱۴.

اللَّهِ كَثِيراً وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ * أَلَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلاَةَ و ءاتَوُا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ}؛(۱) «به کسانی که جنگ بر آن ها تحمیل گردید اجازه جهاد داده شده است، چرا که مورد ستم قرار گرفته اند، و خدا بر یاری آنها توانا است. همانان که به ناحق از خانه و شهر خود به ناحق رانده شده اند، جز این که می گفتند: پروردگار ما خدای یکتاست، و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعض دیگر دفع نکند، دیر ها و صومعه ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود ویران می گردید. و خداوند کسانی را که یاری او کنند یاری می کند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است. همان کسانی که هر گاه در زمین به آن ها قدرت بخشیدیم نماز بر پا می دارند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و پایان همه کارها از آن خدا است.»

ج – امتحان مؤمن به عدم نصرت

از برخی آیات استفاده می شود که گاهی خداوند متعال مؤمنان را با یاری نکردن امتحان می کند که آیا استقامت دارند و یا اینکه مأیوس شده و پا به فرار می گذارند یا تا پای جان از پیامبرصلی الله علیه وآله و دینش دفاع می کنند.

خداوند متعال می فرماید: { وَلا تَهِنُوا وَلاتَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُداوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لايُحِبُّ الظَّالِمِينَ * وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ * أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ؛(۲) «و سست نشوید و غمگین نگردید و شما برترید اگر ایمان داشته باشید. اگر [در میدان احد] به شما جراحتی رسید، به آن جمعیت نیز [در میدان بدر]جراحتی همانند آن وارد گردید. و ما این روزها را در میان مردم می گردانیم، تا افرادی را که ایمان آورده اند بداند [و شناخته شوند]، و [خداوند] از میان شما شاهدانی برگزیند. و خدا ظالمان را دوست نمی دارد. و تا خداوند افراد باایمان را خالص گرداند، و کافران را به

۱- ۷۲۱. سوره حج، آیات ۳۹-۴۱.

۲- ۷۲۲. سوره آل عمران، آیات ۱۳۹-۱۴۲.

تدریج نابود سازد. آیا چنین پنداشتید که [تنها با ادعای ایمان] وارد بهشت خواهید شد، در حالی که خداوند هنوز مجاهدان از شما و صابران را مشخص نساخته است؟!».

پاسخ دو سؤال

گاهی این چنین سؤال می شود که آیا امام حسین علیه السلام به اهداف قیام و نهضتش رسیده است یا خیر؟ و گاهی پرسش آن است که آیا امام حسین علیه السلام بر دشمن خود از حیث مسائل نظامی پیروز شد یا خیر؟ پیروزی که به دنبال آن سلطه و حکومت باشد؟

پاسخ سؤال اول این است که به طور قطع باید ادعا نمود که حضرت به تمام اهداف خود رسیده و لذا پیروزمندانه از میدان نبرد بیرون آمد.

اما پاسخ دوم: باید گفت که جواب منفی است؛ زیرا در ظاهر، لشکر عمر بن سعد توانست بر لشکر امام حسین علیه السلام غالب شده و جوانان بنی هاشم و حتی خود امام حسین علیه السلام و اصحاب او را به قتل برساند، امری که از حیث نظامی شکستی در ظاهر به حساب می آمد. اما امام از قیام و نهضتش اهداف دیگری داشت، ایشان در صدد بیداری امت اسلامی بود. امتی که به خواب غفلت فرو رفته و تعلیمات اصیل اسلامی را وارونه فهمیده بود، و تنها شهادت مظلومانه او می توانست مردم را از آن خواب عمیق غفلت بیدار کند. و لذا مشاهده می کنیم که بعد از شهادت حضرت علیه السلام قیام ها شروع می شود. از اینجاست که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «حسین منّی و أنا من حسین»؛ «حسین از من و من از حسینم.» یعنی دین من وابسته به حسین علیه السلام و قیام او است.

مثلّث سعادت، امتحان، اختیار

انسان از طریق امتحان و اختیار است که به سعادت می رسد، و لذا سعادت بدون اختیار معنایی ندارد، همان گونه که بدون ابتلا و امتحان انسان آبدیده نشده، به کمال و سعادت ذاتی خود نمی رسد.

امتحان گاهی فردی و شخصی است و گاهی نیز دسته جمعی و عام که از تمام مجتمع گرفته می شود. مرض، فقر، کفر، اولاد، حیات دنیا، نصرت، فرار از جنگ و ... از ابتلائات و موارد امتحان مؤمن است.

در قرآن کریم به مسأله ابتلا و امتحان مؤمن اشاره شده است، آنجا که می فرماید:

{ وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتّى نَعْلَمَ الْمُجاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصّابِرِينَ ؛[(۱)] «ما همه شما را قطعاً می آزماییم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیانند.»

امتحان امت در قضیه کربلا

قضیه کربلا صحنه امتحان بزرگ امت اسلامی بود، همان گونه که حکومت حضرت علی علیه السلام و جنگ هایی که در عصر خلافت او پدید آمد، و نیز صلح امام حسن مجتبی علیه السلام صحنه بزرگ امتحان الهی بود که خداوند مسلمانان را با آن امتحان نمود کسانی که به دنبال حق و حقیقت رفته و از امامان معصوم پیروی کردند. و کسانی که به انحراف کشیده شده و از مسیر اهل بیت علیهم السلام دور شدند نیز عملکرد خود را نشان دادند.

ص:۲۸۳

۱- ۷۲۳. سوره محمّدصلی الله علیه وآله، آیه ۳۱.

چرا امام علیه السلام اهل بیتش را همراه خود آورد؟

چرا امام علیه السلام اهل بیتش را همراه خود آورد؟

یکی از سؤال هایی که در رابطه با قضیه کربلا مطرح است این که امام حسین علیه السلام با وجود آن که می دانست در این راه به شهادت می رسد و بین او و لشکر کوفه درگیری و جنگ اتفاق خواهد افتاد و در نهایت اهل بیتش به اسارت می روند، چرا اهل بیت خود را در این سفر به همراه آورد؟ این سؤالی است که در برخی از موارد به ذهن خطور می کند. در این جا به پاسخ این سؤال خواهیم پرداخت:

پاسخ اول

به سؤال مطرح شده پاسخ های مختلف داده شده است. یکی این که عادت عرب این بوده که زن و عیالات را همراه خود در جنگ ها می آوردند.

اشکال

این پاسخ نمی تواند جواب گوی سؤالات مطرح شده باشد، زیرا سؤال دیگری بر این جواب مطرح می شود و آن این که: چه دلیلی وجود دارد عرب عیالات خود را در جنگ ها می آورده است؟ و بر فرض تسلیم به وجود چنین عادتی چه مصلحتی در آوردن عیالات خود در جنگ ها بوده است؟ و آیا امام از عرف و عادت عرب در جنگ ها متابعت کرده است؟ در حالی که امام حسین علیه السلام آوردن اطفال را به مشیّت الهی واگذار کرده است.

ص:۲۸۴

پاسخ دوم

احتمـال دیگری که داده شـده این است که امام حسـین علیه السـلام از آن جا که در این قیامش رسالتی عظیم را بر دوش دارد که همان بیـداری امّت اسـلامی است و این رسالت احتیاج به طیّ مراحل دارد، یک مرحله آن توسط شـهادت افراد تحقق پیـدا می کنـد و مرحله دوّم که بعد از شـهادت محقق می شود، باید با خطابه ها و اظهار مظلومیت اهل بیت و ظلم هایی که از طرف یزیـد و دسـتگاه خلافت بر آن ها وارد شده ادامه یابد تا رسالت حسـینی کامل شود. این بخش دوم را عیالات امام حسـین علیه السلام و اسیران کربلا به نحو احسن به اتمام رساندند.

یزید بن معاویه قصد داشت که با کشـتن امام حسـین علیه السلام و خارجی معرّفی کردن ایشان مطلب را تمام کرده و حکومت خود را مسـتحکم سـازد، ولی این خطـابه هـا و افشاگری های اسـیران کربلا و در رأس آنان امام سـجادعلیه السـلام و حضـرت زینب علیها السـلام بود که جامعه اسـلامی را بیـدار کرده و ظلم و جنایات یزیـد را بر ملا کرد و اجازه نداد یزید به مطامع شوم خود نایل گردد.

امـام حسـین علیه السـلام می دانست که اگر خود و فرزنـدان و اصـحابش کشـته می شونـد و اهـل بیت به اسارت رفته اش آن افشاگری ها را نکنند همه خون او به هدر می رود. لذا امام حسـین علیه السـلام همراه داشتن عیالات خود را امری ضروری می دانست. و لـذا می توان گفت که افشاگری هایی را که عیالات حضـرت از خود نشان دادند. پایه های حکومت یزید را متزلزل کرد و در نتیجه حکومت او را به سقوط کشانید.

اشکال

این احتمـال گر چه به ظاهر معقول به نظر می رسـد ولی سؤالی که مطرح می شود این که این وظیفه را برخی از اهل بیت امام حسـین علیهم السـلام عهده دار بودند همانند امام سجادعلیه السلام و حضرت زینب علیها السلام و برخی دیگر از زنانی که در قافله حضرت حضور داشتند، نه همه افراد عائله حضرت حتی فرزندان و کودکان. لذا نمی توان این مطلب را علّت تام برای این سؤال مطرح نمود، گرچه ممکن است به عنوان یکی از حکمت های همراهی آنان باشد.

پاسخ سوم

برخی در جواب و پاسخ به این سؤال به جنبه فجایع انسانی قضیه نظر کرده و بر این نکته تأکید دارند که حضرت امام حسین علیه السلام با آوردن عیالات خود در این قافله در صدد اثبات و بر ملا کردن باطن یزید و جنایات او بر اسلام و پیامبر و اهل بیت ایشان علیهم السلام بوده است. حضرت با وجود آن که می دانست لشکریان یزید با او و اهل و عیالش چه خواهند کرد ولی در عین حال آنان را با خود می آورد تا از این طریق هویت واقعی او را برای مردم به اثبات رسانده و در نتیجه عدم قابلیّت او نسبت به مقام خلافت را به مردم بشناساند.

این جواب را نیز می توان به عنوان یکی از عوامل و آثار همراهی اهل بیت دانست، نه این که علت تامه برای همراه آوردن آنان باشد.

پاسخ چهارم

برخی دیگر می گویند: هدف امام حسین علیه السلام از به همراه آوردن عیالات خود به کربلا به جهت تحریک مردم به نصرت و یاری او بوده است، زیرا وقتی امام را همراه با همسران و فرزندان ببینند دوستان ایشان به خاطر ترحم ملحق می شوند و دل دشمنان نیز به رقت خواهد آمد، به رحم آمده دوستان به او ملحق شده و دشمنان دلشان به رقّت خواهد آمد.

ولی این احتمال هم صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا:

اولاً: حضرت برای جلب یاران خود می توانست از راه های دیگر همچون خطابه و فرستادن نماینده به شهرها و کشورها استفاده کند.

ثانیاً: حضرت قصد نداشت که مردم را در یک حالت اضطرار قرار دهد تا به هر نحو ممکن ولو از طریق احساسی او را یاری کنند، بلکه می خواست خودشان این راه را انتخاب نمایند.

پاسخ پنجم

جواب دیگری که شاید بهترین جواب برای این سؤال باشد، این که امام حسین علیه السلام از آن جهت که بر اهل بیت و عیالات و اطفال خود خوف داشت، آنان را

همراه خود به کربلا آورد. حضرت با خروج بر یزید اگر خود به تنهایی حرکت می کرد و اهل بیت خود را در مدینه می گذاشت خوف آن بود که دستگاه خلافت آنان را دستگیر کرده و زندانی نماید. حضرت مصلحت در آن دید که آنان را با خود همراه کرده که از طرفی آنان را محافظت نموده و از طرفی دیگر آنان ادامه دهنده رسالت بیداری امت با ایراد خطبه ها و افشاگری ها و اظهار و ابراز مظلومیت اهل بیت عصمت و طهارت باشند. این احتمال مؤیّداتی نیز دارد:

الف - با مراجعه به سیره و عملکرد حکومتی یزید بن معاویه، این احتمال هیچ استبعادی ندارد. چون یزید قصد داشت به هر نحو ممکن و به هر طریق ممکن، حکومت خود را برپا نگه داشته و دشمنان خود را از سر راه بردارد.

ب - امام حسین علیه السلام در شب عاشورا به اصحاب خود فرمود هر کس که می خواهد او را رها کند و از کربلا خارج شود، ولی این مطلب را بر اهل بیت خود عرضه نداشت.

ج - والی مدینه در آن زمان عمرو بن سعید أشدق بود که وقتی خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به او رسید خوشحال گشت. و در آن وقتی که حزن، عموم مردم مدینه را فرا گرفته بود و همه مشغول گریه و زاری بودند، گفت: این گریه و شیون در برابر گریه و شیون عثمان باشد. و نیز در خطبه ای که ایراد کرد آنان را بر این کار شدیداً شماتت نمود.(۱)

حال چنین شخصی اگر اهل و عیالات امام حسین علیه السلام در مدینه می ماند با آنان چه می کرد؟ آیا آنان را دستگیر و زندانی و آزار و اذیت نمی کرد؟ سعید کسی بود که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام دستور داد تا خانه های بنی هاشم را خراب کنند. و در شتم و دشنام دادن امام علی علیه السلام اصرار می ورزید.(۲)

۱- ۷۲۴. مقتل مقرّم، ص ۳۳۴.

۲- ۷۲۵. همان، ص ۳۳۵.

چرا امام علیه السلام به اصحاب خود اذن رفتن داد؟

چرا امام علیه السلام به اصحاب خود اذن رفتن داد؟

از جمله قضایایی که مورد اعتراض و سؤال برخی از افراد درباره واقعه کربلا قرار گرفته، اذن و اجازه امام حسین علیه السلام در شب عاشورا به اصحاب خود به رفتن از کربلا و تنها گذاردن او است؟

امام حسین علیه السلام می داند که در مقابل انبوهی از لشکر قرار گرفته است که هیچ رحمی در دل آنان نیست. می داند که جنگ و ستیز با آنان حتمی است و در جنگ احتیاج به یار و یاور دارد، چگونه اذن رخصت به اصحاب خود می دهد که صحرای کربلا را ترک کرده و با استفاده از تاریکی شب او را تنها گذارده، فرار کنند؟ در این بحث به بررسی و پاسخ این سؤال می پردازیم.

دو نوع اذن از جانب حضرت علیه السلام

دو نوع اذن از جانب حضرت علیه السلام

با مراجعه به تاریخ واقعه کربلا پی می بریم که امام حسین علیه السلام در شب عاشورا دو نوع اذن رخصت به اصحاب خود داده است:

الف – اذن عام

حضرت در یک اعلان عمومی خطاب به اصحاب خود فرمود: «امّا بعد؛ فانّی لا اعلم اصحاباً اوفی و لا خیراً من اصحابی، و لا اهل بیت ابرّ و اوصل من اهل بیتی، فجزاکم اللَّه عنّی خیراً. ألا و انّی لأظنّ یومنا من هولاء غداً. ألا و انّی قد اذنت لکم، فانطلقوا جمیعاً فی حلّ، لیس علیکم حرج منّی و لا ذمام، هذا اللیل قد غشیکم

ص:۲۸۸

فاتخذوه جملاً»؛(۱) «اما بعد؛ همانا من اصحابی با وفا تر و بهتر از اصحابم نمی دانم، و نیز اهل بیتی نیکوتر و در صله رحم برتر نیافتم. خداوند از ناحیه من به شما جزای خیر دهد. آگاه باشید! همانا من گمان می کنم که روز ما با آنان فردا باشد. آگاه باشید من به شما اذن رخصت دادم، همگی آزادید و می توانید بروید، از جانب من بر شما حرج و مذمّتی نیست، این شب است که تاریکی آن شما را فراگرفته آن را به مانند شتری بر خود مرکب گرفته و از آن استفاده کرده و فرار کنید.»

ب – اذن خاص

تاریخ ذکر می کند که امام حسین علیه السلام به اعلام رخصت عمومی اکتفا نکرد بلکه در برخی از موارد با برخی از افراد به صورت خصوصی نیز این پیشنهاد را مطرح فرمود.

در شب عاشورا به محمّد بن بشر حضرمی فرمود: فرزندت در مرز ری اسیر شده است. او در جواب عرض کرد: من اسارت او و خودم را به حساب خداوند می گذارم. من دوست ندارم که فرزندم اسیر باشد و بعد از او زنده بمانم. حضرت علیه السلام که این جواب را شنید به او فرمود: خدا تو را رحمت کند، تو از بیعت من آزادی، برو و در راه آزادی فرزندت کوشش کن. او در جواب عرض کرد: درندگان بیابان مرا زنده زنده پاره کنند اگر تو را رها کنم. آن گاه حضرت چند دست لباس به او عطا کرد و فرمود: به فرزندت این پنج لباس را عطا کن تا در راه آزادی برادرش سعی و کوشش کند. قیمت آن پنج لباس هزار دینار بود.(۲)

امام حسین علیه السلام در دل شب از خیمه ها بیرون آمد تا از چاله ها و گردنه هایی که در بیابان است جستجو کند. نافع بن بلال جملی به دنبال حضرت علیه السلام به راه افتاد. حضرت فرمود: کجا می آیی؟ نافع عرض کرد: ای فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله! حرکت شما به طرف این لشکر طاغی مرا به خوف وا داشت. حضرت فرمود: من از خیمه بیرون آمدم تا بلندی ها و پستی ها را بررسی کرده، موقعیت دشمن را هنگام هجوم تشخیص دهم. آن گاه در حالی که دست نافع را گرفته بود بازگشت و به او فرمود: همان است که گفتم،

۱- ۷۲۶. مقتل الحسین علیه السلام، مقرّم، ص ۲۱۲.

۲- ۷۲۷. همان.

به خدا سوگند! وعده ای تخلف ناپذیر است. و سپس فرمود: آیا از بین این دو کوه در دل شب حرکت نمی کنی تا جان خود را نجات دهی؟

نافع بر روی قدمهای امام افتاد و شروع به بوسیدن نمود و عرض کرد: مادرم به عزایم بنشیند، شمشیرم هزار و اسبم به صد ارزش دارد. به خدایی که به وجود تو بر من منّت گذارد، هرگز از تو جدا نخواهم شد.(۱)

حقیقت اذن و رخصت

سؤالی که در این جا مطرح است این که آیا معنا و مفهوم این اذن آن است که امام حسین علیه السلام به آنان برائت ذمه از جنگ کردن در رکاب خود را داده است، به گونه ای که اگر او را در آن موقعیّت خطیر رها کنند هرگز مسئولیتی ندارند و هیچ گناه و عقوبتی بر آنان مترتب نمی شود؟ و یا این که در این اذن رخصت، سرّی وجود دارد؟

ما معتقدیم که امام در این اذن اهداف مختلفی را دنبال می کند:

۱ - امام با این ندا و خطبه قصد دارد تا کسانی را که در امر او تردید دارند، و یا به جهت رسیدن به جاه و مقام و مال او را دنبال کرده اند صحنه معرکه قتال را ترک کنند و بی جهت خود را گرفتار معرکه نکنند.

۲ - از طرفی دیگر وجود افراد بی انگیزه و سست عنصر، نه تنها به نفع لشکر نیست بلکه می تواند به ضرر آنها هم باشد؛ زیرا با ترسی که دارند در لشکر ایجاد خوف کرده، بقیه را نیز متزلزل و از هم می پاشند.

۳ - از جهتی دیگر امام با این سخنان روحیه اصحاب واقعی خود را برای آماده شدن در جنگ مصمّم کرده و به جهت دفاع از او تحریک می کند.

۴ - از آن جا که خیمه ها کنار هم بوده، حضرت با این خطبه ها و سخنان و پاسخی که هر یک از اصحاب باوفا دادند، قصد داشت تا بیان این سخنان سبب دلگرمی اهل و عیالاتش شود.

۵ - حضرت با این سخنان قصد داشت که به آنان در این قتال انگیزه ببخشد، و از دفاع های قبیله ای و قومی برهاند. آنان را در دفاع از خود با انگیزه الهی و دفاع از حق و حقیقت و اسلام و ایمان و توحید وادار نماید.

۱- ۷۲۸. همان.

هدف امام حسین علیه السلام از ایراد خطبه و این گونه پیشنهادات، برائت ذمه آنان از نصرت و یاری او نیست، زیرا هیچ کس در آن موقعیّت حسّاس عذری در رها کردن امام به دست دشمنان و خوار شدن او را نداشت. و در واقع معرکه ای که حضرت در آن قرار گرفته بود چنان بود که نصرت حضرت در آن موقع احتیاج به امر و اذن امام و تکلیف او نداشت، زیرا قرار گرفتن حضرت در آن موقعیّت به تنهایی بیانگر دعوت به یاری بود. مگر نه این است که حفظ جان امام و حجّت خدا بر عموم مردم واجب است؟

۶ - شاهد این مطلب این که: چون امام حسین علیه السلام صدق نیت و اخلاص آن ها را مشاهده کرد آنان را دعا کرده و سپس فرمود: «سرهای خود را بلند کنید و نظر کنید. آنان جایگاه و منازل خود را در بهشت مشاهده کردند. از این مطلب استفاده می شود که امام حسین علیه السلام با این سخنانش قصد داشت با اعلام وفاداری از آنان جایگاه شان را به آن ها نشان دهد و دل آن ها را هنگام جنگ، با ثبات و مطمئن تر نماید.

۷ - امام حسین علیه السلام در روز عاشورا مکرر از مردم تقاضای نصرت و یاری می کرد و می فرمود: «هل من ناصر ینصرنی؟»، و این مطلب با اذن رخصت و اختیار در نصرت سازگاری ندارد.

۸ - در برخی از تواریخ آمده است که امام حسین علیه السلام بعد از پایان یافتن سخنانش با نافع و سایر اصحاب، وارد خیمه زینب علیها السلام شد. نافع بیرون خیمه به انتظار بیرون آمدن حضرت ایستاد. صدای زینب را شنید که به حضرت می گوید: آیا نیّت اصحاب خود را امتحان کردی؟ من می ترسم که به هنگام شدّت جنگ و حمله دشمن تو را تسلیم آنان نمایند. امام حسین علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند! من آنان را امتحان نمودم، و آنان را جز دلیر و صابر هنگام شدایـد نیافتم. آنان به مرگ و کشته شدن در رکاب من از طفل به پستان مادرش بیشتر انس دارند».(۱)

۱- ۷۲۹. همان، ص ۲۱۹.

دلیل مخالفان

برخی برای اثبات این که اذن امام علیه السلام برای اباحه و رخصت بوده، به گونه ای که اگر آنان صحنه را ترک می کردند معذور بوده اند به شرط این که صدای طلب نصرت و یاری حضرت را نشنوند، به برخی از قضایا تمسّک کرده اند که از آن جمله اینکه امام حسین علیه السلام هنگام برخورد با عبیداللَّه بن حرّ جعفی در قصر بنی مقاتل او را دعوت به نصرت کرد ولی او از این امر امتناع نمود. حضرت به او فرمود: «من تو را نصیحت می کنم که اگر می توانی، صدای مظلومیت ما را نشنوی و اتّفاقی که بر ما رخ خواهد داد شاهد نباشی، انجام بده، زیرا به خدا سوگند! هیچ کس نیست که صدای مظلومیّت ما را بشنود و ما را یاری نکند جز آن که خداوند او را به رو در آتش جهنم خواهد انداخت».

پاسخ

اگر امام ترک نصرت او را مباح کرده بود، پس چرا از او طلب نصرت و یاری کرد؟ آری، امام از او می خواهد که به جای دوردست رود تا صدای مظلومیت ایشان را نشنود و شاهد قتل او نباشد تا در معصیتی بزرگ تر گرفتار نیاید؛ زیرا کسی که صدای مظلومیت شخصی را بشنود و او را یاری نکند، خصوصاً این که آن شخص مظلوم امامش باشد، به مراتب عذاب و عقابش از کسی که نشنود و شاهد معرکه نباشد، بیشتر است.

ص:۲۹۲

چرا مسلم، ابن زیاد را در خانه هانی نکشت؟

مورّخـان نقـل کرده انـد: چون مسـلم بن عقیـل خبردار شـد ابن زیـاد در خطبه ای که ایراد کرده، مردم را از متابعت او برحـذر داشـته است، لـذا ترسـید که او را دسـتگیر کرده و به قتـل برسانـد. از این رو از خانه مختار خارج شـد و به خانه هانی بن عروه مذحجی پناه برد. او در تشیّع مردی قوی و متعصّب بود و از اشـراف کوفه و قاریان آن دیار و شـیخ عشـیره مراد و زعیم آن به حسـاب می آمـد. او چهـار هزار زره پوش و هشت هزار پیـاده نظـام داشت و هر گـاه هم پیمانان او را نیز ضـمیمه آنان کنیم به حـدود سـی هزار نفر جنگجـو می رسـد که رئیس آنـان هـانی بن عروه بـود. او از خواصّ امیرالمؤمنین علی بن ابی طـالب علیه السـلام به حساب می آمد که در هر سه جنگ حضرت شرکت کرده بود. و نیز عصر پیامبرصلی الله علیه وآله را درک کرده و به شرف صحبت و همنشینی با آن حضرت نایل گشته بود.

مسـلم بن عقیـل در خـانه هـانی پنـاه گرفت. از طرف دیگر شـریک بن عبـداللّه اعـور حـارثی نیز بر هـانی وارد شـده بود. او از بزرگان شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام در بصره بود. مردی جلیل القدر در بین اصحاب به شمار می آمد که در صفین حضور داشـته و به همراه عمار بن یاسـر می جنگید. او با هانی بن عروه رفاقت خاصی داشت. در منزل هانی مرض سختی بر او عارض شـد. ابن زیـاد به عیـادت او آمـد قبل از آمـدن ابن زیاد شـریک بن عبـداللّه اعور به مسـلم عرض کرد: هـدف تو و شـیعیان تو هلاـکت ابن زیـاد است، در اتاق خزانه مخفی شو و هر گاه از آمـدن او اطمینان حاصل کردی از اتاق خارج شو و او را به قتل برسان و من سلامت تو را ضمانت می کنم.

در این هنگام که آنان مشغول صحبت بودنـد، گفته شـد که امیر بر در خانه است. مسـلم وارد خزانه شـد و بعـد از چند لحظه عبیداللَّه بن زیاد وارد بر شـریک شد، ولی مسـلم از خزینه بیرون نیامد. چون شـریک مشاهده کرد که مسلم دیر کرده به عنوان علامت دادن به او چنـد بار عمامه خود را از سـر برداشت و بر زمین گذاشت. و نیز با قرائت اشـعاری او را به خروج از خزانه و حملـه به ابن زیـاد تحریـک و تحریص نمـود. مکرّر اشـعار را قرائت می کرد و چشـمش را نیز به خزانه دوخته بـود. آن گـاه با صدای بلند که مسـلم بشـنود گفت: او را سیراب کن گر چه مرگ من در آن باشد. در این هنگام عبیداللَّه به هانی التفات کرد و گفت: پسـر عموی تو در مرضش هذیان می گوید. هانی گفت: شریک از زمانی که مریض شده، هذیان می گوید، خودش نمی داند چه می گوید.

ابن زیاد از مجلس خارج شد و مسـلم متعرّض قتل او نشد. در این جا سؤالی که مطرح است این که چرا حضـرت مسلم به قرار خود عمل نکرد و ام الفساد ابن زیاد را که در قتل امام حسـین علیه السـلام دخالت داشت به قتل نرسانیـد؟ و به تعبیر دیگر چرا قصاص قبل از وقوع جنایت نکرد؟

پاسخ

در مورد سؤال مورد نظر پاسخ هایی داده شده که به آن ها اشاره می کنیم:

۱ - از آن جـا که پیامبرصـلی الله علیه وآله از حیله و مکر نهی کرده، لـذا حضـرت مسـلم از این طریق برای مبـارزه بـا ابن زیاد اسـتفاده نکرد. در حـدیثی حضـرت صـادق علیه السـلام از رسول خداصـلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «انّ الاسـلام قید الفتک»؛(۱) «همانا اسلام مانع حیله و مکر بوده و آن را غل کرده است.»

۲ - در تاریخ آمده است که همسـر هانی بن عروه حضـرت مسـلم را قسم داد تا این کار را در خانه او انجام ندهد، و در مقابل حضرت گریست. و این مطلبی است که حضرت مسلم به آن اشاره کرده است.

۱- ۷۳۰. تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۲۱۴؛ کافی، ج ۷، ص ۳۷۵.

۳ – این کـار بـا سـیره و روش مسـلم سازگـاری نـدارد؛ زیرا او مردی بـاورع و بـاتقوا است و در خانه امیرالمؤمنین علیه السـلام تربیـت شـده اسـت. وظیفـه مسـلم که از طرف امـام حسـین علیه السـلام نسـبت به آن مسـؤلیت دارد این است که از مردم برای حضـرت بیعت بگیرد و از حوادث کوفه اطلاع یافته و امام را از آن باخبر سازد. و لذا اگر دست به قتل ابن زیاد می زد از حیطه وظایف خود خارج می شد.

۴ – حضـرت مسـلم وظیفه خود را بیـداری مردم می دانست، اگر بدون بیداری امت، ابن زیاد و امثال او را به قتل برساند همین مردم دوبـاره شخصـی دیگر مثـل او یـا از او بـدتر را بر سـر کار می آورنـد. مردم خود بایـد آگاه شونـد و از فساد خلیفه مطّلع گردند. و این هدف با ترور یک فرد حاصل نخواهد شد. و لذا در هیچ نصّ تاریخی ذکر نشده که حضرت مسلم طرح شریک را پذیرفته باشد. چه بسا مسلم در صدد فکر کردن درباره طرح او بوده، ولی قصد قطعی برای اجرای آن نداشته است.

۵ – با نظر و تأمل در قضـیه پی می بریم که گویا هانی بن عروه به ابن زیاد پناه و امان ضـمنی داده بود، زیرا ابن زیاد به او خبر داد که می خواهـد به عیادت شـریک بیایـد و او نیز ابن زیاد را اجازه داد و این خود یک نوع امان لفظی و قولی به ابن زیاد از جانب هانی به حساب می آید. و در این گونه موارد اسلام انسان را مقیّد ساخته تا کسی را که دیگری امان داده به قتل نرساند گر چه شخصـی فـاجر و فـاسق و امّ الفسـاد باشـد. خصوصاً آن که این شـخص در خـانه دیگری است و همسـر او به این عمل رضـایت نـداده، بلکه از او تقاضای صـرف نظر از کشـتن او را کرده و بر این امر اصـرار می ورزد که در خانه او این قتل انجام نگیرد.

۶ – همراه ابن زیـاد برخی از محافظـان نیز آمـده بودنـد که برخی درب خـانه ایسـتاده و برخی دیگر نیز به همراه او داخل خانه شـده بودنـد، چـون جوّ حـاکم بر کوفه چنین اقتضـایی را داشـته است. از کجـا معلوم که اگر مسـلم بر او حمله می کرد در این تصمیم خود پیروز می شد و می توانست ابن زیاد را به قتل برساند؟!

ص:۲۹۵

۷ - از کجا معلوم که اگر مسلم ابن زیاد را به قتل می رساند اهل کوفه به نفع او موضع گیری کرده و او را به حکومت دارالاماره برمی گزیدند؟ آنان خوف این را داشتند که اگر چنین امری اتفاق افتاد حکومت شام شخصی خونخوار تر از ابن زیاد را بر آنان بفرستد و همه را به جهت کشته شدن والی شام - ابن زیاد - قتل عام کند، زیرا آنان در قتل او شریک بودند.

ص:۲۹۶

چرا حضرت ابوالفضل علیه السلام آب نیاشامید؟

چرا حضرت ابوالفضل علیه السلام آب نیاشامید؟

مورّخان ذکر کرده اند که حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام اراده رفتن به میدان نمود. امام حسین علیه السلام از او خواست تا برای اطفال آب بیاورد. حضرت عباس علیه السلام مشک را برداشت، سوار بر اسب شد و به طرف شطّ فرات حرکت نمود. چهار هزار نفر او را احاطه کرده و از هر طرف به او تیراندازی نمودند. ولی حضرت توجهی نکرد و دشمن را به تنهایی از کنار شط دور زد. با آرامش تمام کنار نهر فرود آمد. دست برد و مشتی آب برداشت، چون خواست بیاشامد (چون شدیداً تشنه بود) به یاد تشنگی امام حسین علیه السلام و اطفال و عیالات حضرت افتاد، آب را بر روی آب ریخت و آن شعر معروف را خواند:

یا نفس من بعد الحسین هونی

و بعده لاکنت ان تکونی

هذا حسین وارد المنون

و تشربین بارد المعین

تاللّه ما هذا فعال دینی

«ای نفس! از بعد حسین خوار باشی و بعد از او زنده نباشی. این حسین است که بر مرگ وارد شده ولی تو آب سرد و گوارا می آشامی. به خدا سوگند! این از عملکرد دین من نیست.»

آن گاه مشک را پر از آب کرده و سوار بر اسب شد و به طرف خیمه ها حرکت کرد. دشمن راه را بر او بست ... (۱).

ص:۲۹۷

۱- ۷۳۱. مقتل الحسین علیه السلام، مقرّم، ص ۲۶۷.

سؤال شده که چرا حضرت عباس علیه السلام آب نیاشامید تا سیراب شده، تا با قوّت و نیروی بیشتری بر دشمن حمله کند و آنان را نابود سازد و از این راه بتواند به امام حسین علیه السلام و دین اسلام بیشتر خدمت کند؟

پاسخ

اولاً: هدف امام حسین علیه السلام در واقعه کربلا کشتن عموم مردم نبوده است، بلکه هدف اصلی حضرت بیداری امت اسلامی است، و کشتن دشمن باید در حدّ ضرورت باشد.

ثانیاً: مسأله اثبات مظلومیت امام حسین علیه السلام است که در طول تاریخ مردم را به او متوجه ساخته و دل ها را سوزانده است و منجر به نهضت ها و شورش هایی بر علیه حکومت یزید و یزیدیان شده است.

ثالثاً: حضرت ابا الفضل علیه السلام می دانست که چه آب بیاشامد و چه نیاشامد او و برادرش امام حسین علیه السلام کشته خواهند شد و هرگز از این میدان جان سالم به در نخواهند برد، زیرا دشمنان مصمّم به قتل او و جوانان بنی هاشم هستند، لذا چه بهتر که با لب عطشان به ملاقات پروردگارش رفته و به شهادت نائل آید.

شاهد مطلب این است که اگر انسان بداند که آشامیدن آب سبب نجات او است خوردن آب بر او واجب می گردد، ولی حضرت عباس علیه السلام از زندگی و بقای خود قطع امید نموده و کشته شدن خود را حتمی می دانست.

رابعاً: حضرت عباس علیه السلام این را خیانت می دانست که خود آب بیاشامد در حالی که امام حسین علیه السلام و عیالاتش و تمام اهل بیتش تشنه هستند. این خلاف ادب است که امام او تشنه باشد و انسان خود را سیراب کند.

خامساً: ایثار از سجایا و اخلاق نیکوی اهل بیت علیهم السلام بوده است. حضرت عباس علیه السلام در این واقعه نهایت ایثار و از خودگذشتگی را نسبت به امام حسین علیه السلام و اهل بیت او نشان داده است، همان گونه که پدرش

حضـرت امیرمؤمنـان و فـاطمه زهرا و امـام حسن و امام حسـین علیهم السـلام از خود گذشـتگی کرده و با سه روز روزه هنگام افطار، غذای خود را به مسکین و یتیم و اسیر بخشیدند و خود با آب و شکمی گرسنه به سر بردند.

آیا اطاعت از حاکم ستمگر واجب است؟

آیا اطاعت از حاکم ستمگر واجب است؟

یکی از مسائل مورد اختلاف بین اهل سنت و شیعه امامیه، اطاعت از امام و حاکم جائر و فاسق و ظالم است؛ آیا اگر خلیفه فاسق بود یا فاسق شد از خلافت عزل می شود؟ و آیا می توان علیه او قیام کرد یا خیر؟

اجماع اهل سنت براین است که سلطان با فسق از خلافت عزل نمی شود، لذا نمی توان با او مخالفت نمود و علیه او قیام کرد، تنها می توان او را موعظه و نصیحت نمود.

در مقابل، شیعه امامیه، به تبع از اهل بیت علیه السلام، اطاعت از حاکم ستمگر و فاسق را نه تنها واجب نمی داند بلکه حرام می شمارد. در این بحث درصدد اثبات رأی اهل بیت علیهم السلام هستیم.

فتاوای اهل سنت درباره وجوب اطاعت از پیشوای ستمگر

۱ - امام نووی می گوید: «اهل سنت اجماع نموده اند که سلطان و خلیفه، با فسق از خلافت عزل نمی شود ... ».(۱)

۲ - قاضی عیاض می گوید: «جمهور اهل سنت از فقیهان، محدّثان و متکلمان معتقدند که سلطان با فسق، ظلم و تعطیل حقوق از خلافت عزل نمی شود».(۲)

۱- ۷۳۲. شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۱۲، ص ۲۲۹.

۲- ۷۳۳. همان.

۳ – قاضـی ابوبکر باقلانـی نیز می نویسـد: «جمهور اصـحاب حـدیث معتقدنـد امـام با فسق، ظلم، غصب اموال و زدن سـیلی به صورت هـا و متعرض جان های محترم شـدن و تضـییع حقوق و تعطیل حـدود، از امامت خلع نمی شود و خروج بر او هم جایز نیست، بلکه تنها وظیفه مردم آن است که او را موعظه کرده و از عواقب کارهایش بر حـذر دارنـد. و در آن چه از معاصـی که مردم را به آن ها دعوت نموده، نباید عمل کرد. اینان در این مسئله به روایاتی در وجوب اطاعت از امام و خلیفه، هر چند ظالم و سـتمگر باشد و اموال مردم را به زور از آنان بسـتاند، تمسک کرده اند، زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «گوش فرا دهید و اطاعت نماییـد از حاکمان ولو بنـده ای باشـد که بینی بریده یا حبشـی است. و به هر شـخص نیکوکار و فاسـقی در نماز اقتدا نمایید.» و نیز فرمود: «از حاکمان خود اطاعت کنید اگرچه مال تان را به غارت برده و کمر شما را بشکنند».(۱)

ولی برخی، از خود اهل سنت با این گروه مخالفت کرده اند و معتقد به عدم وجوب اطاعت از پیشوای جائرند، همانند ماوردی در الأحکام السلطانیه(۲) و عبـد القاهر بغدادی در اصول الدین(۳) و بزودی و ابن حزم ظـاهری در الفِصَل فی الملل والأهواء و النحل(۴) و جرجانی در شرح المواقف(۵).

فتاوای علمای اهل سنت در حرمت خروج بر پیشوای ستمگر

هم چنین علمای اهل سنت اتفاق کرده اند بر این که خروج بر ضدّ امام و خلیفه جائر و ستمگر جایز نیست.

از قـدما، عبـداللّه بن عمر و احمد بن حنبل از مخالفین سرسـخت خروج علیه خلیفه مسـلمین بوده اند، گرچه ظالم و جائر باشد. ابوبکر مروزی از احمد بن حنبل نقل می کند که او امر به جلوگیری از خون ریزی و انکار شدید از خروج علیه خلیفه مسـلمین می نمود.(۶)

۱– ۷۳۴. التمهید، باقلانی.

۲– ۷۳۵. الاحکام السلطانیه، ص ۱۷.

۳– ۷۳۶. اصول الدین، ص ۱۹۰و۲۷۸.

۴– ۷۳۷. الفِصَل، ج ۴، ص ۱۷۵.

۵– ۷۳۸. شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۵۳.

۶– ۷۳۹. السنّه، ج ۱، ص ۱۳۱.

دکتر عطیه زهرانی در ذیل حکایت مروزی می گوید: «سند این حکایت صحیح است و همین است مذهب سلف».(۱)

امام نووی در شرح صحیح مسلم ادعای اجماع نموده و می گوید: « ... و امّا خروج بر امامان مسلمین و جنگ با آنان به اجماع مسلمین حرام است، اگر چه فاسق و ظالم باشند».(۲)

ولی این ادعا صحیح نیست، زیرا همان گونه که بعداً خواهیم گفت، شیعه امامیه مخالف آن است و معتقد است که نه تنها اطاعت از حاکم ظالم و جائر و فاسق، جایز نیست بلکه خروج علیه او نیز با شرایط خاصی واجب است.

دکتر محمّد فاروق نبهان حرمت خروج بر امام جائر و فاسق را به اکثر اهل سنت نسبت می دهد و می گوید: «علما در حکم انقلاب و شورش علیه امام ظالم و فاسق دو نظر دارند:

نظر اوّل آن است که خروج بر امام و خلع او از قدرت جایز است. این رأی معتزله و خوارج و زیدیه و برخی از مرجئه است، بلکه خروج را واجب می دانند و به آیه: { وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى ، و آیه { فَقَاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّی تَفِیءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ }و آیه { لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ ، تمسک کرده اند ...

نظر دیگر آن است که شمشیر کشیدن بر علیه امام جایز نیست، زیرا منجر به فتنه و خون ریزی خواهد شد و این نظرِ اکثریت اهل سنّت و رجال حدیث و عده زیادی از صحابه از قبیل ابن عمر و سعد بن ابی وقاص و اسامه بن زید است».(۳)

ادلّه اهل سنت بر وجوب اطاعت از جائر و حرمت خروج

ادلّه اهل سنت بر وجوب اطاعت از جائر و حرمت خروج

الف – روایات

علمای اهل سنت در حرمت خروج بر امام جائر و وجوب اطاعت از او، به روایاتی تمسک کرده اند که از طریق خودشان نقل شده است، اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱- ۷۴۰. همان، حاشیه.

۲- ۷۴۱. شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۱۲، ص ۲۲۹.

۳- ۷۴۲. نظام الحکم فی الاسلام، ص ۵۲۷-۵۲۹.

۱ - مسلم در صحیح خود از حذیفه نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «بعد از من امامانی به حکومت می رسند که به هدایت من هدایت نمی شوند و به سنّت من عمل نمی کنند و زود است که قیام کنند در میان آنان مردانی که قلب هایشان همانند قلب های شیاطین است در بدن انسان. حذیفه می گوید: عرض کردم: چه کنم ای رسول خدا اگر چنین موقعیّتی را درک نمودم؟ حضرت فرمود: گوش فرا می دهی و اطاعت می کنی اگر چه به کمر تو بکوبد و مال تو را به زور بگیرد؛ تو گوش به فرمان او بده و او را اطاعت کن».(۱)

۲ - و نیز از ابن عباس نقل می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس از امام خود چیزی ببیند که موجب کراهت او شود باید صبر کند، زیرا کسی که از جماعت جدا شود، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است».(۲)

۳ - و نیز در روایتی دیگر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «به طور قطع هر کس بر سلطان خود به اندازه یک وجب خروج کند به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است».(۳)

۴ - و نیز از عبداللّه بن عمر بن خطّاب نقل می کند که در واقعه حرّه در زمان یزید بن معاویه می گفت: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «هر کس که از اطاعت سلطان خود بیرون رود، خدا را ملاقات می کند در حالی که حجّت و دلیلی ندارد. و هر کس که بمیرد و بر گردنش بیعت سلطان نباشد مانند مردن جاهلیت از دنیا رفته است».(۴)

ب – حفظ نظام امور مسلمین

برخی از علمای اهل سنت برای عدم جواز خروج علیه امام جائر و فاسق، به این قاعده استدلال کرده اند که حفظ نظام مسلمین در رأس امور است و خروج بر او سبب وجود فتنه و هرج و مرج و خون ریزی در میان مسلمین می شود، لذا جایز نبوده بلکه حرام است.

۱- ۷۴۳. صحیح مسلم، کتاب الاماره، باب الامر بلزوم الجماعه، باب ۱۳، ح ۵۲.

۲- ۷۴۴. همان، حدیث ۵۵؛ صحیح بخاری، کتاب الفتن، ح ۶۵۳۰.

۳- ۷۴۵. همان، حدیث ۵۶.

۴- ۷۴۶. همان، حدیث ۵۸.

دکتر محمّد فاروق نهبان می گوید: « ... اکثر اهل سنت بر این عقیده اند که خروج بر امام اگرچه جائر باشد جایز نیست، زیرا منجر به فتنه و خون ریزی خواهد شد ... » (۱)

اشکال

الف – جواب روایات

این نظریّه که اطاعت از خلیفه و سلطان واجب است هر چند فاسق و ظالم باشد و خروج بر او نیز حرام است، از جهاتی اشکال دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ – مخالف با صریح آیات

از آیات استفاده می شود که امامت و خلافت، حقّ انسان فاسق و جائر نیست و نباید از او اطاعت کرد»:

الف – { وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِی قَالَ لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ ؛(۲) «به یاد آر هنگامی که خداونـد ابراهیم را به اموری چنـد امتحان فرمود و او همه را به جای آورد، خـدا بـدو گفت: من تو را به پیشوایی خلق برگزیدم. ابراهیم عرض کرد: این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی نمود؟ خداوند فرمود: عهد من هرگز به ستمکاران نخواهد رسید.»

ب – { ... أَفَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدَی فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ ؛(۳) «آیا آن که خلق را به راه حقّ رهبری می کند سزاوارتر به پیروی است یا آن که هدایت نمی کند مگر آن که خود هدایت شود؟ پس شـما مشرکان را چه شده و چگونه چنین قضاوت باطل برای بت ها می کنید؟».

از این آیه استفاده می شود کسی که هدایت به حقّ نمی کند سزاوار اطاعت و متابعت نیست.

ص:۳۰۴

۱– ۷۴۷. نظام الحکم فی الاسلام، ص ۵۲۷.

۲– ۷۴۸. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۳– ۷۴۹. سوره یونس، آیه ۳۵.

ج – برخی از آیـات، عقـوبت خضـوع و میـل به سـتمگران را آتش جهنم قرار داده، می فرمایـد: { وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ}؛(۱) «و شـما مؤمنـان هرگز نبایـد بـا ظالمـان هم دست و دوست شویـد وگرنه آتش کیفر آنـان شـما را خـواهد گرفت.»

د – قرآن حـاکمی را کـه حکم به مـا أنزل اللّه نکنـد کـافر دانسـته، می فرمایـد: { ... وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ؛(۲) «و هر کس به خلاف آن چه خـدا فرسـتاده حکم کند چنین کس از کافران خواهد بود.» و می دانیم که اطاعت از کافر جایز نیست.

۲ – مخالف با ادله حرمت اطاعت اهل معصیت

آیـات بسـیاری در قرآن به طور مطلق و عموم – به نحوی که مانع از تخصـیص و تقییـد است – از اطاعت اهل معصـیت و گناه نهی می کند هر چند خلیفه و سلطان و امام باشد.

۱ – خداوند متعال می فرماید: { فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ(۳)} «پیروی مکن دروغ گویان را.»

۲ – { وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ(۴)} «و تو هرگز اطاعت مکن احدی از منافقان پست را که دائم سوگند می خورند.»

۳ – { وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ ؛(۵) «و تو هرگز اطاعت مکن کافران و منافقان را.»

۴ – { وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ؛(۶) «و از رفتار رؤسای مسرف و سـتمگر که در زمین فساد می کنند و به اصلاح حال مردم نمی پردازند، پیروی نکنید.»

۵ – { فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً}؛(۷) «بر طاعت حکم پروردگار

۱– ۷۵۰. سوره هود، آیه ۱۱۳.

۲– ۷۵۱. سوره مائده، آیه ۴۴.

۳– ۷۵۲. سوره قلم، آیه ۸.

۴– ۷۵۳. سوره قلم، آیه ۱۰.

۵– ۷۵۴. سوره احزاب، آیه ۴۸.

۶– ۷۵۵. سوره شعراء، آیه ۱۵۱.

۷– ۷۵۶. سوره جاثیه، آیه ۲۴.

شکیبا باش و از مردم بدکار کفر پیشه اطاعت مکن.»

۶ – { وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً }؛(۱) «و هرگز آنان که ما دل هایشان را از یاد خود غافل کرده ایم و تابع هوای نفس خود شدند و به تبه کاری پرداختند، متابعت مکن.»

۷ – { يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولا * وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلا * رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْناً كَبِيراً }؛(۲) «در آن روز صورت هایشان در آتش دگرگون می شود و می گویند: ای کاش خدا و رسول را اطاعت می کردیم. و گویند: ای خدا! ما از بزرگان و پیشوایان خود اطاعت کردیم و ما را به گمراهی کشیدند. ای خدا! عذاب آنان را سخت و مضاعف ساز و به لعن و غضب شدید گرفتارشان ساز.»

۸ – { وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ }؛(۳) «و شما مؤمنان هرگز نباید با ظالمان همدست و دوست شوید و گرنه آتش کیفر آنان شما را خواهد گرفت.»

۳ – مخالفت با ادله امر به معروف و نهی از منکر

خداوند متعال در قرآن کریم به طور عموم یا اطلاق دستور داده تا مردم را به معروف دعوت کرده و از منکر پرهیز دهند، این عمومات تمام افراد آمرین و مأمورین را شامل شده و انحای مختلف از آن را نیز شامل می گردد:

خداوند متعال می فرماید: { وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ؛(۴) «باید از میان شما جمعی دعوت به نیکی و امر به معروف و نهی از منکر کنند و آنان همان رستگارانند.»

و نیز می فرماید: { كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّه ؛(۵) «شما بهترین امّتی هستید که برای انسان ها آفریده شده اید [چه این که] امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان دارید.»

۱– ۷۵۷. سوره کهف، آیه ۲۸.

۲– ۷۵۸. سوره احزاب، آیات ۶۶–۶۸.

۳– ۷۵۹. سوره هود، آیه ۱۱۳.

۴– ۷۶۰. سوره آل عمران، آیه ۱۰۴.

۵– ۷۶۱. همان، آیه ۱۱۰.

و نیز می فرماید: { لُعِنَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ بَنی إِسْرائیلَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَ عیسَی ابْنِ مَرْیَمَ ذلِکَ بِما عَصَوْا وَ کانُوا یَعْتَدُونَ * کانُوا لا یَتَناهَوْنَ عَنْ مُنکَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ما کانُوا یَفْعَلُونَ ؛(۱) «کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی بن مریم لعن [و نفرین] شدند این به خاطر آن بود که گناه کردند و تجاوز می نمودند. آنان از اعمال زشتی که انجام می دادند یکدیگر را نهی نمی کردند، چه بد کاری انجام می دادند.»

۴ – مخالفت با روایات اهل سنت

این نظریه مخالف با روایات دیگری است که در مصادر حدیثی اهل سنّت وارد شده است که مردم را از اطاعت خلیفه جائر و فاسق نهی می کند. و ما می دانیم که:

اولاً: هر روایتی را باید به کتاب خدا عرضه کرد؛ اگر با آن مخالف بود باید بر دیوار زد. ومی دانیم که روایات وجوب اطاعت از جائر با آیات قرآن مخالف است، لذا مورد قبول نیست.

ثانیاً: روایاتِ وجوب اطاعت از جائر، با روایات حرمت اطاعت از جائر تعارض دارد و طبق قانون باب تعارض، مرجع، کتاب خداست و به آن دسته روایاتی عمل می شود که موافق با کتاب خداوند است؛ یعنی روایاتی که نهی از اطاعت جائر دارد.

ثالثاً: بر فرض استقرار تعارض و عدم رجوع به قرآن، حد اقل باید حکم به تساقط شود و با تساقط، به عمومات قرآنی رجوع می کنیم که نهی از اطاعت جائر دارد.

اینک به برخی از روایاتی که در مصادر حدیثی اهل سنت آمده و از اطاعت حاکم جائر و فاسق نهی نموده، اشاره می کنیم:

الف – رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «چرخ آسیاب اسلام زود است به زودی به حرکت در می آید که به حرکت در آید. هر جا که قرآن دور می زند شما نیز به دور او بگردید. روزی خواهد آمد که سلطان و قرآن به جنگ یکدیگر آیند و از یکدیگر جدا شوند. به طور قطع زود است که بر شما پادشاهانی حکمرانی کنند، که بر خود به نوعی حکم می کنند و بر دیگران به نوعی دیگر. اگر از آنان اطاعت کنید، شما را گمراه می کنند.

۱– ۷۶۲. سوره مائده، آیه ۷۸و۷۹.

و اگر نافرمانی کنید شما را به قتل می رسانند. گفتند: ای رسول خدا! اگر آن زمان را درک کردیم چه کنیم؟ فرمود: همانند اصحاب عیسی باشید که با قیچی، بدن آنان تکه تکه می شد و بر دار می رفتند، ولی اطاعت از جائر نمی کردند. مردن در راه اطاعت بهتر است از زندگانی در معصیت».(۱)

ب – عبد اللَّه بن عمر می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «بر مرد مسلمان است که به حرف خلیفه خود گوش فرا داده و اطاعت او را کند در آنچه دوست داشته یا کراهت دارد، مگر آن که امر به معصیت شود که در این صورت اطاعت جایز نیست.(۲)

ج – عبداللَّه بن مسعود می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «زود است که بعد از من مردانی متولّی امور شما گردند، که سنت را خاموش و عمل به بدعت کنند و نماز را از اوقاتش تأخیر اندازند. عرض کردم: ای رسول خدا! اگر آن زمان را درک کردم چه کنم؟ فرمود: از من سؤال می کنی که چه کنم ای فرزند ام عبد؟ کسی که خدا را معصیت می کند، اطاعت ندارد».(۳)

۵ – مخالف با احادیث اهل بیت علیهم السلام

الف – سیوطی در تفسیر آیه شریفه: { لَا يَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِينَ از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند که فرمود: «اطاعت تنها در معروف و کارهای نیک است».

ب – طبری و دیگران از امام حسین صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که آن حضرت علیه السلام در راه خود به طرف کوفه در منزل «بیضه» فرمود: «ای مردم! رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: هر کس سلطان ظالمی را ببیند که حلال خدا را حرام کرده، عهد خدا را شکسته، با سنت رسول خداصلی الله علیه وآله مخالفت کرده، در بین بندگان خدا به گناه و ظلم رفتار می کند؛ آن گاه به فعل و قول بر او اعتراض نکند و درصدد تغییر وضع موجود نباشد، بر خداوند است که او را در آن جایگاهی که باید برود، ببرد یعنی وارد جهنم کند».(۴)

ج – طبری و دیگران نقل کرده اند که حسین بن علی علیه السلام در جواب نامه اهل کوفه

۱– ۷۶۳. در المنثور، ج ۳، ص ۱۲۵ و به این مضمون کنز العمّال، حدیث ۱۰۸۱.

۲– ۷۶۴. صحیح بخاری، کتاب الأحکام، باب السمع والطاعه، ج ۳.

۳– ۷۶۵. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۵۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۴۰۰.

۴– ۷۶۶. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۰؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۱.

چنین مرقوم داشت: «به جان خودم سوگند! نیست امام مگر کسی که به کتاب خدا عمل کرده و به قسط و عدل متمسک باشد. حقّ را ادا کرده و نفس خود را برای خداوند حبس نماید».(۱)

د - باز طبری و دیگران نقل کرده اند که حسین بن علی علیه السلام خطاب به ولید فرمود: «ای امیر! ما اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت و محلّ آمد و شد ملائکه و محلّ نزول وحی ایم. تنها به وسیله ما خداوند فتح و ختم می نماید. یزید مردی است شارب الخمر، کشنده جان محترم، به طور علنی فسق و فجور انجام می دهد و کسی همانند من با او بیعت نمی کند».(۲)

امام حسین علیه السلام کیست؟

امام حسین علیه السلام کسی است که به نصّ آیه تطهیر معصوم است. رسول خداصلی الله علیه وآله در حق او می فرماید: «الحسن و الحسین سیّدا شباب اهل الجنه»؛(۳) «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت اند.»

و نیز فرمود: «حسین منّی و أنا من حسین»؛(۴) «حسین از من است و من از حسین.»

و در جایی دیگر فرمود: «خیر رجالکم علی بن أبی طالب، و خیر شبابکم الحسن و الحسین، و خیر نساءکم فاطمه بنت محمد»؛(۵) «بهترین مردان شما علی بن ابی طالب و بهترین جوانان شما حسن و حسین و بهترین زنان شما فاطمه، دختر محمّد است.»

ابن عباس می گوید: پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «شبی که به معراج رفتم بر درِ بهشت دیدم نوشته بود: «لا إله إلّا اللّه، محمّد رسول اللّه، علی حبّ «حبیب» اللّه، الحسن والحسین صفوه اللّه، فاطمه أمَه اللّه «خیره اللّه»، علی باغضهم لعنه اللّه»؛(۶) «خدایی به جز او نیست. محمد فرستاده اوست. علیّ محبوب اوست. حسن و حسین برگزیده خدایند، فاطمه کنیز خداست. لعنت خدا بر هر کسی باد که بغض آنان را در دل داشته باشد.»

۱- ۷۶۷. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۳۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۶۷.

۲- ۷۶۸. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۱۶-۲۱۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۶۳.

۳- ۷۶۹. ترجمه ابن عساکر، قسمت امام حسین علیه السلام؛ ص ۴۱.

۴- ۷۷۰. همان، ص ۸۰.

۵- ۷۷۱. همان، ص ۱۲۲.

۶- ۷۷۲. همان، ص ۱۳۰.

سرّ انتشار روایات اطاعت از جائر

با وجود این همه روایات در کتب شیعه و سنی، که دلالت بر حرمت اطاعت از حاکم جائر و فاسق دارد، پی می بریم روایاتی که امر به اطاعت از حاکم جائر و فاسق دارد و خروج بر او را جائز نمی داند، از جعلیات حاکمان بنی امیه و بنی عباس است، تا بتوانند با وجود فسق و فجور و ظلمی که دارند، اطاعت مردم را از دست ندهند و مردم را به اطاعت از دستورهایشان ترغیب کرده، جلوی خروج علیه خودشان را بگیرند. و متأسفانه بدون هیچ گونه تأملی در این روایات و مقایسه آن ها با آیات و روایات دیگر، محدثان اهل سنت آن ها را در کتب حدیثی خود آورده و فقهای اهل سنت نیز به آن، فتوا داده اند. غیر از آن که این روایات با آیات و روایات دیگر متعارض است، باید به این نکته نیز توجه داشت که دشمن اگر در صدد جعل حدیث است، گاهی سندهای صحیح نیز جعل می کند.

ب – جواب حفظ نظام

از مجموعه ادله مخالفین خروج بر علیه حاکم جائر استفاده می شود که حفظ نظام واجب است، ولی باید توجه داشت که حفظ هر نظامی واجب نیست و تنها نظامی باید حفظ شود که حاکمش عادل و عمل کننده به دستورهای الهی باشد و حکومت نیز، اسلامی باشد. این نوع حکومت و حاکم را باید حفظ کرد و نباید با آن مخالفت ورزید. ولی اگر نظامی به اسم اسلام بوده، حاکم و حکومت آن اهل ظلم و فسق است، حفظ آن واجب نیست و باید برای برپایی نظام اسلامی قیام کرد و نظام طاغوتی و فسق را از میان برداشت، همان کاری که امام حسین علیه السلام با نظام طاغوتی و فسق و فجور یزید بن معاویه انجام داد.

ص:۳۱۰

چرا امام حسن علیه السلام صلح کرد ولی امام حسین علیه السلام قیام

چرا امام حسن علیه السلام صلح کرد ولی امام حسین علیه السلام قیام

موضوع صلح امام حسن مجتبی علیه السلام از جمله موضوعاتی است که مورد اختلاف اهل نظر و تاریخ است. برخی حضرت را متهم به بی کفایتی برای مقام و منصب خلافت و امامت کرده، معتقدند که آن حضرت قدرت تحمّل مسؤولیت های حکومت را نداشته است.

ولی برخی دیگر می گویند: ایشان همانند پدر خود قابلیّت و کفایت این پست و مقام را داشته، ولی شرایط و موقعیّت حسّاس در عصر حضرت اقتضا می کرد تا تن به مصالحه دهند. و به عبارت دیگر حضرت را مجبور به صلح و متارکه جنگ کردند.

در این مبحث درصدد شرح تبیین وقایعی خواهیم شد که منجرّ به مصالحه حضرت با اهل شام گردید.

سخنان امام علی علیه السلام در مذمّت اهل کوفه

برای روشن شدن وضعیّت مردم کوفه - همان کسانی که با امام حسن مجتبی علیه السلام بیعت کردند - به کلمات امام علی علیه السلام رجوع می کنیم که مدتی را با همین مردم سپری کرده و امیر آنان بوده است.

۱ - حضرت علی علیه السلام در جایی خطاب به اهل کوفه می فرماید: «الحمدللّٰه علی ما قضی من أمر، و قدّر من فعل، و علی ابتلائی بکم أیّتها الفرقه التی اذا امرتُ لم تطع، و

اذا دعوت لم تُجب ... »؛(۱) «خدا را بر آن چه که خواسته و هر کار که مقدّر فرمود ستایش می کنم. و او را بر این گرفتار شدنم به شما [کوفیان] میستایم. ای مردمی که هر بار فرمان دادم اطاعت نکردید، و هر زمان که شمار ا دعوت کردم پاسخ ندادید.»

۲ – حضرت در جای دیگر می فرماید: « ... لقد کنت أمس أمیراً فاصبحتُ الیوم مأموراً، و کنت أمس ناهیاً فأصبحت الیوم منهیّاً، و قد أحببتم البقاء و لیس لی أن أحملکم علی ماتکرهون ... »؛(۲) «من دیروز فرمانده و امیر بودم ولی امروز فرمانم می دهند. دیروز بازدارنده بودم اما امروز مرا باز می دارند. شما زنده ماندن را دوست دارید، من نمی توانم شما را به راهی که دوست ندارید اجبار کنم.»

۳ – حضرت علی علیه السلام بعد از آن که بر او خبر آوردند بسر بن ارطاه از طرف معاویه بر یمن غالب شده و نماینده و مأمور او از آن دیار بازگشته اند، بالای منبر رفت و در حالی که از کوتاهی اصحاب خود در جهاد و مخالفت آنان با خود شکایت می کرد فرمود: « ... انبئت بسراً قد اطلع الیمن و انّی واللّٰه لأظنّ انّ هولاء القوم سیدالون منکم باجتماعهم علی باطلهم و تفرّقکم عن حقّکم و بمعصیتکم امامکم فی الحقّ و طاعتهم امامهم فی الباطل، و بأدائهم الی صاحبهم و خیانتکم، و بصلاحهم فی بلادهم و فسادکم، فلو ائتمنت احدکم علی قعب لخشیت ان یذهب بعلاقته، اللّهم انّی قد مللتهم و ملّونی و سئمتهم و سئمونی، فابدلنی بهم خیراً منهم، و أبدلهم بی شرّاً منّی ... »؛(۳) «به من خبر رسید که بسر بن ارطاه بر یمن تسلط یافته است، سوگند به خدا! می دانستم که مردم شام به زودی بر شما غلبه خواهند کرد، زیرا آن ها در یاری کردن باطل خود، وحدت دارند، و شما در دفاع از حق متفرّقید، شما امام خود را در حق نافرمانی کرده، آنان امام خود را در باطل فرمان بر دارند. آن ها نسبت به رهبر خود امانت دار و شما خیانت کارید، آن ها در شهرهای خود به اصلاح و آبادانی مشغولند و شما به فساد و خرابی [آن قدر فرومایه اید]که اگر من کاسه چوبی آب را، به یکی از شما به امانت دهم می ترسم که بند آن را بدزدید. خدایا! من این مردم را با پند و تذکرهای مداوم خسته کرده ام و آن ها نیز مرا خسته نموده اند، آن ها از من به ستوه آمده، و من نیز از آن ها به ستوه آمده و دل شکسته ام، به

۱– ۷۷۳. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۶۷.
۲– ۷۷۴. همان، ج ۱۱، ص ۲۹.
۳– ۷۷۵. همان، ج ۱، ص ۳۳۲.

جای آنـان افرادی بهتر به من مرحمت فرمـا و به جـای من بـدتر از من بر آن هـا مسلّط کن.» ۴ – و هنگـام دعـوت مردم برای حرکت به سوی شام فرمود: «افٍّ لکم لقـد سـئمت عتابکم، أرضـیتم بالحیوه الـدنیا من الآخره عوضاً، و بالـذلّ من العزّ خلفاً، اذا دعوتکم الی جهاد عـدوّکم دارت أعینکم کأنّکم من الموت فی غمره و من الذهول فی سـکره ... »؛(۱) «نفرین بر شما کوفیان که از فراوانی سـرزنش شما خسته شده ام. آیا به جای زندگی جاویدان قیامت، به زندگی زودگذر دنیا رضایت داده اید؟ و به جای عزّت و سـربلندی، بدبختی و ذلّت را انتخاب کرده اید؟ شـما را به جهاد با دشـمنتان دعوت می کنم، چشمتان از ترس در کاسه می گردد، گویا ترس از مرگ عقل شما را ربوده و چون انسان های مست از خود بیگانه شده، حیران و سر گردانید.»

از این کلمات به دست می آید که حضـرت علی علیه السلام به جهات مختلف از لشکریان خود ناراضی بوده است، لشکریانی که در آینده ای نه چندان دور با امام حسن علیه السلام بیعت کرده و او را امیر و سرپرست خود انتخاب کردند. اینک به برخی از این جهات و حالات اشاره می کنیم:

الف – روح استبداد و سرکشی و استقلال طلبی در رأی و نظر.

ب – خسته شدن هر دو یعنی امام علی علیه السلام و لشکریان آن حضرت از یکدیگر.

ج – تمایل برخی از لشکریان حضرت به حکومت شام به جهت حقد و کینه ای که نسبت به آن حضرت داشتند.

د – وجود طایفه ای از خوارج با آن حالات خشک و تحجّر نفسانی، که در بر هم زدن وضـعیّت موجود نقش به سـزایی داشته اند.

امـام حسن مجتبی علیه السـلام بـا چنین لشـکری مواجه است که با پـدرش چنان کردنـد، حال وظیفه حضـرت در آن وضـعیت حسّـاس چه بود؟ بـا آنـان و بـا دشـمن مقابـل که از اهـل شام به سـرکردگی معاویه است چگونه بایـد برخورد کنـد؟ در چنین وضـعیتی اگر قرار بر صـلح و متارکه گذاشته اند آیا کوتاهی از جانب ایشان بوده یا یاران گوش به فرمان نداشته است؟ واضح است که حضرت بر این کار مجبور شده اند.

۱- ۷۷۶. همان، ج ۲، ص ۱۸۹.

لشکریان امام حسن علیه السلام!!

لشکریان امام حسن علیه السلام!!

بعد از به حکومت رسیدن امام حسن مجتبی علیه السلام در کوفه، معاویه درصدد تدارک جنگ با حضرت برآمد تا عراق را فتح کند.

معاویه در برخی از نامه های خود به والیان و دست نشاندگانش می نویسد: «برخی از اشراف کوفه و رهبران قبایل آن دیار به من نامه نوشته اند و در آن از من برای خود و عشیره هایشان امان خواسته اند».(۱)

در عین حال امام حسن علیه السلام نیز مردم کوفه را برای جهاد و مقابله با سپاه شام دعوت کرد، لکن لشکریان و سپاه حضرت از دسته جات و افرادی با عقاید گوناگون تشکیل شده بود، که می توان آنان را به چند دسته تقسیم بندی کرد:

۱ – خوارج

همان کسانی که از اطاعت حضرت علی علیه السلام بیرون آمده و به جنگ با ایشان پرداختند.

۲ – متمایلین به دولت بنی امیه

این گروه که در بین لشکریان امام حسن علیه السلام وجود داشتند، به دو دسته تقسیم می شدند:

الف – کسانی که در حکومت کوفه به مطامع دنیوی خود نمی رسیدند، و لذا چشم طمع آن ها را واداشت تا میل به حکومت شام به سرکردگی معاویه داشته باشند.

ب – کسانی که با حضرت علی علیه السلام مخالف بوده و در دل کینه او را می پروراندند.

۳ – متعصّبان

این دسته، تعصّب قبیله ای داشتند و به همین جهت در لشکر حضرت شرکت کرده بودند.

۱- ۷۷۷. همان، ج ۱۶، ص ۳۸.

۴ – بی هدف ها

عدّه ای دیگر بدون هیچ هدف و انگیزه ای در لشکر حضرت شرکت کرده بودند. و یا به تعبیر دیگر همین که مشاهده کردند مردم به جنگ می روند آنان نیز به دنبال دیگران راه افتادند و در لشکر حضرت شرکت جستند.

۵ – گروه مخلص

در میان لشکر امام حسن علیه السلام تنها یک گروه مخلص بود که مقام و منزلت حضرت را می دانستند و از او بدون هیچ اعتراضی پیروی می کردند. آنان همان افراد شیعه عقیدتی واقعی و فدوی بودند که جانشان را برای خدا و اهداف امام حسن مجتبی علیه السلام در طبق اخلاص گذاشتند، گر چه تعداد این دسته بسیار اندک بودند.

آگاهی از موقعیت

امام حسن علیه السلام از این موقعیّت حساس لشکر خود و انبوه لشکر شام و فداکاری آنان به نفع معاویه آگاهی داشت. از طرف دیگر معاویه نیز از نقاط ضعف و ضربه پذیر لشکر امام علیه السلام آگاهی داشت. و لذا در ابتدا طرح صلح را به حضرت پیشنهاد نمود، تا لشکر او را از درون سست و بی انگیزه کند.

امام حسن مجتبی علیه السلام از آن جا که از کید و مکر معاویه آگاهی داشت در ابتدا لشکری در حدود دوازده هزار نفر به فرماندهی عبیداللّه بن عباس برای مقابله با معاویه فرستاد. لشکر حضرت در منطقه «مسکن» با لشکر معاویه برخورد نمود. حضرت از نشانه های فتنه و دسیسه های معاویه با خبر بود که چگونه با فرستادن جاسوسانی در میان لشکریانش در صدد جلب توجه آنها برآمده است.

عده ای نیز به جهت سست کردن انگیزه لشکر حضرت، این شایعه را در میان آنان پخش نمودند که امام حسن علیه السلام با معاویه مکاتبه کرده و پیشنهاد صلح را پذیرفته است، پس چرا ما باید با معاویه بجنگیم؟!(۱)

در بین لشکریان حضرت همهمه ای افتاد. برخی موضوع صلح را تصدیق و برخی آن را تکذیب می کردند.

۱– ۷۷۸. همان، ج ۱۶، ص ۴۲.

معاویه در نامه ای به عبیداللّه بن عباس چنین نوشت: «حسن با من درباره صلح نامه نگاری کرده و امر خلافت را به من واگذار کرده است. اگر در طاعت من داخل شوی تو را امیر خواهم کرد وگرنه یک فرد معمولی خواهی بود». او این نامه را به همراه یک میلیون درهم برای عبیداللّه فرستاد.(۱)

معاویه در جنگ های خود با دشمنان نقاط ضعف آنان را خوب می شناخت و از آن راه وارد می شد.

عبیداللّه با مشاهده این وضع دعوت معاویه را پذیرفت و شبانه به لشکر او پیوست. صبح که شد لشکر حضرت، خود را بدون امیر دیدند. امام حسن علیه السلام امیر دیگری از قبیله کنده با چهار هزار لشکر برای مقابله با لشکر معاویه فرستاد. به منطقه «الانبار» که رسید، معاویه پانصد هزار درهم نیز برای او فرستاد و وعده ولایت برخی از شهرها را به او داد. آن امیر نیز با دویست نفر از خواصش به معاویه پیوست. آن گاه حضرت، امیری دیگر از قبیله مراد برای مقابله با لشکر معاویه فرستاد. او نیز همانند امیر قبلی خیانت کرده و به لشکر معاویه پیوست. و این عمل بعد از قسم هایی بود که نزد امام حسن علیه السلام خورد که همانند امیر قبلی گول حرف های معاویه را نخورد، ولی همه قسم ها را زیر پا گذاشت و به حضرت بی وفایی کرد.(۲)

حضرت بر نظر و عقیده خود برای مقابله با معاویه پافشاری می کرد.ولی از طرفی هم می دانست که ادامه این وضعیت به صلاح اسلام و مسلمین نخواهد بود، و در حقیقت ادامه آن انتحار و خودکشی خود و بنی هاشم و عدّه ای از خواصّ شیعیان را در پی خواهد داشت.

امام حسن علیه السلام برای امتحان و اثبات ضعف و سستی لشکریان خود و در ضمن خطبه ای فرمود: «آگاه باشید! همانا معاویه ما را به چیزی دعوت کرده که در آن عزّت و انصاف نیست، اگر مرگ را اراده کرده اید با او به مقابله می پردازیم و با شمشیر، حکم خدا را بر او اجرا می کنیم، و اگر حیات و زندگی را ترجیح داده اید ما قبول می کنیم و برای شما رضایت و صلح می طلبیم ... مردم از هر طرف فریاد زدند که ما زندگی و بقا را می خواهیم!! لذا صلح نامه را امضاء کن.(۳)

۱- ۷۷۹. همان.

۲- ۷۸۰. اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۲.

۳- ۷۸۱. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۰۴.

در این موقع بود که امام حسن علیه السلام نیّت لشکریان خود را بیرون ریخت و آنان ضعف و سستی خود را ابراز نمودند و همگی یا بیشتر آنان سلامتی و صلح را بر جنگ با معاویه ترجیح دادند!!

بندهای صلح نامه

معاویه از این موقعیت استفاده کرد، و لذا نامه ای مهر زده را به سوی حضرت فرستاد تا هر شرطی را که برای خود و اهل بیت و شیعیانش می خواهد در آن بگنجاند.

حضرت علیه السلام در آن نامه شروطی را درج نمود و از معاویه عهد و میثاق گرفت که به آن شروط ملتزم باشد و عمل کند. معاویه در ظاهر شرطها را پذیرفت، گر چه در باطن به هیچ کدام از آن ها اعتقاد نداشت و درصدد بود که در موقعیتی مناسب همه آن شروط را زیر پا گذارد. شرایط حضرت عبارت بود از:

۱ – واگذاری امر خلافت به معاویه به شرط این که به کتاب خدا و سنت رسولش عمل کند.

۲ – امر خلافت بعد از معاویه به امام حسن علیه السلام واگذار شود، و در صورتی که پیشامد یا حادثه ای آن را به برادرش امام حسین علیه السلام تفویض کند. و هرگز حقّ واگذاری خلافت به دیگری را نداشته باشد.

۳ – سبّ و دشنام به حضرت علی علیه السلام را رها کرده، در قنوت های نماز، حضرت را دشنام ندهند. او را به جز خیر یاد نکنند.

۴ – از بیت المال کوفه که پنج میلیون است چشم پوشی کرده و نیز هر سال یک میلیون درهم برای [امام] حسین بفرستد. و بنی هاشم را در عطا ها و صله ها بر بنی عبد شمس برتری دهد. و در بین اولاد کسانی که با امیرالمؤمنین علیه السلام در جمل شهید شدند و نیز در بین اولاد کسانی که با حضرت در جنگ صفین شهید شدند یک میلیون درهم تقسیم نماید.

۵ – مسلمانان هر کجا که هستند چه در شام و چه در عراق، حجاز و یمن همگی در امن و امان باشند. سیاه و قرمز همه در امان بوده و کسی به جهت گذشته خود توبیخ و دنبال نشود.

اصحاب علی علیه السلام نیز در هر کجا که هستند در امان بوده و به شیعیان او هیچ مصیبتی وارد نگردد. جان ها و اموال و اولاد و زنان اصحاب و شیعیان علی علیه السلام در امان باشند و هیچ کس از آنان تحت تعقیب نباشند و به کسی از آنان تعرّض نشود و حقّ هر صاحب حقّی پرداخت شود ... و هرگز به حسن بن علی و برادرش حسین و تمام اهل بیت رسول خداصلی الله علیه وآله مخفیانه و آشکار تعرضی صورت نگیرد، و هیچ یک از آنان را در هیچ منطقه ای نترساند.

این بود برخی از شروط امام حسن مجتبی علیه السلام که حضرت در صلح نامه به آن اشاره فرمود.(۱) با ملاحظه این شروط به دست می آید که حضرت هرگز درصدد تثبیت خلافت معاویه نبوده و تنها به جهت مصالح وقت چنین تدبیری اندیشیده است.

دو موقعیّت مخالف

برخی از کسانی که معرفت چندانی به مقام و منزلت امام ندارند، درصدد برتری دادن امام حسین علیه السلام بر امام حسن علیه السلام برآمده اند، به جهت این که امام حسین علیه السلام با دشمنان خدا با کمی لشکر و نیرو جنگ کرد و به شهادت رسید ولی امام حسن علیه السلام موقف دیگری را اتّخاذ نمود!! ولی این عقیده و بینش بسیار سطحی و از بی معرفتی به امام و عصمت او سرچشمه می گیرد. زیرا:

اولاً: ما معتقدیم که وظیفه هر یک از امامان از قبل برای آنان تهیه و تنظیم شده و توسط پیامبرصلی الله علیه وآله ابلاغ گردیده است. و آنان نیز تمام دستورات را که عین مصلحت اسلام و مسلمین است بدون کم و زیاد اجرا نموده اند.

ثانیاً: با ملاحظه وضعیّت یاران این دو امام معصوم، چنین تصمیم گیری از هر کدام عین واقعیّت و صواب به نظر می رسد. خیانت کوفی ها نسبت به امام حسین علیه السلام به نحوی بود که زمینه را در نهایت برای پیروزی حضرت فراهم ساخت، خصوصاً آن که حضرت با اهل و عیال خود به طرف عراق حرکت کرد و آنان او را به سوی خود دعوت کرده بودند، در حالی که برای امام حسن علیه السلام چنین موقعیتی فراهم نبود.

ص:۳۱۸

---

۱ - ۷۸۲. ر.ک: النصایح الکافیه، ص ۱۵۶و۱۵۷؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۹۲-۹۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۶۶؛ مقاتل الطالبیین، ص ۲۶؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۸و۱۵؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۴۳؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۴؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۴۱؛ الاصابه، ج ۲، ص ۱۲؛ عمده الطالب، ص ۵۲.

ثالثاً: از طرفی دیگر، لشکریان امام حسن علیه السلام بعد از بیعت با حضرت و حرکت برای جنگ نقض بیعت کردند، ولی مردم کوفه در عصر امام حسین علیه السلام گرچه برای بیعت با او دعوت کردند ولی قبل از بیعت و حرکت به جنگ با دشمنان حضرت با او به مخالفت پرداختند. لذا بدین جهت لشکریان امام حسن علیه السلام خبیث تر به نظر می رسند تا مردم کوفه در عصر امام حسین علیه السلام، آنانی که به حضرت نامه نوشتند تا به یاری اش بپردازند.

امام حسن علیه السلام در میان لشکریان خود افرادی مخلص و فداکار به اندازه اصحاب باوفای امام حسین علیه السلام نداشت تا با دشمن بجنگند.

رابعاً: با مراجعه به سیره و حالات دشمنان این دو امام از طرفی و خلیفه به ناحق در عصر آن دو پی خواهیم برد که در این دو عصر دو نوع تصمیم گیری متفاوت لازم بود، همان کاری که این دو امام انجام دادند؛ یکی صلح و دیگری جنگ و شهادت.

دشمن مقابل امام حسن علیه السلام معاویه است و دشمن امام حسین علیه السلام یزید، فرزند معاویه است. این دو خلیفه به ناحق دو سیره مختلف داشتند. معاویه گرچه مردی حیله گر و فاسق بود و در جهت محو آثار اسلامی از هیچ کاری فروگذاری نمی کرد ولی در ظاهر، احکام اسلامی را تا حدودی مراعات می نمود. اما یزید بن معاویه نه تنها در باطن با اسلام دشمن بود، بلکه آشکارا نیز دشمنی و خصومت خود را با اسلام و پیامبر خداصلی الله علیه وآله ابراز می داشت و به هیچ یک از مقدسات اسلامی پایبند نبود. معاویه گرچه در ظاهر حرمتی برای بنی هاشم قائل بود ولی یزید هیچ گونه احترام و حرمتی برای آنان نمی شناخت.

به همین جهت است که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن و الحسين امامان قاماً او قعداً»؛(۱) «حسن و حسین هر دو امامند چه این که قیام کنند یا صلح نمایند.»

۱- ۷۸۳. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۹۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۹۱، ح ۵۴.

لذا ما معتقدیم که اگر امام حسـین علیه السـلام در عصـر امامت امام حسن علیه السلام بود همان کاری را می کرد که برادرش امـام حسن علیه السـلام انجـام داد و نیز اگر امـام حسن علیه السـلام در عصـر امـامت امام حسـین علیه السـلام قرار داشت همان کاری را می کرد که برادرش امام حسـین علیه السلام انجام داد، زیرا آنان همگی زمان شناس بوده و هر کاری را که انجام می دادند و هر تصمیمی را که می گرفتند با در نظر گرفتن مصلحت واقعی اسلام و مسلمین بوده است.

ص:۳۲۰

حکم روزه عاشورا چیست؟

حکم روزه عاشورا چیست؟

دربـاره حکم روزه عاشورا نزد فقها اختلاف شدیـد وجود دارد، برخی آن را مستحب و برخی حرام و برخی مکروه می داننـد. اقوال دیگری نیز در این مسأله وجود دارد. آیا تشریع این روزه به جهت موافقت با یهود بوده است؟ آیا بعد از تشریع روزه ماه مبارک رمضان این روزه ترک شـده است؟ آیا پیامبر و اهل بیت علیهم السـلام چنین روزه ای می گرفتنـد؟ آیا بنی امیه بر این روزه به جهت شادی و سرور تأکید داشته اند؟ این ها سؤالاتی است که در این بحث به آن می پردازیم.

روزه عاشورا قبل از تشریع روزه رمضان

فقها در حکم روزه عاشورا قبل از نزول آیه روزه ماه رمضان اختلاف نموده اند که آیا واجب بوده است یا خیر؟

مطابق رأی برخی از علمـای امامیه و نیز مفاد برخی از روایات، احتمال اوّل یعنی وجوب است. و امّا عامه، از جمله از ابوحنیفه نقـل شـده که قائـل به وجوب است. و ظاهر مـذهب شافعی این است که این روزه واجب نبوده است. برای شافعی دو قول و از احمد دو نوع روایت نقل شده است. اینک به آرای برخی از فقهای فریقین اشاره می کنیم:

آرای فقهای امامیه

۱ - محقّق قمی رحمه الله می فرماید: «ظاهر از اخبار آن است که روزه عاشورا قبل از

نزول روزه ماه رمضان واجب بوده و سپس ترک شده است».(۱)

۲ – سید عاملی می نویسد: «در روزه عاشورا اختلاف است که واجب بوده یا خیر. آن چه در روایات ما آمده این است که این روزه قبل از نزول روزه ماه رمضان واجب بوده است. و از جمله کسانی که روایت آن را نقل کرده اند، زراره و محمّد بن مسلم است».(۲)

۳ – مجلسی رحمه الله از کتاب «المنتقی» نقل می کند که در سال اوّل هجرت رسول خداصلی الله علیه وآله عاشورا را روزه گرفت و دیگران را نیز به آن امر کرد».(۳)

از ظاهر کلمات فقهای امامیه استفاده می شود که آنان رأی معینی را در این باره انتخاب نکرده اند و تنها به نقل اختلافات و مفاد روایات اکتفا کرده اند، به جز محقق قمی که استناد به ظاهر روایاتی کرده که از آنها استفاده وجوب می شود.

آرای فقهای اهل سنت

۱ – قاضی عینی می گوید: «در حکم روزه عاشورا در اوّل اسلام اختلاف کرده اند، ابوحنیفه گفته: قبلاً واجب بوده است. اصحاب شافعی نیز دو رأی داده اند: مشهور آن دو این است که از زمان شرع اسلام مستحب بوده و هرگز در این امت واجب نشده است، ولی مستحب مؤکّد بوده است، و بعد از نزول روزه ماه رمضان بر اصل استحباب بدون تأکید باقی مانده است. رأی دوّم اصحاب شافعی همانند ابوحنیفه است. عیاض گفته: برخی از سلف، قائل بودند که این روزه واجب بوده و بر وجوب آن باقی است و نسخ نشده است، ولی قائلین به این رأی منقرض شده اند و اجماع بر عدم وجوب، و ثبوت استحباب حاصل است».(۴)

۲ – ابن قدامه می گوید: «در روزه عاشورا اختلاف است که آیا واجب بوده یا خیر؟ قاضی می گوید: واجب بوده است و این قیاس مذهب است. و او به دو دلیل

۱– ۷۸۴. غنائم الأیّام، ج ۶، ص ۷۸.
۲– ۷۸۵. مدارک الاحکام، ج ۶، ص ۲۶۸.
۳– ۷۸۶. بحارالأنوار، ج ۱۹، ص ۱۳۰.
۴– ۷۸۷. عمده القاری، ج ۱۱، ص ۱۱۸.

استدلال کرده است. و از احمد روایت شده که واجب بوده است».(۱)

۳ - کاسانی می نویسد: «روزه عاشورا در آن روز واجب بوده است».(۲)

۴ - عسقلانی می گوید: «از مجموع احادیث استفاده می شود که واجب بوده است».(۳) آن گاه برای اثبات ادعای خود شش دلیل ذکر می کند».

نقد کلام عسقلانی

ابن حجر می نویسد: «پیامبرصلی الله علیه وآله در موضوعاتی که امری برای آن ها از جانب خداوند نرسیده بود، موافقت با یهود را دوست داشت، خصوصاً در مواردی که رأی یهود مخالف بت پرستان بود».(۴)

اشکال

این ادعا مخالف با روایات نبوی است؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله در جهت مخالفت با یهود فرمود: «صوموا عاشوراء و خالفوا فیه الیهود»؛(۵) «عاشورا را روزه بگیرید و در آن با یهود مخالفت کنید.»

و نیز یعلی بن شدّاد از پدرش روایت کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «صلّوا فی نعالکم و خالفوا الیهود»؛(۶) «در نعلین خود نماز گزارید و با یهود مخالفت کنید.»

و در روایتی دیگر از پیامبرصلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود: «لاتشبّهوا بالیهود»؛(۷) «خود را به یهود شباهت ندهید.»

حال با وجود چنین روایاتی آیا می توان ادعا کرد که روزه عاشورا به جهت تشبّه به یهود تشریع شده است و پیامبرصلی الله علیه وآله تشبه به آنان را دوست داشته است؟!

۱- ۷۸۸. المغنی، ج ۳، ص ۱۷۴.
۲- ۷۸۹. بدائع الصنائع، ج ۲، ص ۲۶۲.
۳- ۷۹۰. فتح الباری، ج ۴، ص ۲۹۰.
۴- ۷۹۱. فتح الباری، ج ۴، ص ۲۸۸.
۵- ۷۹۲. السنن الکبری، ج ۴، ص ۴۷۵.
۶- ۷۹۳. المعجم الکبیر، ج ۷، ص ۲۹۰، ح ۷۱۶۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۲۶۰.
۷- ۷۹۴. المعجم الکبیر، ج ۷، ص ۲۹۰، ح ۷۱۶۴.

یهود و روزه عاشورا

بـا مراجعه به تاریـخ پی می بریم که مـدار سـنت نزد یهود مـاه شمسـی بوده است نه قمری، و لـذا روزه آنـان در روز عاشورا و محرّم نبوده است، همـان گونه که روز غرق شـدن فرعون روز عـاشورا نبوده، بلکه روز دهم از ماه آنان یعنی تشـرین که کپور (کـافره) می نامنـد بـوده است. و بر فرض این که آن روز بـا ورود پیامبرصـلی الله علیه وآله به مـدینه در روز دهم محرّم همراه بوده، این محض اتفاق است. و لـذا این که گفته شـده روزه عاشورا منشأی یهودی داشـته و از آنان به اسـلام منتقل شده است، اصل و اساسی ندارد.

ابوریحان می گوید: «تشـرین سـی روز است ... و در روز دهم از آن روزه کپور وارد است که به آن عاشورا می گویند. و این در بین روزه های دیگر امتیازی خاص دارد و لذا واجب شده است ... ».(۱)

حسن بن علی سـقّاف شافعی می گوید: «الآن ما مشاهده نمی کنیم که شخصـی یهودی روز دهم محرم را روزه گرفته یا آن را عید بداند، و در هیچ نوشته تاریخی به آن اشاره نشده است، بلکه آنان روز دهم از ماه تشرین را روزه می گرفتند ... ».(۲)

او همچنین می گویـد: «یهود تقویم خاصـی برای خود دارد که با تقویم عرب اسـلامی اختلاف آشـکاری دارد. و این تقویم از ماه (تشـرین) و سـپس (حشـران) شـروع می شود و به ماه (ایلول) ختم می شود که ماه دوازدهم است. و در هر سالی کبیسه ای دارد که به آن یـک ماه اضافه می شود، تا سال کبیسه سـیزده ماه شود که همان آذر دوم است و آن بین آذر ماه هفتم و نیسان مـاه هشـتم فاصـله می گردد، و لـذا آذر دوم ماه هفتم است. و عـدد روزهای سال در سال های عادی ۳۵۳ یا ۳۵۴ یا ۳۵۵ روز است، ولی در سـال کـبیسه ۳۸۳ یا ۳۸۴ یا ۳۸۵ روز به حسـاب می آیـد. و لـذا تقویم یهودی که الآـن رایـج است ماه های آن قمری و سال های آن شمسی است».(۳)

محمود پاشا فلکی درباره تقویم عرب قبل از اسلام می نویسد: «از تاریخ به دست می آید که یهودیان عرب نیز عاشورا داشتند. و عاشورا همان روز دهم از ماه

۱- ۷۹۵. الآثار الباقیه، ص ۲۷۷.

۲- ۷۹۶. مجله الهادی، شماره ۲، ص ۳۷.

۳- ۷۹۷. همان، ص ۳۶.

تشرین است که اوّل ماه های سال مدنی آنان به حساب آمده و هفتمین ماه سال دینی شان است. و سال نزد یهود شمسی است نه قمری، لذا روز عاشورا که در آن روز فرعون غرق شد، مقیّد به دهم محرّم نیست، بلکه به صورت اتفاق با زمان و روز ورود پیامبرصلی الله علیه وآله به مدینه موافق شده است».(۱)

حکم روزه عاشورا

روایاتی که درباره روزه عاشورا وارد شده مختلف است:

با مراجعه به مصادر روایی شیعه پی می بریم که در برخی از آن ها اشاره شده که کفّاره یک سال به حساب می آید، و این که روز عاشورا روز برکت و نجات است و پیامبرصلی الله علیه وآله حتی کودکان را به امساک و روزه داری آن روز سفارش می کرده است.(۲)

و در برخی دیگر خلاف آن رسیده است؛ یعنی مفاد آن چنین است که روزه عاشورا را باید ترک نموده و منهی عنه است. و در برخی دیگر به بدعت بودن آن اشاره شده و نیز گفته شده که آن روز امساک ندارد، و یا اینکه بهره روزه دار در آن روز آتش است. و نیز در برخی دیگر اشاره شده که پیامبرصلی الله علیه وآله آن روز را امساک نمی کرده است.

نسبت به سیره عملی امامان معصوم قابل ذکر است که بدانیم از آنان یا اصحابشان هرگز نرسیده که آن روز را روزه می گرفتند. و اگر امساک در آن روز مستحب بود، معصوم در ترک آن استمرار نمی نمود.(۳)

در کتب اهل سنت نیز روایات در این موضوع مختلف است؛ زیرا مفاد بسیاری از آن روایات استحباب و تأکید بر روزه آن روز است، ولی برخی دیگر از روایات مغایر با آن ها است، به اینکه پیامبرصلی الله علیه وآله روز عاشورا را روزه نمی گرفته و یا امر به روزه آن روز بعد از نزول روزه ماه رمضان نمی کرده است.(۴)

۱- ۷۹۸. دائره المعارف بستانی، ج ۱۱، ص ۴۴۶.

۲- ۷۹۹. ر.ک: تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۲۹۹-۳۰۰، ح ۹۰۶و۹۰۷و۹۰۸، ح ۸۹۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب ۲۰.

۳- ۸۰۰. ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب ۲۱؛ کافی ج ۴، ص ۱۴۶، ح ۴و۶و۷و۵.

۴- ۸۰۱. ر.ک: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۴۱.

روایات مانعه

۱ – شیخ صدوق رحمه الله به سند خود از امام باقرعلیه السلام نقل کرده که حضرت درباره روزه عاشورا فرمود: «کان صومه قبل شهر رمضان، فلمّا نزل شهر رمضان ترک»؛(۱) «روزه عاشورا قبل از ماه رمضان بود، ولی چون روزه ماه رمضان نازل شد، آن روزه ترک شد.»

۲ – کلینی رحمه الله به سندش از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل کرده که فرمود: «لاتصم فی عاشوراء و لاعرفه بمکه و لا فی المدینه و لا فی وطنک و لا فی مصر من الامصار»؛(۲) «در روز عاشورا و عرفه در مکه و مدینه و در وطنت و در شهری از شهرها روزه نگیر.»

۳ – و نیز به سندش از امام باقرعلیه السلام نقل کرده که در جواب سؤال از روزه روز عاشورا فرمود: «صوم متروک بنزول شهر رمضان، و المتروک بدعه»؛ «این روزه ای است که با نزول روزه ماه رمضان متروک شده است، و متروک بدعت است.»

راوی می گوید: همین سؤال را از امام صادق علیه السلام بعد از پدرش کردم؟ همین جواب را داده و سپس فرمود: «أما انّه صوم یوم ما نزل به کتاب، و لاجرت به سنّه، الّا سنّه آل زیاد بقتل الحسین بن علی»؛(۳) «آگاه باش! این، روزه روزی است که قرآن بر آن نازل نشده و سنت بر آن جاری نشده است، جز آنکه سنت آل زیاد با کشتن حسین بن علی بوده است.»

۴ – همچنین کلینی به سند خود از عبدالملک نقل کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره روزه عاشورا و تاسوعا از ماه محرم سؤال کردم؟ حضرت فرمود: روز نهم روزی است که در آن روز حسین و اصحابش در کربلاـ محاصره شدند. و اسب سواران اهل شام جمع شدند و آنان را در کربلا پیاده نمودند. و ابن مرجانه و عمر بن سعد به جهت کثرت اسب سواران خشنود شدند، و حسین و اصحابش را در آن روز ضعیف شمردند، و یقین کردند که برای حسین یاوری نمی رسد، و اهل عراق او را کمک نخواهند کرد. پدرم به فدای مستضعف غریب! آن گاه فرمود: و امّا روز عاشورا

۱- ۸۰۲. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۱، ح ۲۲۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۵۲، ح ۱.
۲- ۸۰۳. کافی، ج ۴، ص ۱۴۶، ح ۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۲، باب ۴۱، ح ۶.
۳- ۸۰۴. کافی، ج ۴، ص ۱۴۶، ح ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۱، باب ۲۱، ح ۵.

پس روزی است که در آن روز حسین علیه السلام در بین اصحابش بر زمین افتاد و اصحابش نیز در کنار حضرت بر زمین افتادند. آیا در چنین روزی باید روزه گرفت؟ هرگز! قسم به پروردگار بیت الحرام. آن وقت، روز روزه داری نیست، آن وقت تنها روز حزن و مصیبت است که بر اهل آسمان و اهل زمین و جمیع مؤمنین وارد شده است. و روز شادی و سرور برای فرزند مرجانه و آل زیاد و اهل شام است. غضب خدا بر آنان و بر ذریّه آنان باد.! و آن روزی است که تمام بقعه های زمین به جز بقعه شام بر او گریست. پس هر کس آن روز را روزه بدارد یا به آن تبرّک جوید خداوند او را با آل زیاد محشور خواهد کرد در حالی که قلبش مسخ شده و مورد سخط قرار گرفته است ... ».(۱)

۵ - و نیز از جعفر بن عیسی نقل کرده که از امام رضاعلیه السلام درباره روزه روز عاشورا و آن چه مردم درباره آن می گویند سؤال کردم؟ حضرت فرمود: «عن صوم ابن مرجانه تسألنی»؛(۲) «از روزه فرزند مرجانه از من سؤال می کنی؟ ... ».

۶ - و نیز به سند خود از زید نرسی نقل کرده که گفت: از عبیداللَّه بن زراره شنیدم که از امام صادق علیه السلام درباره روزه عاشورا سؤال می کند؟ حضرت فرمود: «من صامه کان حظّه من صیام ذلک الیوم حظّ ابن مرجانه و آل زیاد»؛(۳) «هر کس آن روز را روزه بگیرد بهره اش از آن روزه، بهره فرزند مرجانه و آل زیاد است.»

زید می گوید: عرض کردم: بهره آنان از آن روزه چیست؟ حضرت فرمود: «النار، اعاذنا اللَّه من النار، و من عمل یقرّب من النار»؛(۴) «آتش، خداوند ما را از آتش نجات دهد. هر کس این چنین کند خود را به آتش نزدیک کرده است.»

ترجیح روایات مانعه

روایاتی که دلالت بر نهی از روزه گرفتن در روز عاشورا دارد گر چه نزد برخی از فقها مورد مناقشه سندی قرار گرفته است، ولی می توان آن ها را با وجوه و اعتباراتی تصحیح و ضعف آن ها را جبران نمود؛

۱- ۸۰۵. کافی، ج ۴، ص ۱۴۷، ح ۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۵۹، باب ۲۱، ح ۲.

۲- ۸۰۶. کافی، ج ۴، ص ۱۴۶، ح ۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۰، باب ۲۱، ح ۳.

۳- ۸۰۷. کافی، ج ۴، ص ۱۴۷، ح ۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۱، باب ۲۱، ح ۴.

۴- ۸۰۸. همان.

۱ – این روایات در کتب معتبره وارد شده است. همان گونه که از نراقی رسیده که می گوید: «ضعف سند برخی از این روایات مضرّ به استدلال به آنها نیست؛ زیرا این روایات در کتب معتبر وارد شده، خصوصاً آن که در میان آن ها روایت صحیح نیز وجود دارد».(۱)

۲ – این روایات، مستفیض بلکه قریب به تواتر است. سید علی طباطبایی رحمه الله می نویسد: «نصوصی که ترغیب به روزه عاشورا می کند، با قصور سندهای آن و عدم ظهور عمل کننده به اطلاق آن به طور کلّی، با روایات بیشتری که در مقابل قرار دارند معارض می باشد. روایات متعارضی که نزدیک به تواتر است، و به همین جهت است که ممکن نیست به آنها عمل کنیم ولو از باب مسامحه ... ».(۲)

۳ – روایات مانعه از اعتبار سندی برخوردار است؛ زیرا شیخ طوسی رحمه الله بین این دسته روایات و روایات ترغیب کننده، تعارض قرار داده و این دلالت بر اعتبار روایات مانعه دارد؛ زیرا تعارض فرع اعتبار سند و حجیّت آن است.

۴ – روایات مانعه به جهت موافقتش با عمل معصومین علیهم السلام و اصحاب آنان و نیز سیره متشرّعه، از اعتبار ویژه ای برخوردار است.

نتیجه این که: رجحان ترک روزه در روز عاشورا است.

کراهت روزه عاشورا

متأخّرین از فقهای شیعه فتوا به کراهت روزه در روز عاشورا داده اند، و حتی برخی، از قبیل بحرانی و مجلسی آن را تحریم نموده اند. اینک به ادله کراهت اشاره می کنیم:

۱ – روزه عاشورا سنتی برای دشمنان دین و اهل بیت علیهم السلام بوده است، که مسلمین نباید این سنت را احیا کرده، خود را به آن شبیه کنند.

۲ – روایاتی که دلالت بر جواز یا امر بر روزه عاشورا دارد را می توان حمل بر امساک به جهت حزن نمود، نه به جهت روزه داری، و یا این که می توان حمل بر تقیه کرد.

۱- ۸۰۹. مستند الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۹۲.

۲- ۸۱۰. ریاض المسائل، ج ۵، ص ۴۶۷.

۳ – روزه چنین روزی نزد اهل بیت علیهم السلام و اصحاب آنان معهود نبوده و سیره آنان نبوده است.

۴ – روایاتی که ظهور در منع تحریمی دارند را به جهت قرینه وحدت سیاق بین آن ها و روایات نهی از روزه عرفه حمل بر کراهت می کنیم، خصوصاً آن که برخی از روایات ناحیه ظهور در کراهت دارد.

آری جماعت بسیاری از فقهای امامیه به استحباب امساک تا وقت عصر، نه به قصد روزه فتوا داده اند، همچون شهید ثانی(۱)، محقق کرکی(۲)، علامه حلّی(۳)، محقق اردبیلی(۴)، شهید اول(۵)، شیخ بهایی(۶)، سبزواری(۷)، فیض کاشانی(۸)، حرّ عاملی(۹)، مجلسی(۱۰)، کاشف الغطاء(۱۱)، نراقی(۱۲)، محقق قمی(۱۳) و ...

عاشورا، عید بنی امیه

بنی امیه نه تنها با برپایی عزاداری در سوگ سالار شهیدان مخالف بودند بلکه به جهت مقابله عملی با آن، روز عاشورا را به عنوان روز جشن و سرور معرّفی نمودند.

ابوریحان بیرونی می نویسد: «مسلمانان روز عاشورا را به خاطر کشته شدن فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله، آتش زدن خیام حرم، بر نیزه کردن سرها، و اسب دوانیدن بر

۱- ۸۱۱. مسالك الافهام، ج ۲، ص ۷۸.

۲- ۸۱۲. جامع المقاصد، ج ۳، ص ۸۶.

۳- ۸۱۳. تذكره الفقهاء، ج ۶، ص ۱۹۲؛ تحرير الاحكام، ج ۱، ص ۸۴.

۴- ۸۱۴. مجمع الفائده و البرهان، ج ۵، ص ۱۸۸.

۵- ۸۱۵. الدروس الشرعيه، ج ۱، ص ۳۸۲؛ غايه المراد، ج ۱، ص ۳۲۹.

۶- ۸۱۶. جامع عباسی، ص ۱۰۶.

۷- ۸۱۷. كفايه الاحكام، ص ۵۲۰.

۸- ۸۱۸. الوافی، ج ۱۱، ص ۷۶؛ مفاتيح الشرايع، ج ۱، ص ۲۸۴.

۹- ۸۱۹. بدايه الهدايه، ج ۱، ص ۲۳۸.

۱۰- ۸۲۰. مرآه العقول، ج ۱۶، ص ۳۶۱.

۱۱- ۸۲۱. كشف الغطاء، ص ۳۲۳.

۱۲- ۸۲۲. مستند الشيعه، ج ۱۰، ص ۴۸۷.

۱۳- ۸۲۳. غنائم الايّام، ج ۶، ص ۷۸و۷۹.

اجساد - که هیچ امتی حتّی با اشرار خلق چنین نکرده است - شوم دانستند، ولی بنی امیّه در ایّام محرّم زینت کرده و عید گرفتند، و میهمانی برگزار نمودند. این رسم در ایّام حکومت آن ها رواج یافت، و حتی پس از انقراض آنان هم این رسم باقی ماند ولی شیعیان، سوگواری و نوحه سرایی کرده و تربت امام حسین علیه السلام را در کربلاء روز عاشورا زیارت می کنند».(۱)

مقریزی می نویسد: «علوی ها در مصر، روز عاشورا را روز حزن و اندوه قرار دادند، و پس از سقوط فاطمی ها و دولت آنان، ایّوبی ها روز عاشورا را روز شادمانی و جشن نمودند، چنان که شامیان نیز رسم شان این بوده است. این عادت زشت را حجاج بن یوسف در دوران حکومت عبدالملک مروان به خاطر مخالفت با شیعیان علی - کرّم اللّه وجهه - که روز عاشورا را سوگواری و اندوهناک بودند بنیان گذارد. آن گاه می گوید: من جشن و شادمانی ایوبیان را در روز عاشورا درک کرده ام».(۲)

ابن حجر هیتمی می گوید: «نخستین کسی که روز عاشورا در حضور عبدالملک بن مروان و گروهی از صحابه و تابعین جشن گرفت حجاج بن یوسف ثقفی بود. آن گاه اعلام شد که یادآوری قتل حسین علیه السلام و مصائب او بر خطبا حرام است».(۳)

حسن بن علی سقّاف شافعی می گوید: «ماکیا فیللی در کتابی به نام «الامیر» نوشته و مطالب آن را از واقعیّت حیات سیاسی اقتباس نموده است. و از جمله مطالبی که از واقعیّت حیات سیاسی آنان اقتباس نموده این منطق است که هدف وسیله را توجیه می کند. بر اساس این قاعده برای حاکم سیاسی جایز می دانند که حادثه عاشورا را دفن نمایند تا وسیله ای برای اهداف آنان باشد، گر چه این هدف منافی با دین و اخلاق است ولی در راه خاموش کردن شعله عاشورا و دفن قضیه کربلا به کار گرفتند. به همین جهت آنان به جعل اخبار پناه برده و آنها را به جدّ حسین علیه السلام نسبت دادند. و از آنجا که وسائل اعلام دستگاه حاکم از یک نواختی برخوردار نبود لذا سر از تعارض در آورد. آنان اخبار بسیاری را به امید دفن واقعه کربلا جعل کردند ولی همگی از هم

۱- ۸۲۴. الآثار الباقیه، بیرونی، ص ۵۲۴.

۲- ۸۲۵. الخطط، مقریزی، ج ۲، ص ۳۸۵.

۳- ۸۲۶. صواعق المحرقه، ص ۲۲۱.

پاشیدند و تنها قضیه کربلا بود که بر حال خود باقی ماند. قضیه جدّاً عظیم، مسأله حلال شمردن خون حسین علیه السلام است ... ».(1)

توجیه روایات مخالف

روایات جواز روزه عاشورا یا روایاتی که امر به آن کرده را می توان به جهت موافقت آن ها با فتاوا و حدیث اهل سنت، حمل بر تقیه نمود، و لـذا نوبت به تعارض نمی رسد. بر فرض ثبوت تعارض نیز آن دسته روایاتی را اخذ می کنیم که مخالف با نظر عامه است که همان روایات مانعه باشد. و روایاتی که دلالت بر روزه گرفتن رسول خداصلی الله علیه وآله در روز عاشورا دارد را حمل بر قبل از نزول روزه ماه رمضان می کنیم.

و امّا این که برخی روایات مجوّزه را حمل بر استحباب به عنوان حزن و جزع نموده انـد صـحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا روایت حسن بن ابی غندر ظهور در روزه نگرفتن برای مصیبت دارد بلکه روزه را باید برای شکرگزاری و سلامت گرفت.

و مقتضای جمع بین روایات این است که تا عصـر روز عاشورا از خوردن و آشامیـدن بـدون قصـد روزه امساک کند. و قبل از مغرب افطار کند و مفاد روایت ابن سنان نیز همین است.

روایات اهل سنت را نیز می توان چنین توجیه کرد:

اولاً: اخیراً کتابی از سوی وهابیون سعودی درباره احادیث ضعیفه و موضوعه به صورت موسوعه ای بزرگ از سوی جماعتی از اساتید علی حسن علی حلبی، دکتر ابراهیم طه قیسـی، دکتر حمدی محمّد مراد، در پانزده جلد تألیف شده، که دوازده جلد آن به ذکر احادیث ضـعیفه پرداخته است و سه جلد دیگر آن فهرست احادیث است. از جمله احادیثی که در این موسوعه آورده و آن هـا را تضـعیف کرده احادیث مربوط به عاشورا با عناوین و موضوعات مختلف است، از قبیل: خلقت آسـمان ها و زمین در روز عاشورا، عاشورا روز نهم بودن، روزه روز عاشورا کفّاره یک سال است، کسی که در روز عاشورا بر عیالاتش توسعه دهد خداوند بر او در یک سال توسعه خواهد داد و این که روز عاشورا روزی است که خداوند برای بنی اسرائیل دریا را شکافت.

۱- ۸۲۷. مجله الهادی، سال هفتم، شماره دوم.

ثانیاً: مضمون روایات عامه درباره صوم روز عاشورا مختلف است:

- برخی دلالت بر امر پیامبرصلی الله علیه وآله به آن دارد، ولی زمان امر را مشخص نکرده است.

- برخی دلالت بر امر پیامبرصلی الله علیه وآله در مدینه دارد.

- برخی دلالت بر روزه گرفتن پیامبرصلی الله علیه وآله قبل از اسلام و نسخ آن به رمضان دارد.

- برخی دلالت دارد بر این که شروع آن، هنگام ورود پیامبرصلی الله علیه وآله به مدینه بوده و به جهت موافقت با یهود امر به آن شده است.

- برخی از روایات نیز دلالت دارد بر این که روزه عاشورا به جهت مخالفت با یهود بوده است.

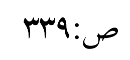
- برخی نیز دلالت بر عدم امر پیامبرصلی الله علیه وآله به روزه عاشورا بعد از نزول روزه رمضان دارد و اینکه پیامبرصلی الله علیه وآله در روز عاشورا روزه گرفت و بعد از تشریع روزه رمضان آن را ترک کرد.

- برخی نیز بر استمرار آن تا زمان رحلت حضرت دلالت دارد. و می دانیم که اختلاف در نقل موجب وهن روایت می شود.

ثالثاً: تعداد بسیاری از این روایات، مشکل سندی دارد گر چه در مصادر دست اول اهل سنت وارد شده است.

رابعاً: تعدادی از روایات نیز مشکل دلالی دارند که در جای خود به آن ها پرداخته شده است.




ص:۳۳۹

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹